

**ویرانگری‌ها و خیانت‌های مدعیان
تشیع در اسلام
و
ریشه‌های مشترک یهودیت و تشیع**

اثری از:

دکتر مولانا عبدالرحیم ملازاده

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.ahlesonnat.com

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.videofarda.com

www.nourtv.net

www.sadaiislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.islam۴۱۱.com

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

فهرست مطالب	۳
اشاره:	۹
مقدمه	۱۲
فصل اول: تعریف اهل سنت و جماعت	۱۷
آغاز پیدایش و نشأت اسم اهل سنت و جماعت	۲۱
تعریف شیعه و تشیع ^(۱)	۲۴
لفظ شیعه در قرآن کریم و سنت و معنای آن:	۲۵
لفظ شیعه در تاریخ اسلامی:	۲۸
معنای تشیع در کتب امامیه اثنا عشریه:	۲۹
تعریف راجح و برگزیده در معنای تشیع:	۳۱
ریشه‌یابی تاریخی پیدایش تشیع	۳۳
آراء شیعیان در پیدایش تشیع:	۳۴
رأی اول:	۳۴
رأی دوم از آراء شیعه:	۳۸
رأی غیر شیعیان در مورد تشیع	۴۰
رأی اول:	۴۰
رأی دوم:	۴۰
رأی ارجح از میان این آراء:	۴۱
تعریف اهل بیت	۴۲
فصل دوم: تشیع و شیعیان اولیه ^(۱)	۵۰
تشیع و سبأیه	۵۶

- عبدالله بن سبا و سبائه ۵۸
- افکار ویران کننده و مخرب یهودی ۶۰
- عبدالله بن سبا بین وهم و حقیقت^۱ ۷۸
- سبب اختلاف در تعیین شخصیت ابن سبا ۸۰
- منکران وجود ابن سبا: ۸۱
- اولاً- منکران وجود ابن سبا از شیعیان: ۸۱
- ۱- محمد حسین کاشف الغطاء ۸۱
- ۲- مرتضی عسکری ۸۲
- ۳- محمد جواد مغنیه ۸۲
- ۴ و ۵- دکتر علی الوردی و دکتر کامل مصطفی الشیبی ۸۲
- ۶- عبدالله فیّاش ۸۳
- ثانیاً- منکران ابن سبا از غیر شیعه ۸۳
- ۱- طه حسین ۸۳
- ۲- دکتر علی النشار ۸۳
- ۳- دکتر حامد حفنی داود ۸۳
- ثالثاً- منکران وجود ابن سبا از خاورشناسان ۸۴
- ۱- اسرائیل فرد لندر ۸۴
- ۲- کایتانی ۸۴
- بررسی ادله منکران وجود ابن سبا و ردّ بر آنها ۸۵
- نقد ادله: ۸۵
- اما ردّ بر مقدمه دوم: ۸۸
- ردّ بر دلیل دوم: ۸۹
- ردّ بر دلیل سوم مبنی بر عدم وجود ابن سبا در صفین: ۹۰
- ردّ بر دلیل چهارم: ۹۱
- اول- غیر شیعیانی که وجود ابن سبا را ثابت کرده اند: ۹۱

۹۸.....	علمای بزرگ شیعه که قائل به وجود ابن سبأ بوده‌اند:
۱۰۲.....	تهمت‌های بی‌اساس سبأیه و شیعیان بر عثمان بن عفان <small>رضی الله عنه</small> و تحوّل تشیع اولیه.....
۱۰۴.....	محمد بن عمرو واقدی.....
۱۰۹.....	عکس العمل عثمان <small>رضی الله عنه</small>
۱۳۱.....	خویشاوندی و دامادی بین ابوبکر صدیق و عمر و عثمان و آل بیت ^۱
۱۳۴.....	ازدواج‌های بین بنی‌امیه و بنی‌هاشم.....
۱۳۹.....	اهل بیت و نامگذاری به اسم عمر فاروق و ازدواج با دختر علی.....
۱۴۲.....	نقش سبأیه در تحوّل تشیع بعد از امام علی و در ایّام امام حسن.....
۱۴۹.....	تحوّل تشیع در ایّام امام حسین <small>رضی الله عنه</small> و نقش سبأیه.....
۱۵۸.....	تفرّق شیعیان بعد از امام حسین <small>رضی الله عنه</small>
۱۶۸.....	امامیه اثنا عشریه در خطّ سبأیه.....
۱۷۶.....	فصل سوم: وجوه تشابه عقیدتی بین یهود و تشیع
۱۷۷.....	وجوه تشابه عقیدتی بین یهود و تشیع.....
۲۱۱.....	نتایج این بررسی.....
۲۱۵.....	فصل چهارم: مهدی موعود یا مهدی موهوم؟
۲۱۵.....	مهدی موعود یا مهدی موهوم؟.....
۲۱۸.....	تردید در فرضیه امام زمان و تفاوت بزرگ آن با مهدی موعود.....
۲۲۲.....	مسیح منتظر و موعود یهودیان!.....
۲۲۴.....	امام زمان و تشابه آن با مسیح مورد پندار یهود.....
۲۲۵.....	* امام زمان خدا را با زبان عبری میخواند!.....
۲۲۵.....	* قیام قائم و جمع نمودن شیعیان از همه جا!!!.....
۲۲۶.....	* امام زمان و شکنجه مردگان و تخریب مسجدالرسول!.....
۲۲۶.....	* امام زمان و قتل اعراب مخصوصاً قتل قریش.....
۲۲۷.....	امام زمان و کشتن دو سوم بشر!.....

- * امام زمان خیالی و تخریب خانهء کعبه و مسجد الحرام و مسجد النبی ﷺ ۲۲۸
- * امام زمان و دعوت به کتابی نو و دینی نو و حکمی جدید ۲۲۸
- * قیام امام زمان با تابوت یهود! ۲۲۸
- * چشمه های شیر و آب خیالی برای امام زمان خیالی و سنگ موسی! ۲۲۹
- * امام زمان و حکم آل داود ۲۲۹
- تفاوت عمیق بین مهدی موعود و امام زمان ساختگی ۲۳۰
- تشابهات رفتار و کردار مسیح مورد پندار یهود و امام زمان خیالی امامیه ۲۳۴
- رد بر مسیح دجال یهود ۲۳۵
- رد بر باور امامیه در مورد امام زمان ۲۳۷
- أولاً: عدم ثبوت ولادت این امام زمان ۲۳۷
- دوم: بیهودگی غیبت این مهدی خیالی ۲۴۱
- سوم: هیچ منفعتی از وراء این موهوم صورت نگرفته است ۲۴۳
- چرا ملایان امامیه این دروغ خطرناک را ساخته و ولادت این معدوم را جعل کردند؟ ۲۴۴
- فصل پنجم: آثار سوء تشیع در جهان اسلام ۲۵۳**
- مهمترین خیانت ها و جنایت های تاریخی شیعه بر علیه مسلمانان ۲۵۳
- اتحاد شیعیان و مغول ها بر علیه خلافت اسلامی بغداد و توطئه ابن العلقمی و طوسی ۲۵۳
- خیانت و جنایت شیعیان قرامطه و کندن حجر الأسود از خانهء کعبه و نقل آن به منطقهء قطیف ۲۶۱
- قیام دولت شیعه قرامطه و هجوم بر خانهء کعبه و بردن حجر الأسود ۲۶۲
- اتحاد شیعی - صلیبی و نقش شیعیان در توقف انتشار اسلام در اروپا ۲۶۵
- اتفاقیه های شیعیان صفویه با صلیبیان بر علیه خلافت اسلامی عثمانی ۲۶۶
- اتفاق شیعیان با صلیبی ها بر علیه صلاح الدین ایوبی سردار شهیر اسلامی ۲۶۷

فهرست بعضی از شهداء علماء اهل سنت ایران.....	۲۷۰
آثار سوء تشیع در میدان فکر و اندیشه.....	۲۷۹
۱- ایجاد شرک در میان امت اسلام.....	۲۷۹
۲- بدنام کردن دین خدا و مانع شدن مردم از قبول دین.....	۲۸۱
۳- سبب ظهور مذاهب الحادی و زندقه.....	۲۸۳
۴- سعی در تحریف سنت پیامبر و فریب مردم در این مورد.....	۲۸۴
۵- تظاهر به سنی شدن برای فریب و گمراه کردن مردم.....	۲۸۵
۶- تحریف و بدنام کردن تاریخ اسلام.....	۲۸۶
۷- تأثیر تشیع در ادبیات عرب.....	۲۸۸
۸- آثار سوء تشیع در میدان سیاسی.....	۲۸۹
۹- آثار سوء تشیع در جامعه و اجتماع.....	۲۹۴
۱۰- ترور و ایجاد عدم امنیت در جامعه.....	۲۹۵
۱۱- نشر اباحت و زنا.....	۲۹۶
۱۲- ویرانگری تشیع در مجال اقتصادی و دزدیدن مال شیعیان به اسم اهل بیت و خمس.....	۲۹۹
فصل ششم: شیعیان و اهانت و خیانت آنها به اهل بیت علیهم السلام.....	۳۰۷
تعریف اهل بیت و تحریف شیعیان در معنای آن:.....	۳۰۷
مخالفت شیعه با اهل بیت.....	۳۱۲
مدح و تمجید علی بن ابی طالب از اصحاب پیامبر.....	۳۱۶
موضع اهل بیت راجع به ابوبکر صدیق <small>رضی الله عنه</small>	۳۱۹
اکاذیب شیعه بر اهل بیت.....	۳۲۲
متعده یا زنای ثواب دار شیعی و اعاره و اجاره زن و لواطت با همسر.....	۳۲۳
ویرانگری ها و نیرنگهای شیعه برای نابودی شرع.....	۳۲۶
ائمه خدایانی در لباس بشر!.....	۳۲۸

۳۳۱.....	اهانت های شیعه به اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۳۳۲.....	زبان درازی شیعیان به خاتم النبیین محمد <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small>
۳۳۸.....	زبان درازی بر انبیاء <small>علیهم السلام</small>
۳۴۱.....	اهانت شیعیان به خود اهل بیت
۳۴۲.....	اهانت شیعیان به فرزند پیامبر <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small>
۳۴۳.....	اهانت شیعیان به دختران پیامبر <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small>
۳۴۳.....	اهانت شیعیان به خود علی <small>رضی الله عنه</small>
۳۴۹.....	اهانت شیعیان به فاطمه <small>رضی الله عنها</small>
۳۵۰.....	اهانت شیعیان به حسن بن علی <small>رضی الله عنهما</small>
۳۵۳.....	اهانت شیعیان به حسین بن علی <small>رضی الله عنهما</small>
۳۵۷.....	اهانت شیعیان به بقیه اهل بیت
۳۵۸.....	اهانت شیعیان به علی بن حسین <small>رضی الله عنهما</small>
۳۵۹.....	اهانت شیعیان به محمد باقر و فرزندش جعفر
۳۶۱.....	اهانت شیعیان به موسی بن جعفر
۳۶۱.....	اهانت شیعیان به علی بن موسی
۳۶۱.....	بیزاری اهل بیت از شیعیان
۳۶۸.....	مشخصات مؤلف
۳۶۸.....	تحصیلات:
۳۶۸.....	فعالیت های فرهنگی و علمی
۳۶۸.....	تألیفات و مقاله ها:

اشاره:

تشیع از روزی که پیدا شده با دینی جز اسلام ننگیده و بنابر این یک وجب خاک فتح نکرده است، و در مقابل، صدها و بلکه هزاران نفر از علماء و دانشمندان و سیاستمداران مسلمان را یا بوسیله همکاری با دشمنان اسلام و یا بوسیله ترور و خیانت از بین برده است! آیا یک دولت شیعه امامیه اثناعشریه بدون همکاری دشمنان اسلام در تاریخ اسلام بوجود آمده است؟

و از همین آغاز باید روشن نمود که قصد ما از تشیع، روحانیت -مخصوصاً- و رهبران دینی و سیاسی آنها چه در تاریخ و یا در وقت حاضر هستند، نه عامهء مقلدین که مهارشان را بخلاف شرع اسلام بدست شیادانی داده‌اند که هر طور که بخواهند از آنها سوء استفاده می‌کنند.

و خدا می‌داند که قصد ما روشن نمودن عموم هموطنان محترم متدین و بیرون آوردن آنها از منجلاب خرافات ضد دین می‌باشد، و از ملاحظات صاحب نظران محترم که بر صاحب این قلم منت گذاشته و او را مفتخر به آراء و انتقادات اصلاحی خود می‌فرمایند، قبلاً سپاسگزاریم.

بسم الله الرحمن الرحيم

از روزی که یزدگرد شاه آتش پرستان زردشتی در کنفرانس شهر خود در نهاوند گفت که: لشکریان مسلمان را باید در داخل خانه‌ی خود مشغول نمود، از آنروز تا کنون جنگ و درگیری بین سربازان یزدگرد و سربازان توحید و اسلام ادامه دارد، و تشیع یکی از چهره های این اختلاف میباشد که به بهترین شکل وصیت آن فرماندهی زردشتی را در ایجاد اختلاف و تفرقه بین مسلمین به میدان عمل در آورده است، و این کتاب برای بیان این حقیقت نوشته شده است، و لهذا از کسانی که قدرت تحمل حقائق را ندارند از همین الان این کتاب را ورق نزنند، چون این حقائق فقط برای کسانی نوشته شده است که خواهان بیداری بوده و حقیقت، عشق مفقود آنها میباشد، و برای این عزیزان است که میگوییم: ای شیعیان جهان بیدار شوید، و بدانید که دکانداران مذهب و تفرقه بنام تشیع و آل بیت چه جنایت‌هایی در تحریف دین و توحید و تشیع انجام داده اند.

و از وراء این فتنه‌ی ویرانگر،

آیا میدانید که امت اسلامی در تمام فتوحات خود بمقدار اموال و افرادی که شیعیان از مسلمین کشته و ترور کرده و تاراج کرده اند از دست نداده اند؟

آیا میدانید که اگر احزاب و دسته های تروریستی شیعه نمیبود و در راه اسلام قد علم نمیکرد امروز در جهان جایی نمیبود که به اسلام گرویده نباشد، و قبل از ۱۳۰۰ سال اسلام دنیا را فراگرفته و یک امت شده بود؟

آیا میدانید که همه‌ی آنچه را که مجرمان تاریخ انجام داده اند در مقابل آثار شوم رفض و تشیع ناچیز است، آیا میدانید آنچه را که طاغوت های شیعه که بخود مراجع نام نهاده اند از اموال مردم بنام خمس و اهل بیت، میدزدند و میخورند و برای عیش و نوش و دنیای خود مصرف میکنند برای ساختن تمام بیمارستان‌ها و مدارس و پناهگاه‌های جهان کفایت میکند، برای اینکه هر مرجع شیعی یک میلیارد در بالفعل است که مهار فکری و اقتصادی مقلدان نادان در دست اوست؟

آیا میدانید بسبب کشتارهایی که مجرمان تاریخ و حکامشان انجام دادند مثل صفویه و فاطمیه ملت های زیادی از اروپائیان بطور کلی از اسلام فاصله گرفته و مرتد شده و در جنگهای صلیبی بر علیه مسلمین شریک شدند؟^(۱)

و آیا میدانید که اگر دشمنان اسلام - بقول آقای دکتر ابوالحسن بنی صدر در سال اول بعد از انقلاب - قرن ها کار میکردند نمیتوانستند اسلام را چنین در ایران بدنام کنند که این نظام شیعی و این دکانداران مذهب کرده اند که بنا به سرشماری های خودشان الان بیشتر از هشتاد تا نود درصد مردم بطور کلی نماز را ترک کرده اند؟ بگذریم از بدبینی بسیاری از مردم از اصل دین و ارتداد آنها به نصرانیت و زرتشتیت و ..

۱- تنبیه الظلام و تنبیه النیام از شیخ ابراهیم جهان ص ۲۱۳.

مقدمه

إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ، نَحْمَدُهُ وَنُسْتَعِينُهُ وَنُسْتَهْدِيهِ، وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا، مِنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ، وَمَنْ يَضِلْ لَهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا.

اکنون^(۱) بیست و چهار سال از انقلاب ایران می‌گذرد و مذهبی که خودش را در مدت بیش از هزار سال مذهب حقّ می‌نامید امتحانش را در میدان عمل پس داده‌است. و این دودهمه‌ی سیاهی که بر کشور و ملت ایران گذشته‌است، بیانگر شکست این مذهب مخرب در میدان عمل می‌باشد. لیکن معدود کسانی هستند که در میدان تئوری و اندیشه به بررسی و ریشه‌یابی آراء و اندیشه‌های مذهبی و تاریخی این مذهب پرداخته باشند، مذهبی که به مکر و دروغ و فریب خود را به آل بیت رسول اکرم ص نسبت داده‌است و اگر کسانی هم در این باره قلم‌فرسایی کرده‌اند متأسفانه بعضی از آنها دچار عکس‌العمل منفی گشته و بکلی بر روی دین قلم بطلان کشیده‌اند که در واقع خود از چاله به چاه افتاده‌اند و مقلد طوطی‌وار غرب و شرق گشته‌اند.

البته نباید زحمات و رنج‌ها و گام‌های بلند اصلاح‌گرانه‌ی علمای بزرگی از شیعیان ایران را که برای اصلاح تشیع همّت گماشته و چه بسا جان و مال و نام خود را در این راه گذاشته‌اند از یاد برد، که از جمله‌ی این مصلحان آیت الله سیّد اسدالله خرقانی و آیت الله شریعت سنگلجی^(۲) و آیت الله علامه سید ابوالفضل ابن الرضا برقعی^(۳) و استاد سید مصطفی حسینی طباطبائی محقق نامدار و شهیر و نیز دکتر موسی الموسوی و احمد

۱- یعنی در وقت آغاز نوشتن این کتاب.

۲- کتب ایشان از آن جمله: ای شیعیان جهان بیدار شوید و شیعه و تصحیح، در سایت ما به زبان فارسی و عربی موجود می‌باشد.

۳- کسی که کتاب توحید شیخ محمدبن عبدالوهاب را به فارسی ترجمه و در زمان شاه به چاپ رساند. صاحب تألیف‌های متعدد که اینجانب بعضی از آنها را به عربی ترجمه و چاپ کرده‌ام، و نیز ایشان یکی از شاهکارهای شیخ‌الإسلام احمدبن تیمیه را که «منهاج السنّة» باشد و ذهبی آن را خلاصه کرده و «المنتقى» نام گذاشته‌است به فارسی به عنوان «رهنمود سنت در ردّ اهل بدعت» ترجمه کرده و چاپ شده‌است.

کاتب و سید حسین موسوی صاحب کتاب: برای خدا و تاریخ (لله ثم للتاریخ)^(۱) و نیز آقای حیدر علی قلمداران صاحب تألیفات متعدد (که از آن جمله است: شاهراه اتحاد یا بررسی نصوص امامت) می باشد.

و اینجانب سعی دارم که برای ریشه یابی مذهبی که اکنون به عنوان تشیع یا مذهب جعفری امامی اثنی عشری در مقابل ما می باشد و بر کشور ما حکومت نموده و دمار از روزگار ملت در آورده است، راه دیگری پیمایم و از خداوند متعال آرزوی توفیق می نمایم که برای روشن شدن پژوهشگران و طالبان حق و حقیقت و اداء واجب دینی کمک نماید که خداوند فرموده: بر هر مسلمان و مخصوصاً عالمی که حق را شناخت فرض است که آن را بیان نماید:

﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا ۖ فَبَيَّسَ مَا يَشْتَرُونَ﴾^ط
(آل عمران: ۱۸۷). «و چون خدا از اهل کتاب پیمان گرفت که کتاب خدا را برای مردم آشکار سازید و پنهانش نکنید، آنها آن را پیش سر افکندند و در مقابل، بهای اندکی گرفتند، چه بد معامله ای کردند».

این حکم بدون شک با علتش همراه است همچنانکه علماء اصول فقه می گویند: (الحکم بدور مع علتہ حیثما دار) و شامل هر کسی که حق را پنهان کند می شود، یعنی هر چند آیه در مورد اهل کتاب است، و لی خداوند این داستان را برای مسلمانان نقل می کند که خود دچار آن نگردند. علاوه بر این، حکم امر به معروف و نهی از منکر در اسلام که یک حکم طلایی است شامل هر کجی و ناراستی می باشد و هر مسلمان وظیفه دارد از راههای گوناگون، از جمله روزنامه ها و وسائل ارتباط جمعی، به انتقاد از کجی ها پرداخته و در اصلاح آنها بکوشد

۱- دو نویسنده اخیر عراقی هستند که کتاب «لله ثم للتاریخ» نیز در سایت ما می باشد و همچنین کتاب های آقای قلمداران. و کتاب الله ثم للتاریخ به فارسی بعنوان اهل بیت از خود دفاع می کنند بوسیله جواد منتظری ترجمه شده است.

و بنا براین ما از خداوند درخواست توفیق نموده و از خواننده‌ی محترم این کتاب که در واقع مختصر و برگزیده‌ای از چندین کتاب متخصص در اینمورد میباشد، و منبع اصلی هر فصل را در جای خودش ذکر نموده ایم، از خواننده‌ی مکرم تقاضا داریم که مطالبش را دلیل بر تعصب مذهبی نویسنده نیانگارد، و از پیش داوری و قضاوت قبل از خواندن پرهیزد، چرا که دوست و صدیق صادق، شخصی است که حقایق دینی و تاریخی را آن چنانکه هست برای عزیزانش نمایان سازد، نه اینکه با بازی با عواطف مردم و سخن از وحدت اسلامی حقایق را در مسلخ مصالح پوشیده و یا فدا نماید.

اینجانب با تمام انتقادی که از باورهایی که بنام تشیع وارد مذهب شده دارم ولی عموم شیعیان را به خاطر اینکه مقلد بوده و از اساس توطئه خبر ندارند و در ضمن شهادتین میگویند، اهل قبله و مسلمان میدانم و خواستار نصیحت و بیداری و خیرخواه و ناصح آنها میباشم و اگر در بیان من شدت و حدّتی میبینند آنرا به حساب صراحت و غیرت دینی بگذارند، و طرف انتقاد من روحانیان مذهب و کسانی هستند که ملت مسلمان را چون میمون مقلد خود در ورده و از این راستا جیب آنها را به اسم دین و امام و اهل بیت خالی میکنند، و اینجانب در صدد نجات این توده‌ی سربزیر و مقلد میمون وار میباشم و هدفم از نوشتن این کتاب روشنی این گروه میباشد، اما روحانیان تاجر صفت و عمامه پوشان غالباً مکار را که هیچ امیدی به آنها نیست بخدا واگذار میکنم که یا آنها را هدایت کرده و یا شرشان را از سر مردم دور کند.

شایان ذکر است که اینجانب خود سالهای اول جوانیم فریب شعارهای وحدت اسلامی و عدم اختلاف مذاهب را خورده بودم، لیکن انقلاب ایران و عملکردها و اندیشه‌های سردمداران حکومتش مرا به تجدیدنظر واداشت، و این تجربه‌ی تلخ به من آموخت که اینها سخن حقّی را دست آویز باطل خود قرار داده و قصد و هدف باطل از این شعار زیبا دارند و بقول حضرت علی علیه السلام: (کلمة حقّ یراء بها الباطل).

به هر حال اکنون بعد از گذشت دو دهه وقت آنست که تئوری‌ها و آراء و اندیشه‌هایی را که روحانیت شیعی در مدت بیش از هزار سال بافته و به تشیع حقیقی که یک حزب بوده نه

مذهب نسبت داده است، یا بهتر بگوییم: تشیع را ویران و دگرگون ساخته است، در محک بررسی قرار دهیم تا مخالفت آنها با قرآن و اسلام آشکار گردد.

بی تردید سعی و کوشش در نزدیکی دل‌های بین‌آحاد و افراد امت اسلامی و اصلاح ذات‌البین و تقریب بین آراء بر اساس حق و بر مبنای کتاب خدا و سنت رسول الله، از بزرگترین خواسته‌های اسلام و از ابواب خیر می‌باشد چون حاصل تفرقه را جز دشمنان این امت نچیده‌اند و همچنانکه امام ابن حزم اندلسی می‌گوید: وقتی که دشمنان این دین دیدند که آنها را یارای مقابله با اسلام نیست، از راه مکر و فریب وارد شدند و توطئه‌چینی را آغاز کردند و گروهی از آنها تظاهر به اسلام نموده و با اظهار محبت به اهل بیت، شیعیان را به خود جذب نمودند و بعد از آن، چنان برخی از آنها را فریفتند که به کلی از دین اسلام خارجشان نمودند^(۱).

اسلام و قرآن خود راه وحدت این امت را روشن نموده است و خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾ (آل عمران: ۱۰۳). «و همگی به ریسمان الهی چنگ بزنید و متفرق نگردید» و راه و روش رفع اختلاف را نیز ذکر کرده و می‌فرماید: ﴿فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ (النساء: ۵۹). «اگر در چیزی نزاع نمودید آن را به خدا و رسول بازگردانید» یعنی کتاب خدا و سنت رسول الله مرجع حل اختلاف می‌باشد. این اسلوب و روش ویژه‌ی مسلمین است که سرمشق آنها هدایت الهی است، اما کسانی که تظاهر به اسلام نموده و در واقع با آن مخالفت می‌کنند باید پرده‌ی آنها را درید تا مسلمانان دشمنان واقعی، و نفاق و دورنگی آنها را بشناسند.

و در پایان این مقدمه این را متذکر می‌شوم که در شماره گذاری فصول و حواشی کتاب اندک اشتباهی رخ داده است که مخل موضوع نیست و مشکل فنی کمپیوتر بود که با تمام سعی، نتوانستیم آنرا برطرف کنم و از این بابت عذر مرا بپذیرید و از طرفی دیگر حد اکثر سعی خود را نموده‌ام که این کتاب با سهل‌ترین روش ممکن در اختیار خواننده قرار بگیرد،

۱- الفصل فی الملل والأهواء والنحل، ابن حزم: ۱۰۸/۲-۱۰۹.

تا کمکی به روشنگری مردم ما مخصوصا نسل جوان و خرافات زدایی جامعه‌ی دین باور ایران باشد،

و این نوشته در واقع گلچینی از چند کتاب و تحقیق میباشد که این قلم آنها را به عنوان منابع اساسی یاد نموده و در حاشیه‌ی هر موضوعی بدان اشاره شده است، که در حقیقت فضل و بزرگواری و رنج و زحمت حقیقی تحقیق و مراجعه به منابع و مصادر متعدد به آن محققان باز می‌گردد و اینجانب فقط تا توانسته‌ام درهای گرانقدر آنها را در یک رشته جمع نموده و چون دانه‌های یک تسبیح در نزد هم چیده‌ام تا خواننده‌ی محترم بزبان فارسی بدانها دسترسی داشته باشد تا که اگر توفیق الهی نصیبش شده باشد از آنها استفاده نماید، والله ولی التوفیق.

فصل اول:

تعریف اهل سنت و جماعت

سنت: در زبان عربی به معنای راه و روش و سیرت می‌باشد، که قصد از آن روش نیکو است^(۱). و در شرع به سیرت رسول اکرم و یا آنچه که از اقوال و افعال و تأییدات او نقل شده‌است اطلاق می‌شود^(۲).

امام ابن رجب حنبلی^(۳) رحمه الله در تعریف سنت می‌گوید: سنت: یعنی راه و روش پیامبر اکرم ﷺ که او و یارانش بر آن بوده و از هر گونه شبهات و شهوات به دور بوده‌اند، و در عرف علمای متأخر از اهل حدیث و دیگران سنت عبارتست از دوری شبهه‌ها و هوی‌پرستی‌ها مخصوصاً در مسائل اعتقادی مثل ایمان به خداوند و ملائکه و کتب و پیامبران او و روز قیامت و فضائل صحابه.

امام آلوسی^(۴) رحمه الله نیز می‌گوید: سنت در اصل و اساس به چیزی گفته می‌شود که رسول خدا ﷺ بر آن بوده‌است، و آنچه از اوامر و سنن او را که به آن امر فرموده‌است، چه در اصول و یا فروع دین، و بعد از آن شامل بعضی از اصطلاحاتی گشته‌است که اهل سنت در اثبات صفات الهی بر آن رفته‌اند، که بر خلاف جهمیّه و اهل تعطیل که صفات الهی را نفی نموده‌اند، و یا در اثبات قدر و نفی جبر بر خلاف قدریّه اظهار نظر کرده‌اند، و نیز سنت بر

۱- لسان العرب: ابن منظور افریقی: ماده: سنّ (۹۰/۱۷): مصدر و منبع من در این بحث: مسأله التّقریب بین أهل السنّة والشیعة: از د. ناصر الفقاری می‌باشد ص ۲۳-۴۷.

۲- معجم مقاییس اللّغة: احمد بن فارس بن زکریا قزوینی - ماده: سنّ: (۶۱/۳)، فتح الباری: ابن حجر: (۲۴۵/۱۳).

۳- عبدالرحمن بن أحمد بن رجب ابوالفرج زین الدّین مشهور به ابن رجب از ائمه حدیث است که در سال ۷۰۶ هـ در بغداد متولد و در سال ۷۹۵ هـ در دمشق وفات یافت. ابن حجر: الدّرر الکامنه ۲/۴۲۸، ۴۲۹: و الأعلام: الرزکلی: (۶۷/۳).

۴- امام آلوسی علامه شیخ محمود شکری فرزند عبدالله آلوسی الحسینی می‌باشد که مؤرخ و ادیب و از علمای دین و مصلحان بوده‌است. در سال ۱۲۷۳ در بغداد متولد و در سال ۱۳۴۲ در بغداد وفات یافت. دارای ۵۲ تألیف می‌باشد: أعلام العراق (ص ۸۶ و ۲۴۱) و الأعلام: زرکلی ۴۹/۸.

روشی اطلاق می‌شود که سلف و پیشینیان این امت در مسائل امامت و تفضیل بین صحابه و توقّف و سکوت درباره اختلاف اساسی اصحاب رسول خدا ﷺ بر آن رفته‌اند. اهل سنت: به کسانی گفته می‌شود که، به سنت رسول خدا چنگ زده‌اند و آنها عبارتند از صحابه و یاران رسول خدا و کسانی که به نیکی از آنها تا قیامت پیروی کنند.

ابن حزم می‌گوید: اهل سنت، عبارتند از اهل حق و غیر از آنها اهل بدعت می‌باشند، و اهل سنت عبارتند از صحابه و کسانی که به راه آنها رفته‌اند که عبارتند از برگزیدگان تابعین و بعد از آنها اهل حدیث و کسانی از فقهاء که از آنها پیروی نموده‌اند و همه مردمی که نسل به نسل از شرق و غرب از آنها پیروی کرده‌اند^(۱).

و سبب تسمیه آنها به اهل سنت همچنانکه شیخ الاسلام ابن تیمیه^(۲) می‌گوید: اینست که آنها از سنت رسول خدا ﷺ پیروی کرده‌اند. و نیز ابوالمظفر اسفراینی^(۳) به همین قول رفته و می‌گوید: در تمام فرقه‌های امت هیچکس بیشتر از آنها مطیع‌تر و جویاتر از اخبار و سنت رسول خدا نمی‌باشد و لهذا اهل سنت نام گرفته‌اند، و اضافه می‌فرماید: وقتی که رسول اکرم ﷺ از فرقه ناجیه (نجات یافته) پرسیده شد، فرمود: «مَا أَنَا عَلَيْهِ، وَأَصْحَابِي» «کسانی که در راهی باشند که اکنون من و یارانم بر آن هستیم»^(۴). و این صفت ویژه اهل سنت می‌باشد،

۱- الفصل: ابن حزم ۱۰۷/۲، و ابن الجوزی: تلبیس ابلیس ص ۱۶، ابن تیمیه در تعریف بدعت می‌گوید: آن چیزی است که خدا و رسول آن را تشریع ننموده‌اند. مجموع الفتاوی: امام ابن تیمیه: ۱۰۷/۴ و ۱۰۸.

۲- شیخ الإسلام أحمد بن عبدالحکیم حرانی دمشقی، محقق و دانشمند سرشناس دنیای اسلام که در فنون متعدّد از نوادر روزگار بوده‌است، در سال ۶۶۱ هـ در حران متولد و در سال ۷۲۸ هـ در زندان قلعه دمشق وفات یافت: تذکرة الحفاظ، ذهبی: ۸/۴-۱۴۹۶، ابن کثیر: البدایة والنّهایة: ۱۴۱/۱۴-۱۳۲.

۳- ابوالمظفر شهفور (شاهپور) بن طاهر بن محمد اسفراینی، امام در اصول فقه و تفسیر: طبقات الشافعية ۱۱/۵، الأعلام ۲۶۰/۳.

۴- ترجمه نصّ کامل حدیث چنین است، یهودیان هفتاد و یک فرقه شدند همه اهل آتش هستند جز یک گروه و آن گروه مادر است - اصل - و مسیحیان هفتاد و دو فرقه شدند همگی اهل آتش هستند جز یک گروه، گروه مادر، و امت من هفتاد و سه فرقه خواهند شد همه اهل آتش هستند جز یک گروه و آن گروه مادر است (یعنی اکثریت امت که فرقه فرقه نشده است) و آنها کسانی هستند که از سنت و

چون اخبار و آثار از رسول خدا و یاران او نقل می‌کنند و کسانی مثل خوارج و رافضیان^(۱) که بر یاران او طعنه می‌زنند جزو آنها نمی‌باشند.

و اما تفسیر جماعت: در بعضی از احادیث به معنای جماعت مسلمین آمده‌است، یعنی کسانی که در راهی هستند که رسول اکرم و یاران او بر آن بوده‌اند.

در حدیث حذیفه بن الیمان آمده‌است که می‌فرمود: «...تَلَزُمُ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامَهُمْ...» «همراه با جماعت مسلمانان و امام و رهبر آنها باش...»^(۲). که روشن نموده‌است که قصد از جماعت، جماعت مسلمین می‌باشد.

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه در تفسیر جماعت می‌گوید: که معنای جماعت موافقت با حق می‌باشد اگر چه تنها باشی^(۳). و امام ابوشامه این برداشت ابن مسعود رضی الله عنه را گرفته و تأکید می‌کند که: هر جا که امروز به لزوم جماعت آمده‌است قصد از آن پیروی از حق می‌باشد، اگر چه پیروان حق اندک و مخالفان آن فراوان باشند، چون جماعت اولیه از عهد رسول خدا و یاران او که بر حق بوده و بر حق رفتند^(۴).

جماعت پیروی می‌کنند. نگاه شود: کتاب الایمان، سنن ترمذی (۲۹۷/۷ شماره ۲۶۴۳) فیض القدر

۳۴۷/۵، تحفة الأخوذی: مبارکفوری ۴۰۰/۷، مستدرک، حاکم نیشابوری ۱۲۸/۱ و ۱۲۹.

۱- خوارج کسانی از شیعیان علی هستند که بر او خروج کردند و او را تکفیر نمودند، و خوارج نام گرفتند. و رافضیان کسانی هستند که از تشیع فاصله گرفته و از زید بن علی تبری جسته و رافضی نام گرفتند، که امروز همان شیعیان جعفری اثنی عشری می‌باشند.

۲- جماعت از اجتماع گرفته شده‌است که دلالت بر وحدت و اجتماع دارد بر خلاف تشیع که دلالت بر تفرق و اختلاف می‌کند: تاج العروس ماده جمع، صحیح بخاری ۹۳/۸ صحیح مسلم ۲۰/۶: جماعت مسلمین بر خلاف مارقین و خارجیین از اسلام می‌باشد. دائرة المعارف الإسلامية ۹۴/۷.

۳- این سخن در باب احادیثی آمده‌است که رسول خدا درباره پیروی از سواد اعظم و اکثریت مسلمانان تشویق نموده‌است: لالکائی: کاشف الغمّة فی اعتقاد أهل السنّة ص ۹ اغانة اللفهان: ابن القیم ۷۰/۱.

۴- امام ابوشامه عبدالرحمن به اسماعیل المقدسی مؤرخ و محدث و مفسر و فقیه مشهور می‌باشد در سال ۵۹۹ در دمشق تولّد یافته و در سال ۶۶۵ هـ وفات یافته است، ابن کثیر: البدایة ۲۵۰/۱۳، الأعلام: زرکلی ۷۰/۴.

پس جماعت در اینجا موافقت با حق می‌باشد.

و قابل ذکر است که لفظ سنت در کلام سلف شامل عبادات و معتقدات مخصوصاً در مسائلی می‌باشد که اهل بدعت با آنها مخالفت نموده اند، بنا براین امام ابوحنیفه رحمته الله راجع به جماعت از این زاویه نگریسته و می‌گوید: «جماعت اینست که ابوبکر و عمر و علی و عثمان رضی الله عنهم را فضیلت داده و از هیچکدام از یاران رسول خدا نکوهش و بدگویی ننموده و بخاطر ارتکاب معصیت و گناه کسی را تکفیر نکرده و بر کسی که لا اله الا الله می‌گوید نماز بخوانی...»^(۱).

همچنانکه امام ابوحنیفه جماعت را به بعضی از مفردات و اصول آن تعریف می‌کند می‌بینیم که امام ابن تیمیّه التزام به مصادر و منابع اهل سنت را در برداشت و فهم و اسلوب فصل الخطاب بین اهل سنت و جماعت و دیگران می‌شمارد و می‌گوید: «هر کس که پیروی از کتاب و سنت و اجماع مسلمین نماید از اهل سنت و جماعت می‌باشد... چون جماعت عبارتست از اجتماع که بر خلاف تفرق می‌باشد و آنها کسانی هستند که امور را با این موازین سه گانه می‌سنجند و تمام گفتار و کردارهای بشر را که مرتبط با دین باشد با این سه میزان - قرآن و سنت و اجماع - می‌سنجند»^(۲). و از این دیدگاه است که سالی را که امام حسن از خلافت تنازل نموده و با معاویه بیعت نمود، عام الجماعة می‌گویند.

اما سبب تسمیه‌ی آنها به اهل سنت و جماعت چنانکه امام عبدالقادر اسفراینی بغدادی^(۳) می‌گوید اینست که: چون اهل سنت همدیگر را تکفیر نمی‌کنند و اختلاف در میان آنها باعث تکفیر و تبری نمی‌شود، پس آنها اهل جماعتی هستند که مبنایشان حق است... و هیچ

۱- ابن عبدالبر: الانتقاء ص ۴-۱۶۳.

۲- مجموع فتاوی ابن تیمیّه: ۳/۳۴۶ و ۱۵۷.

۳- عبدالقاهر بن طاهر تمیمی بغدادی اسفراینی در سال ۴۲۹ در اسفراین فوت نمود که دو کتاب: اصول الدّین و الفرق بین الفرق او بسیار مشهور است: نگاه شود: سبکی: طبقات الشّافعیّه ۵/۱۴۵-۱۳۶، سیوطی:

بغیة الوعاة: ۲/۱۰۵

گروه و مخالفی غیر از آنها نیست مگر اینکه همدیگر را تکفیر نموده و از همدیگر تبرّی بسته اند، مثل خوارج و رافضیان و قدریّه (معتزله)^(۱).

و ابن تیمیّه رحمته الله می گوید: اهل جماعت نامیده شده اند چون جماعت عبارتست از اجتماع که برخلاف تفرّق می باشد، اگرچه لفظ جماعت به خود مجتمعین اطلاق شده است، و «اجماع» اصل سوّمی است که در علم و دین بدان اعتماد گشته و آنها با این اصول سه گانه (قرآن و سنت و اجماع) همه اقوال و اعمال افراد را که مرتبط با دین باشد، می سنجند. ابن تیمیّه در این تعریف معنای اجتماع و عدم تفرّق را در جماعت ملاحظه می کند و اینکه اجماع اصلی از اصول سنت می باشد و اینکه آنها براساس کتاب خدا و سنت رسول خدا و آنچه را که سلف این امت بر آن اتفاق نموده اند، گرد آمده اند و این اصول سه گانه معیار سنجش آنها می باشد.

و امام مالک رحمته الله از اهل سنت پرسیده شد گفت که: «اهل سنت کسانی هستند که دارای هیچ لقبی نیستند، نه جهمی هستند نه قدری (معتزلی) و نه رافضی»^(۲).
پس اهل سنت به نظر مالک، آنهایی هستند که دارای هیچ لقب و اسم و رسمی نیستند، چون آنها همان اصلی هستند که همه مخالفین از آن متفرّع گشته اند، و مخالف با بدعتی که پدید می آورد مشهور می گردد و اصل، نیاز به اسم و رسمی ندارد^(۳).

آغاز پیدایش و نشأت اسم اهل سنت و جماعت

هدف در اینجا بحث از پیدایش اسم سنت و جماعت به عنوان یک مذهب فکری و عقیدتی معین می باشد.

شیخ الاسلام ابن تیمیّه می گوید که: راه اهل سنت، راه اسلام می باشد. لیکن وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیشگویی نموده است که امت او به هفتاد و سه فرقه تقسیم شده که همه اهل

۱- الفرق بین الفرق: عبدالقاهر بغدادی ص ۳۶۱.

۲- الاعتصام، امام شاطبی ۵۸/۱، الانتقاء: ابن عبدالبر ص ۳۵.

۳- مسألة التّقریب: د. ناصر الغفاری ج ۱ ص ۳۵: و منهاج السنّة: ابن تیمیّه تحقیق د. رشاد سالم: ۱۶۳/۲.

آتشند جز یک گروه، و آن جماعت است^(۱) پس پیروان اسلام محض و دین خالص بدون هرگونه آشفتگی به اهل سنت و جماعت نام گرفته‌اند^(۲).

و این گفته دلالت بر این می‌کند که توجه به اسم اهل سنت و جماعت وقتی صورت گرفته‌است که تفرق و اختلافی که پیامبر اکرم از آن خبر داده بود رخ داد و این مصطلحات تسنن و تشیع و غیره پیدا شد، و إلا اسم و مسمی قبلاً همان اسلام بود که در قرآن آمده‌است: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ (آل عمران: ۱۹). «همانا دین نزد خدا اسلام است».

اما آغاز این اسم همچنانکه دکتر مصطفی حلمی - بحق - می‌گوید: تاریخ اسلامی به اهل سنت برای پیدایش این مصطلح کمک چندانی نمی‌کند^(۳).

بنابراین همچنانکه شیخ الإسلام ابن تیمیه می‌گوید: مسلمانان بر آن چیزی بودند که خداوند پیامبرش را بر آن هدایت کرد و دین حقی که برانگیخته بود که موافق عقل صریح و نقل صحیح می‌بود، و هنگامی که عثمان بن عفان رضی الله عنه کشته شد در میان مسلمانان فتنه افتاد و در صفین با همدیگر جنگیدند. و گروهی با تکفیر مسلمانان، از سواد اعظم مسلمین جدا شدند. که پیامبر صلی الله علیه و آله از آن خبر داده‌بود: «تَمُرُقُ مَارِقَةٌ عِنْدَ فُرْقَةٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ يَقْتُلُهُمْ أَوْلَى

۱- برای تحقیق در این حدیث دوباره مراجعه شود به: سنن ابو داود: اول کتاب السنّة، عون المعبود ۳۴۱/۱۲ و ۳۴۲ شماره ۴۵۷۳، سنن دارمی ۲۴۱/۲، مسند احمد ۱۰۲/۴، مستدرک الحاکم ۱۲۸/۱، الآجری / الشریعة / ص ۱۸. حاکم این حدیث را صحیح شمرده و امام ذهبی با او موافقت نموده‌است چون تحقیق حاکم بدون موافقت ذهبی پیش محدثان ارزش زیادی ندارد (المستدرک: ۱۲۸/۱) و علامه مقبلی می‌گوید: حدیث افتراق امت به هفتاد و سه فرقه روایت‌های متعددی دارد که همدیگر را تقویت می‌نماید و در درستی معنای آن هیچ تردیدی باقی نمی‌گذارد: العلم الشامخ ص ۴۱۴ و ابن تیمیه می‌گوید که: این حدیث صحیح و مشهور بوده و در کتب سنن و مسند ما موجود می‌باشد، الفتاوی ۳۴۵/۳. بعضی از محدثین به آخرین جمله حدیث (کُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا وَاحِدَةً) ایراد گرفته‌اند، که شیخ ناصرالدین آلبنانی آنها را جواب داده‌است و صحت حدیث را ثابت کرده‌است.

۲- ابن تیمیه، مجموع فتاوی ۱۵۹/۳.

۳- نظام الخلافة فی الفكر الإسلامی ص ۲۸۴.

الطَّائِفَتَيْنِ بِالْحَقِّ»^(۱). «هنگامی که مسلمانان دچار فرقه می‌شوند گروهی از آنها خروج - مروق - کرده که نزدیکترین گروه به حق با آنها می‌جنگد»، و مروق و خروج آنها وقتی رخ داد که دو حَکَم در میان مردم قضاوت می‌کردند، و مردم بدون اِتِّفَاق متفرق گشتند.

این اولین رخنه و تفرق عقیدتی در میان مسلمانان راه یافته (بیعت کنندگان با علی و دیگر خلفاء) بود. و لهذا خروج خوارج اولین و قدیمی‌ترین انشقاق دینی در صف مسلمانان می‌باشد^(۲) و بعد از بدعت خوارج بدعت تشیع رخ داد که غلات - افراطیون - افراطیون - آنها مدعی ألوهیت علی گشتند و ادعاء نص بر امامت او نمودند و بر شیخین ابوبکر و عمر رضی الله عنهما لعن و سب می‌نمودند که علی امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه هر دو گروه را به کیفر خود رسانده و با مبتدعان تشیع و خوارج برخورد نمود، با خارجیان جنگید و با کسانی که به نام دوستی او غلو می‌کردند و او را به خدایی گرفتند، به روایتی دستور داد که آنها را آتش بزنند^(۳).

لهذا دکتر مصطفی حلمی درست می‌گوید که می‌گوید: اهل سنت و جماعت امتداد طبیعی مسلمانان اولیه‌ای هستند که رسول خدا از دنیا رفت و از آنها خشنود و راضی بود، و نمی‌توانیم آغاز این مصطلح را دقیقاً مشخص کنیم، لیکن با بقیه فرق این کار به راحتی

۱- منهاج السنّة، ابن تیمیّه: (۲۱۸/۱، ۲۱۹).

۲- بعضی از احادیث دلالت می‌کند که زمینه فکر خوارج حتّی در زمان رسول خدا وجود داشت، در هنگامی که شخصی به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: ای محمد عدالت کن! بنگرید به: فتح الباری ۲۹۰/۱۲ و صحیح مسلم، شرح النووی ۱۶۵/۷ و ۱۶۶.

۳- منهاج السنّة ۲۱۹/۱. روایت کشتن غلاة از سوی علی رضی الله عنه از مسلمات تاریخ اسلام نیست هر چند مخالفت سرسختانه او با غالیان مسلم است. اما برخورد علی با کسانی که او را بر ابوبکر و عمر رضی الله عنهما ترجیح میدادند این بود که فرمود: هر کس مرا بر ابوبکر و عمر ترجیح دهد من بر او حد افتراء جاری میکنم (یعنی هشتاد ضربه شلاق میزنم) و از او این روایت متواتر است و بیش از هشتاد روایت نقل شده است که فرموده است: بهترین و برترین این امت بعد از پیامبر ابوبکر و عمر هستند، فتح الباری ۲۰/۷ و مسند احمد تحقیق احمد شاکر احادیث شماره ۸۳۳ و ۸۳۷ و ۸۷۱ و ۸۷۸ و ۸۷۹ و ۸۸۰ و ۱۰۵۴ ج ۲ و منهاج

السنّة: ابن تیمیّه ۲۱۹/۱ و ۲۲۰

صورت می‌گیرد، و پرسش از آغاز نشأت اهل سنت و جماعت محلّی از اعراب نخواهد داشت در صورتیکه با بقیه فرق می‌شود این کار را انجام داد^(۱).

و ابن تیمیه می‌گوید که: مذهب اهل سنت و جماعت معروف و قدیمی است قبل از اینکه خداوند ابوحنیفه و مالک و شافعی و احمد را خلق کند، چرا که آن مذهب صحابه و یاران رسول خداست که آن را از پیامبرشان آموخته‌اند و هر کس با آنها مخالفت کند در نزد آنها اهل بدعت شمرده می‌شود^(۲).

و عجیب‌ترین آراء در مورد پیدایش اسم اهل سنت و جماعت زعم دکتر مصطفی الشکعه می‌باشد که می‌پندارد که: تسمیه جمهور مسلمانان به اهل سنت تسمیه‌ای بسیار متأخر است که به حدود قرن هفتم هجری باز می‌گردد^(۳).

او این زعم را بدون هیچ دلیلی ابراز می‌دارد و این خود برای سست بودنش کافی است و نصوص وارده در ردّ آن بسیار است. و فقط نگاهی به اسامی مؤلفاتی که در قرن سوم و چهارم نوشته شده که آنها را به اسم اهل سنت و جماعت نامیده‌اند برای دلالت به این تسمیه کافی می‌باشد، و این نصوص دلالت می‌کند بر اینکه اسم اهل سنت بعد از فتنه قتل عثمان رضی الله عنه در میان مردم رایج بود، که ابن سیرین و طبری بر این قول تصریح دارند^(۴).

تعریف شیعه و تشیع^(۵)

۱- نظام الخلافة فی الفكر الإسلامی.

۲- منهاج السنّة: ابن تیمیه ۴۸۲/۲-۴۸۳ تحقیق رشاد سالم و مسألة التّقریب، د. ناصر القفاری ص ۴۰ ح ۱.

۳- اسلام بلا مذاهب ص ۲۸۱، د. مصطفی الشکعه.

۴- صحیح مسلم ۱/۱، تاریخ طبری حوادث سال ۱۹۳ ح ۸ ص ۳۵۳.

۵- مصدر اینجانب در این بحث دو کتاب الشّیعه و التّشیع از شهید احسان الهی ظهیر و أصول مذهب الشّیعة الإمامیة الاثنی عشریة می‌باشد که کتاب اخیر رساله دکترای شیخ ناصر بن عبدالله بن علی القفاری می‌باشد.

شیعه و تشیع و مشایعه در زبان عربی همگی در گرد معنای متابعت و نصرت و موافقت در رأی می‌چرخد، و این اسم غالباً بر کسانی غلبه کرده است که به زعم خود ولایت علی و اهل بیت او را دارند، لیکن همچنانکه دکتر قفاری می‌گوید، اگر به معنای لغوی کلمه شیعه دقت شود بر اکثر فرقی که ادعای پیروی از علی و آل بیت او را می‌کنند صدق نمی‌کند^(۱).

لفظ شیعه در قرآن کریم و سنت و معنای آن:

ماده شیع در قرآن کریم در دوازده موضع آمده است که امام ابن جوزی معانی آن را خلاصه کرده و می‌گوید: مفسران گفته‌اند که: معانی شیع در قرآن بر چهار وجه است:

اول: تفرق و فرق، مثل این آیه شریفه ﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا﴾ «آنهايي که در دين تفرقه آورده و شیعه شیعه و گروه گروه شدند»^(۲). و ﴿وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيعًا﴾ «اهل آن را دسته دسته و فرقه فرقه کرد»^(۳). و ﴿مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا﴾ «از آنهايي که در دين تفرقه آورده و متفرق (شیعه) گشتند»^(۴).

دوم: اهل و نسب: مثل آیه ﴿هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ﴾ «این از اهل و شیعه‌ی او و دیگری از دشمنانش می‌باشد»^(۵).

سوم: اهل ملت: مثل این آیه: ﴿ثُمَّ لَنَزَعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ﴾ «آنگاه از هر گروه کسانی را جدا می‌کنیم»^(۶). ﴿وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ﴾ «کسانی را که همانند شما بودند هلاک

۱- لسان العرب: ماده شیع و تاج العروس ۴۰۵/۵، القاموس: فیروز آبادی ۴۷/۳ (ماده شیع): دکتر القفاری:

اصول مذهب الشیعه ج ۱/۱.

۲- الأنعام آیه ۱۵۹.

۳- القصص آیه ۴.

۴- الروم آیه ۳۲.

۵- القصص آیه ۱۵.

۶- مریم آیه ۶۹.

کردیم»^(۱) ﴿كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِّن قَبْلُ﴾ «همچنانکه با کسانی که امثال ایشان بودند نیز چنین شد»^(۲). ﴿وَإِنَّ مِّن شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ﴾ «همانا از پیروان او (نوح) ابراهیم است»^(۳).

چهارم: اهواء متعدّد و گوناگون، مثل آیه: ﴿أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا﴾ «یا شما را گروه گروه در هم افکند»^(۴).

و علامه ابن قیم^(۵) در یک سخن مهم به این معنا اشاره می‌کند که لفظ شیعه و اشیاع در قرآن کریم غالباً در سبیل مذمت و نکوهش آمده‌است، و دلیل او اینست که لفظ شیعه و شیاع و اشاعه ضدّ اجتماع و ائتلاف و وحدت می‌باشد و لهذا لفظ شیّع و فرق جز بر فرقه‌هایی که متفرّق و مختلف هستند اطلاق نمی‌شود^(۶).

اینست الفاظ شیعه که در قرآن کریم آمده‌است و هیچکدام دلالت بر مذهب و عقیده معروف شیعی نمی‌کند، و این امری است که بالبداهه شناخته می‌شود، لیکن تعجّب در اینست که کسانی از شیعیان با هر مکر و حيله‌ای که شده الفاظ وارده در قرآن را بر حسب اهواء خود تفسیر نموده و آن را معطوف به فرقه خود معنی می‌کنند، و تأویل به رأی دقیقاً همین است، و تحریف آیات الهی و تفسیر به رأی جز این نیست. در روایات شیعیان آمده‌است که آیه ۸۳ سوره صافات را ﴿وَإِنَّ مِّن شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ﴾ اینطور معنی

۱- القمر آیه ۵۱.

۲- سبا آیه ۵۴.

۳- الصافات آیه ۸۳.

۴- الأنعام آیه ۶۵.

۵- امام محمدبن ابی‌بکر دمشقی معروف به ابن قیم‌الجوزیه در سال ۷۵۱ هـ وفات نمود و از شاگردان برجسته امام ابن تیمیه می‌باشد که خود نیز از نوادر زمان بوده‌است، ابن کثیر: البداية والنهاية ۲۳۴/۱۴، ابن حجر:

الدرر الكامنة: ۴۰۰/۳.

۶- بدائع الفوائد ۱/۱۵۵.

نموده‌اند که، ابراهیم علیه السلام از شیعیان علی بوده است^(۱). و این مخالف سیاق قرآن و اصول اسلام است که منبع آن عقیده غلات-افراطیون-افراطیون-رافضی است و ائمه را بر انبیاء ترجیح می‌دهند. و این تفسیر که پیامبر بزرگی مثل حضرت ابراهیم را شیعه علی بدانند، موضوعی است که بطلان آن بالضرورة معلوم است، و نیز بطلان آن عقلاً و به لحاظ تاریخی روشن و واضح است^(۲).

و آنچه که واضح است و مفسران بزرگ اسلام بر آنند که از سلف و خلف نقل شده است اینست که ابراهیم از شیعیان و پیروان نوح علیه السلام بوده یعنی بر سنت و منهاج او گام می‌زده است و این تفسیر مطابق سیاق آیه و ماقبل و مابعد آن می‌باشد، چون آیه‌های سابق راجع به نوح علیه السلام می‌باشد.

لفظ شیعه در سنت نیز به معنای پیرو و تابع آمده است. همچنانکه پیامبر درباره مردی که به او گفت: می‌بینم که عدالت نکردی، گفت: او دارای شیعیان خواهد بود که در دین چنان زیاده روی کرده و راه می‌روند که از آن خارج می‌شوند^(۳).

که شیعه در اینجا مرادف اصحاب و انصار و اتباع می‌باشد.

و شیخ دکتر ناصر القفاری می‌گوید که: در خلال مراجعه به منابع سنت، استعمال لفظ شیعه را به معنای فرقه موجود جز در آثاری واهی و ضعیف و جعلی ندیده است^(۴).

۱- بحرانی: تفسیر البرهان ۲۲۰/۴، تفسیر قمی ۳۲۳/۲، مجلسی بحار الأنوار ۱۲/۶۸، ۱۳، عباس قمی: سفینه البحار ۷۳۲/۱. البحرانی: المعالم الزلفی ص: ۳۰۴، الطریحی: مجمع البحرین: ۳۵۶/۲. و این تفسیر را به کذب و افتراء به امام جعفر صادق نسبت داده‌اند و در مناظره‌ای که دکتر ابوزاهر و عبدالحمید نجدی رافضی در سال ۹۸ با ما در لندن داشت و بعد از آن فرار کرد نیز همین تفسیر را نمود.

۲- اصول مذهب الشیعة الإثنا عشریة: د. القفاری ج ۱ ص ۳۴ و ۳۵.

۳- همانطور که قبلاً اشاره کردیم، این اصل جوهر خوارج بود که در دین غلو می‌کردند. و اسم این فرد ذوالخویصره نمیمی می‌باشد که اصل خوارج است: مسند احمد ۴/۱۲ و ۳-۵، ابن ابی عاصم، السنه: ۴۵۲/۲: آلبانی می‌گوید: سند آن صحیح است.

۴- اصول مذهب الشیعة ج ۱/۳۶.

لفظ شیعه در تاریخ اسلامی:

در تاریخ صدر اسلام لفظ شیعه به معنای لغوی آن که عبارتست از پیروی و یاری و دوستی آمده‌است و در سند تحکیم بین علی و معاویه رضی الله عنهما لفظ شیعه به همین معنی آمده‌است که پیروان علی را شیعیان علی و پیروان معاویه را شیعهء معاویه نام برده‌است و در وثیقهء تحکیم چنین آمده‌است: این همان چیزی است که علی بن ابی طالب و شیعیان او و معاویه بن ابی سفیان و شیعیان او درباره آن دادرسی نموده‌اند، و علی و شیعیان او به «حکمیّت» عبدالله بن قیس و معاویه و شیعیان او به «حکمیّت» عمرو بن عاص راضی شده‌اند. و اگر یکی از دو حکم فوت نمود شیعیان و انصار او می‌توانند به جای او کسی دیگر را انتخاب نمایند، و اگر یکی از دو امیر قبل از پایان رسیدن مدت معین در این قضیه فوت نماید، شیعیان او می‌توانند دیگری را که بدان راضی شوند برگزینند.^(۱)

و حکم بن افلاح گفت که: من عایشه را نهی کردم که درباره این دو شیعه چیزی بگوید.^(۲)

و شیخ الإسلام ابن تیمیّه این متن تاریخی را نقل نموده تا از آن دلالت تاریخی مهمی بر عدم اختصاص پیروان علی به اسم شیعه در آنوقت اخذ نماید.^(۳)

و نیز در تاریخ آمده‌است که معاویه به بسر بن أرطاة که او را به سوی یمن روانه نمود گفت: برو به سوی صنعاء که ما در آنجا شیعیانی داریم^(۴) همه این متون دلالت دارد بر اینکه در آنوقت لفظ شیعه ویژه پیروان حضرت علی نبوده‌است.

و چنانکه از گفتهء مسعودی^(۱) شیعی بر می‌آید: آغاز تجمع فعلی مدعیان تشیع و آغاز تمیز آنها به این اسم بعد از قتل مظلومانه حضرت حسین رضی الله عنه آغاز گشته‌است. مسعودی

۱- الأخبار الطوال، دینوری ص ۱۹۶-۱۹۴، تاریخ الطبری ۵۳/۵-۵۴، محمد حمیدالله: مجموعة الوثائق

السیاسیة ص ۲۸۱-۲۸۲.

۲- صحیح مسلم ۱۶۸/۲-۱۷۰، جزئی از حدیث می‌باشد.

۳- منهاج السنّة ۶۷/۲.

۴- تاریخ یعقوبی شیعی ۱۹۷/۲.

می‌گوید: در سال شصت و پنج هجری شیعیان در کوفه به حرکت در آمدند و جنبش توانین و سپس جنبش مختار - کیسانیه - پیدا شد. در این وقت بود که شیعه تکوین یافت و برای خودش اصول ویژه‌ای گذاشت که بدان شهرت پیدا کرد.

از تمام این متون به روشنی بدست می‌آید که نام شیعه لقب هر گروهی می‌بوده که به گرد رهبران جمع می‌شده‌اند اما اگر بعضی از شیعیان تجاهل نموده و حقایق تاریخی را پشت سر گذاشته و ادعا می‌کنند که آنها اولین کسانی هستند که در میان این امت لقب شیعه به خود گرفته‌اند، حقایق تاریخی به ادعای آنها قلم باطل می‌کشد. بلکه این لقب بعد از کشته شدن علی و یا بعد از کشته شدن حسین بر حسب اختلاف آراء مخصوص آنها متداول گشته است^(۲).

معنای تشیع در کتب امامیه اثنا عشریه:

۱- شیخ و عالم شیعی سعدبن عبدالله قمی^(۳) می‌گوید: شیعیان پیروان علی در زمان پیامبر ﷺ می‌باشند که بعد از پیامبر به سوی علی رفته و قائل به امامت او گشته‌اند^(۴) و نوبختی^(۵) نیز همین الفاظ را تکرار می‌کند.

اینست تعریف تشیع در مهمترین و قدیمی‌ترین کتب شیعه که مخصوص فرق و مذاهب می‌باشد، و این تعریف هیچ اشاره‌ای به اصول تشیع در نزد اثنا عشری نمی‌نماید که در نظر

۱- مروج الذهب: مسعودی ۱۰۰/۳.

۲- محمد ابوزهره: المیراث عند الجعفریه ص ۲۲، د. علی سامی النشار: نشأة الفكر الفلسفی ص ۳۵۲.

۳- سعدبن عبدالله القمی از علمای بزرگ امامیه و کثیر التصنیف می‌باشد که در سال ۳۰۱ هـ و به قولی در سال ۲۹۹ فوت نموده‌است: الطوسی الفهرست: ص ۱۰۵، الأردبیلی / جامع الرواة ۳۵۵/۱.

۴- المقالات و الفرق ص ۳ و ۱۵.

۵- حسن بن موسی نوبختی فیلسوفی است متکلم و از امامیه بوده که بعد از سال ۳۰۰ هـ وفات یافته است. نگاه شود به طوسی: فهرست ص ۷۵، القمی: الکنی والألقاب ۱۴۸/۱، ذهبی: سیر أعلام البغداد ۳۲۷/۱۵.

آنها لبّ و اساس تشیع است، مثل نصّ بر علی و فرزندان، جز اینکه فقط به امامت علی اشاره نموده بدون اینکه یادی از فرزندان او نماید.

و این تعریف، بسیاری از مدعیان تشیع را که بعدها اصول و فروعی بدان اضافه نموده و امروزه بدان مشهور گشته اند بطور کلی از میدان تشیع بیرون مینماید، و لهذا برحسب مقیاس امامیه اثنا عشری این تعریف کامل نیست اگر چه قمی و نوبختی آنرا گفته باشند،

اما عجیب اینجاست که این تعریف بدون هیچ دلیلی منطقی فرض نموده که شیعیان علی در زمان پیامبر اکرم وجود داشته‌اند، و از آنها نام هم می‌برد^(۱) لیکن هیچ دلیلی از قرآن و سنت و وقایع درست تاریخی بر این مدّعا نیست، بلکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ أَلَدِينَ عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا سَلَمٌ﴾ «دین نزد خداوند اسلام است» (آل عمران: ۱۹) و نه تشیع و نه چیزی دیگر و یاران رسول خدا که به گرد او بودند همگی یک ملت و یک گروه و یک دسته و یک طائفه بودند که ولاء و محبت همه آنها برای رسول خدا ﷺ بود.

دومین تعریف را از تشیع، شیخ و عالم بزرگ شیعه در زمان خود یعنی شیخ مفید بدست می‌دهد که می‌گوید: لفظ شیعه به اتباع امیرالمؤمنین به عنوان ولاء و اعتقاد به امامت بلا فصل او بعد از رسول خدا - صلوات الله وسلامه علیه وعلی آله - و نفی امامت دیگران می‌باشد^(۲). باز هم در این تعریف اگرچه شامل امامیه و جارودیه از فرق شیعه می‌گردد و اما بقیه فرق شیعه از آن جمله شیعیان زیدیه را شامل نمی‌شود و در این تعریف ایمان به امامت اولاد علی نیست.

اگرچه مفید در این تعریف بر مسأله نصّ و وصیت انگشت نمی‌گذارد ولی می‌بینیم که شیخ شیعیان طوسی^(۱) وصف تشیع را به اعتقاد به امامت علی به وصیت پیامبر و به اراده خدا

۱- مثل مقداد بن اسود و سلمان و ابوذر و عمار بن یاسر... المقالات و الفرق ص ۱۵، فرق الشیعة نوبختی ص

می‌داند^(۲). طوسی در تعریف خود اعتقاد بر نصّ را اساس تشیع می‌شمارد. تعاریف متعدّد دیگری نیز در کتب اسماعیلیّه و بقیّه شیعیان آمده‌است.

تعریف امام ابن حزم از تشیع: دقیق‌ترین تعریف از تشیع، گفته‌ء ابن حزم^(۳) می‌باشد که می‌گوید: هر کس که قائل به افضلیّت علی از بقیّه صحابه رسول خدا و احقّیت او و فرزندان او به امامت باشد او شیعی است اگر چه در بقیّه امور با آنها اختلاف داشته‌باشد و اگر در این مورد با آنها اختلاف نماید او شیعی نخواهد شد^(۴).

تعریف راجح و برگزیده در معنای تشیع:

همانطور که شیخ ناصر القفاری می‌گوید، تعریف شیعه اساساً مرتبط به مراحل تحوّل عقیدتی آن بوده و بر اساس تحوّل و دگرگونی آن می‌باشد. و همچنانکه بر هر محقّقی هویداست عقاید شیعه همیشه دستخوش تغییر و تحوّل بوده است و لهذا تشیع در عصر اوّل نشأت خودش غیر از تشیع فیما بعد می‌باشد.

و بدین خاطر است که در صدر اوّل شیعه به کسانی اطلاق می‌شده است که علی را بر عثمان مقدّم می‌داشته‌اند و بنا براین می‌گفتند: شیعی و عثمانی، و شیعی به کسی گفته می‌شد که علی را افضل بر عثمان می‌دانست، و عثمانی به کسی گفته می‌شد که عثمان را بر علی ترجیح می‌داد^(۵).

۱- ابوجعفر محمد بن الحسن بن علی الطّوسی ملقب به شیخ الطّائفه رئیس فقهای شیعه است، وی در سال

۳۸۵ تولد و در سال ۴۶۰ وفات یافت: الفهرست ج ۲/ ص ۳۵۷، لسان المیزان: ابن حجر ۵/ ۱۳۵.

۲- تلخیص الشّافی ۵۶/۲.

۳- ابوعلی محمد علی بن أحمد بن سعید بن حزم ظاهری امام اندلس (اسپانیا) می‌باشد که در سال ۳۸۴ در

قرطبه تولد و در سال ۴۵۶ هـ وفات یافت: المقرئ/ نفخ الطّیب ۲/ ۲۸۳.

۴- الفصل: ۱۰۷/۲.

۵- د. شیخ ناصر القفاری: أصول الشّیعة ج ۱ ص ۵۳ و نشوان الحمیری/ الحورالعین ص ۱۷۹.

و لهذا ابن تیمیّه می‌گوید که: شیعیان اوّلیه که در عهد علی بودند ابوبکر و عمر را بر علی ترجیح می‌دادند^(۱). و شریک بن عبدالله که خود شیعی بود به خاطر نص متواتر از خود علی از تفضیل علی بر شیخین منع می‌نمود، چون تشیع یعنی پیروی و نصرت نه مخالفت و دو دستی.

ابن بطّه با اسناد خویش از شیخ معروف خود ابوالعبّاس بن مسروق روایت می‌کند که: ابواسحاق سبّعی کوفی وارد بغداد شد، شمر بن عطیه گفت که: برویم به جلسه او، پیش او رفتیم و ابواسحاق گفت: من وقتی که از کوفه خارج شدم هیچکس در تقدیم و افضلیّت ابوبکر و عمر تردید نداشت و الان که آمده‌ام مردم چنین و چنان می‌گویند^(۲).
امام محب الدین خطیب می‌گوید که:

این متن تاریخی بسیار مهمی برای تحدید و مشخص نمودن تغییر و تحول در مسیر تشیع میباشد، چون ابواسحاق سبّعی که شیخ و عالم کوفه بوده است، در زمان خلافت امیرالمؤمنین عثمان و سه سال قبل از شهادتش متولد شده است و تا سال ۱۲۷هـ می‌زیسته است، و در زمان خلافت امیرالمؤمنین علی دوران کودکی را می‌گذرانده است که درباره خودش می‌گوید، پدرم مرا بلند نموده تا اینکه علی بن ابی طالب را در حال خطبه خواندن میدیدم که موی سر و ریشش سفید بود، و اگر بدانیم که او چه زمانی کوفه را ترک نموده و کی دوباره بدانجا بازگشته است، به شناخت زمانی دست می‌یابیم که اهل کوفه شیعه علوی بوده و رأی آنها رأی امام شان در تفضیل ابوبکر و عمر بر او بوده است، و چه وقت از راه امام خود بیرون رفته و مخالفت آراء او نموده اند؟ چون علی بر بالای منبر کوفه افضلیت دو یار رسول خدا ﷺ را و دو وزیر و دو خلیفه‌ی او را بارها اعلام نموده است. و لیث بن

۱- منهاج السنّة ۶۰/۲، تحقیق د. رشاد سالم.

۲- المنتقى، ذهبی ص ۳۶۰ و ۳۶۱ این کتاب مهم را علامه برقعی به عنوان «رهنمود سنت در ردّ اهل بدعت» ترجمه نموده که چاپ و منتشر شده است و در سایت ما موجود می‌باشد و خوانندگان محترم می‌توانند در سایت ما بدان دسترسی پیدا کنند: (WWW.ISL.ORG.UK). و همچنان این کتاب در سایت عقیده موجود می‌باشد: (www.aqeedeh.com).

ابراهیم گوید که: من شیعیان اولیه را دیده‌ام و به هیچ وجه علی را بر ابوبکر و عمر ترجیح نمی‌دادند.

لیکن تشیع با این تفاوت و سلامت و بی‌آلایشی خود باقی نماند، بلکه مبدأ تشیع بکلی متحول شد و شیعه شیعه‌ها گشت و خود تشیع بهانه و پرده‌ای شد برای هر کسی که در صدد کید و مکر و توطئه بر علیه اسلام و مسلمین میشد، و لهذا بعضی از ائمه کسانی را که از شیخین بدگویی کنند شیعه نامیده و آنها را رافضی می‌نامند چون شایستگی وصف تشیع را ندارند،

اگر کسی از مراحل دگرگونی و تحوّل تشیع مطلع باشد، از اینکه به تعداد زیادی از محدّثین و غیر محدّثین سرشناس، شیعه گفته شده‌است تعجب نمی‌کند، اگر چه آنها از بزرگان اهل سنت باشند، چون تشیع در زمان سلف مفهوم و معنایی غیر از تشیع در زمان خلف و متأخر داشته‌است.

امام ذهبی گوید: شیعی غالی (تندرو) در زمان گذشته و در عرف آنها به کسانی اطلاق می‌شده‌است که از عثمان و زبیر و طلحه و معاویه و کسانی که با علی جنگیدند بدگویی کنند و امّا شیعه غالی و تندرو در زمان و عرف ما به کسانی گفته می‌شود که، این بزرگان را تکفیر نموده و از شیخین (ابوبکر و عمر) تبرّی جوید، که اینها گمراه و افتراگو هستند^(۱). پس تشیع دارای درجه‌های متعدّد و تحولات و دگرگونی‌هایی می‌باشد، همچنانکه دارای فرق و مذاهب متعدّد می‌باشد.

ریشه‌یابی تاریخی پیدایش تشیع

همچنانکه سابقاً گفته شد تشیع یکباره پیدا نشده بلکه مراحل متعدّدی را پشت سر گذاشته تا به مرحله کنونی رسیده‌است. ما ابتدا به سراغ اقوال خودشان می‌رویم تا بدانیم چه می‌گویند و سپس گفته‌هایشان را با میزان عقل و علم می‌سنجیم.

۱- ذهبی: میزان الاعتدال ۵۰۶/۱، ابن حجر: لسان المیزان ۱۰/۹/۱.

آراء شیعیان در پیدایش تشیع:

رأی اوّل:

می‌گویند: تشیع قدیم و حتی قبل از رسالت و بعثت پیامبر خدا ﷺ وجود داشته و هیچ پیامبری نیامده مگر اینکه ولایت علی بر او عرضه شده‌است و ... و شیعیان برای اثبات این موضوع اسطوره‌ها و افسانه‌های زیادی بافته‌اند چنانکه در کافی کلینی آمده‌است: «ولایت علی در جمیع کتب انبیاء نوشته شده‌است و خداوند هیچ پیامبری نفرستاده مگر اینکه درباره نبوت محمد و وصی او علی به او سفارش کرده‌است»^(۱).

و از ابو جعفر باقر روایت می‌کنند که در باره آیه شریفه: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» ﴿۱۵۵﴾ «و ما پیش از این با آدم پیمان بستیم ولی او فراموش کرد و شکیباییش نیافتیم»^(۲)، گفته‌است که: «پیمان خدا درباره محمد و ائمه بعد از او بوده‌است که آدم در این باره شکیا نبود و انبیاء اولوالعزم را از آنرو بدین نام خوانده‌اند که درباره محمد و اوصیاء بعد از او و مهدی و سیرت او به آنها سفارش شده‌است...»^(۳).

در بحار نیز چندین روایت آورده‌اند که: «ای علی خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرده، مگر آنکه او را به ولایت تو خواند، چه مطیع بوده و چه نافرمانی کرده‌باشد!»^(۴) و در روایت دیگری آورده‌اند که: «خداوند از پیامبران برای ولایت علی میثاق گرفته‌است»^(۵). و می‌گویند: هیچکس به بهشت نمی‌رود مگر محب علی باشد و او تقسیم‌کننده بهشت و

۱- اصول کافی: کلینی ۴۳۷/۱.

۲- طه، آیه ۱۱۵.

۳- کلینی: کافی ۴۱۶/۱. ابن بابویه قمی - علل الشرائع ص ۱۲۲، الکاشانی: الصّافی ۸۰/۲، تفسیر قمی ۶۵/۲، مجلسی: البحار ۳۵/۱۱.

۴- بحار، ۶۰/۱۱، بحرانی: المعالم الزّلفی ص ۳۰۳.

۵- المعالم الزّلفی ص ۳۰۳.

دوزخ است^(۱). و شیخ حرّ عاملی که صاحب یکی از منابع حدیثی شیعیان است ادّعا می‌کند که روایت‌هایی که دلالت دارد خداوند از انبیاء به ولایت علی پیمان گرفته‌است، بیشتر از هزار می‌باشد^(۲).

شیعیان به این حدّ نیز بسنده نکرده و از قول ائمّه می‌گویند: «خداوند ولایت ما را بر آسمانها و زمین و کوه‌ها و شهرها عرضه نموده است»^(۳). و هادی تهرانی می‌گوید که: از بعضی از روایات بر می‌آید که هر پیامبری مکلف شده‌است که به ولایت علی دعوت نماید و حتی اینکه ولایت علی بر همه‌اشیاء عرضه شد، هر آنچه پذیرفت صالح گشت و هر آنچه نپذیرفت فاسد گشته‌است^(۴).

نقد و بررسی این رأی:

برای بیان فساد بعضی از آراء فقط عرضه نمودن آنها کافی است، اینکه گفته شود: «ولایت علی قدیم است»، فساد و بطلان آن ضرورتاً واضح و معلوم است. هیچکدام از این ادّعاهای نابخردانه در قرآن پیدا نمی‌شود، بلکه می‌بینیم که دعوت همه‌ی انبیاء برای توحید الهی بوده است نه به ولایت علی و ائمّه. خداوند می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ»^(۵). و «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ

۱- کاشانی: تفسیر صافی ۱۶/۱.

۲- الفصول المهمّة ص ۱۵۹، و روایت‌های متعدّدی به این معنی در کتب ذیل آمده‌است: اصول کافی ۸/۲ و وافی ۱۵۵/۲ و بحار ۱۵۱/۳۵ و مستدرک الوسائل نوری طبرسی ۱۹۵/۲ و الخصال: صدوق ۲۷۰/۱ و علل الشرائع: صدوق ص ۱۲۲، ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۴۴ و ۱۷۴. و مصادر متعدّد دیگر آنها.

۳- نوری: مستدرک الوسائل ۱۹۵/۲.

۴- هادی تهرانی: ودایع النبوة ص ۱۱۵.

۵- الأنبياء/۲۵: ترجمه: «ما پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم جز آنکه به او وحی کردیم که جز من خدایی نیست، پس مرا پرستید».

رَسُولًا أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطُّغُوتَ^(۱). پس همه رسولان و انبیاء الهی اقوامشان را به عبادت خداوند و عدم شرک به او دعوت کرده‌اند، و نوح و هود و صالح و شعیب و دیگران علیهم‌السلام همگی به اقوام خود می‌گفتند: ﴿أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾^(۲).

و در سنت پیامبر اسلام نیز همین امر تأکید شده و هیچ چیزی خلاف آن یافت نمی‌شود، و همه ائمه اسلام اتفاق دارند که هر انسانی به مجرد ایمان به خدا و ذکر شهادتین مسلمان می‌شود. پس این پنداربافی‌ها راجع به ولایت علی از کجاست؟! اگر برحسب ادعای شیعیان ولایت علی در کتب همه انبیاء نوشته شده‌است، چرا فقط افراطیون رافضی آنرا نقل می‌کنند و هیچکس دیگری از آن خبر ندارد؟ چرا بقیه اهل ادیان از آن خبری ندارند؟ و چرا در قرآن که بر همه کتب سابق برتری داشته چنین چیزی نیست؟! آری ادعای بی‌دلیل بسیار آسان است. و هر کس که پروای حساب نداشته‌باشد از اینگونه ادعاها عاجز نمی‌ماند.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید که: کتب انبیاء که در میان مردم است، آنچه را که راجع به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بوده، بیرون آورده و منتشر کرده‌است و هیچ اشاره‌ای در میان آنها به علی نیست، و حتی کسانی از اهل کتاب که مسلمان شده‌اند هیچ یک از آنها نگفته‌است که، راجع به علی چیزی در میانشان بوده‌است، پس چطور می‌شود گفت که: همه انبیاء برای ولایت علی مبعوث شده‌اند، در حالیکه آنها به امت‌های خود چنین چیزی نگفته‌اند و هیچکس آنرا روایت نکرده‌است^(۴).

صاحبان این افسانه چگونه به ساحت انبیاء اهانت نموده و می‌پندارند که آدم و بقیه انبیاء غیر اولی‌العزم علیهم‌السلام به امر الهی در مورد ولایت علی پشت پا زده و در این باره شکیا

۱- النحل/۳۶ یعنی «در میان هر ملتی پیامبری مبعوث کردیم که خدا را پرستید و از طاغوت (هر معبود غیر از خدا) پرهیزید و دوری جوید».

۲- الأعراف: آیه‌های ۵۹، ۶۵، ۷۳ و ۸۵ یعنی «خدا را پرستید که شما خدایی غیر از او ندارید».

۳- أصول الشیعة: د. القفاری ج ۱ ص ۶۰-۶۱.

۴- منهاج السنة: ابن تیمیه ۴/۴۶.

نبوده‌اند؟ این بهتان واضحی است، و حقیقت اینست که چنین نسبتی زعم باطل بوده و هیچ اساسی ندارد و نباید به انبیاء الهی افتراء زد.

این افسانه‌ها و هذیان بافی‌ها همه دلیل بر اینست که دل و اندیشه بافندگان، پر از کینه و توطئه نسبت به فرقه‌های غیر خود بوده‌است. و بنا براین از راه پیوستن به تشیع، می‌خواسته‌اند دین مردم را خراب کنند. چرا که جز بیدینان و زندیق‌ها کسی جرأت و گستاخی چنین افتراهایی را ندارد، گویا با این آراء عجیب! می‌خواهند بگویند که: شیعیان، برتر از پیروان انبیاء غیر اولی‌العزم هستند چرا که آنها از سفارش خدا درباره‌ی علی پیروی کردند و پیروان سایر ادیان نکردند!

اما چنانکه می‌دانیم و در آیه ۸۱ سوره آل عمران واضح است، خداوند از همه انبیاء میثاق و پیمان گرفته‌است که اگر محمد مبعوث شد و آنها زنده بودند به او ایمان بیاورند و او را نصرت و یاری کنند.^(۱) و این افراطیون مثل سایر عاداتشان گویا می‌خواهند آنچه را که خاص پیامبر است حقّ علی نیز بدانند.

و مسلمین اتفاق دارند بر اینکه اگر شخصی به پیامبر ایمان بیاورد و از او اطاعت کند و اصلاً ابوبکر و عمر و عثمان و علی را نشناسد، در ایمانش هیچ خلل و نقصانی نیست.

واقعاً آیا کسانی که این افسانه‌ها را باور می‌کنند راه عمل و انصاف را می‌پیمایند؟ همانطور که شیخ الاسلام ابن تیمیّه می‌گوید: آن پیامبران سالها قبل از اینکه خداوند علی را بیافریند مرده‌اند، چطور علی امیر آنها می‌شود، حداکثر ممکن اینست که علی امیر زمان خودش باشد، اما امارت بر مخلوقات قبل و بعد از خود، این دروغ خنکی است که با هیچ عقلی تطبیق نمی‌کند!

و این گفته شبیه قول غلات-افراطیون--افراطیون- صوفیه است مثل ابن عربی و امثال او از ملحدان متصوفه که می‌گویند: علم انبیاء از معدن علم خاتم الاولیاء - یعنی خود ابن عربی - بوده‌است در صورتی که او ششصد سال بعد از محمد ﷺ به دنیا آمده‌است.

۱- این رأی ابن عباس هم می‌باشد.

ادّاعای شیعیان بر امامت نیز از جنس و نمونه ادّاعای آنها بر ولایت است و مبنای هر دو دروغ و غلو و شرک و اباطیل می‌باشد که بر خلاف قرآن و سنت و اجماع سلف است.^(۱) آیا نتیجه بافتن این دروغهای واضح بدنام کردن اسلام و منع مردم از گرایش به سوی آن نیست؟ چرا که چنین ادّاعاهای باطل و مخالف عقل و دانش، هر عاقلی را از دین می‌رهاند. عاقلان جهان راجع به امارت علی و ائمه بر اشیاء و جمادات و نباتات و دریا و خشکی چه می‌گویند؟ وقتی که خمینی و امثال او ادّعا می‌کنند که ائمه بر ذرات کائنات حکومت می‌کنند^(۲)، واقعاً برای عاقلان خنده‌آور نیست؟! آیا دینی را که برای جهان عرضه می‌کنند همین است؟ آیا این اعتقادات و باورها مخالف عقل و دین و علم نیست که باعث شده ۸۰٪ ملت ایران بنا به سرشماری‌ها از دین فرار کنند!!

آیا بهترین راه سیاه جلوه دادن و معیوب نمودن اسلام همین راه نیست که مدّعیان تشیع پیموده‌اند؟

ولی اینگونه آراء بی‌اساس از شیعیان غالی تعجب‌آور نیست، چرا که آنها همیشه مبالغه‌جو و افراطی بوده‌اند، و حقایق روشن و واضح را تکذیب می‌کنند و اخبار متواتر را ردّ می‌کنند، لیکن آنچه را که عقل و نقل شهادت بر کذب آن می‌دهد باور می‌کنند.^(۳)

رأی دوّم از آراء شیعه:

از قدیم و جدید بعضی از شیعیان بر این پندارند که خود رسول خدا ﷺ بذر تشیع را کاشته‌است و در عصر خود او تشیع ظهور کرده و بعضی از یاران رسول خدا از شیعیان علی بوده‌اند ... که قمی^(۴) و محمد حسین آل کاشف الغطاء^(۱) و بسیاری از شیعیان معاصر به این رأی رفته‌اند.^(۲)

۱- منهاج السنّة: ابن تیمیّه ۷۸/۴.

۲- به کتاب «ولایت فقیه» بخش مربوط به «ولایت تکوینی» نگاه شود.

۳- اصول الشّیّع: د. القفاری ج ۱ ص ۶۳.

۴- فرق الشّیعة: ص ۱۷.

نقد و بررسی این رأی:

اولاً: قابل ذکر است که اولین کسانی از مؤلفین که به این قول رفته‌اند قمی در کتاب: «المقالات والفرق» و نوبختی در کتاب «فرق الشیعة» بوده‌اند، و شاید از مهمترین اسباب ایجاد این رأی بوده‌است که بعضی از علمای مسلمان اصول تشیع را خارج از اسلام دانسته‌اند و بدین خاطر علمای شیعه عکس‌العمل نشان داده و خواسته‌اند که یک لباس شرعی پیدا کرده و این ادعاها را مطرح ساخته‌اند.

ثانیاً: این گفته نیز هیچ اساس و پایه‌ای در قرآن و سنت ندارد و دلیل ثابت تاریخی نیز برایش نیست، بلکه گفته‌ای است که: بر خلاف اصول اسلام و حقایق ثابت تاریخی است، اسلام برای وحدت امت بر اساس توحید آمده‌است نه اینکه آنرا به احزاب و گروه و فرقه‌ها، متفرق نماید. و از حقایق ثابت تاریخی متواتر که بطلان این بافته را ثابت می‌کند اینست که در زمان ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم از تشیع به عنوان یک فرقه مذهبی هیچ خبری نبود.

ثالثاً: بنا به این رأی، شیعیان از عمار و ابوذر و مقداد و امثالهم تشکیل شده‌اند، آیا این بزرگان قائل به عقاید شیعه کنونی راجع به خلافت منصوب و تکفیر شیخین و بقیه صحابه و یا سب و شتم آنها بوده‌اند؟ هرگز. تمام دعاوی و پندارهای شیعیان در این باره که کتبشان را پر کرده‌است جز توطئه دشمنان دین و پندار چیزی نیست.

رابعاً: بنا به رأی شیخ موسی جارالله رأی فوق‌الذکر مغالطه بسیار زشتی است که خارج از حدود هر گونه ادب و احترام می‌باشد. او می‌گوید که: این بازی با کلمات و افترا بر رسول خداست. می‌گوید: چطور شیعیان ادعا می‌کنند که پیامبر تخم تشیع را کاشته‌است، این چه تخمی است که ثمره آن جز سب و شتم بر یاران برگزیده رسول خدا نبوده‌است، و این چه تخمی است که ثمره آن قول به تحریف قرآن بوده و حق را در مخالفت با امت می‌داند؟^(۳).

۱- أصل الشیعة: آل کاشف الغطاء: ص ۴۲.

۲- محمد جواد مغنیه: الإثنا عشریة و أهل البیت ص ۲۹: محسن العاملی / أعیان الشیعة ۱/ ۱۳-۱۶، هاشم

معروف: تاریخ الفقه الجعفری ص ۱۰۵، الوائلی: هوئیة التشیع ص ۲۷ و غیرهم.

۳- الوشیعة ص مه. أصول الشیعة، د. ناصر القفاری: ص ۶۵-۶۷.

رأی غیر شیعیان در مورد تشیع

رأی اول:

تشیع بعد از وفات رسول خدا ﷺ پیدا شد، چون کسانی پیدا شدند که قائل به شایستگی بیشتر علی برای امامت بودند، و بسیاری از قدما و معاصران از جمله ابن خلدون و احمد امین و بعضی خاورشناسان بدین رأی رفته‌اند. و ابن خلدون می‌گوید که: اساس دولت تشیع بر این مبناست که وقتی رسول خدا فوت نمود اهل بیتش خود را احق در خلافت می‌دانستند.^(۱)

نقد این رأی:

استناد این رأی بر این است که نزدیکان و خانواده رسول الله به امامت سزاوارتر می‌باشند، ولی بدون تردید کسانی هم پیدا شدند که گفتند: سعد بن عبادۀ انصاری از دیگران سزاوارتر است و امامت باید در انصار باشد. ولی این گفته دلیل بر میلاد حزب و یا فرقهء مشخصی نیست و تعدّد آراء یک امر طبیعی و از مقتضیات نظام شوری در اسلام می‌باشد. اگر چنین رأیی دلیل بر میلاد حزب معین باشد، باید در زمان ابوبکر و عمر و عثمان ؓ از آن حزب اثری می‌بود ولی چنین نیست، بلکه آن یکی از آرائی بود که در اجتماع سقیفه اظهار شد و بعد از اینکه بیعت با ابوبکر به اتمام رسید و کلمهء مسلمین بر او متفق شد، دیگر از این رأی چندان خبری نشد و موضع‌گیری خود حضرت علی و بیعت او با ابوبکر این رأی را (که) قائلین به افضلیت علی به صورت یک فرقهء مشخص و تازه از دیگر مسلمین ممتاز شوند) نفی می‌کند.

رأی دوم:

تشیع با قتل عثمان ؓ آغاز شد. امام ابن حزم می‌گوید: بعد از عمر ؓ، عثمان ؓ خلیفه شد و دوازده سال بر سر خلافت بود و با مرگ او اختلاف آغاز شد و موضوع رافضیان آغاز

۱- ابن خلدون: العبر ... / تاریخ ابن خلدون ۱۷۰/۳-۱۷۱، فجر الإسلام: احمد امین ص ۲۶۶.

گشت^(۱).

و کسی که بذر تشیع را کاشت عبدالله بن سبا^(۲) یهودی بود آنگاه که جنبش و فتنه‌ای در اواخر ایام عثمان آغاز شد و بسیاری از محققان بر این رفته‌اند که اولین سنگ را در بنای مذهب شیعی ابن سبا گذاشته‌است، و ذکر او در کتب شیعه و سنی متواتر می‌باشد، فقط در عصر حاضر بعضی از شیعیان منکر او گشته‌اند تا بتوانند از تشیع دفاع کنند و به مذهب خود شرعیت بدهند، در صورتی که قبل از این سده هیچ عالم شیعی منکر ابن سبا نگردیده‌است. و آراء دیگری نیز در این مورد مطرح شده‌است که ما به خاطر اختصار از آنها صرف‌نظر می‌کنیم. بعضی‌ها می‌گویند: تشیع در سال ۳۷ هجری ایجاد شده و آنرا به جنگ صفین مرتبط می‌دانند که از مشهورترین کسانی که به این رأی رفته‌اند شاه عبدالعزیز دهلوی صاحب کتاب تحفه اثنی عشریه^(۳) و خاورشناس شهیر وات مونتگمری می‌باشد، و اما استروت من خود، وقایع مربوط به حضرت حسین را اولین منشأ تشیع می‌داند^(۴).

رأی ارجح از میان این آراء:

آنچه از آراء فوق برداشت می‌شود اینست که تشیع به عنوان یک عقیده و تفکر ناگهان ظهور نمود، بلکه مراحل زمانی متعددی را طی نموده‌است، لیکن پیشاهنگان عقیدتی تشیع و اصولی که امروزه بر آن می‌باشند به اعتراف کتب خود شیعیان به دست ابن سبا یهودی بنیان نهاده شده‌است، چرا که حتی کتب خود شیعیان اعتراف می‌کند که اولین کسی که قائل به نص بر امامت بود و آن را فرض می‌دانست که امروزه اساس تشیع است، ابن سبا بوده‌است، همچنین کتب شیعی اعتراف دارند که ابن سبا و گروه او، اولین کسانی بودند که علناً از ابوبکر و عمر و عثمان و بقیه یاران رسول خدا ﷺ بدگویی می‌کردند، و این روش امروزه نیز

۱- ابن حزم: الفصل ۸/۲ و ابن حزم در این رأی، موافقان بسیاری از مسلمانان و خاورشناسان دارد.

۲- رأس فرقه سبائیه بود که قائل به الوهیت علی بود، و قائل به رجعت بود، و اصل او از یهودیان یمن بود که تظاهر به اسلام می‌کرد که درباره او بحث بیشتری خواهد آمد.

۳- تحفه اثنی عشری ص ۵.

۴- رودلف استروت من از خاورشناسان متخصص در فرق و مذاهب می‌باشد.

در میان شیعیان معمول می‌باشد، و هم او بود که قائل به رجعت بود و علی علیه السلام و اهل بیتش را داری علوم سرّی و خاص می‌دانسته است^(۱).

اینها مسائلی است که امروز از اصول اعتقادات شیعیان گردیده ولی باید توجه داشت که این اصول افراطی دستاورد ابن سبأ می‌باشد، و تشیع معتدل و غیر افراطی که مضمون آن تفضیل علی بر دیگران می‌باشد، این تشیع راستین از دستاورد ابن سبأ و زندیق‌های دیگر نمی‌باشد. اصول افکار غالبه و افراطیون که بدان اشاره شد بعد از شهادت عثمان پیدا شد، لیکن به مجرد ظهور آنها علی به شدّت با جنگ با آنها برخاست ولی حوادثی مثل صفّین و جمل و حادثه تحکیم و شهادت علی و حسین، محیط مناسبی برای ظهور آن آراء اجنبی مهیا نمود، و آن حوادث دردناک دل‌های مردم را به سوی آل بیت بیشتر از پیش کشاند و افکار ضدّ اسلامی و ضدّ شیعی به نام علی و آل بیت او داخل تشیع گردید، و تشیع بعد از آن بهانه‌ای شد برای هر منافق و ملحد و زندیقی که در صدد ویرانی و تخریب اسلام بود و از این راستا باورها و معتقداتی داخل مسلمین نمودند که بکلی از آن بیگانه بود لیکن خود را در قالب تشیع مخفی می‌نمودند و با مرور زمان این آراء گسترده گردیده و ابن سبأ نیز بعد از خود پیروان و خلفای بسیاری پیدا کرده است.

تشیّع در عهد علی جز به معنای موالات و نصرت نبود و هرگز شامل باورها و معتقدات امروزی شیعه نمی‌بود و در ضمن اطلاق کلمه شیعه نیز مخصوص پیروان علی نبود و برای دیگران هم به کار می‌رفت و لیکن حوادث دردناکی که بر بعضی از اهل بیت گذشت از طرف دشمنان دین مورد سوء استفاده قرار گرفت و با مکر و توطئه در لباس تشیع و غیره به چیزهایی دست یافتند که در میدان جنگ از دسترسی به آن عاجز شده بودند و در صفحات آینده چگونگی این سوء استفاده و تغییر را مفصلاً بررسی خواهیم کرد.

تعریف اهل بیت

۱- قمی: المقالات والفرق ص ۲۱، نوبختی: فرق الشیعة ص ۲۳، الناشیء الأكبر: مسائل الإمامة ص ۲۳-۲۲.

اهل بیت به خانواده رسول خدا ﷺ گفته می‌شود. ولی شیعیان بر خلاف عرف و زبان عربی آن را فقط به دوازده امام خود اختصاص می‌دهند. پس لازم است که به ریشه‌یابی این کلمه مرگب برویم تا بدانیم که اهل بیت چه کسانی هستند؟ و مقصود از آنها کیست؟

اهل بیت^(۱) مرگب از اهل و بیت است، یعنی ساکنان خانه و صاحب قاموس می‌گوید: «أهل الأمر، ولاته» یعنی حاکمان و اهل بیت، یعنی ساکنان بیت و اهل مذهب یعنی کسانی که به آن ایمان دارند. و اهل مرد یعنی همسرش و اهل پیامبر یعنی همسران و دختران و دامادش علی^(۲). و اهل هر پیامبری یعنی امتش^(۳) و زبیدی می‌گوید: اهل مذهب یعنی معتقدان به آن و اهل مرد یعنی همسر و فرزندان و این آیه را ﴿وَسَارَ بِأَهْلِهِ﴾^(۴) به همسرش تفسیر نموده‌است و اهل برای پیامبر، یعنی همسرانش و دخترانش و دامادش علی و یا زنانش. و گفته شده‌است که: اهل او یعنی مردانی که آل او هستند و نوه‌ها و ذریه او نیز داخل آن می‌گردند و از این جمله است گفته خداوند: ﴿وَأُمُّرَأُكَ بِالصَّلَاةِ وَأَصْطَبِرَ عَلَيْهَا﴾^(۵)، و ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾^(۶)، و ﴿رَحِمْتُ اللَّهَ وَبَرَكَتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾^(۷).

۱- منبع اصلی این بحث کتاب الشیعة وأهل البیت: ص ۱۳-۱۵: احسان الهی ظهیر.

۲- احسان الهی ظهیر می‌پرسد که این تخصیص فقط برای علی از کجا آمده‌است، و چرا دامادهای دیگر پیامبر شامل اهل نشوند، مثل عثمان که دو دختر پیامبر را پی در پی به همسری داشت، و ابی‌العاص بن ربیع همسر زینب و برای چه عموی پیامبر عباس بن عبدالمطلب و فرزندان داخل اهل نشوند؟!

۳- القاموس: فیروز آبادی: ص ۴۳۲ ج ۳.

۴- القصص: ۲۹.

۵- طه: ۱۳۲. ترجمه: «و خانواده‌ات را به نماز فرمان ده و بر [گزاردن] آن شکیبایی ورز»

۶- الأحزاب: ۳۳. ترجمه: «جز این نیست که خداوند می‌خواهد پلیدی را از شما، ای اهل بیت دور کند»

۷- هود: ۷۳. ترجمه: «بخشایش خداوند و برکاتش بر شما، اهل این خانه باد»

و اهل هر پیامبری اُمّت و اهل مِلّت اوست، و از این جمله است گفته‌ء خداوند: ﴿وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ﴾^(۱). و راغب و مناوی می‌گویند: اَهْل مرد کسانی هستند که از نظر نسب و یا دین و امثال آن مثل یک کار و صنعت و خانه و شهر با او جمع می‌شوند، اهل مرد کسانی هستند که یک خانه آنها را جمع می‌کند، سپس مجاز آن گرفته شده و گفته می‌شود که: اهل بیت مرد کسانی هستند که یک نسب آنها را جمع کند، و به طور مطلق در خانوادهء پیامبر ﷺ شناخته شده‌است تا اینکه می‌گوید: آل خداوند و رسولش، اولیاء و انصار او هستند^(۲).

ابن منظور افریقایی می‌گوید: اهل مذهب کسانی هستند که بدان ایمان دارند و اهل حکومت (امر) والیان آن هستند و اهل مرد افراد بخصوص او هستند، و اهل بیت پیامبر ﷺ همسران و دختران و همسر دخترش یعنی علی علیه السلام می‌باشد، و گفته شده‌است: همسران پیامبران علیهم السلام و اهل هر پیامبری اُمّت اوست، تا اینکه می‌گوید: اهل مرد همسرش می‌باشد و متأهل شد یعنی ازدواج کرد و تَأَهَّل یعنی ازدواج و اهل یعنی متزوَّج^(۳).

جوهری می‌گوید: «أهل فلان» یعنی فلانی ازدواج کرد^(۴) و زمخشری در أساس البلاغة می‌گوید: تَأَهَّل: ازدواج کرد^(۵)، و خلیل می‌گوید: اهل مرد یعنی همسرش و تَأَهَّل یعنی ازدواج و اهل مرد، یعنی مخصوص‌ترین افراد او، و اهل بیت یعنی ساکنان آن و اهل اسلام یعنی کسانی که به آن ایمان دارند^(۶).

۱- مریم: ۵۵. ترجمه: «و خانواده‌اش را به [گزاردن] نماز و [پرداخت] زکات فرمان می‌داد»

۲- تاج العروس: زبیدی.

۳- لسان العرب: ابن منظور ص ۲۸-۳۰ ج ۱۱.

۴- الصّحاح: جوهری ۱۶۲۹/۴.

۵- أساس البلاغة ص ۱۱.

۶- مقایس اللّغة: احمد بن فارس ۱۵۰/۱.

راغب اصفهانی می‌گوید: «اهل شخص کسانی هستند که نسب و یا دین و امثال آن مثل صنعت و خانه و شهر آنها را با هم جمع می‌کند و اهل شخص در اصل کسانی هستند که یک مسکن و خانه آنها را جمع می‌کند، سپس مجازاً به کسانی گفته می‌شود که یک نسب آنها را به هم پیوند دهد، و در خانواده پیامبر ﷺ شهرت یافته است، چون در قرآن درباره همسران او آمده است: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾^(۱)»^(۲).

و درباره لفظ آل می‌گوید: «آل مقلوب از اهل است... و برای کسانی به کار می‌رود که ویژگی ذاتی یا نزدیکی و قرابتی و یا ولایتی با فردی دارند. خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَلِ إِبْرَاهِيمَ وَآلِ عِمْرَانَ﴾^(۳)، و می‌فرماید: ﴿أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾^(۴). و آل پیامبر اقارب او هستند، و گفته شده است که عالمانی هستند که او را می‌شناسند»^(۵).

محمد جواد مغنیه شیعی معاصر می‌گوید: اهل بیت ساکنان آن هستند، و آل شخص خانواده او و اهل او هستند، و لفظ «آل» جز برای شخصی که موقعیتی دارد به کار نمی‌رود، و ذکر اهل بیت در دو آیه قرآن آمده است: اول در آیه ۷۳ سوره هود که می‌فرماید: ﴿رَحِمْتُ اللَّهَ وَبَرَكَتُهُ عَلَيْهِمْ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾ «رحمت و برکات الهی بر شما اهل بیت باد»، و دوم در آیه ۳۳ سوره احزاب است که می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ «همانا خداوند می‌خواهد که ناپاکی را از شما اهل بیت (ساکنان خانه) بردارد و شما را پاک و پاکیزه نماید»، و مفسران اتفاق دارند که آیه اول در مورد اهل بیت ابراهیم خلیل و آیه دوم در مورد اهل بیت محمد بن عبدالله

۱- الأحزاب: ۳۳.

۲- المفردات فی غرائب القرآن ص ۲۸.

۳- آل عمران: ۳۳.

۴- غافر: ۴۶.

۵- المفردات فی غرائب القرآن ص ۲۹ و ۳۰.

می‌باشد و بر اساس قرآن مسلمانان لفظ اهل بیت و آل بیت را برای خانواده محمد ﷺ به کار می‌برند، و این لفظ برای آنها علم گردیده‌است و مسلمانان در تعداد همسران پیامبر اختلاف نظر دارند و به هر حال ۳۷ سال با همسران خودش بسر برد، و... مسلمانان اتفاق نظر دارند که علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین ﷺ از اهل بیت می‌باشند^(۱).

و از همه اینها روشن می‌شود که اهل بیت در اصل به همسران گفته می‌شود و سپس برای فرزندان و نزدیکان و اقارب مجازاً به کار برده می‌شود و این چیزی است که از قرآن کریم ثابت می‌شود، همچنانکه این لفظ در داستان خلیل الله (ابراهیم) ﷺ آمده‌است، در وقتی که قاصدان الهی برای ابراهیم بشارت آوردند که خداوند در سیاق سخن می‌فرماید: ﴿وَأَمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَلَبَسَ رَتَبًا لِّتَبَيَّنَ لَهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ﴾ ^(۲) قَالَتْ يَوَاسْتُيَءُ أَلِدٌ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ ^(۳) قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمْتُ اللَّهَ وَبَرَكَتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ ^(۴)، «زنش که ایستاده بود، خندید، پس او را به اسحاق بشارت دادیم و پس از اسحاق به یعقوب، زن گفت: وای بر من، آیا در این پیرزنی می‌زایم و این شوهر من نیز پیر است؟ این چیز عجیبی است، گفتند: آیا از فرمان خدا تعجب می‌کنی؟ رحمت و برکات خدا بر شما (ای) اهل خانه (اهل بیت) ارزانی باد، او ستودنی و بزرگوار است».

خداوند عزّ وجلّ این لفظ اهل بیت را با زبان ملائکه‌اش درباره همسر ابراهیم به کار برده‌است، و علمای شیعه و مفسران آنها امثال طبرسی^(۳) و کاشانی^(۴) نیز به این اعتراف نموده‌اند اگر چه بعد از آن به تأویل‌های دیگری روی آورده‌اند. و همچنین خداوند در مورد

۱- الشیعة فی المیزان ص ۴۴۷.

۲- هود: ۷۱ تا ۷۳.

۳- مجمع البیان ۱۸۰/۳.

۴- منهج الصادقین ۹۳/۴.

همسر موسی می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ﴾^(۱) «چون موسی مدت را به سر آورد و با زنش روان شد...».

پس مراد از اهل موسی علیه السلام همسر او می‌باشد. و مفسران شیعه در این مورد اتفاق نظر دارند و طبرسی می‌گوید که: مقصود از اهل موسی در سوره نمل همسر او می‌باشد.^(۲)

و همچنین لفظ اهل بیت در قرآن مجید در سوره احزاب / ۳۳ نیز آمده‌است: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾ «همانا خداوند می‌خواهد ناپاکی را از شما (ای) اهل بیت دور کند». این لفظ (اهل بیت) جز در سیاق داستان همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نیامده‌است: ﴿يَنْسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ ۚ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَحْضَعْنَ بِالْقَوْلِ ۚ فَيْطَمَعُ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا ۝ وَقرَنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ ۚ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ۚ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ۝ وَادْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِّنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ ۚ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ۝﴾^(۳)، «ای زنان پیامبر، شما همانند دیگر زنان نیستید، اگر از خدا بترسید، پس به نرمی سخن مگوئید تا آن مردی که در قلب او مرضی است به طمع افتد، و سخن پسندیده بگویید، و در خانه‌های خود بمانید، و چنانکه در زمان پیشین جاهلیت می‌کردند، زینتهای خود را آشکار مکنید و نماز بگزارید و زکات بدهید و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید، ای اهل بیت، خدا می‌خواهد پلیدی را از شما دور کند و شما را پاک دارد، و آیات الهی و حکمت را که در خانه‌های شما تلاوت می‌شود متذکر شوید همانا خدا لطیف و خبیر است». برای کسی که اولین بار این آیات را تلاوت

۱- سوره قصص: ۳۰.

۲- مجمع‌البیان ۲۱۱/۴، سوره نمل و تفسیر قمی ۲۵۰/۴ سوره قصص و عروسی حویزی: نورالتقلین ۱۲۶/۴ و

کاشانی: منهج الصادقین ۹۵/۷.

۳- الأحزاب: ۳۲ تا ۳۴.

می‌کند به طور بدیهی آشکار می‌شود که این لفظ اهل بیت جز برای همسران پیامبران به کار برده نشده‌است، چون در صدر آیه و ماقبل و مابعد آن همگی خطاب به همسران پیامبر می‌باشد. و ابن ابی حاتم و ابن عساکر از روایت سعید بن جبیر از ابن عباس نقل کرده‌اند که: این آیه فقط برای همسران پیامبر نازل شده‌است^(۱).

و امام شوکانی در تفسیر خود می‌گوید: ابن عباس و عکرمه و عطاء و کلبی و مقاتل و سعید بن جبیر گفته‌اند که: لفظ اهل بیت که در این آیه وارد شده‌است فقط همسران پیامبر می‌باشند و گفته‌اند که: مراد از بیت (خانه) خانه پیامبر و محل سکونت همسران او می‌باشد^(۲).

و در حدیث بخاری هم آمده‌است که پیامبر ﷺ داخل حجره عائشه رضی الله عنها شد و گفت: «السَّلامُ علیکم اهل البيت ورحمة الله» «سلام بر شما ساکنان خانه و...» عائشه گفت: «وعلیک السَّلام ورحمة الله وبرکاته»^(۳)، و أيضاً مراد از بیت، خانه پیامبر ﷺ می‌باشد که با همسرانش در آن می‌زیست.

حاصل اینکه مراد از اهل بیت در اصل و حقیقت همسران پیامبر ﷺ می‌باشند و فرزندان و عموها و فرزندان‌شان نیز مجازاً داخل این کلمه می‌شوند، همچنانکه آمده‌است که پیامبر ﷺ فاطمه و حسنین و علی را داخل کساء^(۴) خود نموده و گفته‌است: خدایا اینها اهل بیت من می‌باشند تا آنها را مشمول آیه گرداند، همچنانکه عمویش عباس و فرزندان‌ش را در زیر عبای خود قرار داد تا شامل آیه شوند. و در بعضی روایات آمده‌است که همه بنی هاشم داخل در کلمه اهل بیت پیامبر ﷺ می‌باشند.

۱- الشیعة وأهل البيت، احسان الهی ظهیر ص ۱۸ و ۱۹.

۲- تفسیر فتح القدیر: شوکانی ۲۷۰/۴.

۳- بخاری، کتاب التفسیر.

۴- بسیاری از حدیث شناسان حدیث کساء را موضوع و معجول دانسته‌اند، مراجعه شود به تبذیر الظلام و تنبیه النیام از شیخ ابراهیم سلیمان الجبهان ص ۵۰۶ و ۱۴۷ که دلایل متعددی بر جعل بودن این روایت ارائه نموده است.

لیکن شیعیان بر خلاف این رفته و معانی لغوی و قرآنی را در نظر نگرفته و اهل بیت پیامبر را در چهار نفر مخصوص کرده‌اند: علی و فاطمه و حسن و حسین، و بقیه را خارج نموده‌اند و دوباره روش دیگری هم اختراع کرده‌اند و تمام اولاد علی غیر از حسنین را از اهل بیت اخراج نموده‌اند. مثلاً بقیه فرزندان علی مثل محمد بن حنفیه و ابوبکر و عمر و عثمان و عباس و جعفر و عبدالله و عبیدالله و یحیی و فرزندان آنها را از زن و مرد نیز از اهل بیت نمی‌دانند، و دختران علی که تعدادشان ۱۸ یا ۱۹ نفر به اختلاف روایات می‌باشند همه را نیز از اهل بیت اخراج نموده‌اند، و حتی دختران فاطمه دختر رسول خدا ﷺ را نیز از اهل بیت نمی‌دانند، زینب و امّ کلثوم و فرزندان آنها را از اهل بیت نمی‌شمارند، این روش عجیبی است، و همچنین فرزندان حسن بن علی را از اهل بیت خارج می‌دانند و همچنین فرزندان حسین را که با آنها همفکر نیستند از اهل بیت خارج کرده‌اند!! و لهذا بسیاری از فرزندان حسین را متهم به فسق و فجور و دروغ و حتی کفر و ارتداد نموده‌اند.

و سه دختر پیامبر را نیز غیر از فاطمه و فرزندان آنها را هم از اهل بیت خارج کرده‌اند. این چه تقسیم ظالمانه‌ای است، که نه بر وفق زبان عرب است و نه با عرف عرب می‌خواند. پس با تعبیر دقیق و صریح به قول شیخ احسان الهی ظهیر شیعیان جز نصف شخصیت فاطمه و نصف شخصیت علی و نصف شخصیت حسن و بقیه ائمه تسعه خود را نمی‌بینند!^(۱)

اینست مفهوم حقیقی اهل بیت در میان شیعیان، و آنست معنای درست اهل بیت که ما ذکر کردیم.

۱- الشیعة وأهل البيت، ص ۱۹ و ۲۰.

فصل دوم:

تشیع و شیعیان اوّلیه^(۱)

چنانکه قبلاً گفته شد کاربرد واژه شیعه و تشیع در صدر اسلام جز در معنای اصلی آن که عبارت از دوستی و پیروی و همکاری می بود چیز دیگری نبود، و کاربرد سیاسی آن نیز جز بر احزاب مخالفی که در مسائل حکومت و خلافت اختلاف نظر داشتند رخ نمی داد، و کاربرد آن بعد از شهادت عثمان در وقت اختلاف علی و معاویه رضی الله عنهما شایع شد که به انصار علی شیعیان علی و به انصار معاویه شیعیان معاویه گفته می شد، و امروز دقیقاً به معنای حزب بکار برده می شود. حزب (شیعه) علی او را برای خلافت شایسته می دانستند و در مقابل معاویه از علی طرفداری و حمایت می کردند، و حزب (شیعه) معاویه به خاطر اینکه قاتلان عثمان در ارتش علی جای گرفته بودند به آن احقیّت اعتراف نمی کردند و می گفتند: اگر علی آنها را قصاص نموده و از دم شمشیر بگذراند به خلافت او گردن نهاده و با او بیعت خواهند نمود. چنانکه مؤرخان روایت کرده اند، معاویه در جواب کسانی که از طرف علی رضی الله عنه معاویه را به پیوستن به جماعت و طاعت می خواندند پاسخ داد:

اما بعد، شما مرا به طاعت و جماعت خوانده اید، اما جماعت که با ما می باشد، و اما اطاعت، چگونه از مردی پیروی نمایم که در کشتن عثمان کمک نموده است، و او می پندارد که او را نکشته است. و ما گفته او را رد نمی کنیم و او را متهم نمی نمایم، لیکن به قاتلان عثمان پناه داده است، آنها را به ما بدهد تا آنها را بکشیم و سپس ما به اطاعت و جماعت در خواهیم آمد^(۲).

۱- منبع اصلی این فصل از کتاب (الشیعة والتشیع، فرق و تاریخ) از علامه شهید احسان الهی ظهیر می باشد که از علمای بزرگ پاکستان بود و نوشته های تحقیقی متعددی در مورد مذاهب و فرق دارد و به دست تروریست های مزدور رژیم ایران در پاکستان ترور شد.

۲- البدایة والنّهایة: ابن کثیر ج ۷ ص ۲۵۷ چاپ بیروت، تاریخ طبری ج ۵ ص ۶، الکامل: ابن اثیر ج ۲/۲۹۰.

و به ابوالدرداء و ابوامامه که فرستاده علی بودند نیز پاسخ داد: به او بگوئید: قاتلان عثمان را به ما بدهد، من اولین کسی هستم که از اهل شام با او بیعت خواهم کرد^(۱).
و هنگامی که علی، جریر بن عبدالله را به سوی معاویه فرستاد و از او تقاضای بیعت نمود: معاویه عمرو بن عاص و بزرگان اهل شام را خواسته با آنها مشورت نمود، آنها از بیعت امتناع نمودند مگر اینکه یا علی قاتلان عثمان را قصاص نماید و یا آنها را در اختیارشان گذارد تا قصاص نمایند^(۲).

و هنگامی که ابوالدرداء و ابوامامه پیش علی بازگشته این خبر را به علی رساندند، علی گفت: اینها هستند که می‌بینید! گروههای زیادی بیرون آمده و همگی می‌گفتند: ما قاتلان عثمان هستیم، هر که خواست ما را دور بیندازد^(۳)!

ما اینجا در صدد تحلیل و تاریخ نویسی و علل جنگ دو گروهی نیستیم که پیامبر هر دو آنها را گروهی بزرگ از مسلمین نامیده است^(۴) که هر یک از این دو گروه شیعه علی و شیعه معاویه نام گرفته بودند، و اختلاف بین آندو فقط یک اختلاف سیاسی بود، شیعیان علی او را با توجه به سوابق درخشنده اش اُحق و برتر می‌دانستند چرا که بیعت با مشورت اهل حلّ و عقد از مهاجران و انصار نیز به اتمام رسیده بود^(۵)، و گروه دیگری معاویه را

۱- البدایة والنّهائة ۲۵۹/۷.

۲- البدایة والنّهائة ۲۵۳/۷.

۳- البدایة والنّهائة ۲۵۹/۷ (عذر علی ﷺ این بود که در آن شرایط، با وجود اینکه مدعیان قتل عثمان، چگونه می‌توان آنها را قصاص کرد ۱۹).

۴- پیامبر این جمله را در مدح حضرت حسن فرموده است که بین دو گروه بزرگ از مسلمانان خداوند او را سبب صلح آنها می‌گرداند.

۵- و خود علی در نامه ۶ نهج البلاغه (ص ۳۶۷) سند و مدرک امامت خود را همین بیعت دانسته است، نه امر آسمانی و می‌فرماید که: «شوری از آن مهاجران و انصار است، و اگر بر کسی اتفاق نموده و او را به امامت اختیار نمایند، رضای الهی در همان است، و اگر کسی با طعن و بدعت بر آنها خروج نماید او را باز گردانده و اگر امتناع نماید با او به خاطر پیروی از راه غیر مؤمنان قتال نمایند».

شایسته‌تر می‌دانستند چون خواستار خون امام مظلوم عثمان بن عفّان رضی الله عنه بود که هم خلیفهء سوّم مسلمان بود و هم داماد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم.

همچنان لفظ تشیع بر یک حزب متحد بین علی و بنی عبّاس به عنوان شیعیان آل محمّد در مقابل شیعیان بنی امیه اطلاق می‌شد و این بیانگر یک نظریهء سیاسی دربارهء اَحَقِّیَّت کسی می‌بود که متولّی حکومت می‌گشت، و ما می‌دانیم که اوّلین خلاف بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد خلافت و امامت مسلمین رخ داد، لیکن با بیعت ابوبکر رضی الله عنه مسئله حلّ شد، و بعد از او با عمر رضی الله عنه سپس با عثمان رضی الله عنه و سپس با علی رضی الله عنه بیعت گردید، و مردم در مورد علی اختلاف نمودند، کسانی منکر خلافت و امامت او گشتند و کسانی بی‌طرف شدند و گوشه نشینی اختیار نمودند و کسانی معتقد به خلافت او گشته و از او حمایت می‌کردند. و در روزگار علی رضی الله عنه نیز در مورد طلحه و زبیر رضی الله عنهما و جنگ آن‌دو با علی و جنگ با معاویه اختلاف و دو دستگی رخ داد.^(۱)

همهء اختلاف نظرها که رخ می‌داد، مثل اختلاف رأی در موضع دفن رسول خدا، و یا جنگ با مانعین زکات، با بازگشت به قرآن و سنّت این اختلاف نظرها برطرف می‌شد، جز اختلافی که هرگز حلّ نشد و به پایان نرسید و مسلمانان را به دو گروه بزرگ تقسیم نمود و دشمنان دین بیشترین سوء استفاده را از آن کردند که اختلاف بین علی و معاویه بود و تکرار می‌کنیم که این اختلاف سیاسی باعث نشد که هیچکدام مذهب جدیدی ایجاد نموده و باورهای جدیدی داخل دین نماید، و یا ثوابت قرآن و سنّت را انکار کند، و حتّی برعکس آنچه که شیعیان بعدها ساختند، در میان مهاجران و انصار و یاران پیامبر هیچگونه دشمنی و بغض و کینه و دو دستگی و تعصّب‌های قبیله‌ای و نژادی و قومی وجود نداشت.

به ویژه این نکته قابل ذکر است که شیعیان اوّلّیهء علی این باورها و اعتقادات شیعیان امروزی را که مبنای آن بغض یاران رسول و همسران او و تحریف قرآن و انکار سنّت می‌باشد نداشتند، چرا که این باورها را احزاب سرّی یهود به رهبری عبدالله بن سبا یمنی وارد تشیع نمودند تا با اسلام کاری کنند که با مسیحیت کردند، و همچنانکه پولس یهودی الأصل

نصرائیت را ویران کرد و دین جدیدی برای آنها به جای دین حضرت مسیح ساخت، ابن سبا نیز همین تجربه را می‌خواست در اسلام تکرار کند، و لباس تشیع پوشید، و بنا بر این تشیع را بطور کلی دگرگون کرد که این تغییر و دگرگونی را در صفحات آینده کتاب مفصلاً شرح خواهیم داد.

در اینجا این موضوع قابل ملاحظه است که اختلاف دردناکی که بین علی و معاویه رخ داد به تکفیر و تفسیق و قطع صلهء دائمی و بغض همیشگی نیانجامید (آن چنانکه شیعیان ترسیم نموده اند!) بلکه هریک از دو حزب معتقد به اسلام و ایمان طرف دیگر بودند و سعی در اصلاح ذات البین می‌نمودند و کاری را که امام حسن انجام داد در همین راستا بود و اگر چنانکه مدعیان امروزی تشیع می‌پندارند امام حسن معتقد به کفر و یا فسق معاویه و شیعیانش می‌بود با آنها صلح نمی‌کرد، و با او بیعت نمی‌نمود، و نیز با آنها وصلت و دامادی نمی‌داشت^(۱).

خلاصهء موضوع اینکه مدلول و معنای تشیع اولیه باورهای مخصوص و افکار دسیسه آمیزی نبود، و شیعیان اولیه جز یک حزب سیاسی نبودند که با علی هم فکر بودند، اما بعد از شهادت علی کرم الله وجهه و تنازل حسن از خلافت و صلح او با معاویه رضی الله عنه، پیروان علی مطیع معاویه گشتند، همچنانکه امام حسن و امام حسین و فرمانده لشکر آنها قیس بن سعد علناً این کار را انجام داده و کتب شیعه به تفصیل آن را آورده است^(۲)، و بعد از آن، شیعیان به رهبری حسن و حسین پشت سر معاویه و شیعیان او نماز خوانده و از آنها هدایا قبول می‌کردند و به دیدار آنها می‌رفتند^(۳).

اما بعد از آن عصر تشیع به کلی تغییر کرده و دگرگون شد، و از آراء یهودی و مسیحی و زرتشتی متأثر گردید و به خاطر رسیدن به کرسی حکومت و انتقام از حکام مسلمان در دام

۱- این موضوع را در فصل خاصی بررسی خواهیم نمود.

۲- رجال الکشی ص ۱۰۲ منتهی الآمال ص ۳۱۶، جلاء العیون / مجلسی ۳۵۹/۱.

۳- البدایة والنہایة ۱۵۱/۸-۱۵۰، جلاء العیون : ص ۳۷۶. فروع الکافی : کتاب العقیقة ج ۶/ص ۱۹، طبقات ابن

مکر و توطئه یهودیان و زرتشتیان و غیره افتاد و از کسانی که تظاهر به اسلام نموده لیکن در باطن توطئه می‌چیدند متأثر شد و سردسته این فتنه بازان عبدالله بن سبا یهودی بود که بسیاری از پیروان او در لشکر علی جای گرفتند، و بعضی هم در لشکر معاویه رخنه کردند، لیکن به هر حال پیروان ابن سبا نه شیعه علی بودند و نه شیعه معاویه. بلکه گروه مستقلی بودند که دارای مختصات و برنامه‌های خاص خودشان بودند و از آب گل آلود ماهی می‌گرفتند، و همین‌ها بودند که هر وقت دو گروه به صلح نزدیک می‌شدند، آتش فتنه می‌دمیدند، اگرچه آنها تظاهر به تشیع می‌کردند لیکن کارشان و برنامه منظمشان خرابکاری و فساد و افساد بود و حتی بعضی از محققان^(۱) آنها را اساس و بنیاد خوارج نیز می‌دانند که هم علی و هم عثمان و هم معاویه را تکفیر نمودند.

چرا که هم و غم آنها فقط اسقاط خلافت عثمان نبود بلکه هدف آنها از بین بردن دولت نوپای اسلام و توقف فتوحات اسلامی بود، که در واقع این همان برنامه یزدگرد بود که در کنفرانس شهر دماوند اعلان کرد که سربازان عمر را باید در داخل خانه شان مشغول نمود^(۲). و بنا براین وقتی که توانستند آتش فتنه را در عهد عثمان روشن کنند و او را به شهادت برسانند بر خود علی نیز شوریدند، و با او جنگیدند، و این موضوعی است که جز معاند و مجادل و منکر حق و یا نادان و جاهل آنرا بدون علم انکار نمی‌کند.

آنچه که قابل تردید نیست اینکه شیعیان اولیه و مخلص از این فتنه جویان مبری بودند همچنانکه امام و رهبرشان از آنها بیزار بود و تبری می‌جست. لیکن شیعیان علی غالباً بی‌وفا و ترسو و تنبل و دور از شجاعت و جوانمردی بودند، برعکس شیعیان عثمان و یا شیعیان معاویه که وفاء و اخلاص و مردانگی و امانت در آنها غالب بود و بنابر این علی علیه السلام با جرأت و شجاعت بی‌مانندش از دست شیعیانش شکوه داشته و آه و ناله می‌کرد و می‌گفت: ای نامردان و بزدلان کاش که شما مرا نمی‌شناختید و من با شما آشنا نمی‌شدم ... خدا شما را بکشد، قلب مرا پر از غم کردید و با عصیان خود رأی مرا تباه نمودید تا حدی که قریش

۱- الشیعة والتشیع .

۲- تبديد الظلام وتنبيه النيام: شيخ ابراهيم سليمان الجهبان ص ۴.

می گوید: فرزند ابوطالب در جنگ خبره نیست^(۱). و در مقارنه با شیعیان معاویه می گوید: به خدا قسم که اینها نه به خاطر اینکه بحق سزاوارترند بر شما غلبه می کنند بلکه به خاطر اطاعتشان از باطل و اطاعت از رهبرشان و کوتاهی شما از حق من بر شما پیروز میگردند، ملت ها از ظلم رهبران خود می ترسند و من از ظلم رعیت خود بیم دارم، شما را به جهاد خواندم نپذیرفتید و به شما ندا دادم نشنیدید، و مخفیانه و علنی برایتان پیغام فرستادم گوش ندادید، نصیحتتان کردم قبول نکردید ... کاش معاویه ده تن از شما را با یکی از افرادش عوض می کرد^(۲).

بزرگترین دلیل خذلان و کوتاهی شیعیان علی اینست که برادر بزرگتر علی علیه السلام، به نام عقیل که از بزرگان شیعیان او بود، علی را ترک نمود و به معاویه پیوست^(۳).

اما با حسن و حسین چه نمودند؟ که نمی شود وقایع تاریخی را مخفی نمود، و شاید بحث مستقلاً در این زمینه لازم باشد، و اما از عدم صدق و امانت و راستی شیعیان علی، همین بس که یکی از پیروان جعفرین محمد صادق اعتراف نموده است به طوری که در کافی روایت می کند: «به ابوعبدالله گفتم که: من از کسانی تعجب می کنم که موالی شما نیستند و ولایت فلان و فلان را دارند، و دارای صدق و امانت و وفاء می باشند، و افرادی ولایت شما را دارند لیکن آن صدق و امانت و وفا را ندارند میگوید: ابوعبدالله برخاست و خشمگین بر من خیره شد و گفت: هر کس به ولایت امامی که از طرف خدا نیست روی بیاورد دین ندارد و کسی که به ولایت امام الهی ایمان بیاورد مورد سرزنش نیست»^(۴).

از قرن دوم هجری به بعد شیعه امامی که از غلات -افراطیون- -افراطیون- نباشد وجود ندارد، برای اینکه آن چه که سابقاً در نزد آنها غلو شمرده میشده بعد از آن -بقول ممقانی شیعی- از ضروریات مذهب گشته است، لهذا شیخ ابراهیم جبهان میگوید: هر شیعی در

۱- نهج البلاغة: ص ۶۷. (خطبه ۲۷)

۲- عمدة الطالب فی أنساب آل ابی طالب ص ۱۵.

۳- أصول الکافی ۲۷۳/۱.

۴- أصول الکافی ۲۳۷/۱، و الشیعة والتشیع ص ۴۳.

روی زمین یا در بطن آن یک سبای می‌باشد، برای اینکه از آرائی پیروی میکند بانی و مؤسس آنها ابن سبأ بوده است، همچنانکه به هر نصرانی که از پولس پیروی کند پولسی گفته میشود، و هکذا به هر کس که از اسلام پیروی کند -تابع هر مذهب فقهی باشد- مسلمان گفته میشود، هکذا هر کس که پیرو رفض و تشیع باشد یک ویرانگر ملحد صفت می‌باشد ولو اینکه سبای یا امامی یا خطابی یا اسماعیلی یا بیانی و.... باشد، برای اینکه انسان در نزد آنها یک شیعهء درست شمرده نمیشود مگر اینکه به اسلام و حاملان آن و کتاب آن و راویان سنت پیامبر شک و تردید نماید.

تشیع و سبأیه

شیعیان اولیّه با تمام اوصافی که داشتند و علی نارضایتی خود را از آنها کتمان نمی‌کرد، لیکن در بقیّه افکار و عقائد با بقیّه مسلمانان اختلافی نداشتند، و نه قائل به تحریف قرآن بودند و نه مثل خمینی می‌گفتند که: هر کس ادّعا کند قرآن قابل فهم است غرق در جهل است و قرآن را جز امام معصوم کسی دیگر نمی‌فهمد. و نه منکر سنت پیامبر بودند و نه بقیّه یاران پیامبر را تکفیر می‌کردند و منکر فضائل آنها بودند، و مذهب خاصی غیر از مذهب بقیّه مسلمانان نداشتند و نه مراسم و عبادت‌های خاصی داشتند و نه سینه زنی‌ها و زنجیرزنی‌ها و قبر پرستی و تقلید و خمس و متعه و غیرذلک در میان آنها رواج داشت، بلکه با بقیّه مسلمانان و پشت سر آنها نماز می‌خواندند، و تحت امارت آنها به حجّ می‌رفتند و با دختران آنها ازدواج می‌کردند و دختران خود را به ازدواج آنها در می‌آوردند، جز کسانی که از افکار دسیسه آمیز و از توطئه های یهودی متأثر شدند و از راه مستقیم و از راه علی و شیعانش خارج شدند، مثل خوارج و سبأیه، و در اسلام دینی درست نمودند که نه در قرآن از آن خبری هست و نه پیامبر درباره آن چیزی گفته است.

چنانکه گفتیم از هیچ یک از شیعیان اولیّه غیر از این نقل نشده است، لیکن بعد از شهادت امام حسین (علیه السلام) تشیع عوض شد و بسیاری از آنها از افکار و آرائی متأثر شدند که سموم خطرناک آنرا ابن سبأ و سبأیه و مجوسیان و بقیّه فرق ضاله منتشر کرده بودند. و اینجا بود

که تفرّق و تشّت در میان آنها شروع شد، کسانی چنان غلوّ کردند که از هر حدودی متجاوز بود و آنها غلات-افراطیون- نامیده شدند^(۱)، و افرادی در این باطل راه وسط پیش گرفتند و معتدل نامیده شدند، که البته اعتدالی بود در آن باطل، و نه اینکه اعتدال در حق و حقیقت باشد، لیکن همگی در یک چیز مشترک شدند و آن اینکه دنباله‌رو افکار ابن سبأ گردیدند، جز شیعیان اصلی مثل غالب پیروان زید بن علی علیه السلام که از سبأئه تبرّی جستند.

این توطئه‌ای بود که با مشارکت زرتشتیان^(۲) و یهودیان یمن، رشته‌های آن با تمام زیرکی چیده شده بود و از شهادت عمر رضی الله عنه آغاز شد و بعد از آن به شهادت عثمان رضی الله عنه و به شهادت خود علی رضی الله عنه انجامید، و در نهایت وحدت مسلمین را متفرّق کرد و تا کنون نیز این تفرقه و دو دستگی ادامه دارد، و پرده‌داران تقیّه و خمس و قبرپرستی به شدّت از وحدت حقیقی مسلمین (اگر چه سنگ آنرا به سینه می‌زنند) و دوری از خرافات (که نانشان در آنست) می‌ترسند و هر مصلح و عالم شیعی که تا کنون به راه دین حقیقی گام برداشته‌است، طعمهء ترور و خیانت‌های روحانیت خرافی شده‌است.

هدف اصلی توطئه که بدان اشاره شد و ریشهء یهودی داشت عبارت بود از تفریق وحدت مسلمین و نشر فتنه‌ها و خونریزی و شمشیرکشی در میان مسلمانها و افساد دین و خراب کردن و تحریف و تبدیل آن، و نشر الحاد و اباحی گری و بدعت تا اینکه شریعت الهی معطل بماند و تشیع بعدها که منحرف شد تمام این کارها را به بهترین شکلی در زیر لفافه صدها بدعت انجام داد، و نظام شرک آلود کنونی ایران بهترین مثال میباشد که بنا به اعترافات سردمداران خود نظام هفتاد تا هشتاد در صد مردم بیدین شده‌اند.

۱- شیعیان امروزی خود می‌گویند که: تمام آنچه که جزو غلوّ شمرده می‌شد، امروزه از ضروریات مذهب شده‌است، در صورتیکه امام جعفر صادق می‌گوید: غلات-افراطیون- از یهود و نصاری بدتر می‌باشند.

۲- نقش زرتشتیان ایرانی و همکاری آنها با یهود نیاز به بحث و کتاب مستقلی دارد.

بنا بر این امام اسفراینی^(۱) از قدیم گفته است که: هدف اینها اسقاط تکالیف شرعی بود لیکن پیش عوام بهانه می‌جویند که این قرآن و این شرع تحریف شده است و درست آن نزد مهدی غائب می‌باشد^(۲)!

تا کنون ما اشاره‌های فراوانی به ابن سبا کرده‌ایم، حال بی‌مناسبت نیست که بدانیم او کیست و مورخان و فرقه‌شناسان از مسلمانان و غیر مسلمانان درباره او چه گفته‌اند و چرا بعضی‌ها در قرن بیستم منکر شخصیت او گشته‌اند؟

عبدالله بن سبا و سبائه

امام ابوالحسن اشعری راجع به ابن سبا می‌گوید:

عبدالله بن سبا از یهودیان یمن بود که به خاطر اینکه دین جدید نفوذ و سلطه یهودیان را در مدینه و حجاز از بین برد، ناراضی بود. در زمان عثمان رضی الله عنه اسلام آورد، سپس سرزمین‌های حجاز و بصره و کوفه و شام را در نوردید و هر جا که می‌رفت سعی در گمراهی سبک سران و بی‌عقلان می‌نمود، لیکن موفق نمی‌شد تا اینکه وارد مصر شد و نظر آنها را به گفته‌های خود جلب نمود و گفت: من در شگفتم که شما می‌گویید عیسی بن مریم به این دنیا باز می‌گردد و رجعت محمد را تکذیب می‌کنید، همچنان این گفته را تکرار می‌کرد تا اینکه بعضی‌ها را قانع نمود، و او اولین کسی بود که در میان این امت قول به رجعت را طرح نمود، سپس گفت: هر پیامبری یک وصی داشته است و علی بن ابی طالب وصی محمد صلی الله علیه و آله بوده است، و ظالم‌تر از کسی که به وصیت رسول عمل نکرده و جای وصی رسول نشسته است، نیست. و بعد اضافه نمود که عثمان خلافت علی را بدون حق قبضه کرده است، به پاخیزید و اسلوب شما انتقاد از والیان عثمان باشد و تظاهر به امر به معروف و نهی از منکر نمائید، بدینوسیله دل مردم را به دست می‌آورید. و برای نشر این اندیشه‌ها و نقشه‌ها

۱- ابوالمظفر شاهپور بن طاهر که نظام الملک او را در نظامیه معین نمود و دارای تألیفات مهمی در تفسیر و اصول فقه می‌باشد.

۲- التبصیر فی الدین: اسفراینی ص ۴۳ چاپ بغداد.

همفکرانی پیدا نمود و آنها را روانه شهرها کرد، تا اینکه تقدیر به وقوع پیوست و خلیفه مظلومانه در حالی کشته شد که کتاب خدا در مقابلش بود^(۱).

طبری شیخ مؤرخان نیز همین موضوع را مفصلاً در تاریخ خود ذکر کرده و اضافه می کند که همفکران او نامه هایی در انتقاد و عیبجوئی والیان عثمان جعل کرده و به شهرهای دیگر می فرستادند و همفکران آنها در شهرهای دیگر نیز همین کار را انجام می دادند، تا اینکه مدینه و بقیه شهرها را از این اخبار پر کردند. و هدف آنها غیر از آن چیزی بود که اعلان می کردند، و ساکنان هر شهری می گفتند که، ما از ابتلاء برادران ما در شهرهای دیگر در امان هستیم، جز اهل مدینه که این اخبار از همه شهرها بدانجا می آمد و پیش عثمان رفتند و پرسیدند که، آیا اخباری که شنیده ایم برایتان آورده اند؟ پاسخ داد که جز سلامتی چیزی نمی دانم و به آنها گفت که، شما شرکای من می باشید و اظهار نظر بنمائید، گفتند: به نظر ما افراد مطمئنی به شهرها بفرست تا اخبار را برایت بررسی کرده و بیاورند، پس محمد بن مسلمه رضی الله عنه را به کوفه و اسامه بن زید رضی الله عنه را به سوی بصره و عمار بن یاسر رضی الله عنه را به سوی مصر و عبدالله بن عمر رضی الله عنه را به سوی شام فرستاد و افراد دیگری را نیز به این طرف و آن طرف روانه نمود، همگی بازگشتند به جز عمار و گفتند: ای مردم ما هیچ منکری را ندیدیم و بزرگان اسلام و حتی عوام آنها می گفتند که، امرای آنها در میانشان به عدالت رفتار می کنند، اما عمار تأخیر نمود و گمان بردند که شاید ترور شده باشد تا اینکه نامه ای از عبدالله بن ابی سرح به آنها خبر داد که افرادی از مصر از جمله عبدالله بن السّوداء - ابن سبا - و خالد بن ملجم و سودان بن حمران و کنانه بن بشر، عمار را به سوی خود جلب کرده اند^(۲) و ابن کثیر و ابن الأثیر نیز همین گفته را نقل کرده اند^(۳).

۱- مقالات الإسلامیین، أشعری: ۵۰/۱.

۲- تاریخ طبری ۹۹۰۹۸/۵. (البته مقام عمار یاسر و خدمات او به اسلام جای شبهه نیست و نمی توان گفت، او یا بوذر فریب خوردند. آن دو به فهم و اجتهاد خود عمل کردند. سوء نیت در کار ابن سبا بود نه در کار ایشان).

۳- البدایة والنّهایة ۱۶۷/۷.

و ابن خلدون بنیانگذار فلسفه تاریخ نیز همین موضوع را ذکر کرده و اضافه می‌کند که ابن سبأ ابوذر را بر علیه معاویه برانگیخت، و با ابوالدرداء و عباده بن صامت نیز همین کار را کرد و عباده ابن سبأ را پیش معاویه آورده و گفت: اینست که ابوذر را بر علیه تو برانگیخته است^(۱).

و اسفراینی نیز درباره او آورده است که: «ابن سوداء (ابن سبأ) فردی یهودی بود که تظاهر به اسلام می‌کرد و می‌خواست دین مسلمین را خراب کند»^(۲). و طبری نیز پاره‌ای از اخبار ابن سبأ را درباره شهر به شهر رفتن او و اجتماع با افراد ناباب ذکر کرده است^(۳). ابن سبأ در مصر ماند تا اینکه قاتلان عثمان رضی الله عنه را با خود به مدینه آورد، با چهار گروه از مصر خارج شد که حداقل تعداد آنها را ششصد نفر و حداکثر هزار نفر ذکر کرده‌اند، و لیکن جرأت نکردند که اعلان نمایند که برای جنگ به سوی مدینه می‌روند و بنا براین تظاهر به قصد حج نمودند^(۴).

و دکتر احمد امین مصری نویسنده سرشناس مصری بعد از نقل این اخبار و تأیید آنها می‌گوید که: احتمال بسیار می‌رود که ابن سبأ این افکار را از مزدکیان عراق و یمن فرا گرفت^(۵). و اضافه می‌کند که این ابن سبأ بود که ابوذر را به سوی سوسیالیسم تحریک و مردم را بر علیه عثمان بر می‌انگیخت، و آنچه از سرگذشت ابن سبأ بر می‌آید اینست که، اصول و فروعی را برای ویران نمودن اسلام گذاشت و جمعیت مخفی‌ای را بنیان گذاشت تا بدعت‌های او را منتشر نمایند^(۶).

افکار ویران کننده و مخرب یهودی

۱- تاریخ ابن خلدون ۱۳/۲.

۲- التبصیر فی الدین: ابوالمظفر اسفراینی ص ۱۰۹.

۳- تاریخ طبری ۹۰/۵.

۴- تاریخ طبری ۱۰۳/۵ و ۱۰۴.

۵- فجر الإسلام ص ۱۱۰-۱۱۱.

۶- فجر الإسلام ص ۲۶۹.

از اندیشه‌های توطئه‌گرانه‌ی ابن سبأ که آنها را از یهودیان به ارث برده‌بود، یکی از قدیمی‌ترین مؤرخان شیعه یعنی نوبختی که اولین کتاب فرقه‌شناسی در میان شیعیان را نوشته‌است، چنین می‌گوید:

«سبأیه: طرفداران عبدالله بن سبأ می‌باشند و او بود که از ابوبکر و عمر و عثمان و صحابه بدگویی نمود و اظهار براءت از آنها می‌کرد و می‌گفت که: علی علیه السلام او را چنین دستور داده‌است، علی او را گرفته و از این گفته‌اش بازخواست نمود، و او اقرار کرد، پس دستور به قتل او داد، مردم اعتراض کرده و گفتند که: ای امیرالمؤمنین، آیا کسی را که طرفدار حکومت اهل بیت و ولایت شما و براءت از دشمنان شماست می‌کشید؟ پس او را به طرف مدائن روانه نمود، و گروهی از اهل علم از یاران علی علیه السلام گفته‌اند که: عبدالله ابن سبأ یهودی بوده و مسلمان شد و ولایت علی علیه السلام را اختیار کرد و هنگامی که یهودی بود قائل به وصی بودن یوشع بن نون بعد از موسی علیه السلام بود، و بعد از اسلام خود درباره‌ی علی علیه السلام همان مقوله را اظهار نمود و او اولین فردی^(۱) است که فرضیت امامت علی علیه السلام را مشهور نمود و از دشمنانش - یعنی صحابه - تبری جسته و مخالفتش را علنی نمود، و از اینجاست که کسانی که با شیعیان مخالفت نموده‌اند گفته‌اند که: اصل رافضیان - یعنی تشیع - از یهودیت گرفته شده‌است^(۲).

و هنگامی که خبر وفات علی در مدائن به ابن سبأ رسید گفت: دروغ می‌گویید، اگر رأس او را در هفتاد کیسه برایمان بیاورید و هفتاد شاهد عادل نیز اقامه کنید باز هم می‌گوییم که: او نمرده^(۳) است و نمی‌میرد تا اینکه مالک زمین گردد^(۴).

۱- ملاحظه شود که عالم و مؤرخ شیعی خود می‌گوید و اعتراف می‌کند که: ابن سبا اولین فردی است که فرضیت امامت علی را مشهور نموده‌است!!

۲- چه اعترافی صریح‌تر از این.

۳- چون ابن سبا اهداف شوم دیگری را دنبال می‌کند و برایش مرگ و حیات علی مهم نیست.

۴- فرق الشیعة: نوبختی ص ۴۱-۴۲ چاپ نجف.

ابو عمرو بن عبدالعزیز الکشی از علمای رجال قرن چهارم شیعه که قدیم‌ترین کتب رجالی آنها را به رشته تحریر درآورده است روایت‌های متعددی درباره عبدالله بن سبأ و افکار او را نقل کرده است:

با اسناد خود از ابان بن عثمان نقل می‌کند که می‌گوید: از ابو عبدالله علیه السلام شنیدم که می‌گفت: لعنت خدا بر ابن سبأ باد که درباره امیرالمؤمنین علیه السلام ادعای ربوبیت می‌کرد. به خدا قسم که امیرالمؤمنین علیه السلام بنده مطیع خداوند بود، وای بر کسی که بر ما دروغ بگوید، افرادی درباره ما چیزهایی می‌گویند که ما خود درباره خودمان نمی‌گوییم، ما در پیشگاه خداوند از آنها تبری می‌جویم^(۱). و با اسناد خود از ابو حمزه ثمالی نقل می‌کند که علی بن الحسین (صلوات الله علیهما) می‌گفت: لعنت خدا بر کسی که بر ما دروغ بگوید، من ذکر عبدالله ابن سبأ نمودم و موی بدنم راست شد، مدعی امر عظیمی گشته است، خدا لعنتش کند، والله علی علیه السلام بنده نیکی بوده است که ارزش و کرامت او جز در اطاعت خدا و رسول نبوده است و پیامبر و آل او کرامت را جز به اطاعت الهی حاصل نکرده‌اند. و کشی دوباره با اسناد خود از ابو عبدالله نقل می‌کند که گفته است: ما اهل بیتی راستگو هستیم و دروغ‌گویانی پیدا می‌شوند که بر ما دروغ می‌گویند تا با دروغ خود سخن راست ما را در میان مردم بی‌اعتبار کنند. رسول خدا صلی الله علیه و آله از راستگوترین مردم و از صادق‌ترین خلق بود و مسیلمه کذاب بر او دروغ می‌بست و امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از رسول خدا از راستگوترین افراد بود و عبدالله بن سبأ بر او دروغ می‌بست و در تکذیب سخنان صدق او فعالیت می‌کرد، و بعد از آن همان سخن نوبختی را تکرار کرده که ابن سبأ اولین کسی است که قائل به فرضیت امامت گشته است... الخ^(۲).

حسن بن علی حلی شیعی در کتاب رجالی مشهور خود می‌گوید: عبدالله بن سبأ غلو^۳ نموده و به کفر بازگشته و مدعی نبوت شده و ادعا کرده که علی علیه السلام خدا می‌باشد، علی

۱- آیا این سخن به خمینی و امثال او صدق نمی‌کند که درباره ائمه غلو می‌کنند و آنها را متصرف در هستی

می‌دانند، آیا تبری آنها شامل اینها نیز نمی‌شود؟

۲- رجال الکشی ص ۱۰۰-۱۰۱.

علیه‌السلام سه روز به او مهلت داد تا توبه کند لیکن توبه نکرد، و همراه با هفتاد نفر که درباره او چنین ادعا کردند آنها را آتش زده‌است^(۱). و مامقانی که از ائمه متأخر شیعه در علم رجال می‌باشد همین مطالب را نیز نقل کرده‌است^(۲).

مؤلف ایرانی روضة الصفا نیز می‌گوید: عبدالله بن سبأ به سوی مصر رفت و تظاهر به علم و تقوی نمود تا اینکه مردم فریب او خوردند، و بعد از اطمینان آنها به او شروع به اظهار مسلک و مذهب خود نمود به اینکه: هر پیامبری خلیفه و وصی داشته‌است و وصی و خلیفه رسول خدا جز علی کسی نیست، و اینکه مردم بر علی ظلم نموده و حق او را غصب کرده‌اند و باید همه مردم از بیعت عثمان دست کشیده و علی را یاری کنند و بسیاری از مصریان از آراء و اقوال او متأثر گشتند و بر عثمان شوریدند^(۳).

و استرآبادی عالم رجالی شیعی نیز همین مطلب را آورده و اضافه می‌کند که: عبدالله بن سبأ ادعای نبوت نموده و می‌پنداشت که علی خداست، وقتی که خبر به امیرالمؤمنین رسید او را خواسته و سؤال نمود، او اقرار کرده و گفت: تو او هستی، امیرالمؤمنین به او گفت: شیطان تو را تسخیر کرده‌است، از این گفته بازگرد و توبه کن لیکن او امتناع نمود، سه روز او را زندانی نمود، او توبه نکرد، سپس او را آتش زد^(۴).

لیکن ابن ابی الحدید -شیعی غالی بقول شیخ احسان الهی ظهیر- معتزلی شارح نهج البلاغه مخالف این است و می‌گوید: ابن سبأ ألوهیت علی را بعد از وفات علی مطرح نمود و

۱- کتاب الرجال: حلی ص ۴۶۹ چاپ ایران. مجازات آتش زدن چنانکه پیش از این گفتیم مورد تردید است به ویژه که در پاره‌ای از روایات آمده که ابن سبأ بعد از شهادت علی زنده بوده‌است! البته آنهایی که این روایت را قبول میکنند می‌گویند که: ابن سبأ مکار بوده و این شایعه را ایجاد نمود ولی بر علیه خودش ادله کافی بدست نیامد و لهذا حضرت علی او را تبعید نمود.

۲- تنقیح المقال ج ۲ ص ۱۸۴ چاپ ایران.

۳- تاریخ روضة الصفا - فارسی - ج ۲ ص ۲۹۲ چاپ تهران.

۴- منهج المقال ص ۲۰۳.

گروهی از او پیروی کردند که سبأیّه نام گرفتند^(۱)، یعنی آتش زدن آنها را منکر می‌شود، و از علمای اهل سنت عبدالقادر بغدادی تا حدودی تأیید او نموده و می‌گوید که: به خاطر شماتت اهل شام، و اختلاف اصحابش، بعضی را در آتش انداخته و از سوزاندن بقیّه امتناع نمود. ابن سبأ را به ساباط مدائن تبعید نمود و هنگامی که علی شهید شد ابن سبأ مدعی شد که مقتول شیطانی بوده است در صورت علی و علی به آسمان رفته است، همچنانکه عیسی بن مریم علیه السلام به آسمان رفته است و ادّعا نمود، همچنانکه یهودیان و نصرانیان در ادّعایشان راجع به قتل عیسی دروغ گفته‌اند، خوارج و نواصب^(۲) نیز در ادّعاء خود درباره قتل علی دروغ گفته‌اند، بلکه یهود و نصاری شخصی را بر سر دار دیده‌اند که با عیسی بر ایشان مشتبّه شده است و همچنین معتقدان قتل علی نیز کار بر ایشان مشتبّه شده است شخصی را کشته دیده و بر ایشان با علی مشتبّه شده است بلکه علی به آسمان صعود کرده است و به دنیا باز می‌گردد و از دشمنانش انتقام خواهد گرفت. و بعضی از سبأیّه پنداشته‌اند که، علی در میان ابرهاست و رعد صدای او و برق شلاق او می‌باشد و پندار این طایفه اینست که مهدی منتظر خود علی می‌باشد، و شیخ عبدالقادر بغدادی اضافه می‌کند که امام شعبی گفته است که: عبدالله بن السّوداء (ابن سبأ) از یهودیان اهل حیره بود که تظاهر به اسلام نمود و در صدد دستیابی ریاست و آوازه‌ای در کوفه بوده است، و به مردم می‌گفت که، در تورات دیده است که هر پیامبری دارای یک وصی بوده است و علی وصی محمد صلی الله علیه و آله می‌باشد، وقتی که شیعیان علی این حرف را شنیدند به علی گفتند: او از دوستدارانت می‌باشد و علی منزلت او را بالا برد و او را در زیر منبرش نشاند، لیکن وقتی که اصل گفته‌ء او را شنید، قصد قتل او کرد ولی ابن عبّاس او را از این کار بازداشت و به او گفت که: کشتن او سبب اختلاف پیروانت می‌شود و شما اینک قصد بازگشت به قتال اهل شام دارید، و نیاز به مدارای یارانت دارید و هنگامیکه

۱- شرح نهج البلاغه ج ۲ ص ۳۰۹.

۲- نواصب در منطق غلاة شیعه یعنی اهل سنت، و هر کس که در منطق آنها ابوبکر و عمر را بر علی ترجیح دهد ناصبی خوانده می‌شود ولی شیعیان معتدل و اصیل که همان زیدیه باشند چنین عقیده‌ای را نپذیرفته و با آن مخالفت کرده‌اند.

مثل ابن عباس از فتنه و قتل او بیمناک شد، او را به مدائن تبعید نمود، لیکن بعد از قتل علی سبب فتنه عوام گردید و ابن سبأ به آنها گفت که: به خدا قسم دو چشمه برای علی در مسجد کوفه بیرون خواهد آمد که یکی از غسل و دیگری روغن خواهد بود که شیعیانش از آن خواهند خورد. و محققان اهل سنت گفته‌اند که، ابن سوداء (ابن سبا) هوای یهودیت در سر داشت، و با تأویلات خود درباره علی و فرزندانش در صدد افساد دین اسلام بود، تا مردم درباره علی همان باورهایی را پیدا کنند که نصرانی‌ها درباره عیسی علیه السلام پیدا کردند، و بنا بر این سبأیه وقتی رافضیان را عمیق‌ترین فرقه از هوی پرستان دیدند به آنها منتسب شدند و با تأویلات خود ضلالت‌های خود را بر آنها تبلیس می‌نمودند.^(۱)

تمام این تفصیلات را که ذکر شد، علمای بزرگ شیعه درباره ابن سبأ مفصلاً نقل کرده‌اند، از آن جمله سعد بن عبدالله اشعری قمی^(۲) و شیخ الطائفه طوسی^(۳) و التستری (شوشتری) در قاموس الرجال^(۴) و عباس قمی در تحفة الأحباب^(۵) و خوانساری در روضة الجنات و اصفهانی در ناسخ التواریخ و صاحب روضة الصفا در تاریخ خود^(۶).

ما فهرست کامل از منکران و قائلان به ابن سبأ را تهیه خواهیم نمود تا ثابت کنیم که چرا بعضی از قلم به دستان معاصر شیعه فقط در این قرن منکر ابن سبأ گشته‌اند، و حتی یک نویسنده در میان شیعیان در چهارده قرن گذشته پیدا نشد که منکر ابن سبأ شود. ولی قبل از اینکه به موضوع دیگری پردازیم، بد نیست آنچه که احمد امین درباره ابن سبا و گروه او نوشته‌است برای خوانندگان محترم نقل کنیم، او می‌گوید:

۱- الفرق بین الفرق: عبدالقادر بغدادی ص ۲۳۳-۲۳۵ چاپ مصر.

۲- المقالات والفرق: سعد بن عبدالله اشعری قمی که در سال ۳۰۱ هـ فوت نموده‌است، ص ۲۱، چاپ تهران.

۳- رجال الطوسی ص ۵۱ چاپ نجف ط ۱۹۶۱ م.

۴- ج ۵ ص ۴۶۳.

۵- ص ۱۸۴.

۶- ج ۳ ص ۳۹۳ چاپ ایران.

«در آخر عهد عثمان گروهی مخفی و سرّی تشکیل شد که دعوت به خلع عثمان و خلافت کسی دیگر می‌نمود، و از میان این جمعیت‌های سرّی، بعضی‌ها دعوت به علی می‌کردند، که از مشهورترین افراد آن عبدالله بن سبا بود که از یهودیان یمن بود و مسلمان شده بود...»^(۱) و ادامه می‌دهد که «او افکاری را برای ویران نمودن اسلام پایه‌ریزی کرد و جمعیتی مخفیانه تشکیل داد و اسلام را پرده‌ای قرار داد تا منویاتش را بپوشاند. بعد از تظاهر به اسلام به بصره رفت تا دعوتش را منتشر کند، لیکن از آنجا طرد شد و به کوفه آمد، از آنجا نیز اخراج شد و به مصر رفت. بعضی‌ها در آنجا اطرافش را گرفتند و از مهمترین افکار او قول به وصیت و رجعت بود»^(۲).

این بود عبدالله بن سبا ابن السّوداء یهودی که تشیع را دستاویز خود قرار داد و این بود افکار و آراء او، که اصل این افکار را از یهودیت و مجوسیت (مزدکیت) گرفته بود که خود یک توطئه محکم بپا کرد و افکار مسموم خود را میان مسلمین و به خاطر افساد و شکست اسلام منتشر نمود و خواهیم دید که چگونه بعدها شیعیان افکار او را تا حد زیادی پیروی کرده و از عقاید و آراء او دفاع نمودند، و چگونه تشیع اولیه تغییر یافت و همین افکار بیگانه و دور از اسلام که علی به مبارزه با آنها برخاست در میان آنها رواج یافت.

لیکن جای تعجب است که بعضی از افراد مخصوصاً از شیعیان در قرن چهاردهم هجری قد برافراشته^(۳) و منکر ابن سبا گشته‌اند، لیکن انکار آنها از این مکار یهودی بر مبنای دلیل و برهان^(۴) - همچنانکه شیخ احسان الهی ظهیر می‌گوید - نیست، و انکار آنها مثل انکار آفتاب در روز روشن است، چرا که ماجرای ابن سبا را فقط یک یا دو تن غیر شیعی ذکر نکرده‌اند، بلکه تمام کسانی که در مورد فرق و مذاهب چه در تاریخ و چه در سیرت بحث کرده و

۱- فجر الإسلام: ص ۳۵۴ احمد امین.

۲- فجر الإسلام: ص ۲۶۹-۲۷۰.

۳- از جمله مرتضی عسکری کتابی در این مورد نوشته و منکر ابن سبا شده است که مالا مال است از تدلیس و تلیس.

۴- الشیعة والتشیع ص ۶۲.

نوشته اند، از او یاد کرده اند، و بنا براین شیخ احسان الهی ظهیر می‌پرسد، آیا قبل از قرن چهارم هجری حتی یک نفر از شیعیان منکر ابن سبا شده است؟
چرا کتبی که از ملل و فرق و تاریخ سخن می‌گویند حتی در الفاظ در مورد این شخص متفق می‌باشند؟

یک شیعی معاصر اندکی انصاف به خرج داده و می‌گوید:

«به هر حال این شخص در عالم وجود داشته و واقعیت بوده و راه غلو پیش گرفته است، و اگر کسانی در وجود او تردید کرده اند ما بعد از استقراء در این موضوع در وجود و غلو او شک نداریم، که افکار او در میان گروههایی منتشر شد و به اسم او مذهب سباییه نام گرفتند، و بعدها این افکار به سرعت متحول شد تا اینکه قائل به الوهیت دو یا سه یا چهار یا پنج یا بیشتر از اهل بیت علیهم السلام گشتند»^(۱).

بسیاری از سرشناسان شیعه مثل مظفری^(۲) و سید محسن امین^(۳) و بسیاری دیگر وجود ابن سبا را قبول داشته و در مورد او قلم فرسایی کرده اند.

اینست ابن سبا و اینست افکار و آراء او که آنها را در میان مسلمانان و خصوصاً شیعیان رواج داد و یا به تعبیر دقیق‌تر، شیعیان زمینه مناسب برای بذرهای غلوآمیز او بودند و او به نام رهبر آنها توانست تخم کینه را در میان مردم بیافشاند، و در واقع توانست بسیاری از مردم را به خود جذب کرده و در مورد خلیفه مظلوم داستانها بتراشد، و به وسیله آنها جمعیتی سرّی تشکیل دهد که قائل به وصایت علی و وراثت او بود، و توانست در میان شیعیان افرادی بسازد که علی را تقدیس نموده و صفات الهی را به او می‌دادند، و امروزه این عقاید شرک آمیز و مملوّ از غلو از عقاید قریب به اتفاق امامیه از شیعیان گشته است.

همه اینها همچنانکه شیخ احسان الهی ظهیر می‌گوید^(۱)، زیر پرچم تشیع گرد آمدند، و آراء مسمومانه خود را بین دوستان و همنشینان خود منتشر نمودند که بسیاری از آن آراء

۱- الشیعة والتاریخ : محمدحسین الزّین ص ۲۱۲-۲۱۳ چاپ بیروت.

۲- تاریخ الشیعه، محمد حسین المظفری ص ۱۰.

۳- أعیان الشیعة ، محسن الأمين ، قسم اوّل جزء اوّل.

متأثر شدند، و هر کس که غلو خود را اظهار می‌کرد علی او را اعقاب می‌کرد و علناً اعلان می‌نمود که او جز بنده خدا نیست.

زید بن وهب از سدید بن غفله روایت می‌کند که در امارت علی پیش او رفت و به او گفت که، من پیش افرادی گذر کردم که گمان می‌کنند شما راجع به ابوبکر و عمر گمان بدی دارید، و از جمله اینها ابن سبأ می‌باشد، علی فرمود: مرا چه به ابن سبأ خیث، و فرمود: پناه بر خدا اگر من جز مدح و ثناء برای شیخین در سر داشته باشم، سپس عبدالله بن سبأ را به مدائن تبعید نمود و فرمود که: او هرگز نباید جایی که من هستم ساکن شود، سپس بر منبر رفته و این داستان را ذکر نمود و در آخر فرمود: اگر بشنوم کسی مرا بر شیخین ترجیح می‌دهد بر او حدّ مفتری جاری می‌کنم^(۲).

همدانی معتزلی متوفای سال ۴۱۵ هـ نیز این روایت را ذکر نموده و در روایت او اضافاتی هست که در جای دیگر نیست می‌گوید: ابن سبا به اصحاب خود می‌گفت که: امیرالمؤمنین به او گفته است که: او داخل دمشق خواهد شد و مسجد آنها را سنگ به سنگ ویران خواهد کرد و بر اهل زمین غلبه نموده و اسراری را فاش خواهد نمود تا بدانند که او خدای آنهاست (العیاذ بالله) و چنین شخصی مثل ابوبکر و عمر و عثمان نیست، و سدید بن غفله که از یاران خاصّ علی بود پیش او آمد و به او خبر داد که بعضی از شیعیان برعکس بقیّه اُمت بدگویی ابوبکر و عمر می‌کنند و فکر می‌کنند که گمان تو نیز همین است، علی گفت: پناه بر خدا، پناه بر خدا، پناه بر خدا، من جز اینکه خود می‌خواهم بر آن باشم درباره آنها گمان دیگری ندارم، لعنت خدا بر کسی که بر ایشان غیر از ثنا و نیکی گمان دیگری داشته باشد، آندو برادران پیامبر و وزیران و یاران او بودند، خداوند آندو را رحمت نماید، سپس در حالی که گریه می‌کرد و چشمانش پر از اشک بود، دست سدید را گرفت و داخل مسجد شد، بالای منبر رفت و صبر کرد تا اینکه مردم جمع شدند، برخاست و خطبه مختصر و بلیغی ایراد نمود و گفت: چه شده است افرادی را که درباره سادات قریش و پدر مسلمانان چیزهایی

۱- الشیعة والتشیع ص ۶۵.

۲- لسان المیزان: ابن حجر عسقلانی ج ۳ ص ۲۹۰ چاپ بیروت.

می‌گویند که من از گفته‌شان بیزارم، و درباره آنچه گفته‌اند عقاب می‌بینند، قسم به ذات آنکه دانه را شکافت و روح را آفرید^(۱)، جز مؤمن پرهیزکار آندو را دوست نخواهد داشت و جز انسان فاجر و پست از آندو بدشان نخواهد آمد، آندو با صدق و وفاء همراهی رسول خدا ﷺ نمودند، امر به معروف و نهی از منکر کردند، و از آنچه که رسول خدا ﷺ انجام می‌داد تجاوز ننمودند، و رسول خدا ﷺ از دنیا در حالی چشم فرو بست که از آندو راضی بود، و آندو چشم از دنیا فرو بستند و مؤمنان از آندو راضی بودند، رسول خدا ﷺ ابوبکر را پیشنهاد مردم قرار داد، و در آن روزها و در حیات رسول خدا بر مردم نماز گزارد و هنگامی که خداوند پیامبرش را قبض روح نمود مؤمنان او را برگزیدند، و زکات را به او پرداخت می‌کردند چرا که نماز و زکات مقرون به همدیگر می‌باشند، و مردم با او بدون هیچ اکراهی بیعت نمودند، و من اولین کسی هستم از آل ابی طالب که با اکراه و بی‌میلی با مردم بیعت می‌کنم - یعنی دنبال خلافت نیستم - و دوست داشتم که کسی دیگر این کار را بر دوش می‌گرفت، به خدا قسم که او (ابوبکر) مهربانترین و نرم‌دل‌ترین کسی بود که وجود داشت، رسول خدا ﷺ او را در رأفت و رحمتش به میکائیل، و در عفو و وقار و سنگینی به ابراهیم تشبیه نموده بود، در میان ما با سیرت و عملکرد رسول خدا ﷺ رفتار میکرد تا اینکه خداوند روح او را قبض نمود، سپس عمر ولیّ امر شد، و با مسلمانان شورا و مشورت می‌نمود، بعضی‌ها در آغاز با او موافق و بعضی‌ها مخالف بودند، لیکن دنیا را وداع نمود مگر اینکه همانهایی که با او موافق نبودند، موافق او شدند، و در کارها بر روش پیامبر ﷺ می‌رفت و مانند بچه شتر که دنبال مادرش می‌رود، پیروی از پیامبر می‌نمود، به خدا که او برای ضعفاء مسلمانان مهربان و نرم‌دل بود، و یار و یاور مؤمنان در مقابل ظالمان بود، در راه خدا از هیچ سرزنشی بیم نداشت، خداوند حق را بر زبان او جاری نموده بود، و راستی را روش او کرده بود، تا حدّی که ما گمان می‌کردیم که فرشته‌ای بر زبان اوست، خداوند با اسلام آوردن او به اسلام عزّت داد، و هجرت او را سبب قدرت دین گردانید، و خداوند در دل‌های مؤمنین

۱- علی همیشه این طور قسم یاد میکرد: وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسْمَةَ.

برای او رحمت و در دلهای منافقان و مشرکان ترس و بیم قرار داده بود، رسول خدا ﷺ در شدت بر دشمنان او را به جبرئیل و در بغض و بیم کفار به نوح تشبیه کرده بود، سختی در طاعت الهی را بر آسانی در معصیت ترجیح می‌داد، چه کسی مثل آندو را پیدا می‌کند (رحمة الله علیهما) خداوند به ما راه آندو را نصیب فرماید، هیچ کسی به اندازه آندو نمی‌رسد مگر به دوستی آندو و پیروی از آثار آندو، هر کس مرا دوست دارد آندو را دوست داشته باشد، و هر کس بر آندو بغض داشته باشد و آندو را دوست نداشته باشد من از او بیزارم، هر کس از آندو بدگویی کند دچار سخت‌ترین عقوبت خواهد شد. و بعد از امروز هر کس مرا از آندو افضل بداند جزاء او حدّ مفتری می‌باشد، آگاه باشید که نیکوترین فرد این اُمت بعد از پیامبر ابوبکر و عمر می‌باشند، و بعد از آن خدا داند که خیر در کجاست، أقول قولی هذا وأستغفر الله لی ولکم^(۱).

و این خطبه شیوا را بسیاری از شیعیان و سنیان نقل نموده اند، و سخن نوبختی شیعی هم بخشی از آنرا تأیید نموده که علی خواستار عقوبت بدگویان شیخین بوده است. و از اینجا بود که سبأیه کارشان را پنهان نموده و در چاه تقیه فرو رفتند^(۲).

علی این چنین سعی کرد تا پیروان و شیعیان راستین خود را از عقاید یهودی و مجوسی دور نگه دارد، لیکن به مجرد اینکه به دست ابن ملجم مرادی جام شهادت نوشید سبأیه با تمام قدرت سر از چاه تقیه بیرون آورده و ابن سبأ با بی‌شرمی اظهار داشت که اگر سر علی را در میان هفتاد کیسه و همراه با هفتاد شاهد عادل بیاورید ما مرگ او را باور نمی‌کنیم، سپس به سوی خانه علی رفتند و مانند کسی که از حیات او مطمئن است اجازه دخول خواستند، کسانی از اهل و اصحاب که آنجا بودند، گفتند: سبحان الله، مگر نشنیده اید که امیرالمؤمنین شهید شده است؟ آنها گفتند: ما می‌دانیم که کشته نشده است و نمی‌میرد تا اینکه با عصا و شمشیر خود عرب را مطیع نماید، همچنانکه سابقاً با حجت و برهان خود این کار را کرد، او

۱- تثبیت دلائل النبوة، عبدالجبار همدانی ج ۲، ص ۵۴۸-۵۴۶ چاپ بیروت.

۲- و همانطور که بعدها خواهیم دید تقیه انحرافی نیز از یهودیان به تشیع سرایت کرده است، تثبیت دلائل النبوة ج ۲ ص ۵۴۹-۵۵۰.

صدای مخفی و نجواها را می‌شنود، و زیر پرده‌ها را می‌داند و در تاریکی‌ها مثل شمشیر برنده می‌درخشد.^(۱)

این گروه مکار و خبیث و توطئه‌گر و خارج از دین به رهبری عبدالله بن سبا ادعا می‌کرد که این تعالیم را علی علیه السلام به آنها داده است، لیکن همچنانکه بسیاری از علمای فرق و تاریخ و مذهب خاطرنشان نموده‌اند این تعالیم و توطئه‌ها را خود ابن سبا چیده بود. هرچند با کمال تأسف بسیاری از ساده‌دلان شیعه فریب او را خورده و به اقوال و عقاید بافته‌اش او چنگ زدند، و در اینجا بود که تشیع اول دگرگون شد و شیعیان اولیه از بین رفتند و تشیع از یک حزب سیاسی محض بیرون آمده و یک مذهب دینی و دیدگاه جدیدی گردید.

خاورشناس آلمانی ولهوزن که نسبت به شیعیان هم بسیار خوش بین است بر سبیل تأیید می‌گوید: شیعیان در اصل یک فرقه دینی نبودند، بلکه در تمام این اقلیم (عراق) بیانگر یک رأی سیاسی بودند، چرا که همه ساکنان عراق، مخصوصاً اهل کوفه با درجات متفاوتی شیعه بودند. این موضوع فقط در مورد افراد نبود بلکه شامل قبائل و رؤسای آنها هم می‌شد، فقط میزان تشیع در میان آنها متفاوت بود، علی در نظر آنها رمز سیادت از دست رفته شهرشان بود، و از اینجا بود که تمجید از شخص او و اهل بیت او ایجاد شد، تمجید و تعریفی که او در حیات خود از آن راضی نبود، لیکن طولی نکشید که این موضوع در دامن یک مذهب مخفی به عبادت حقیقی شخص علی انجامید.^(۲)

حق نیز همین است که علی علیه السلام خود را با ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم در یک خط دانسته و آنها را برخود و فرزنداناش ترجیح میداده است و به راه و روش آنها عمل می‌کرده و خلافتش را امتداد راه آنها می‌دانست و همچنانکه در خطبه شهریه او ذکر شده سند و مدرک خلافتش را بیعت مهاجرین و انصار دانسته و هرگز فکر امامت منصوص که بعدها برایش

۱- المقالات والفرق: سعد بن عبدالله شیعی قمی، تثبیت دلائل النبوة ج ۲ ص ۵۴۹، الشیعة والتشیع ص ۶۸-

۶۷.

۲- الخوارج والشیعة، ولهوزن ص ۱۱۳.

جعل شد، در خاطرش خطور نمی‌کرد. ملاحظه شود که چقدر روشن در خطاب به معاویه این موضوع را شرح می‌دهد:

«إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَيَّ مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ، فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ، وَلَا لِلْعَائِبِ أَنْ يُرَدَّ، وَإِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَيَّ رَجُلٍ وَسَمَّوْهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضًى، فَإِنْ خَرَجَ عَنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ بَطْعَنٍ أَوْ بَدْعَةٍ رَدُّوهُ إِلَيَّ مَا خَرَجَ مِنْهُ، فَإِنْ أَبِي قَاتَلُوهُ عَلَيَّ اتَّبَاعِهِ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ، وَوَلَاهُ اللَّهُ مَا تَوَلَّيَ. وَلَعَمْرِي، يَا مُعَاوِيَةُ، لَئِنْ نَظَرْتُ بِعَقْلِكَ دُونَ هَؤُلَاءِ لَتَجِدَنِي أَبْرَأَ النَّاسِ مِنْ دَمِ عُثْمَانَ، وَلَتَعْلَمَنَّ أَنِّي كُنْتُ فِي عَزْلَةٍ عَنْهُ، إِلَّا أَنْ تَتَجَنَّبَنِي؛ فَتَجَنَّبَ مَا بَدَأَ لَكَ! وَالسَّلَامُ»^(۱).

ترجمه: «همانا با من کسانی بیعت نمودند که با ابوبکر و عمر و به همان شرایط بیعت کردند، حاضر توانایی اختیار دیگری نداشت و غائب توانایی ردّ آن را نداشت، همانا شوری از آن مهاجرین و انصار است، اگر در مورد فردی اتفاق کنند و او را امام نمایند رضای الهی در همان است، اگر کسی با بدعت و بدگویی از امر آنها خارج شود او را به راه اولی (راست) دعوت می‌کنند و اگر امتناع نماید به خاطر خروج از راه مؤمنان با او می‌جنگند، به خدا قسم ای معاویه، اگر بدون هوی و با عقل خودت بنگری می‌دانی که من مبرّی‌ترین شخص از خون عثمان می‌باشم و می‌دانی که من عزلت و گوشه نشینی اختیار کرده بودم و از آن خونریزی دور بودم، مگر اینکه تجاوز و جنایت نمائی که اختیار خودداری...»

قبل از ادامهء مطلب توجه به چند نکتهء مهم در این خطبه ضروری است که آنها را به نقل از شیخ احسان الهی ظهیر^(۲) نقل می‌کنم:

۱- از میان یاران رسول خدا ﷺ شوری از آن مهاجران و انصار است و حلّ و عقد در دست آنهاست، آیا موضع مدعیان تشیع با این سخن علی علیه السلام یکی است؟

۱- نهج البلاغه: ص ۳۶۶-۳۶۷: در ناسخ التّواریخ آمده است: شما با من بیعت نمودید بر همان چیزی که با پیشینیان من بیعت کردید. البتّه که مردم قبل از بیعت اختیار دارند، اما بعد از اینکه بیعت نمودند دیگر اختیاری ندارند: ناسخ التّواریخ، ج ۳، جزء ۲.

۲- الشّیعة وأهل البيت، احسان الهی ظهیر ص ۳۹-۳۸، چاپ لاهور.

- ۲- اتفاق آنها سبب خشنودی الهی و علامت موافقت او است.
 - ۳- امامت در زمان آنها بدون اختیار و رضای آنها منعقد نمی‌شود، آیا چنین امامتی آسمانی و منصوص است یا حق و اختیار مردم است؟
 - ۴- قول آنها را جز مبتدع و باغی رد نمی‌کند.
 - ۵- مخالف اجماع صحابه در نظر علی حقیقت شمشیر است.
 - ۶- بالاتر از این، چنین مخالفی، به خاطر مخالفت با یاران رسول خدا و دوستانش از مهاجرین و انصار، در پیشگاه خداوند محاسبه خواهد شد.
- اینست رأی علی و آیا شیعیان امروز واقعاً می‌توانند کلاه خود را قاضی کنند و ببینند که آیا آنان پیروان و شیعه علی هستند یا قربانی آراء و دسیسه های ابن سبا؟
- بعد از این نکات مهم و حساس باز گردیم به سخن خاورشناس ولهوزن، او می‌گوید که: انصار قدیمی علی او را در یک مرتبه از بقیه خلفاء راشدین قرار می‌دادند، و او را با ابوبکر و عمر و همچنین با عثمان (مادامی که در خلافتش به عدالت رفتار میکرد) در یک دید می‌نگریستند، و او را در مقابل امویان قرار می‌دادند که خلافت او را که استمرار خلافت شرعی بود غصب کرده بودند، و منشأ حق او در خلافت از اینجا سرچشمه می‌گرفت که او از بزرگان صحابه بود و او را در قله قرار می‌دادند و اهل مدینه با او بیعت نموده بودند، و منشأ این حق (برای خلافت) از این سرچشمه نمی‌گرفت که او از آل بیت رسول می‌باشد یا حداقل این امر سبب مستقیم حق وی نمی‌بود^(۱).

آری این حقائق روشن و ثابت را جز معاند یا جاهل انکار نمی‌نماید

اینک باید دید چرا تشیع حقیقی تغییر یافته و سبأیه توانست پیشرفت کند؟ پاسخ اینست که امام حسن که به وسیله همین شیعیان تضعیف شد و حتی مورد حمله قرار گرفت، نتوانست سیطره کامل بر امور داشته باشد به ویژه که برخی از یاران او خیانت کرده و به معاویه پیوستند. از طرف دیگر توطئه های شبانه روزی یهودیان که مجوسیان شکست خورده نیز با آنان همراه شده بودند، و نیز موالی و بقیه افرادی که در مقابل مسلمین شکست خورده

۱- الخوارج والشیعة: ص ۱۷۱.

بودند و أصحاب منافع و مصالح از ملل متعدّد، دنبال فرصت می‌بودند تا بر ضدّ فاتحان جدید قد برافرازند.

امام حسن علیه السلام نیروی کافی و شرایط لازم در مقابل اینها نداشت و نتوانست که از انتشار افکار آنها در بین شیعیان خود و پدرش جلوگیری کند، مخصوصاً بعد از اینکه ضعف و اوهام و ترس در دل آنها فرورفته و اکاذیب به اسم اهل بیت رائج گشته و عقاید نادرست در میان آنها منتشر شده بود. عالم مشهور شیعی سید محسن امین نیز در دائرةالمعارف خود بعد از نقل قول یکی از ائمه بدین امر اعتراف می‌کند و می‌گوید:

«سید علی خان شیعی در کتاب رفیع الدّرجات در طبقات الإمامیّة آورده است که ابو جعفر محمد بن باقر - علیهما السلام - به بعضی از اصحابش گفته است که ای فلانی، چه ظلمی از قریش دیدیم که بر ما پشت پا زدند. و شیعیان و دوستان ما، از مردم چه آسیب‌ها که ندیدند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قبض روح شد و خبر داده بود که ما اولی ترین مردم بر ایشان هستیم، قریش اتّفاق نمود تا اینکه امر حکومت را از معدن خود خارج نمود و انصار به حقّ و حجّت ما احتجاج نمودند، سپس یکی بعد از دیگری این امر در میان قریش قرار گرفت تا اینکه به ما بازگشت، آنگاه بیعت ما را نقض کردند، و بر علیه ما جنگیدند، و صاحب امر همچنان در جنگ و جدال بود تا اینکه کشته شد، و با فرزندش حسن بیعت شد و به او عهد و پیمان داده شد سپس به او خیانت گردید و اهل عراق بر او شوریدند تا اینکه بر او خنجر زده و پایگاهش را چپاول کردند و دست بندهای زنانش را چابیدند، پس خون خود و اهل بیتش را حفظ نموده و با معاویه صلح نمود... سپس بیست هزار نفر از اهل عراق با حسین بیعت نمودند و سپس به او خیانت نمودند در حالی که بیعت در گردنشان بود و بر او خروج کردند و او را کشتند و بعد از آن ما اهل بیت همچنان در ذلّت و خواری و حرمان بودیم و نصیب ما خوف و قتل بوده است و بر ارواح و اموال خود اطمینان نداریم، و دروغگویان و منکران فرصت یافته و برای تقرّب به اولیاء و حکمرانان احادیث جعلی درست نموده و از زبان ما نقل

کردند که ما نه آنها را گفته ایم و نه انجام داده ایم، تا اینکه ما را مورد خشم مردم قرار دهند»^(۱).

پس دروغگویان دروغ بافته و اقوال و روایاتی از زبان ائمه جعل نموده اند تا ضاللتها و اباطیل خود را رواج دهند و علی و اولاد پاک او از آنها بیزار می‌باشند، و در رأس این جاعلان دجال و سخن چین، سبأیه می‌باشند که رهبرشان عبدالله بن سبا بود، و بعد از مدتی و پس از حوادث متعددی آنها توانستند که بسیاری را فریفته و از اسلام صحیح و صریح خارج سازند و داخل یک مذهب غریب و اجنبی نمایند، و از عقاید ساده و بی‌غلّ و غش اسلامی که عبارتست از وحدانیت خداوند عزّوجلّ و آزادی و عدالت و کرامت انسان و عدم تفریق بین مردم بر حسب جاه و مقام، خارج نمایند و آنها را به سوی شرک و وثنیت و بت پرستی و قبرپرستی و امام پرستی و مرجع بازی و شخصیت پرستی بکشانند.

آری از اسلام ساده و فطری که منبع آن قرآن می‌باشد مردمان را به سوی فلسفه‌بافی یهودی و وثنیت و مجوسیت و پیچیدگی‌های مسیحیت تحریف شده و به سوی شرک به خداوند و بردگی بشر و تفریق بین مسلمین بنابر حسب و نسب و جاه و مال، خارج ساختند. سبأیه اصل تمام فرق و مذاهبی گشت که از تشیع ناشی شدند و آراء سبأیه عقاید اکثر قریب به اتفاق این فرقه‌ها گردید، و اختلافشان بر حسب دوری و نزدیکی به آن باورهای سبأیه بود، و در صفحات آینده (إن شاء الله) با دلیل و برهان بیشتری و با رجوع به کتب معتمد و موثق خوانندگان خواهند دید که چگونه افراد پیرو همین معجولاتی گشتند که آل بیت علیهم السلام از آنها نالیده و بیزاری می‌جستند و لهذا حکیم دهلوی در کتاب مهم خود بعد از ذکر فرق شیعه می‌گوید:

«طبقه دوم: گروهی هستند از سست ایمانهای منافق صفت که قاتلان عثمان و پیروان عبدالله ابن سبا بودند و هم اینها بودند که به صحابه کرام ناسزا گفته و در لشکر امیر جای گرفته و خود را بعد از ارتکاب آن جنایات عظیم از شیعیان می‌شمردند و بعضی از آنها به خاطر مقام و مال به دامن امیر چنگ زدند، و با این حال به امیر اظهاراتی می‌نمودند که دارای

کمال خباثت و لثامت بود و به دعوت امیر گردن ننهادند و بر مخالفت او اصرار می‌ورزیدند و خیانت‌هایشان روشن و ظاهر بود و بر مردم و اموال آنها دست درازی می‌کردند و بر صحابه زبان درازی می‌نمودند. این گروه رؤسای اولیه رافضیان هستند. چرا که بنای دین و ایمان خود را در این طبقه بر این فاسقان و منافقان و منقولات آنها گذاشتند و سبب کثرت روایت این مذهب از امیر (کرم الله وجهه) به واسطه این افراد همین است و مؤرخان سبب دخول منافقان از این باب را ذکر نموده و می‌گویند که: آنها قبل از وقوع حادثه تحکیم به خاطر کثرت و قدرت شیعیان اولیه و راستین در لشکر امیر، ضعیف بودند، لیکن وقتی که تحکیم رخ داد و از قدرت‌گیری دوباره خلافت نومید شدند، شیعیان راستین و اولیه از دومة الجندل که محل تحکیم بود با یأس و نومیدی به اوطان و مساکن خود باز گشتند، و سعی در ترویج احکام شریعت و ارشاد و روایت احادیث و تفسیر قرآن مجید نمودند، همچنانکه خود امیر (کرم الله وجهه) در داخل کوفه به همین کارها مشغول شد، و در این وقت از شیعیان اولیه جز اندکی که در کوفه منزل داشتند در رکاب او باقی نماندند. هنگامیکه آن فرقه ضاله مجال را برای اظهار ضلالت‌های خود مناسب دید، آن جسارت و گستاخی‌های بی‌ادبانه را که سابقاً در مورد امیر و سبب اصحاب و پیروان زنده او مخفی نموده بودند، اظهار نمودند و معهذا طمع در مناصب نیز داشتند. چرا که عراق و خراسان و سرزمین فارس و حیره هنوز در تصرف امیر بود و امیر (کرم الله وجهه) همچنانکه موسی علیه السلام با یهود و پیامبر صلی الله علیه و آله با منافق رفتار نمود با آنها رفتار کرد»^(۱). و نوبختی شیعی نیز این دگرگونی و تحول را تأیید می‌کند و می‌گوید:

«وقتی علی علیه السلام کشته شد، قائلان به امامت او سه گروه شدند: گروهی گفتند که: علی نمرده و نمی‌میرد و کشته نمی‌شود تا اینکه با عصای خود بر عرب مسلط شده و زمین بعد از اینکه پر از ظلم و جور شده است پر از عدل و داد نماید. و این اولین فرقه در اسلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله است که قائل به توقف می‌باشد، و اولین گروهی است که غلو و افراط نمود و این

گروه سبأیّه نامیده شد و از پیروان عبدالله بن سبأ می‌باشد و او کسی بود که ناسزاگویی از ابوبکر و عمر و عثمان و صحابه را علنی نموده و از آنها اظهار بیزاری می‌کرد و می‌گفت که: علی اینها را به او یاد داده‌است». و بقیّه سخنانی را که سابقاً از ایشان و دیگران نقل کردیم، نقل می‌کند، تا اینکه می‌گوید: «بدین خاطر است که کسانی که با شیعیان مخالفند می‌گویند که اصل رفض (تشیّع) از یهودیت گرفته شده‌است»^(۱). و کشی نیز همین روایت را همچنانکه سابقاً آوردیم، ذکر نموده‌است.

این عبارات را خصوصاً اعاده کردیم چون ارتباط مستقیم با فهم شیعه و تشیّع و مراحل تحوّل و دگرگونی آن دارد تا شیعیان بدانند که چطور مذهبشان تغییر کرده. و بدانند که حتی مراجع و منابع قدیم آنها نیز به این امر خطیر اتفاق دارند.

این اولین حادثه مهمّ تغییر عقیدتی و دینی و فکری و اساسی و ریشه‌ای بود که در تشیّع رخ داد که فکر و روش تشیّع را در خلال قرون متمادی تغییر داد، همچنانکه نوبختی و کشی شیعه و قبل از آنها قمی و بسیاری دیگر اعتراف دارند. از اینجا بود که رهبری فکری تشیّع به دست سبأیّه و یهودیان افتاد و احزاب مخفی و مخوف یهود با تشیّع همان بازی را کردند که قبلاً با مسیحیت به دست پولس کرده‌بودند و هر کس که از مسلمانان و غیر مسلمانان کتب تاریخ را تحقیق و بررسی کرده و همه مؤرخان و علمای رجال و فرق از سنی و شیعه و مستشرق و یهود و نصاری و غیره، بر این امر اتفاق رأی دارند^(۲).

یولیوس ولهازن در ذکر سبأیّه می‌گوید:

«منشأ سبأیّه به زمان علی و حسن باز می‌گردد و به عبدالله بن سبأ منسوب می‌باشند ... جز اینکه مذهب شیعه که به عبدالله بن سبأ منسوب است و او مؤسس آن می‌باشد، بیشتر از اینکه به ایرانیان باز گردد به یهود نزدیکتر است»^(۳).

۱- فرق الشیعه: نوبختی ص ۴۳-۴۴.

۲- الشیعه و التشیّع ۷۵-۷۶.

۳- الخوارج و الشیعه ص ۱۷۰-۱۷۱ یولیوس ولهازن.

و قابل ذکر است که گروهی از شیعیان اولیه که هیچ فرقی با بقیّه مسلمین در عقاید نداشتند، پس از آنکه آن تحولات رخ داد، همچنان بر سر عقاید اولیه خود ماندند، که در رأس اینها فرزندان علی علیه السلام مثل حسن و حسین و محمد و ابوبکر و عمر و عثمان و بقیّه فرزندان علی و بقیّه بنی‌هاشم از فرزندان عباس و عقیل و جعفر و طالب و دیگر از عموزادگان حسنین و غیره می‌باشند که همچنان بر سر عقاید خود ماندند، لیکن ما در اینجا درصدد بیان بدعت‌ها و تغییرات و تحولاتی هستیم که به دست توطئه‌گران یهودی و غیر یهودی در تشیع رخ داد.

عبدالله بن سبا بین وهم و حقیقت^(۱)

نویسندگان و مؤرخان در شخصیت و شهر و قبیله عبدالله بن سبا اختلاف کرده‌اند. بعضی‌ها او را به قبیله «حمیر»^(۲) نسبت داده‌اند. ابن حزم می‌گوید: «گروه دوم فرقه غلات-افراطیون- کسانی هستند که به الوهیت و خدایی غیر خدا معتقدند که اولین گروه آنها پیروان عبدالله بن سبا حمیری می‌باشند»^(۳).

اما بلاذری و اشعری قمی ابن سبا را به قبیله «همدان» نسبت می‌دهند و بلاذری^(۴) او را «عبدالله بن وهب همدانی» و اشعری قمی^(۵) او را «عبدالله بن وهب راسبی همدانی» می‌نامند و می‌گوید که: فرقه سباّیه پیروان عبدالله بن وهب راسبی همدانی می‌باشند.

۱- منبع اصلی مطالب این فصل دو کتاب می‌باشد: ۱- بذل المجهود فی إثبات مشابهة الرافضة لليهود، تألیف شیخ عبدالله الجمیلی ص ۹۸ و مابعد آن و ۲- عبدالله بن سبا و امامة علی بن ابی طالب تألیف علی عبدالرحمن السلیمان ص ۳۰ و مابعد آن (البته این کتاب معلوماتش را در این مورد تقریباً به طور کامل از کتاب اول گرفته‌است).

۲- قبیله‌ای هستند که به حمیر بن سبا ... نسبت داده می‌شوند: معجم البلدان ۳۰۶/۲.

۳- الفصل فی الملل والأهواء والنحل ۴۶/۵.

۴- أنساب الأشراف ۲۴۰/۵.

۵- المقالات والفرق ص ۲۰.

و عبدالقاهر بغدادی می‌گوید که: ابن سبأ از اهل «حیره» بوده و از یهودیان حیره که تظاهر به اسلام می‌کرده‌است^(۱).

ابن کثیر می‌گوید که: اصل ابن سبأ از روم بوده و تظاهر به اسلام می‌نموده و بدعت‌های قولی و فعلی زشتی ایجاد نموده‌است^(۲).

اما طبری و ابن عساکر می‌گویند که: ابن سبأ از یهودیان یمن و از اهل صنعاء می‌باشد^(۳). بعد از تأمل در آراء مؤرخان به این نتیجه می‌شود رسید که ابن سبأ از اهالی یمن بوده و رأی اکثر محققان و اهل علم بر این است و اگر در گفته‌های سابق دقت کنیم می‌بینیم که در آنها تعارض حقیقی وجود ندارد، زیرا «حمیر» و «همدان» دو قبیله در یمن بوده‌اند، و در اصل ابن سبأ که یمنی است جز بغدادی و ابن کثیر اختلاف نکرده‌اند. ظاهراً برای بغدادی امر مشتبّه گشته و پنداشته‌است که ابن سبا و ابن السّوداء دو شخصیت متفاوت بوده‌اند^(۴)، اما هیچکدام از مؤرخین با ابن کثیر در این مورد موافقت نداشته‌اند، اگر چه به طور قطع نمی‌توان گفت که ابن سبأ از چه قبیله‌ای بوده‌است.

در مورد پدر ابن سبأ نیز مؤرخان اختلاف کرده‌اند، بعضی‌ها مثل جاحظ، ابن سبا را از طرف پدر به «حرب» نسبت می‌دهند^(۵) و اکثر علما او را از طرف پدر به «سبأ» نسبت داده و می‌گویند: «عبدالله ابن سبأ». و از جمله این دانشمندان ابن قتیبّه^(۶) و طبری^(۷) و ابوالحسن

۱- الفرق بین الفرق.

۲- البدایة والنّهایة ۱۹۰/۷.

۳- تاریخ الطّبری ۳۴۰/۴ و ابن عساکر تاریخ مدینة دمشق ص ۱۶۵.

۴- بذل المجهود، ۹۹/۱.

۵- البیان والتّبیین ۸۱/۳.

۶- المعارف ص ۶۲۲.

۷- تاریخ طبری ۳۴۰/۴.

أشعری^(۱) و شهرستانی^(۲) و شیخ الإسلام ابن تیمیّه^(۳)، و از شیعیان النّاشیء الأكبر^(۴) و أشعری قمی^(۵) و نوبختی می‌باشند.

أما نسبت مادری ابن سبأ از حبشیّه^(۶) می‌باشد و لهذا به او ابن السّوداء نیز می‌گویند، همچنانکه جاحظ^(۷) و طبری و ذهبی^(۸) و مقریزی^(۹) بر این قول رفته‌اند.

البتّه نسبت مادری نامبرده برای بعضی از محققان ایجاد اشکال نموده و پنداشته‌اند که ابن سبأ غیر از ابن سوداء می‌باشد، همچنانکه برای اسفرائینی این شبهه رخ داده‌است^(۱۰).

سبب اختلاف در تعیین شخصیت ابن سبأ

از اینکه این همه تعدّد آراء در میان محققان و مؤرّخان در تعیین شخصیت ابن سبأ رخ داده جای تعجب نیست، زیرا او به عنوان یک بازیگر سیاسی و توطئه‌گر خود را در پرده‌ای از ابهام‌ها پوشانده‌است. چون هدف او از توطئه‌هایش تفرقه بین مسلمین و نابودی اسلام و جنگ با توحید بوده‌است، و لهذا وقتی که عبدالله بن عامر والی بصره از طرف عثمان بن عفّان^(ع) از او درباره شخصیتش پرسید، پاسخ داد که: «من از اهل کتاب هستم و رغبت به اسلام و به جوار تو دارم» و از نام خود و نام پدرش چیزی نگفت^(۱۱).

۱- مقالات الإسلامیین ۸۶/۱

۲- الملل والنحل ۱۷۴/۱.

۳- مجموع الفتاوی ۴۸۳/۲۸.

۴- أصول النحل، نقل از عبدالرحمن بدري: مذاهب الإسلامیین ۴۳/۲.

۵- المقالات والفرق ص ۲۰.

۶- المحبر: حبيب البغدادی ص ۳۰۸.

۷- البيان والتبيين ۸۱/۳

۸- ذهبی: تاریخ الإسلام ۱۲۲/۲.

۹- خطط المقریزی: ۳۵۶/۲.

۱۰- التبصير فی الدین ص ۱۲۴.

۱۱- تاریخ طبری ۳۲۶/۴-۳۲۷.

و همین راز گونگی و مخفی زیستی اوست که سبب اختلاف بین مؤرخان شده است، و هیچ بعید نیست که نامبرده مثل هر بازیگر و توطئه گر ماهری نامهای دیگری نیز بر خود نهاده باشد، تا جرائم و دسیسه هایش را مخفی سازد.

منکران وجود ابن سبأ:

بعضی از شیعیان معاصر و معدودی از کسانی که به اهل سنت منتسب می شوند و برخی از خاورشناسان، منکر وجود ابن سبأ گشته اند و به نظر آنها آنچه را که مؤرخان و فرقه شناسان و محققان درباره روایت ها و اخباری که درباره ابن سبأ و نقش تاریخی او در صدر اسلام و ایجاد فرقه سبأیه نقل کرده اند همه جعلی بوده و می گویند: دشمنان شیعیان این اخبار را وضع کرده اند. بد نیست که به سراغ اینان و اقوال و ادله شان برویم:

اولاً- منکران وجود ابن سبأ از شیعیان:

۱- محمد حسین کاشف الغطاء

روحانی شیعی عراقی محمد حسین آل کاشف الغطاء می گوید که: ابن سبأ خرافه ای بیش نیست که ساخته و پرداخته قصه های شبانه در عهد اموی و عباسی است. اما تعجب در اینست که بعد از این انکار، اعتراف کتب قدیمی شیعه را در شرح حال ابن سبأ ذکر نموده و می گوید که: آنها همگی او را لعنت نموده اند^(۱). و عجیب تر اینکه در جای دیگر اعتراف می کند که آن مطلب را از سر تقیه گفته است^(۲). مؤلف کتاب «لله ثم للتاریخ» آقای سید حسین الموسوی که از علمای نجف می باشد می گوید: وقتی که از آل کاشف الغطاء درباره ابن سبأ پرسیدم، پاسخ داد که ما در اینمورد تقیه کرده ایم (چرا که آن کتاب را برای دعوت اهل سنت نوشته ایم). این هم بزرگترین عالم شیعی معاصر که حتی در مورد قضایای تاریخی تقیه می کند!!

۱- أصل الشيعة وأصولها ص ۴۰-۴۱.

۲- لله ثم للتاریخ: ص ۱۳.

۲- مرتضی عسکری

او از پرگوترین و کوشاترین نویسندگان شیعی در مورد ابن سبأ می‌باشد، و می‌گوید که: سیف بن عمر نامبرده را جعل کرده و طبری از او نقل نموده است، و عسکری کتابی در اینمورد نوشته به نام: «عبدالله بن سبأ و افسانه‌های دیگر» که به زعم وی همهء نویسندگان این افسانه را از طبری نقل کرده‌اند و طبری از سیف بن عمر که او را به زعم خود، جاعل این قصه و قصه‌های دیگر می‌داند. و در جلد دوم کتابش اتهام‌های بیشتری به سیف بن عمر زده و می‌گوید که: او اولاً از تعصب قبلی برخوردار بوده و به مدح و ثنای عدنانی‌ها و نشر فضائل آنها و ایجاد فتنه بین قحطانی‌ها و نشر معایب آنها می‌پرداخته است. ثانیاً زندیق بودن او سبب بدنامی تاریخ اسلام و حقایق آن شده است، و اضافه می‌کند که سیف بن عمر اصلاً در نزد محدثین ضعیف است و نباید به روایات تاریخی او اعتناء کرد، و در نهایت به این نتیجه می‌رسد که اساساً ابن سبایی وجود نداشته است.

۳- محمد جواد مغنیه

او از کسانی است که مقدمه‌ای بر کتاب عسکری نوشته و سخن او را درباره ابن سبأ تأیید کرده و می‌گوید: سیف بن عمر این شخصیت خیالی را جعل نموده، چنانکه افرادی به نام صحابه و تابعین جعل کرده و از زبان آنها اخبار و روایاتی نقل نموده است^(۱).

۴ و ۵- دکتر علی الوردی و دکتر کامل مصطفی الشیبی

این دو نفر از نویسندگان نامدار شیعی عراق هستند که الشیبی از آراء وردی متأثر شده و هر دو منکر ابن سبا گردیده‌اند و سعی کرده‌اند که عمار بن یاسر را به جای ابن سبأ بگیرند و آندو را یک شخصیت حساب کنند^(۲).

۱- مقدمه (عبدالله بن سبأ و اساطیر آخری): به قلم محمد جواد مغنیه ۱۲/۱.

۲- وعاظ السلاطين: وردی ص ۲۷۳، الصلة بين التصوف والتشيع ص ۴۰، مصطفی کامل الشیبی.

۶- عبدالله فیّاش

او نیز از علمای شیعه است که منکر وجود ابن سبأ گردیده و می گوید که: او به خیال نزدیکتر است تا به حقیقت^(۱).

ثانیا- منکران ابن سبأ از غیر شیعه

۱- طه حسین

طه حسین در رأس نویسندگان معاصری است که منکر وجود ابن سبأ گردیده‌اند و می گوید: به خیال من کسانی که ابن سبأ را بزرگ کرده‌اند، هم به خود و هم به تاریخ شدیداً ظلم کرده‌اند، و اولین چیزی که ملاحظه می کنیم اینست که در منابع مهمی که در مورد اختلاف بر علیه عثمان سخن گفته‌اند، خبری از قصّه ابن سبأ نیست^(۲). و در جای دیگر می گوید که: دشمنان شیعه او را جعل کرده‌اند^(۳).

۲- دکتر علی النشار

بعد از طه حسین دکتر علی النشار دوّمین شخصیت مهمی است که منکر وجود ابن سبأ گردیده و او را یک شخصیت وهمی می داند و می گوید: احتمال دارد که شخصیت ابن سبأ جعلی بوده و همان «عمّار بن یاسر» باشد، و نواصب او را جعل کرده‌اند^(۴). و این سخن از نشار بعید نیست چرا که او بسیار متأثر از وردی شیعی است و سخن وی را کلمه به کلمه نقل می کند.

۳- دکتر حامد حفنی داود

۱- تاریخ الإمامیّة وأسلافهم من الشّیعة.

۲- الفتنة الكبرى (عثمان) ص ۱۳۲، طه حسین.

۳- علی و بنوه - طه حسین ص ۹۰

۴- نشأة الكفر الفلسفی فی الإسلام ۳۸/۳۹/۲: علی النشار ۳۸/۲ و ۳۹.

نامبرده از کسانی است که از نوشته‌های شیعیان حاضر متأثر شده و وجود ابن سبا را انکار نموده است. او در مقدمه‌ای که بر کتاب عسکری نوشته، تأیید کامل خود را از آن کتاب اعلان نموده است^(۱).

ثالثاً- منکران وجود ابن سبا از خاورشناسان

۱- اسرائیل فرد لندر

او یک خاورشناس آلمانی است که در مورد فرق و ادیان و یهودیت در جزیره العرب و مذاهب شیعه نوشته‌هایی دارد^(۲)، و از اولین خاورشناسانی است که به موضوع ابن سبا پرداخته و روایات متعدد درباره او را طی حدود ۸۰ صفحه بررسی کرده است^(۳). و در نهایت او را انکار می‌کند.

۲- کایتانی

خاورشناس ایتالیایی کایتانی نیز از کسانی است که منکر وجود ابن سبا گشته و از روایات سیف بن عمر خرده گرفته است و می‌گوید که: مدرسه مدینه و روایات شامی و مصری به حوادث فتنه در ایام عثمان رنگ سیاسی و اداری و اقتصادی داده، بدون اینکه از اساس دینی آن حوادث حرفی بزنند، و چنین اضطراب دینی را در آن زمان مستحیل می‌داند. می‌گوید: بعید نیست که یک بازیگر سیاسی در اصحاب علی بوده باشد که ابن سبا نام داشته لیکن این همه نقش را به او دادن به خیال‌پردازی بیشتر شبیه می‌ماند^(۴)، و افراد دیگری نیز مثل

۱- مقدمه کتاب (عبدالله بن سبا و أساطیر آخری)، به قلم د. دفنی داود، چاپ مصر ص ۱۸ و ۲۱.

۲- نجیب العقیقی: المستشرقون ۹۹۵/۳.

۳- عبدالله بن سبا و أثره فی إحداث الفتنه فی صدر الإسلام ص ۶۵: سلیمان بن حمد العوده.

۴- کایتانی: حولیات الإسلام ج ۸ نقل از عبدالرحمن البدوی: مذاهب الإسلامیین.

برنارد لویس خاورشناس انگلیسی و لیوی دیلا ویدا، خاورشناس ایتالیایی یهودیت ابن سبأ را منکر شده‌اند.^(۱)

بررسی ادله منکران وجود ابن سبأ و ردّ بر آنها

خلاصه ادله منکران وجود ابن سبأ عبارتست از:

اولاً: اخبار ابن سبأ در میان مردم از طریق طبری منتشر شده‌است که او این روایات را از سیف بن عمر تمیمی اخذ کرده‌است. پس تنها مصدر اخبار ابن سبأ سیف می‌باشد، و سیف بن عمر کذاب بوده و علمای جرح و تعدیل او را تضعیف کرده‌اند.

ثانیاً: اینکه ابن سبأ اصلاً وجود واقعی نداشته و در واقع او عمار بن یاسر بوده به دلیل اینکه هر دو به ابن سوداء مشهور بوده‌اند.

ثالثاً: اینکه مؤرخان از ذکر ابن سبأ یا ابن سوداء در جنگ صفین خودداری نموده‌اند و این دلیل عدم وجود اوست.

رابعاً: ابن سبأ وجود حقیقی نداشته بلکه شخصیتی وهمی بوده که دشمنان تشیع به خاطر طعن به مذهب و نسبت آن به یهودیان او را جعل کرده‌اند.

نقد ادله:

دلیل اول فوق‌الذکر دارای دو مقدمه می‌باشد: یکی اینکه طبری مصدر این اخبار است که در میان مردم منتشر شده‌است و او این اخبار را از سیف بن عمر گرفته که تنها مصدر و منبع اخبار ابن سبأ می‌باشد. دوم اینکه سیف ضعیف است و علمای جرح و تعدیل او را جرح کرده‌اند.

مقدمه اول باطل است چرا که تنها طبری نیست که روایات سیف بن عمر را از ابن سبأ نقل کرده‌است بلکه روایات سیف از طرق دیگری غیر از طبری نیز نقل شده‌است و این طرق عبارتند از:

۱- مذاهب الإسلامیین: عبدالرحمن بدوی ۲/۲۹، و عبدالله بن سبأ، سلیمان العودة ص ۶۷-۷۲.

۱- از طریق ابن عساکر (متوفای سال ۵۷۱ هـ)

ابن عساکر روایات سیف درباره ابن سبا و سبایه را از طریقی غیر از طبری روایت کرده است و می گوید: ابوالقاسم سمرقندی از ابوالحسین بن النور از طاهر المخلص از احمد بن عبدالله بن سیف از السّری بن یحیی از شعیب بن ابراهیم از سیف بن عمر از عبدالله بن مغیره عبدی از مردی از عبدالقیس روایت می کند که وقتی که ابن السّوداء ناسزاگویان را دید که به سیرت علی بد می گویند برخاست و گفت... الخ^(۱).

۲- از طریق محمد بن یحیی المالقی (متوفای ۷۴۱ هـ)

نامبرده در مقدمهء کتاب (التمهید والبيان فی مقتل الشّهِید عثمان بن عفّان) ذکر نموده است که به تألیف خود سیف مراجعه نموده است و می گوید: این کتابی است که در آن از کشتن امام شهید سخن خواهم گفت و آنچه را که ائمه و علماء در کتب و تاریخ می یابند و از آن جمله کتاب الفتوح است از سیف بن عمر تمیمی^(۲).

مالقی می گوید که: مستقیماً از کتاب سیف اخذ نموده است، و از آن جمله در این کتاب آمده است که: در سال سی و سه گروهی بر علیه عثمان حرکت نمودند که مالک اشتر و أسود بن یزید و عبدالله بن سبا مشهور به ابن السّوداء در میان آنها بودند^(۳).

۳- از طریق ذهبی (متوفای ۷۴۸ هـ)

ذهبی در تاریخ خود در ضمن شرح اخبار کشته شدن عثمان رضی الله عنه سخنی درباره ابن سبا از سیف بن عمر آورده و می گوید: سیف بن عمر از عطیه از یزید نقعیسی نقل می کند که وقتی که ابن السّوداء به سوی مصر رفت نزد کنانه بن بشر منزل گزید^(۴). و دو چیز دلالت دارد بر اینکه ذهبی این روایت را مستقیماً از کتاب سیف گرفته است و از روایت طبری نبوده است. یکی اینکه این روایت در تاریخ طبری وجود ندارد. دوم اینکه: ذهبی در مقدمهء کتابش

۱- تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر ورقه ۱۶۷ مخطوط نقل از بذل المجهول ص ۱۱۷ ج ۱.

۲- التمهید والبيان فی مقتل الشّهِید عثمان، به نقل از مرتضی عسکری، عبدالله بن سبا ۶۸/۱.

۳- به نقل از شیخ سلیمان العوده، عبدالله بن سبا: ص ۵۶.

۴- تاریخ الإسلام، ذهبی ۱۲۲/۲-۱۲۳.

مصادری را که مطالعه نموده ذکر کرده و می گوید: درباره این تألیف مصنفات فراوانی را مطالعه کرده است و ماده آن از دلائل التّبوة بیهقی و الفتوح سیف بن عمر می باشد^(۱).

این طرق سه گانه دلالت دارد بر اینکه طبری راجع به روایت های سیف بن عمر درباره ابن سبأ تنها نیست، و اینکه او تنها منبع این اخبار نیست بلکه در نقل از سیف بن عمر، ابن عساکر و مالقی و ذهبی با او شریک می باشند.

اما این ادعا که سیف بن عمر تنها منبع اخبار ابن سبأ می باشد نیز نادرست است چرا که ابن عساکر در تاریخ خود روایات دیگری نیز ذکر نموده که سیف در سلسله راویان آنها نیست و این اخبار نیز وجود ابن سبأ را ثابت نموده و تأیید می کند.

ابن عساکر از عمّار الدّهنی نقل کرده که می گوید: از ابوالطفیل شنیدم که می گفت: مسیب بن لجبه را دیدم که او (ابن السّوداء) را آورد و علی بر منبر بود، علی پرسید که چه کار کرده؟ گفت: بر خدا و رسول دروغ می بندد^(۲).

و از یزید بن وهب از علی روایت است که گفت: این سیاه چرده (یعنی ابن سبأ) را چه شده است و از من چه می خواهد؟ و از طریق یزید بن وهب نیز از سلمه از شعبه و از علی بن ابی طالب روایت است که گفت: این سیاه چرده (یعنی ابن سبأ) را چه شده است که از ابوبکر و عمر انتقاد می کند^(۳).

این روایت ها دلالت دارد بر اینکه سیف تنها مصدر اخبار ابن سبأ نیست و ثقات^(۴) دیگری نیز این اخبار را نقل کرده اند، و این دلیل بر بطلان ادعای منکران وجود ابن سبأ و استدلال آنها می باشد که بر این مقدمه استوار بود.

۱- تاریخ الإسلام ۱۴/۱-۱۵.

۲- تاریخ مدینة دمشق (نسخه خطی) ورقه ۱۶۷.

۳- همان منبع.

۴- شیخ سلیمان العوده می گوید که: اسانید این روایت ها را برای شیخ ناصر الدّین آلبنانی محدّث شهیر فرستادم که همه آنها را بین صحیح و حسن ضبط نمود، ص ۹۸: عبدالله بن سبأ.

امّا ردّ بر مقدمهء دوّم:

در اینکه سیف ضعیف است و علمای جرح و تعدیل او را ضعیف شمرده‌اند، نسائی می‌گوید: سیف بن عمر الضّبیّ ضعیف است^(۱) ذهبی می‌گوید: سیف بن عمر الضّبیّ الأسدی و تمیمی برجمی و یا سعدی کوفی نیز به او گفته می‌شود و درباره فتوحات و رده تألیفاتی نوشته‌است، او مثل واقدی از هشام بن عروه و عبدالله بن عمر و جابر جعفی و بسیاری از مجهولان روایت کرده. عبّاس از یحیی نقل کرده که او ضعیف است و ابوداود گفته‌است که: او ارزش ندارد، و ابو حاتم گفته‌است که: او متروک است و ابو حیان گفته‌است که: او متّهم به زندقه است و بیشتر احادیث او منکر است^(۲).

ابن حجر می‌گوید: او در حدیث ضعیف و در تاریخ پایه و حجّت است و درباره اتّهام ابن حبان به او می‌گوید که: او درباره‌اش زیاده‌روی کرده‌است^(۳).

خلاصه سخن علمای جرح و تعدیل اینست که سیف در حدیث ضعیف است ولی در تاریخ روایات او مورد قبول است و بلکه بالاتر از این عمده و حجّت شمرده می‌شود، چنانکه ابن حجر او را چنین وصف نموده‌است.

و از اینجا پی می‌بریم که اخبار تاریخی که از طریق سیف بن عمر آمده نزد اهل حدیث قابل قبول بوده و لهذا محدّثان و دیگران بر روایت کتب او اعتماد کرده‌اند.

و لهذا ابن حجر بعد از نقل روایات ابن عساکر درباره ابن سبأ می‌گوید: اخبار عبدالله بن سبأ مشهور بوده و در تاریخ وجود دارد^(۴). او تصریح به شهرت این روایات نموده‌است که در ضمن آنها روایات سیف بن عمر وجود دارد.

۱- الضّعفاء والمتروکین ص ۲۹۳.

۲- میزان الاعتدال ۲/۲۵۵.

۳- تقریب التّهذیب ص ۲۶۲.

۴- لسان المیزان ۳/۲۹۰.

ذهبی یکی از منابع خود در کتاب تاریخ الإسلام خود را کتاب «الفتوح» سیف بن عمر ذکر می کند^(۱)، همچنانکه سابقاً دیدیم. پس هر دو مقدمهء منکران وجود ابن سبأ که مبنای پندار و گمانشان بود، باطل می شود.

ردّ بر دلیل دوّم:

دوّمین دلیل آنها بر مبنای این زعم است که ابن سبأ اصلاً وجود نداشته است بلکه او همان عمّار بن یاسر است. این خود، بنا به گفتهء شیخ جمیلی^(۲) باطل است و دلیل جهل و بی اطلاعی گویندهء آن می باشد و بطلان آن از چند جهت است:

۱- مؤرّخانی که اخبار ابن سبأ را آورده اند، شخصیت مستقلّ عمّار بن یاسر را از شخصیت ابن سبا جداگانه ذکر کرده اند. مثلاً طبری که از قدیمی ترین مصادری است که اخبار ابن سبأ را ذکر نموده، آن اخبار را ضمن داستان او و حرکات مشکوک و توطئه هایش در عهد عثمان رضی الله عنه آورده و اینکه چگونه وی در صدد افساد عقیدهء مسلمین و ایجاد شورش در شهرها بر علیه عثمان رضی الله عنه بوده است و در ضمن ذکر می کند که عثمان رضی الله عنه عمّار رضی الله عنه را به سوی مصر روانه نمود...^(۳). و همچنین ابن کثیر^(۴) و ابن الأثیر^(۵) و ابن خلدون^(۶) شخصیت جداگانه برای هر یک از آن دو تن، ذکر می کنند.

اینها مؤرّخان بزرگ اسلام می باشند و همگی شخصیت ابن سبأ و شخصیت عمّار بن یاسر را جداگانه ذکر می کنند و اینکه ابن سبأ در صدد ایجاد فساد بین مسلمین بوده است. بعد از همهء این اقوال، معقول نیست که کسی مدّعی شود آن دو تن، یک شخصیت واحد بوده اند!

۱- تاریخ الإسلام ۱۴/۱-۱۵.

۲- بذل المجهود ج ۱ ص ۱۲۱.

۳- تاریخ طبری ۴/۳۶۰.

۴- البدایة والنّهایة ۷/۱۶۷.

۵- الکامل فی التّاریخ ۳/۷۷.

۶- تاریخ ابن خلدون ۲/۱۰۳۴.

۲- کتب جرح و تعدیل مورد اعتماد خود شیعیان، این ادّعا را ردّ می‌کند، چرا که کتب آنها نیز شخصیتِ عمار بن یاسر را از ابن سبأ جدا ساخته و او را از اصحاب علی بن ابی طالب دانسته‌اند و ابن سبأ را زندیق و ملعون شمرده‌اند که بر علی علیه السلام دروغ می‌بسته‌است^(۱).

۳- همه دلایلی که وردی و شیبی و دیگران بر این آورده‌اند که ابن سبأ و عمار یک شخصیت می‌باشند، سست و بی‌اساس است و اتفاق آن دو بر کنیه مشترک «ابن السّوداء» است که اگر هم این کنیه برای عمار فرضاً درست باشد، دلیل بر این نمی‌تواند باشد که آن دو یک شخصیت بوده‌اند، چرا که بسیاری از افراد در کنیه و حتی در اسم تشابه دارند و یکی نیستند، و اینکه عمار یمنی بوده و به هر یمنی می‌شود گفت سبأی، این نیز نادرست است چرا که سبأ جزئی از سرزمین یمن است و به هر یمنی نمی‌شود سبأی گفت و فقط عکس آن درست است. و اینکه عمار شدیداً علی را دوست داشته و برای بیعت او فعالیت می‌کرده است، این ویژه عمار نیست، همه صحابه، علی علیه السلام را دوست داشته‌اند و اصلاً آنها با همدیگر دوست و یار بوده‌اند و همین‌ها بودند که بعد از شهادت عثمان رضی الله عنه با علی بیعت کردند و تفاوت بسیاری است بین محبت عمار رضی الله عنه به علی علیه السلام و غلو ابن سبأ درباره علی. و اما این زعم آنها که عمار به مصر رفته تا مردم را بر علیه عثمان بشوراند، یک دروغ روشن و واضح است، چون خود عثمان او را برای تحقیق شایعات به مصر فرستاد.

ردّ بر دلیل سوّم مبنی بر عدم وجود ابن سبأ در صفّین:

این دلیل عجیب است که عدم ذکر مؤرخین از ابن سبأ در جنگ صفّین دلیل بر عدم وجود اوست! چنین چیزی دلیل عدم وجود ابن سبأ نمی‌شود، زیرا مؤرخان این عهد را بر خود نبسته‌اند که همه تفصیل حوادث را ذکر کنند. از سوی دیگر ممکن است ابن سبأ در صفّین شرکت نداشته و در این صورت، دلیلی برای ذکر او توسط مؤرخان در میان نبوده است. و روی هم رفته، این بهانه نمی‌تواند در مقابل آنچه که مؤرخان در اثبات وجود ابن سبأ ذکر کرده‌اند ایستادگی کند.

۱- د. سعدی الهاشمی: ابن سبأ حقیقه لا خیال ص ۲۱.

ردّ بر دلیل چهارم:

مبنای چهارمین شبهه این بود که ابن سبا در واقع وجود نداشته است، بلکه او یک شخصیت خیالی است که دشمنان شیعه بخاطر طعن بر تشیع، او را جعل کرده‌اند! این ادّعایی است که حجّت به همراه ندارد، و هر کس می‌تواند ادّعاهای دیگری نیز نظیر آن را مطرح کند. باید به حجّت و برهان نگریست و بنا بر دلایل تاریخی ابن سبا یک شخصیت حقیقی بوده و مؤرّخان شیعه نیز مثل مؤرّخان سنی او را ذکر کرده‌اند و از قدماء هیچ کس منکر او نشده است، اگر دشمنان شیعه او را جعل کرده بودند، چرا خود شیعیان او را ذکر کرده و ترجمهء احوالش را آورده‌اند؟! حال که این شبهات را یک به یک بررسی کردیم به سراغ مؤرّخان و دانشمندانی می‌رویم که به اثبات شخصیت ابن سبا پرداخته و در این ارتباط تحقیق و بررسی کرده‌اند.

اول - غیر شیعیانی که وجود ابن سبا را ثابت کرده‌اند:

- ۱- ابن حبیب بغدادی (۲۴۵هـ)
ابن حبیب بغدادی ابن سبا را ذکر کرده او را از فرزندان حبشی‌ها شمرده است.^(۱)
- ۲- جاحظ (۲۵۵هـ)
جاحظ روایتی از زهر بن قیس آورده که می‌گوید: وقتی که بعد از ضربت خوردن علی ابن ابی طالب به مدائن آمدم ابن السّوداء مرا ملاقات کرد.^(۲)
- ۳- ابن قتیبّه (۲۷۶هـ)
از سبأیّه نام برده و می‌گوید که: به ابن سبا منسوب هستند: «سبأیّه از رافضیان هستند که منسوب به ابن سبا می‌باشند و او اولین کس از رافضیان بود که کفر ورزیده و گفت: علی ربّ جهانیان است و علی او و یارانش را در آتش انداخت»^(۳).

۱- ابن حبیب البغدادی: المحبر ص ۳۰۸.

۲- البیان و التبین، جاحظ.

۳- المعارف: ابن قتیبّه ص ۶۲۲.

۴- طبری (۳۱۰ هـ)

قصه ابن سبا و فتنه‌انگیزی‌های او را در زمان عثمان بن عفان رضی الله عنه مفصلاً آورده است که سابقاً بدان اشاره شد.

۵- ابن عبد ربّه (۳۲۸ هـ)

می‌گوید که: ابن سبا و گروه او سبّیه درباره علی بن ابی طالب رضی الله عنه غلو کردند و گفتند که: او خالق ماست^(۱).

۶- ابوالحسن اشعری (۳۳۰ هـ)

راجع به سبّیه می‌گوید که: آنها پیروان عبدالله بن سبا بوده و می‌پندارند که علی نمرده و به دنیا باز می‌گردد و می‌گوید که: ابن سبا به علی می‌گفت: تو هستی، تو هستی (یعنی تو خدا هستی!)^(۲).

۷- ابن حبان (۳۵۴ هـ)

ابن حبان در دو موضع از کتابش می‌گوید که: یزید جعفی و محمد بن سائب کلبی از سبّیه و از پیروان عبدالله بن سبا بودند^(۳).

۸- مطهر بن طاهر مقدسی (۳۵۵ هـ)

از سبّیه یاد نموده و می‌گوید که آنها می‌پندارند نمی‌میرند و علی نمرده است و در میان ابرهاست و اگر صدای رعد را بشنوند می‌گویند: علی خشمگین شده است^(۴).

۹- ملطی (۳۷۷ هـ)

از سبّیه سخن گفته و می‌گوید: آنها پیروان عبدالله بن سبا می‌باشند که به علی می‌گفت توئی توئی: علی گفت من کیم؟ گفت: خداوند خالق^(۵).

۱- العقد الفرید ۲/۲۴۵.

۲- به مقالات الإسلامیین ۸۶/۱

۳- المجروحین ۲۰۸/۱ و ۲۵۳/۲.

۴- البداء والتاریخ ۱۲۹/۵

۵- التنبیه والردّ علی أهل الأهواء والبدع ص ۱۸.

۱۰- بغدادی (۴۲۱ هـ)

سبأیه را فرقه‌ای خارج از اسلام دانسته و می‌گویند آنها پیروان عبدالله بن سبا بودند که راجع به علی علیه السلام غلو می‌کرد و او را پیامبر می‌پنداشت و بعدها بیشتر غلو نموده و قائل به خدایی علی شد.^(۱)

۱۱- ابن حزم اندلسی (۴۵۶ هـ)

در ضمن سخنش از شیعه از ابن سبا یاد نموده و می‌گوید: سبأیه پیروان عبدالله بن سبا حمیری، یهودی هستند که گفته‌اند: علی زنده است و در میان ابرها می‌باشد.^(۲)

۱۲- اسفراینی (۴۷۱ هـ)

از سبأیه سخن گفته و می‌گوید: آنها پیروان عبدالله بن سبا می‌باشند که علی علیه السلام او را به سابط مدائن تبعید نمود.^(۳)

۱۳- شهرستانی (۵۴۸ هـ)

راجع به سبأیه نوشته و می‌گوید: آنها پیروان ابن سبا می‌باشند که علی او را مدائن تبعید کرد.^(۴)

۱۴- سمعانی

به ابن سبا پرداخته و می‌گوید: او از رافضیان بوده و سبأیه با او نسبت دارند^(۵) و علی او را به مدائن تبعید کرد.

۱۵- ابن عساکر (۵۷۱ هـ)

چند روایت درباره ابن سبا و اخبار او نقل کرده که بعضی‌ها از طریق سیف بن عمر و بعضی از طرق دیگر می‌باشد که سابقاً به آن اشاره شد.

۱- الفرق بین الفرق ص ۲۳۳

۲- الفصل ۳۶/۵.

۳- التّبصیر فی الدّین ص ۱۲۳.

۴- الملل والنحل ۱/۱۷۴

۵- الأسباب ۴۶/۷

۱۶- نشوان حمیری (۵۷۳هـ)

در مادّه سبأیه می‌نویسد: سبأیه (و عبدالله بن سبأ) گفته‌اند که: علی نمرده و نمی‌میرد تا زمین را پر از عدل و داد کند، از آنجا که پر از ظلم و جور شده است.^(۱)

۱۷- فخرالدین رازی (۶۰۶هـ)

از فرق غلات-افراطیون- سخن گفته و سبأیه را ذکر نموده و می‌گوید: آنها پیروان عبدالله بن سبأ می‌باشند که می‌پنداشته‌اند علی خدا می‌باشد.^(۲)

۱۸- ابن اثیر (۶۳۰هـ)

بعضی از روایات طبری درباره عبدالله بن سبأ را بعد از حذف اسانید آن نقل کرده است.^(۳)

۱۹- شیخ الإسلام ابن تیمیّه (۷۲۸هـ)

در چند موضع از کتبش از عبدالله بن سبأ نام برده و می‌گوید که: او، اولین فردی است که مذاهب رافضیان را بنا نهاد، و می‌گوید: اصل رافضیان از منافقی زندیق می‌باشد و ابن سبأ زندیق، رفض را بنیان نهاد و اظهار غلو کرده دعوای امامت منصوصه را نمود.^(۴)

۲۰- مالقی (۷۴۱هـ)

در ضمن سخنش از کشته شدن عثمان، از ابن سبأ نام برده و می‌گوید: در سال سی‌ونه هجری عبدالله بن سبأ معروف به ابن سوداء با گروهی بود که بر عثمان شورش کردند.^(۵)

۲۱- ذهبی (۷۴۸هـ)

در شرح حال عبدالله بن سبأ می‌گوید: او از غلات-افراطیون- شیعه و ضالّ و مضلّ (گمراه و گمراه کننده) بوده است.^(۱)

۱- الحور العين ص ۱۵۴.

۲- اعتقادات فرق المسلمين والمشرکین ص ۵۷

۳- الکامل فی التّاریخ ۷۷/۳.

۴- مجموع الفتاوی ۴۳۵/۴ و ۴۸۳/۲۸.

۵- التّمهید والبیان فی مقتل الشّهِید عثمان ص ۵۴.

۲۲- صفدی (۷۶۴هـ)

در کتاب الوافی از شرح حال ابن سبا نوشته و می گوید که: علی او را به مدائن تبعید نمود^(۲).

۲۳- ابن کثیر (۷۷۴هـ)

ابن کثیر از نقش ابن سبا در شورش بر علیه عثمان رضی الله عنه سخن گفته و به روایت سیف بن عمر استشهد می کند که می گوید: او یهودی بوده و تظاهر به اسلام می نموده است^(۳).

۲۴- شاطبی (۷۹۰هـ)

می گوید که: بدعت سبائی و پیروان عبدالله ابن سبا از بدعتهای اعتقادی است که راجع به وجود خدای دوّمی با خداوند است^(۴).

۲۵- ابن ابی الغر الحنفی (۷۹۲هـ)

در شرح عقیده طحاویه می گوید که: عبدالله بن سبا تظاهر به اسلام نموده و می خواسته همچنانکه پولس نصرانیت را ویران کرد، اسلام را ویران کند^(۵).

۲۶- جرجانی (۸۱۶هـ)

درباره سبائیّه می گوید که: آنها پیروان عبدالله بن سبا بودند و علی را خدا می دانستند، و ابن سبا می گفته علی نمرده و ابن ملجم شیطانی را کشته است که به شکل علی درآمده است^(۶).

۲۷- مقریزی (۸۱۶هـ)

۱- المغنی فی الضّعفا ۳۳۹/۱ - ۴۲۶/۲

۲- الوافی بالوفیات (نسخه خطی ۲۰/۱۷)

۳- البدایة والنهایة ۱۶۷/۷

۴- الاعتصام ۱۹۷/۲

۵- شرح العقیده الطحاویه ص ۵۷۸

۶- التعریفات ص ۱۰۳

از حوادث روزگار علی سخن به میان آورده و می‌گوید که: در زمان او عبدالله بن وهب بن سبأ مشهور به ابن سوداء برخاسته و قائل به وصیت رسول خدا بر امامت علی گردید و اینکه او وصی رسول الله و خلیفه اوست و قول به رجعت را نیز او بدعت نهاده است^(۱).

۲۸- ابن حجر (۸۵۲هـ)

اخبار ابن عساکر را درباره ابن سبا نقل نموده و می‌گوید: اخبار او در تاریخ مشهور می‌باشد و بحمدالله بر مبنای روایت نیست، لیکن پیروانی دارد به نام سبأیه که معتقد به خدایی علی می‌باشند و علی آنها را با آتش سوزاند^(۲).

۲۹- اسفراینی (۱۱۸۸هـ)

ضمن شرح فرق شیعه فرقه سبأیه را نام برده و می‌گوید: آنها پیروان عبدالله بن سبأ می‌باشند که به امیر المؤمنین علی گفت که: تو حقاً خدا هستی و او آنها را به آتش انداخت^(۳).

۳۰- عبدالعزيز بن ولی الله دهلوی (۱۲۳۹هـ)

درباره ابن سبا می‌گوید که: از بزرگترین مصائب اسلام در آن ایام تسلط شیطانی از شیاطین یهود بر طبقه دوم از مسلمین بود که برایشان تظاهر به اسلام می‌نمود و ادعای غیرت دینی و محبت اهل بیت داشت. این شیطان عبدالله بن سبا از یهودیان صنعاء بود که ابن سوداء نیز شهرت یافته و دعوتش پر از مکر و خباثت و تدریجی بوده است^(۴).

بسیاری از محققان معاصر نیز وجود ابن سبا را ثابت کرده‌اند که فقط بعضی از آنها را نام

می‌بریم.

۳۱- خیر الدین زرکلی

۱- الخطط ۳۵۶/۲

۲- لسان المیزان ۲۹۰/۳

۳- لوامع الأنوار ۸۰/۱

۴- مختصر التحفة الإثنی عشریة ص ۳۱۷.

در فرهنگ شهر خود (الأعلام) از ابن سبا نام برده و می‌گوید: او رأس طائفه سبأیّه بود و قائل به خدایی علی که اصل وی از یمن بوده که تظاهر به اسلام می‌کرده است.^(۱)

۳۲- عبدالله قصیمی

عبدالله قصیمی در کتاب خود (الصّراع بین الإسلام والوثنیّة) از عبدالله ابن سبا نام برده و از نقش او در ایجاد بدعت‌ها و ضلالت‌ها خبر داده که چگونه بعضی‌ها را گمراه کرده است. می‌گوید: از مشهورترین افرادی که به پندار خود مسلمان شده تا مسلمانان را از دین خود خارج نماید مردی مگّار و خبیث از یهودیان یمن بود که به او عبدالله ابن سبا گفته می‌شد که پیروان او از شیعیان سبأیّه می‌باشند و ادّعای ربوبیت علی را داشت و علی خواست تا قصاصش کند لیکن او از کلاغ محتاط‌تر بوده و فرار کرد.^(۲)

۳۳- عبدالرحمن بدوی

قصیه ابن سبا را در کتاب خود (مذاهب الإسلامیین) تحت عنوان «چگونگی تأثیر یهودیت و مسیحیت بر اسلام» بررسی نموده و بعد از ذکر گفته‌های طبری و بقیّه مؤرخین درباره ابن سبا می‌گوید که: از این اقوال روشن می‌شود که:

- ۱- عبدالله بن سبا همان ابن سوداء می‌باشد چون مادرش سیاه (سوداء) بوده است.
- ۲- او از یهودیان اهل صنعاء بوده است.
- ۳- در زمان عثمان رضی الله عنه اسلام آورده است.
- ۴- او بود که در زمان عثمان بن عفّان فتنه‌ها بر پا کرد و در شهرهای مصر و عراق و شام و حجاز در صدد شورش بود.
- ۵- او اولین کسی است که گفت: علی وصی رسول خداست و اینکه علی به زمین باز می‌گردد.

۱- الأعلام.

۲- الصّراع بین الوثنیّة و الإسلام ۱/۱۱.

و بعد از آن اقوال منکران وجود ابن سبأ را از خاورشناسان و غیره یاد کرده و آنها را رد نموده‌است.^(۱)

۳۴- شیخ سلیمان بن حمد العوده

این شیخ پایان نامه فوق لیسانس خود را تحت عنوان «عبدالله بن سبأ و تأثیر او در ایجاد فتنه در صدر اسلام» اختیار نموده و همه آنچه را که قدماء و معاصران نوشته‌اند بررسی کرده و سپس به این نتیجه رسیده‌است که: ابن سبأ شخصیتی حقیقی بوده و نمی‌توان وجود او را انکار کرد.^(۲)

۳۵- دکتر سعدی الهاشمی

ایشان بحثی در ردّ بر منکران وجود ابن سبأ نوشته و می‌گوید که: اجماع محدّثین و علمای جرح و تعدیل و مؤرخان و فرقه‌شناسان و ادباء و علماء طبقات بر این است که ابن سبأ وجود حقیقی داشته‌است، و آراء مخالفان را به شدّت رد نموده و می‌گوید که: عقایدی چون، عصمت و وصیت و برائت از مخالفان (سیاسی) علی و الوهیت علی از بدعت‌های ابن سبأ بوده‌است و از کتب موثق شیعه در اینمورد استدلال فراوان آورده‌است و می‌گوید: شیعیان بر اقوال او خرده گرفته‌اند چرا که ائمّه شیعه ابن سبأ را لعنت کرده‌اند و ممکن نیست که بر معدوم لعنت بفرستند.^(۳)

علمای بزرگ شیعه که قائل به وجود ابن سبأ بوده‌اند:

۱- النّاشیء الأكبر (۲۹۳ هـ)

۱- مذاهب الإسلامیین ۱۹/۲، ۲۰، ۳۶ و ۳۷.

۲- عبدالله بن سبأ و أثره فی إحداث الفتنه فی صدر الإسلام ص ۱۱۰.

۳- ابن سبأ حقیقه لا خیال: د. سعدی الهاشمی ص ۵.

النَّاشِءُ الْأَكْبَرُ ضمن سخنش از فرق سبأیه، از ابن سبا نام برده و می‌گوید: فرقه‌ای هستند که به زعم آنها علی علیه السلام زنده‌است و نمی‌میرد ... و اینها پیروان عبدالله بن سبا می‌باشند و او از یهودیان صنعاء بوده‌است^(۱).

۲- أشعری قمی (۳۰۱ هـ)

در کتاب المقالات و الفرق از سبأیه نام برده و می‌گوید: این فرقه از پیروان عبدالله بن وهب راسبی همدانی است و او اولین کسی بود که علناً از صحابه تبرّی جست و به ابوبکر و عمر و عثمان و صحابه رضی الله عنهم ناسزا می‌گفت^(۲).

۳- نوبختی (از اعلام شیعه در قرن سوّم)

از بدعت‌های ابن سبا درباره وجوب امامت علی بن ابی طالب نوشته و می‌گوید که: گروهی از علما از اصحاب علی گفته‌اند که: عبدالله بن سبا یهودی بوده و مسلمان شده و ولایت علی را اختیار نموده‌است و در ایام یهودیت خود می‌گفته که: یوشع بن نون وصیّ موسی علیه السلام بوده‌است و در ایام اسلام خود همین مقوله را گفته که علی بعد از وفات پیامبر وصیّ اوست^(۳).

۴- الکشی (۳۶۹ هـ)

درباره عبدالله بن سبا سخن گفته و پنج روایت از ائمه در براءت از ابن سبا و لعن وی و مذهب او آورده‌است. از ابو جعفر روایت نموده که عبدالله بن سبا ادّعای نبوت کرده و گمان می‌کرده‌است که امیر المؤمنین علیه السلام خدا می‌باشد و این سخن به امیر المؤمنین علیه السلام رسیده و از او بازخواست نمود. ابن سبا اعتراف نموده و می‌گفت: «تو او هستی» و در خاطر افتاده‌است که تو خدا هستی و من پیامبرم، امیر المؤمنین به او گفت که: شیطان تو را مسحّر کرده، از این گفته‌ات توبه کن، لیکن او امتناع نمود. سه روز او را مهلت داد تا توبه کند و توبه نکرد. سپس او را آتش زد. و از ابو عبدالله روایت کرده که خداوند ابن سبا را لعنت کند.

۱- أصول النحل - به نقل از عبدالرحمن بدوی: مذاهب الإسلامیین ۴۳/۲.

۲- المقالات والفرق ص ۲۰.

۳- فرق الشیعة ص ۲۲.

درباره امیر المؤمنین ادّعای ربوبیت می‌کرد. به خدا قسم او^(۱) بنده‌ای مطیع بود، وای بر کسی که بر ما دروغ بندد و افرادی درباره ما چیزهایی می‌گویند که خود ما نمی‌گوییم و ما از آنها بیزاری می‌جویم^(۲).

۵- صدوق (۳۸۱ هـ)

در کتب خود روایتی در چگونگی مدعا آورده که ابن سبا در آن ذکر شده و به امیر المؤمنین اعتراض کرده است^(۳).

۶- ابن ابی الحدید (۶۵۶ هـ)

می‌گوید که: ابن سبا اولین کسی است که راجع به علی غلوّ کرد و به او نسبت ربوبیت داد^(۴).

۷- نعمت الله جزائری (۱۱۱۲ هـ)

در کتاب خود می‌گوید که: ابن سبا به علی علیه السلام گفت: حقّاً تو الله هستی، علی او را به مدائن تبعید کرد^(۵).

۸- مامقانی (۱۳۵۱ هـ)

در کتب خود از ابن سبا نام برده و می‌گوید که: او از اصحاب علی بود و اظهار غلوّ نموده و کافر گردید، و اقوال صدوق را نقل و تصدیق نموده که ابن سبا غالی و ملعون بوده و علی را خدا می‌دانسته و خودش را پیامبر^(۶).

۹- محمّد حسین مظفری (۱۳۶۹ هـ)

وی منکر ابن سبا نیست لیکن او را در تشیع انکار می‌کند^(۱).

۱- یعنی امیر المؤمنین.

۲- رجال الکشی ص ۷۰-۷۱.

۳- من لا یحضره الفقیه ۲۲۹/۱، الخصال ص ۶۲۸.

۴- شرح نهج البلاغه ۵/۵.

۵- الأنوار العمانية ۲۳۴/۲.

۶- تنقیح المقال فی علم الرجال ۱۸۳/۲-۱۸۴.

۱۰- تا ۲۰- همچنین حسن بن علی حلی (۷۳۶ هـ)^(۲) و یحیی بن حمزه زبیدی (۷۴۹ هـ)^(۳) و مرتضی احمد بن یحیی (۸۴۰ هـ)^(۴) و علی قهبائی (۱۰۱۶ هـ)^(۵) و اردبیلی (۱۱۶ هـ)^(۶) و ملا محمد باقر مجلسی (۱۱۱۱ هـ) که به تفصیل از ابن سبأ سخن گفته^(۷) و محمد باقر خوانساری (۱۳۱۳ هـ)^(۸) و میرزا نوری طبرسی (۱۳۲۰ هـ)^(۹) شریف یحیی امین^(۱۰) و دکتر محمد جواد مشکور^(۱۱) و صائب عبدالحمید^(۱۲).

همه اینها بعد تفصیل از ابن سبأ سخن گفته و وجود او را تأیید کرده‌اند.

و بسیاری از مستشرقان نیز قائل به وجود ابن سبأ بوده‌اند، از آن جمله فان قلو تن (۱۸۶۶-۱۹۰۲ م)^(۱۳) و یولیوس ولهزان^(۱۴) و گولدزیهر (۱۹۲۱ م)^(۱۵) و رینولد نیکلسن (۱۹۴۵ م)^(۱۶) و دادیت-م. رونالدسن^(۱) و بسیاری دیگر می‌باشند.

۱- تاریخ الشیعة ص ۱۰.

۲- رجال الحلی قسم دوم ص ۲۵۴.

۳- طوق الحمامة فی مباحث الإمامة به نقل از عبدالله بن سبأ ص ۶۲.

۴- طبقات المعتزلة: چاپ بیروت ص ۵-۶.

۵- رجال القهبائی ۲۸۴/۳.

۶- جامع الرواة ۴۸۵/۱۰ چاپ بیروت.

۷- بحار الأنوار ۲۱۰/۵۱، ۵۶۶/۳۳ و ۱۴۶/۴۲.

۸- روضات الجنات ۱۳۳/۳، چاپ بیروت.

۹- مستدرک الوسائل ۱۶۸/۱۸.

۱۰- معجم الفرق الإسلامية: ص ۱۳۲.

۱۱- موسوعة الفرق الإسلامية: ص ۲۷۶.

۱۲- ابن تیمیّه، حياته وعقیده ص ۲۳۷-۲۳۸ چاپ بیروت.

۱۳- السیادة العربیة والشیعة والإسرائیلیات فی عهد بنی امیه ص ۸۰.

۱۴- الخوارج والشیعة ۱۷۰-۱۷۱.

۱۵- العقیدة والشریعة فی الإسلام ص ۲۰۵.

۱۶- تاریخ الأدب العربی ص ۲۱۵.

اینها مختصری از اقوال و آراء محققان قدیم و معاصر از اهل سنت و شیعه و خاورشناسان است که حقیقت وجود ابن سبأ را ثابت نموده و نقش او را در ایجاد فرقه سبائیّه و شورش بر علیه اسلام روشن می‌سازد، و قابل تصوّر نیست که همه این دانشمندان از ملل پراکنده و در اعصار مختلف و با تخصّص‌های گوناگون بر جعل وجود ابن سبأ اتّفاق نمایند. بنابراین راهی جز تسلیم به حقیقت نیست و آنهایی که به خاطر ننگ و عار او را انکار می‌کنند بهتر است که این عار را از مذاهب و اندیشه‌های دینی خود بزدایند تا گامی راستین و بدون تقیّه در وحدت حقیقی مسلمانان برداشته باشند.

تهمت‌های بی‌اساس سبائیّه و شیعیان بر عثمان بن عفّان رضی الله عنه و تحوّل تشیع اوّلیه

قبل از پرده‌برداری از چهره بعضی از حقایق تاریخی^(۲) باید به این نکته توجه نمود که: اوّلًا: شعار عمومی نویسندگان مذهبی و روحانیون شیعی (یعنی تقیّه) دروغ و خطای محض بوده که به آن پوشش مذهبی داده‌اند و به دروغ روایت می‌کنند که: «هر کس تقیّه نکند ایمان ندارد»^(۳). و حتی ائمّه بزرگوار اهل بیت از دروغ‌سازی‌های آنها می‌نالیدند و کشی که از علمای بزرگ رجال شیعی می‌باشد از ابو عبدالله جعفر بن محمد رحمته الله نقل می‌کند که گفت:

«ما خاندان راستگویی هستیم، و دروغ‌گویان بر ما دروغ می‌بندند تا سخن راست ما را نزد مردم بی‌اثر کنند. رسول خدا صلی الله علیه و آله از راستگوترین خلق بود، مسیلمه بر او دروغ‌ها می‌بست، و علی بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله از راستگوترین افراد بود. عبدالله بن سبا (لعنة الله علیه) بر او دروغ می‌بست و ابو عبدالله الحسین بن علی به مختار مبتلا گشت». سپس از حارث شعبی و بنان نام برد و گفت: «آن دو بر علی بن الحسین علیه السلام دروغ می‌بستند» و سپس از مغیره بن

۱- عقیده الشیعه ص ۸۵

۲- منبع اصلی این فصل کتاب الشیعه والتشیع: از علامه شهید احسان الهی ظهیر می‌باشد، ص ۷۹ و مابعد.

۳- أصول الکافی - باب التقیّه ج ۲ ص ۱۹ چاپ ایران و این دروغ را به امام محمد باقر رحمته الله نسبت می‌دهند.

سعید و بزیز و سری و ابوالخطّاب و معمر و بشار أشعری و حمزه یزیدی و صائد نهیدی نام برده و گفت: «خدا اینها را لعنت نماید، دروغگویان بر ما دروغ می‌بندند، خداوند ما را از شرّ دروغ آنها باز دارد و آنها را نصیب آتش گرداند»^(۱).

ثانیاً: اکثر کسانی که آن تهمت‌ها را به عثمان رضی الله عنه بستند که به شهادت او انجامید و باب فتنه را گشود، از شیعیان بودند که از کاه کوه ساختند و مؤرّخان بدون تحقیق و تفحص، آن اکاذیب و تهمت‌ها را که شیعیان در تأیید معتقدات باطل خود ساخته‌اند، نقل کرده‌اند. ثالثاً: آن وقایع را از کسانی که آنها را مشاهده نموده بودند نقل نکرده‌اند، بلکه فقط شایعات و شنیده‌هایی از این و آن را گفته‌اند.

رابعاً: راویان شیعی با دروغ‌سازی‌ها در صدد تقویت مذهب خود بوده‌اند و لهذا هر منصفی باید دقّت نموده و در قبول روایات آنها احتیاط کند زیرا در نقل اخبار بی‌طرف نبوده‌اند، و بنا براین نباید به آنچه که ابومخنف و واقدی و دو کلبی به تنهایی روایت کرده‌اند و مؤیّد دیگری نداشته‌است، اعتماد کرد و استنباطات و استنتاجات آنها را معتبر شمرد.

هر چند از بخت بد، منبع اصلی آن روایت‌ها و آن وقایع و روایات درگیری بین اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله همین‌ها هستند و اینها وارثان اصلی آن رهبران شورش می‌باشند که مزدور یهودیت و مجوسیت و فریب خوردگان آنها بوده حاملان همان افکار و اندیشه‌های مسموم هستند.

ابومخنف لوط بن یحیی از دی غامدی را کتب شیعه مرجع و صاحب اخبار و پدرش را از اصحاب علی و .. دانسته‌اند و از او تعریف و تمجیدهای متعدّد نموده‌اند و او را از بزرگترین مؤرّخان شیعی دانسته‌اند همچنانکه قمی می‌گوید^(۲).

اما وقتی که به شرح حال او در کتب علمای حدیث و سنت مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که،

۱- رجال الکشی ص ۲۵۷-۲۵۸.

۲- أعيان الشيعة: محسن الأمين ج ۱ قسمت دوم ص ۱۲۷، فهرست اسماء مصنفی الشيعة: نجاشی ص ۲۲۴-

۲۲۵، رجال الحلّی ص ۲۸۲، الکنی والألقاب ج ۱ ص ۱۴۸-۱۴۹.

ابن حجر او را اخباری بی‌اساس و بیهوده دانسته که نباید به اخبارش اعتماد کرد و دارقطنی وی را ضعیف می‌داند. یحیی بن معین می‌گوید: او قابل اعتماد نیست و ذهبی و ابن عدی و ابن تیمیّه همه او را غیر قابل اعتماد و ضعیف توصیف کرده‌اند^(۱). البتّه طبری به او اعتماد نموده و از وی وقایع بسیاری را گزارش می‌کند.

محمد بن عمرو واقدی

محمد بن عمرو واقدی که محسن امین به نقل از ابن ندیم او را شیعه و صاحب تقیّه و عالم به مغازی و سیره و تاریخ و صاحب تصنیفات متعدّد دانسته^(۲) و قمی او را امام و عالم و قدیمی‌ترین مؤرّخ اسلام و شیعه و نیک مذهب و صاحب تقیّه و راوی معجزات علی دانسته^(۳) و خوانساری^(۴) او را امام علامه دانسته و اصحاب کتب شیعی نامبرده را سخت ستوده‌اند (جز اینکه گفته‌اند: بسیار بد حافظه بوده‌است) باید دید سایرین درباره او چه گفته‌اند. وقتی به ائمه رجال شناس و جرح و تعدیل اهل سنت درباره وی مراجعه می‌کنیم، قضیه روشن‌تر می‌شود.

ابن حبان می‌گوید: محمد بن عمرو واقدی از ثقات وارونه روایت می‌کرد، ابن حنبل او را تکذیب کرده. المدینی وی را جاعل و واضع حدیث دانسته^(۵)، ذهبی می‌گوید که: به اتفاق متروک است، شانی نیز او را جاعل و واضع حدیث می‌دانسته‌است^(۶). بخاری او را متروک دانسته و می‌گوید: احمد و ابن المبارک و ابن نمیر و اسماعیل بن زکریّا او را ترک نموده و به اخبار او اعتنایی نکرده‌اند. احمد بن حنبل گفته که: او کذاب است. یحیی بن معین اعلام

۱- لسان المیزان ج ۴ ص ۳-۴۹۲. میزان الاعتدال: ذهبی ج ۲ ص ۳۶۰، المنتقى من منهاج الاعتدال: ذهبی ص ۲۳/۲۲۲۱.

۲- أعيان الشيعة ص ۱۲۸.

۳- الكنى والألقاب ج ۳ ص ۲۳۰، ۲۳۱ و ۲۳۲.

۴- روضات الجنّات ۲۶۸/۷.

۵- کتاب المجروحین: ابن حبان ۲۸۴/۲.

۶- المغنی: ذهبی ج ۶۱۹/۲.

داشته، او ضعیف است. شافعی می گوید: کتب واقدی همه پر از دروغ است. شانی در کتاب ضعفاء می گوید: دروغگویان مشهور بر رسول خدا ﷺ چهار نفر هستند: واقدی در مدینه، مقاتل در کوفه، محمد بن سعید که در شام به دار آویخته شد و چهارم: ابن عدی که احادیث او مورد اطمینان نیست.

ابوداود می گوید: من در دروغ سازی واقدی شکی ندارم. بنادر گفته است: دروغگوتر از او ندیدم. اسحاق بن راهویه می گوید: او حدیث ساز و جعل است، ابن جوزی از ابوحاتم نقل کرده که او حدیث ساز و جعل بوده است، و بسیاری از علمای دیگر که به واقدی اعتماد ننموده و وی را جاعل و دروغ ساز شمرده اند.^(۱)

این است شرح حال مختصر واقدی که نسبت به تشیع او اتفاق نظر وجود دارد. صاحب تقیه نیز بوده و همچنین دروغ ساز، وی دومین منبع احادیث و روایات فتنه می باشد.

محمد بن سائب و فرزندش هشام (کلبی)

محمد بن سائب و فرزندش هشام را محسن امین^(۲) در طبقات مؤرخین شیعه و ابن ندیم در فهرست ذکر نموده اند. نجاشی راجع به فرزندش هشام می گوید: «او هشام بن محمد بن سائب بن بشیر بن عمرو... بن کلب می باشد که مشهور به علم و فضیلت و تشیع است» و کتب متعددی را برایش ذکر کرده است^(۳). حلی محمد بن سائب را از اصحاب امام باقر می داند^(۴) و فرزندش را از نزدیکان و مقربان امام جعفر می داند^(۵). و طوسی، محمد بن سائب را از اصحاب امام صادق و امام باقر^(۶)، و از غلات-افراطیون- تشیع دانسته است^(۷).

۱- تهذیب التهذیب: امام ابن حجر عسقلانی ۳۶۳/۹ تا ۳۶۸. ذهی: میزان الاعتدال ۱۱۰/۳.

۲- أعيان الشيعة ۱۲۷/۱-۱۲۸.

۳- رجال النجاشی ۳۰۵/۳۰۶.

۴- رجال ابن أبي داود الحلبي ص ۲۱۲.

۵- أيضاً ص ۹-۳۶۸.

۶- رجال الطوسي ۲۸۹ و ۱۳۶.

۷- أعيان الشيعة ۵۹/۱.

قمی عالم رجال شناس شیعی می‌گوید: «هشام کلبی نسب شناس بوده و او را ابن الکلبی نیز می‌گویند، محمد بن سائب کلبی اهل کوفه و قائل به رجعت بوده و فرزندش هشام نیز دارای نسب عالی و از غلات-افراطیون- شیعه می‌باشد»^(۱).

برای شرح حال بیشتر هشام و پدرش محمد (کلبی) همین کافی است که از غلات-افراطیون- شیعه بوده‌است. ولی به سراغ علماء و اهل فن و رجال شناس اهل سنت برویم تا ببینیم آنها او را چگونه ارزیابی می‌کنند.

ابن حجر عسقلانی به نقل از معمر بن سلیمان از پدرش درباره محمد بن سائب می‌گوید: «در کوفه دو کذاب وجود داشت که یکی کلبی بود». لیث بن ابی سلیم نیز همین را گفته‌است. یحیی بن معین گفته‌است: او بی‌ارزش است. معاویه بن صالح از یحیی نقل می‌کند که او ضعیف است. بخاری می‌گوید: یحیی و ابن مهدی او را متروک دانسته‌اند. زائده گفته‌است: از سه نفر روایت نکن: ابن ابی لیلی و جابر جعفی و کلبی. أصمعی از ابو عوانه می‌گوید: کلبی کفر می‌گوید و قائل به رجعت است و همه هشام را ضعیف شمرده‌اند و دارقطنی او را متروک دانسته‌است و جوزجانی او را ساقط و کذاب دانسته‌است. بنابراین همه علماء رجال بر کذب و متروک بودن و جعل بودن محمد بن سائب و پسرش هشام اتفاق دارند^(۲).

همین هشام کلبی کتابی در بدگویی از صحابه نوشته‌است، چنانکه ابن مطهر حلّی نقل می‌کند^(۳).

ابن تیمیه می‌گوید: هشام کلبی از دروغ‌گوترین افراد و از شیعیان می‌باشد و از پدرش و از ابی مخنف لوط بن یحیی روایت می‌کند که هر دو متروک و کذاب هستند^(۴).

۱- الکنی والألقاب: قمی ۹۴-۹۵-۹۶/۳.

۲- برای تفصیل بیشتر مراجعه شود به تهذیب التهذیب: ابن حجر ص ۱۷۸ تا ۱۸۱.

۳- منهاج الکرامه فی إثبات الإمامة - همراه با کتاب منهاج السنة از ابن تیمیه ص ۵۸.

۴- منهاج السنة ۱۹/۳.

ما در شرح حال این چهار نفر سخن را کمی به درازا کشیدیم زیرا که اینها عمده و اساس مؤرخان در نقل داستان‌های ساختگی و روایات گوناگونی هستند که درباره حوادث و وقایع عهد عثمان رضی الله عنه آورده شده است.

و اینها به آن وقایع و حوادث و فتنه‌ها رنگ دیگری داده و بدترین تحریف‌ها و سوء استفاده‌ها را نموده اند تا افکار و اندیشه‌های سیاسی و باورهای یهودی و یا زرتشتی قدیم خود را در میان مردم رواج دهند، تا از نظر تاریخی چنان مردم را اغوا کنند که سابقاً به لحاظ عقاید و به اسم محبت اهل بیت این کار را کردند، و درهای دیگری برای طعن و بدگویی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله باز کرده و ساده دلان و سبک عقلا غافل را به باورهای سوق دهند که جز عبدالله بن سبا یهودی و انصار و شیعه‌های او آنها را نیاورده اند^(۱).

بدین خاطر است که ما قبل از ورود به مطالب اساسی و تحلیل و تفسیر حوادث به این قسمت پرداختیم تا قیمت روایت بر اساس راوی‌اش شناخته شود و تا روشن شود که اگر آنها قضیه‌ای را به تنهایی و انفراد نقل نمودند، نباید به آن اعتماد کرد.

بعد از بیان این مختصر می‌گوییم که: سبأئه از طریق تشیع برنامه ریخته و نقشه کشیدند و توطئه چیدند تا مسلمانان را متفرق کنند و اساس دولت اسلام را برچینند و بنا براین تشیع در تاریخ خود این کار را به بهترین نحو انجام داده‌است. آیا شیعیان در طول تاریخ یک بار با غیرمسلمان جنگیده‌اند و حتی یک وجب از خاک کفار را فتح کرده‌اند^(۲)؟

۱- الشیعة والتشیع احسان الهی ظهیر ص ۹۲-۹۳

۲- البته مقصود از «فتح» لزوماً از طریق هجوم و جنگ و خونریزی نیست. بخش عظیمی از بلاد اسلامی امروزی -چون مالزی و اندونزی و غیره- از راه تبلیغ مسلمانهایی که برای تجارت به آن صفحات می‌رفتند به اسلام وارد شد. چندین میلیون مسلمان در چین نیز مرهون همین تبلیغات هستند. ولی شیعیان هیچگاه به اینگونه خدمات دست نزدند، بلکه فقط تبلیغ تشیع کردند و از خدماتی هم که به لحاظ علمی توسط ایرانیان نسبت به اسلام شد، اگر بخواهیم نام ببریم، باید گفت که: آن خدمات توسط سنیان ایرانی بوده‌است، نه شیعیان.

لیکن هزاران عالم و سیاستمدار و شخصیت مسلمان را ترور کرده‌اند! این واقعیت گویای چیست؟ آیا تاکتیک و برنامه آنها را برای از بین بردن اساس دولت اسلامی و تفرقه مسلمانان نشان نمی‌دهد؟ این تاکتیک از چند راه بوده است:

اولاً: نشر عقاید اجنبی و باورها و غلو پیروان ادیان گذشته (مخصوصاً غلوهای سبک یهودی) در حق اهل بیت در لباس محبت و ارادت به آنها و سپس رواج اکاذیب و اراجیف درباره حکام و خلفاء و بدنام کردن آنها که این کار را با عثمان و والیان او شروع کردند، عثمان که سومین خلیفه راشد و مشهور به کرم و حلم و سخاوت بود و پسر دختر عمه رسول خدا ﷺ و همسر دو دختر او بوده است^(۱)، که هم رسول اکرم و هم علی و اولادش از او تعریف و تمجید نموده اند.

لیکن برای شناخت بیشتر گام به گام توطئه و اینکه چگونه با فکر و اندیشه و اقدام چیده شد و چگونه فتنه برخاست و چه کسانی در پشت این فتنه‌ها بودند؟ ابتدا روایت طبری را نقل می‌کنیم. او می‌گوید:

عبدالله بن سبا از یهود صنعاء بود که مادرش سوداء بود. در زمان عثمان اسلام آورد، سپس در شهرهای مسلمان شهر به شهر گشت تا آنها را گمراه کند، از حجاز آغاز نمود، سپس به بصره و کوفه و شام رفت لیکن آنچه را که به دنبالش بود در نزد اهل شام به دست نیاورد و او را اخراج کردند تا اینکه به مصر آمد و مدت فراوانی آنجا ماند و گفت: تعجبم از کسانی که گمان می‌کنند عیسی^(۲) باز می‌گردد و بازگشت محمد ﷺ را تکذیب می‌کنند در

صورتی که خداوند عز و جل می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَى

مَعَادٍ﴾ [القصص: ۸۵] «کسی که قرآن را برایت فرض کرده است تو را به معاد باز می‌گرداند». پس محمد ﷺ سزاوارتر از عیسی (ﷺ) به بازگشت می‌باشد!! اینرا از او

۱- برای تفصیل بیشتر نگاه شود به: الشیعة وأهل البيت: باب موقف أهل البيت من ذی النورین: ص ۱۳۶ و

مابعد آن: احسان الهی ظهیر.

۲- ضلالت فکری و تحریف عقیده که قبلاً بدان اشاره شد.

پذیرفتند و بنا براین مبدأ رجعت^(۱) را بنیان نهاد، و بعد از آن به آنها گفت: هزار پیامبر وجود داشته که هر کدام یک وصی داشته‌اند و علی وصی محمد (ﷺ) بوده‌است و محمد خاتم انبیاء و علی خاتم اوصیاء است^(۲)، بعد گفت: چه کسی ظالم‌تر از فردی که به وصیت رسول خدا عمل نکرده و حق وصی رسول خدا را غصب کرده‌است و زمام امورات را به دست گرفته‌است^(۳)، سپس اضافه نمود که عثمان (رضی الله عنه) خلافت را بدون حق غصب کرده و این - یعنی علی - وصی رسول خدا در میان شماست بپا خیزید و شروع کنید به بدگویی از والیان و فرماندهان عثمان و بدگویی از امراء و دولت مردان و تظاهر به امر به معروف و نهی از منکر نمائید تا دل مردم را به دست آورد، پس دعوت‌گران و همفکرانش را به شهرها و اطراف روانه نموده که مخفیانه به همان چیزی دعوت نمودند که بر آن اتفاق داشتند و تظاهر به امر به معروف و نهی از منکر کردند و نامه‌هایی جعل و در عیوب و انتقاد از دولتمردان به شهرهای دیگر می‌فرستادند ... الخ^(۴).

این اخبار که به عثمان رسید، او قاصدانی به شهرهای متعدد فرستاد.

عکس العمل عثمان (رضی الله عنه)

عکس العمل عثمان (رضی الله عنه) را نیز از طبری می‌آوریم:

سپس عثمان نامه به هر شهری نوشته و گفت: همانا من از کارمندانم هر سال در موسم حج بررسی و تحقیق و بازپرسی می‌کنم. از روزی که من متوکی امور گشتم امر به معروف و نهی از منکر روش ما بوده‌است. هر چه که درباره من و والیانم ثابت شود آنرا به صاحب حق خواهم رساند، من و خویشانم هیچ حقی قبل از مردم نداریم. اهل مدینه به من خبر داده‌اند که

۱- امروزه رجعت از اصول مسلم شیعه گشته‌است!

۲- این نیز از اصل و اساس تشیع گردیده‌است.

۳- اکنون شیعیان منصف خود قضاوت کنند که اولین بار چه کسانی این معتقادات را برایشان نوشته‌اند و بعدها اصول و فروعی بر ایشان تراشیده‌اند.

۴- تاریخ طبری ج ۵/ ۹۸-۹۹.

بعضی به ناحق ضرب و شتم شده‌اند، هر کس که باشد باید حقش را بستاند از خودم یا از عمال و کارمندان من، یا ببخشید که خداوند بخشنده‌ها را دوست دارد.

وقتی که مردم رساله عثمان رضی الله عنه را در شهرها خواندند به گریه افتادند و گفتند که: امت در انتظار یک شر می‌باشد و عثمان قاصد به سوی دولتمردان در ولایات فرستاد و همه آمدند. عبدالله بن عامر و معاویه و عبدالله بن مسعود و سعید و عمرو جمع شدند و عثمان گفت: وای بر شما، این شکوائیه‌ها چیست و این اخبار چه می‌گویند؟! می‌ترسم که این اخبار راست باشد و می‌ترسم که به من نسبت داده شود، گفتند: آیا شما قاصدانی به شهرها نفرستادید، آیا آنها بازگشتند و هیچ کس با آنها شکایتی نکرده بود؟ نه به خدا قسم، اینها راست نیست و ما اصول این شایعات را نمی‌دانیم و اینها شایعاتی بیش نیست، عثمان گفت: مشورت بدهید. سعید بن عاص گفت: این توطئه‌ای است که مخفیانه انجام گرفته‌است، گفت: علاج آن چیست؟ اینها باید خواسته و مؤاخذه شده و کسانی که این شایعات را ساخته‌اند باید کشته شوند. عبدالله بن سعد گفت: آنچه را که به مردم است بگیر و اگر آنچه را که حق آنهاست به آنها بدهی بهتر است از اینکه آنها را ترک کنی. معاویه گفت: تو مرا گماشتی و من نیز کسانی را گماشتم که جز اخبار نیک از آنها برایت نمی‌آید و آن دو مرد از جای خود بهتر خبر دارند، عثمان گفت: نظرت چیست؟ گفت: نیک رفتاری و ادب. عثمان گفت: ای عمرو تو چه می‌گویی؟ پاسخ داد: که به نظر من شما نرم شده‌اید و بر آنها آسان می‌گیرید و از آنچه که عمر رضی الله عنه می‌کرد با آنها بیشتر تساهل می‌کنید، به نظرم راه دو دوست را گرفته که در موضع شدت، شدت به خرج دهی و در موضع نرمش نرمش نمایی، لیکن شما با همه نرمش نشان دادید.

عثمان رضی الله عنه برخاست، حمد و ثنای الهی کرده و گفت: همه آنچه را که بیان داشتید شنیدم لیکن هر کاری راهی دارد، و این بیمی که برای امت می‌رود رخ دادنی است ... الخ. اما ایرادهایی که وارد کرده بودند و بدگویی‌هایی که در این شایعات وجود داشت و برای تکه پاره کردن دولت اسلام رواج داده بودند، عثمان ذوالنورین در خطبه حج خود که همه

مؤرخان آن را ذکر نموده‌اند همه را یک به یک پاسخ داد، که شرح آن در تاریخ طبری است^(۱).

و بعدها این ارث شوم سبأیه را شیعیان تصاحب کردند و پشت از پشت آنها را به همدیگر تحویل داده و در امت اسلام تفرقه انداختند، و این خود یکی از شواهد بزرگی است که شیعیان امروزی مذهب خود را جز بر پایه‌ها و ارکانی که سبأیه آنرا پی‌ریزی کردند بنا نموده‌اند و هیچ ارتباطی با شیعیان اولیه جز اسم ندارند.

هنگامی که امام مظلومان عثمان بن عفان رضی الله عنه به دست سبأیه و اهل فتنه و شورش به شهادت رسید^(۲)، مدینه منوره پنج روز بدون رهبر ماند و یا به عبارت دیگر مدینه در دست یکی از قاتلان عثمان یعنی غافقی بن حرب بود و بقیه قاتلان و سبأیه او را احاطه کرده بودند و دارای نظرات متعارض و مخالفی درباره خلیفه بعد از عثمان بودند، به جز سبأیه که از همان ابتدا جز اسم علی را نیاورده و در پشت او پنهان می‌شدند که او از آنها بی‌زاری می‌جست و می‌دانیم که عبدالله بن سبا یهودی مکار که در پشت همه این توطئه‌ها بود با مصریان بود.

در اینجا نظریات یاغیان و طاغیان و اراذل و اوباش -همه این الفاظ را مؤرخان و ائمه بزرگی چون ابن العربی و ابن تیمیه برای این شورشیان فتنه جو بکار برده‌اند- مختلف و متعارض بود، بعضی‌ها طرفدار طلحه و بعضی‌ها طرفدار زبیر و بعضی‌ها طرفدار علی بودند. و هر کدام که به خباثت و سرکشی و اشتراک دیگری را به توطئه میدانست به او اطمینان نداشته و به رأی خود پافشاری می‌نمود،

اتفاق نظر همه اینها فقط برای ویرانی و از بین بردن خلافت اسلامی بود که اطراف این دولت برای اولین بار در عهد طلایی عثمان بسیار گسترده شده بود. چنین شرایطی در تاریخ اسلام از نظر فتوحات و کشورگشایی کم‌نظیر بود و بعد از فتنه قتل سیدنا عثمان در عهد

۱- تاریخ طبری ۹۹/۵-۱۰۰ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۵ و ۱۲۶ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۱۸.

۲- مقتل عثمان نیاز به کتابی مستقل دارد و لهذا در این کتاب به آن نپرداختیم.

سیدنا علی این فتوحات ادامه نداشت و به خاطر جنگ داخلی حتی یک وجب هم به کشور اسلامی اضافه نشد.

و هنگامی که اهل فتنه از هر سه نفر، علی و طلحه و زبیر، مأیوس شدند به سوی سعد بن ابی وقاص فاتح ایران و عبدالله بن عمر رفتند، لیکن جواب همه این بزرگان به اهل فتنه یکی بود و آن اینکه همه از آنها بیزاری جستند. و برویم سراغ قدیم‌ترین و موثق‌ترین مؤرخ اسلام مثل طبری که ابن کثیر و ابن الاثیر و ابن خلدون و دیگران نیز با او هم رأی می‌باشند.

طبری به سند خود از ابو عثمان روایت می‌کند که: «بعد از قتل عثمان رضی الله عنه پنج روز مدینه بدون امیر ماند، و امیر (موقت) آن فاقعی بن حرب بود، دنبال کسی می‌گشتند که متوکی امارت گردد و کسی را حاضر نمی‌یافتند، مصری‌ها پیش علی رفتند او را نمی‌یافتند و او به باغ خود در اطراف مدینه رفته بود و اگر او را می‌دیدند از آنها و از گفته‌هایشان بیزاری می‌جست و کوفی‌ها به دنبال زبیر می‌رفتند، او را نمی‌یافتند، قاصد به سوی او فرستادند، او از گفته‌هایشان بیزاری جست، بصری‌ها به دنبال طلحه می‌رفتند، اگر آنها را می‌دید از آنها دوری جست و اظهار بیزاری می‌کرد. اینها در قتل عثمان متفق و در امیر آینده مختلف بودند و هنگامی که موافقتی از آنها ندیدند، عصبانی شده و گفتند: هیچکدام از این سه نفر را امارت نخواهیم داد و به سوی سعد بن ابی وقاص قاصد فرستادند و گفتند که: شما از اهل شوری هستید و ما در مورد شما اتفاق نظر داریم بیا تا با تو بیعت کنیم. او جواب داد که من و ابن عمر از شوری^(۱) خارج شدیم و ما را بدان نیازی نیست. سپس به سوی ابن عمر رضی الله عنه آمدند و از او تقاضای امارت کردند، او پاسخ داد که به خدا قسم این امر انتقامی الهی خواهد داشت و هرگز سوی آنها نخواهیم آمد، کسی دیگر را نگاه کنید، سرگردان ماندند که چه کار کنند»^(۲).

حیرت و سرگردانی اینها بدین خاطر بود که می‌دانستند هر کس که بدون نظر و رأی آنها سر کار بیاید حکمشان شمشیر خواهد بود و به خاطر خون امام مظلومین و خلیفه‌ها راشد از

۱- از شورای شش نفره که عمر رضی الله عنه برای تعیین خلیفه گماشت.

۲- تاریخ طبری ج ۵/۱۵۵، ابن کثیر ۷/۲۲۶ و ۳/۹۹ و تاریخ ابن خلدون ۲/۱۵۱.

آنها قصاص خواهد گرفت حتّی ابن کثیر تصریحاً این را ذکر کرده و نقل می‌کند که: «گفتند: اگر ما بعد از قتل عثمان بدون تعیین امیری که مورد اتفاق باشد باز گردیم، سالم نخواهیم ماند»^(۱).

بعد از این اهل مدینه را جمع کرده و دیدند که: سعد و زبیر خارج شده و طلحه به باغ خود رفته و از بنی امیه هر کس که توانسته فرار کرده‌است، سعید و ولید به مکه گریختند و مروان و کسانی دیگر نیز به دنبالشان به آنها ملحق شدند. و وقتی که اهل مدینه جمع شدند مصریان به آنها گفتند که: «شما اهل شوری هستید و شما هستید که امام را تعیین می‌کنید و رأی شما برای بقیّه امت قابل قبول است، کسی را پیدا کنید تا او را انتخاب کنید و ما پیرو شما هستیم. ما به شما دو روز وقت می‌دهیم و اگر این کار را نکردید ما فردا علی و طلحه و زبیر و بسیاری دیگر را خواهیم کشت. پس مردم به سوی علی شتافتند و گفتند که: با تو بیعت می‌کنیم و می‌بینید که اسلام از دست خویشان به چه مصیبتی گرفتار شده‌است»^(۲).

علی علیه السلام به آنها جوابی داد که در مقدّس‌ترین کتب شیعه وارد شده‌است، که آن نهج البلاغه است:

«مرا واگذارید، به دنبال کسی دیگر بروید، ما در صدد امری هستیم که وجوه گوناگونی دارد، دلها بر آن گرد نمی‌آید و عقل‌ها بر آن ثابت نمی‌گردد، ... بدانید اگر من بپذیرم، آنچه را که می‌دانم بدان عمل می‌کنم و به سخن این و آن و به سرزنش سرزنش‌کنندگان گوش نخواهم داد، اگر مرا ترک کنید مثل هر کدام از شما هستم و شاید از همه شنواتر و مطیع‌تر به کسی باشم که او را ولیّ امر نمائید، و من وزیر شما باشم بهتر از این است که امیر شما باشم»^(۳).

۱- البدایة والنّهائة ۲۲۶/۷.

۲- تاریخ طبری ۱۵۶/۵، الکامل: ابن الأثیر ۹۹/۳ و تاریخ ابن خلدون ۱۵۱/۲.

۳- این خود بهترین دلیل بر ردّ مزاعم شیعیان می‌باشد که می‌گویند: امامت منصوب و الهی می‌باشد زیرا نشان می‌دهد که علی خود را نه منصوب پیامبر دانسته و نه امامت را با نصّ الهی دانسته‌است، چرا که اگر چنین می‌بود حقّ ردّ و تردید نداشت. و بنا براین ابن ابی الحدید معتزلی شیعی ناچار در شرح این

لیکن علی را بدین کار مجبور نمودند، مالک اشتر دست او را گرفت و با او بیعت نمود و بعد از او کسانی دیگر بیعت کردند^(۱). و آنچنان که شیعیان نقل می‌کنند علی این مطلب را در رساله خود به اهل مصر نیز یادآور شده است^(۲). و شبیه این مطلب را نیز شریف رضی در نهج البلاغه تحت عنوان امر بیعت نقل می‌کند^(۳).

کسانی با علی بیعت کردند. و کسانی هم وقت و جوّ و شرایط را مناسب ندیده از بیعت امتناع کردند که شرح آن به قرار زیر است:

سعد به علی گفت: بیعت نمی‌کنم تا اینکه مردم بیعت کنند، علی گفت: ره‌ایش کنید و ابن عمر را آوردند و مثل همان جواب را داد. گفتند: کفیلی بیاور، گفت: ندارم، اشتر گفت: بگذار او را بکشم. علی گفت: خودم کفیل او هستم، و انصار بیعت کردند و از آنها حسان بن ثابت و کعب بن مالک و مسلمة بن خالد و ابو سعید خدری و محمد بن مسلمة و لقمان بن بشیر و زید بن ثابت و رافع بن خدیج و فضالة بن عبید و کعب بن عجرة و سلمة بن سلمة و بن وقش، تأخیر نمودند. و از مهاجران عبدالله بن سلام و صهیب بن سنان و اسامه بن زید و قوامه بن مظعون و مغیره بن شعبه تأخیر نمودند. اما نعمان بن بشیر انگشتان نائله همسر

خطبه می‌گوید که: «این سخن علی دلالت دارد که او از طرف پیامبر بر امامت منصوب نبوده است»، اگر چه او را از همه شایسته‌تر می‌داند و می‌گوید: اگر منصوب می‌بود او نمی‌گفت مرا ترک کنید و به دنبال کسی دیگر بروید و نمی‌گفت: من وزیر باشم بهتر از این است که امیر شما باشم ... شرح نهج البلاغه: ابن ابی الحدید ۳۳/۷-۳۴. آیا ممکن است روزی فرا رسد که شیعیان واقعاً به تشیع حقیقی روی آورده و انصاف به خرج دهند و از غلو و افراط سبایی دست بردارند؟ تا اختلاف و فتنه از میان امت اسلامی بکلی رخت برنند.

۱- ابن کثیر ۲۲۶/۵.

۲- الغارات: ثقفی کوفی شیعی ۳۱۱/۱-۳۱۰، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۹۷/۶-۹۶، بحار الأنوار مجلسی ص ۵۱-۵۲.

۳- نهج البلاغه ص ۱۵۹ چاپ بیروت.

عثمان را گرفته و با پیراهنی که در آن کشته شده بود فریاد کنان خود را به شام رساند^(۱). و طلحه گفت: من در صورتی بیعت کردم که شمشیر بالای سرم بود^(۲).

و زبیر گفت: دزدی از دزدان عبدالقیس مرا آورد و من در صورتی بیعت کردم که ریسمان در گردنم بود^(۳). و در روایتی: طلحه را آوردند و گفتند: بیعت کن. گفت: من در حالت اکراه بیعت می‌کنم و زبیر را آوردند، او نیز چنین گفت^(۴). و بعضی‌ها گفته‌اند که: آن دو به شرط اقامهء حدود بر قاتلان عثمان بیعت کردند^(۵). و گفته شده که: طلحه بیعت کرد و زبیر و سلمهء بن سلامه و اسامهء بن زید بیعت نکردند^(۶). و مدائنی از زهری نقل می‌کند که اقوامی از مدینه به شام گریخته و با علی بیعت نکردند^(۷).

بیعت علی علیه السلام این گونه به اتمام رسید، و سبأیه و کسانی از قاتلان عثمان که فریب آنها را خورده بودند در پشت سر بیعت کنندگان علی علیه السلام مخفی شدند، و از هر طرف او را احاطه کردند. بعد از آن علی با طلحه و زبیر و گروهی از صحابه اجتماع کرد، و آنها گفتند: ای علی، ما اقامهء حدود را شرط بیعت قرار دادیم، و این گروه در ریختن خون این مرد (عثمان علیه السلام) شریک بوده و آنها حلال نموده‌اند. بدانها گفت: برادرانم، شما می‌دانید که من جاهل به آن نیستم، لیکن با کسانی که مالک ما هستند و ما بر آنها توانایی نداریم چه توانم کرد. شما می‌بینید که بردگان و بادیه نشینان شما همراه با آنها شورش کرده و هر چه بخواهند با شما خواهند کرد، آیا مجالی برای اجرای آنچه که شما خواستار آن هستید وجود دارد؟ گفتند: خیر، گفت: به خدا قسم، من جز آنچه را که شما فکر می‌کنید، فکر نمی‌کنم و رأیم رأی

۱- تاریخ ابن خلدون ۱۵۱/۲، الکامل ابن اثیر ۹۸/۳، البدایة والنهایة: ابن کثیر ۲۲۶/۷.

۲- تاریخ طبری ۱۵۴/۵.

۳- الکامل ۹۹/۵.

۴- ایضاً ص ۱۵۷، ابن خلدون ۱۵۱/۲.

۵- ایضاً ص ۱۵۸.

۶- الکامل: ابن الأثیر ۹۸/۳.

۷- البدایة والنهایة ۲۲۶/۷.

شما می‌باشد. ان شاء الله، این کاری از کارهای جاهلیت است و اینها ماده آن هستند ... گروهی از مردم با شما هم عقیده و گروهی با شما مخالف هستند و گروهی نه این و نه آن نظر را دارند، صبر کنید تا مردم آرام شوند و دلها آرام گیرد، تا حقوق گرفته شود، آرام باشید و منتظر بمانید که چه می‌شود، علی علیه السلام از خروج قریش جلوگیری کرد و خروج بنی امیه را احساس کرده بود. مردم متفرق شدند، بعضی‌ها گفتند: اگر کار از این جلوتر برود هرگز بر این اشرار مسلط نخواهیم شد، بعضی‌ها گفتند: وظیفه خود را انجام می‌دهیم و کار خیر می‌کنیم چرا که علی به نظر خود رفته و از ما بی‌نیاز است^(۱).

و بدین خاطر بود که پسر عموی علی عبدالله بن عباس او را از بیعت گرفتن نهی می‌نمود. همچنانکه فرزند علی حسن ماندن علی را در مدینه از قبل انکار نمود.

ابن عباس رضی الله عنه به علی علیه السلام گفت: از من بشنو و داخل منزلت بمان، و یا بر سر مالت در ینبع برو، و درب خانه‌ات را ببند. چرا که عرب غیر از تو را نخواهد یافت، به خدا قسم اگر با این قوم بیا خیزی فردا مردم خون عثمان را به گردنت خواهند انداخت، لیکن علی خودداری کرد^(۲).

مؤرخان گفته‌ی امام حسن را نیز در منع علی از ماندن در مدینه در روز استیلای سبأیه ذکر کرده‌اند^(۳).

سبأیه آغاز به تقویت نیروی خود نموده و در گرد خود موالی و بادیه نشینان را جمع کردند تا اینکه قدرت آنها بالا گرفت و علی علیه السلام می‌خواست که شوکت آنها را شکسته و با ایجاد موانع بین آنها و موالی و بردگان اعراب بادیه نشین، تضعیفشان نماید. در میان مردم اعلان نمود که: «بردگانی که به صاحبان خود باز نگردند، من از آنها بیزارم»، سبأیه و بادیه نشینان ناراحت شده و گفتند: فردا برای ما مثل آنست.

۱- تاریخ طبری ۱۵۸/۵.

۲- طبری ۱۸۵/۵.

۳- طبری ۱۶۰/۵، ابن کثیر ۱۰۱/۳، ابن خلدون ۱۵۱/۲.

در روز سوم بیعتش علی بین مردم آمده و گفت: «ای مردم بادیه نشینان را اخراج کنید، ای اعراب بر سر آبهایتان بروید»، سبأیه امتناع نمودند و اعراب با آنها رفتند^(۱). وقتی که مردم و در مقدمه آنها بزرگان صحابه دیدند که سبأیه روز به روز بر طغیان خود افزوده و دستهایشان به خون امام مظلوم آلوده است، و بالاتر از این می خواهند او باش را گرد خود جمع کرده و از طرف دیگر باورها و معتقدات غریب و اجنبی را رواج می دهند، از علی علیه السلام تقاضای قصاص خون عثمان را از آنها نمودند لیکن علی از سلطه و نفوذ آنها بیمناک بود و بنا براین با صحابه مدارا نموده و از آنها به خاطر ازدیاد نفوذ سبأیه خواستار مهلت بود و مؤرخان الفاظ متعددی را در صدد توجیه علی در تأخیر و تقصیر او از اقامه حد و انتقام از خون عثمان ذکر نموده اند.

حافظ ابن کثیر می گوید:

«وقتی که موضوع بیعت علی تمام شد، طلحه و زبیر و پیروان صحابه رضی الله عنهم پیش او رفته و خواستار اجرای عدالت و اقامه حد به خاطر خون عثمان گشتند، او عذر آورد که اینها دارای نیرو و کمک و اعوان می باشند و الان این امکان برایش وجود ندارد، زبیر از او خواست که او را بر امارت کوفه تعیین کند تا برایش لشگر بیاورد و طلحه نیز از او خواست تا او را بر بصره بگمارد تا برایش نیرو آورد و تا شوکت این خوارج و اعراب بادیه نشین جاهل که در قتل عثمان با آنها بودند را به پایان برساند. علی خواستار مهلت شد تا در این مورد فکر کند»^(۲).

اما عبارت طبری از گفته طلحه و زبیر اینست:

«ای علی ما با تو شرط نمودیم که حدود را بر این قوم اجرا کنی ... علی گفت: آنچه را که می گوئید من بدان ناآگاه نیستم، لیکن چکار می شود کرد با افرادی که آنها مالک (مسلط بر) ما بوده و ما بر آنها قدرت نداریم ... آیا جای بکار بردن قدرت وجود دارد»^(۳).

۱- طبری ۱۵۹/۵، ابن اثیر ص ۱۰۱، ابن خلدون ۱۵۱/۲.

۲- البدایة والنہایة: ابن کثیر ۲۲۸/۷-۲۲۷.

۳- تاریخ طبری ۱۵۸/۵.

ابن اثیر از علی نقل می‌کند که گفت:

«چکار می‌توانم بکنم با کسانی که آنها مالک (مسلط بر) ما بوده و ما بر آنها قدرتی نداریم»^(۱).

و اما ابن خلدون می‌گوید که: علی علیه السلام در پاسخ آنها گفته است:

«آنچه را که شما می‌خواهید من توانایی آن را ندارم، تا اینکه مردم آرام شوند و امور بررسی شود و حقوق همه گرفته شود. آنها از پیش او خارج شده و بعضی از آنها درباره قاتلان عثمان زیاد سخن گفتند»^(۲).

۱- ابن الأثیر: الکامل ۱۰۰/۳.

۲- تاریخ ابن خلدون ۱۵۱/۲. بعد از این بررسی دقیق و مختصر بد نیست که سؤالی را که علامه احسان الهی ظهیر در این صدد مطرح کرده است نقل نمائیم ایشان می‌پرسد: من نمیدانم که چرا امیرالمؤمنین علی علیه السلام در اقامه حد بر فرزند امیرالمؤمنین فاروق یعنی عبدالله که هرمان را کشته بود عجله به خرج داده و بر او حد جاری نمود، در صورتی که بیشتر از ده سال از آن موضوع گذشته بود، و اصل موضوع هم مختلف فیه بوده که در مورد آن مسئله بیشتر از یک نظر وجود دارد، اما خون عثمان خلیفه راشد هنوز خشک نشده بود و او امام و رهبر و خلیفه مسلمین بود و داماد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و همزلف خود علی نیز بود، چرا از قصاص خون او طفره می‌رفت و به آینده موکول میکرد؟! نظر خود من همان قول خود حضرت علی است که توانایی اجرای آن کار را در آن لحظه نداشت، ولی آیا هرمان با عثمان و عبدالله بن عمر با عبدالله بن سبا قابل مقایسه هستند؟

و باز ایشان اضافه می‌کند که: معلوم نیست چرا علی علیه السلام در عزل معاویه که امیر شام بود و دو خلیفه سابق (صدیق و فاروق) او را بر آنجا گماشته و هیچ شکایتی نیز از شام بر علیه او نرسیده بود، عجله بخرج داد و به نصیحت پسر عمو و نزدیکترین نزدیکانش یعنی عبدالله بن عباس و زیرک عرب مغیره بن شعبه که او را به شدت نصیحت کردند که معاویه را عزل نکن که او انسان با جرأتی است و در شام مورد اطاعت می‌باشد گوش نکرد، چرا عجله در اینموردها و تأخیر و ماطله در مورد فتنه جویان که مرکز خلافت را قبضه کرده و خلیفه مسلمین را کشته بودند؟ اینها را نمی‌دانیم جز اینکه بگوییم که علی علیه السلام بالاتر از اشتباه و معصوم نبوده (کما اینکه سایر خلفای راشدین نیز معصوم نبودند)، هر اجتهادی احتمال صواب و ناصواب در آن وجود دارد، الشیعة والتشیع ص ۱۱۴ البته راجع به قصاص قاتلان عثمان با توجه به کثرتشان و بلوای سیاسی که راه انداخته بودند، محتاج تأمل و برنامه ریزی بود

این باعث شد که زبیر و طلحه از قصاص خون خلیفه مظلوم عثمان بن عفّان به دست علی نومید گشته و از مدینه خارج شوند، و در آنجا با عائشه - رضی الله عنه - به هم رسیدند، و از طرف دیگر نامه ها بین علی و معاویه شروع به ردّ و بدل شد، چرا که علی معاویه را عزل و عبدالله بن عبّاس را بر آنجا گماشت، ابن عبّاس گفت: این کار درستی نیست، معاویه مردی از بنی امیّه و پسر عموی عثمان و والی شام است، بعید نیست که گردنم را به خاطر عثمان بزند^(۱). علی از او عذر خواسته و از این کار رهایش کرد.

در حالی که آنها در این شرایط بودند، سبأیّه کار خود را کرده و شروع به ایجاد فتنه و ناآرامی و اضطراب و فساد بیشتر نمودند، و کینه های قدیمی را زنده کرده و در خاکستر می دمیدند، و سعی می کردند که جنگی بین مسلمانان آغاز گردد، و هر کسی را که در صدد خون عثمان بود، مخصوصاً معاویه که از پیروی علی امتناع می کرد، بر علیه او بسیج می کردند. اما سبب امتناع معاویه از پیروی علی این بود که می گفت بیعت به درستی انجام نگرفته است چرا که شوری صورت نگرفته و اهل حدّ و عقد (خبرگان) با او بیعت نکرده اند و جز معدودی از مهاجران و انصار از اهل مدینه با او بیعت نداشته و بالاتر از همه اینها قاتلان عثمان و سبأیّه در لشکر و حزب او پناه گرفته اند. در حالی که علی می گفت بزرگان مهاجر و انصار و اهل بدر با من بیعت کرده اند و پس از آرامش کشور، حکم قصاص را باید اجرا کرد و گرنه بر آشوب و خونریزی افزوده می شود.

نامه ها بین آنها رد و بدل می شد تا اینکه قاصد معاویه نزد علی آمد و پرسید: آیا من در امان هستم؟ علی گفت: آری، قاصد کشته نمی شود، گفت: من از پیش قومی می آیم که جز با قصاص راضی نمی شوند، سپس نامه را تسلیم کرد و اجازه خروج خواست. علی به او اجازه داد و گفت: برو، گفت: آیا در امان هستم؟ علی گفت: آری در امان هستی^(۲).

ولی قصاص قاتل هر زمان این جنبه را نداشت،

۱- تاریخ طبری ۱۶۰/۵.

۲- الکامل: ابن اثیر ۱۰۴/۳.

سبأیه و اهل شورش و فتنه باز هم در ازدیاد اضطراب و ناآرامی کوشش نمودند تا جنگ لفظی به جنگ با شمشیر مبدل نشود، بینیم مؤرخان چه نقل کرده اند:

«سبأیه فریاد کشیدند که: این سگ قاصد سگان است، او را بکشید، او فریاد کشید: ای مصریان یا قیسیان، اسب و کمان، به خدا قسم می‌خورم که این را بر شما بر می‌گردانند ... بر علیه او شعار می‌دادند و فریاد می‌کشیدند، و مصریان از کشتنش منع کردند و به او گفتند: ساکت باش، می‌گفت: به خدا اینها هرگز رستگار نمی‌شوند خداوند آنها را به سزایشان می‌رساند، به او می‌گویند: ساکت باش»^(۱).

این شعارها و فریادها و عبارت‌ها صریحاً نشان می‌دهد که آنها در صدد چه کاری بودند، آنها شروع به شایعه پراکنی و نشر اراجیف و اکاذیب بین مردم نمودند تا شمشیرها بیرون آمده و جنگ و درگیری بین مسلمین رخ داده گردن همدیگر را بزنند، و عقیده داشتند که در این صورت است که همه آنها را فراموش کرده و خون عثمان از بین رفته و کسی دیگر در صدد قصاص آنها نخواهد بود و اختلاف و شقاق بین مسلمین رخ داده و جنگ و جدال بین آنها ادامه خواهد یافت، و این تنها چیزی بود که آرزوی آنها بود و سعی در ایجاد آن می‌کردند.^(۲)

آنها هنگامی که از اجتماع طلحه و زبیر با ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها در مکه با خبر شدند، شروع به تحریک شیعیان علی و حتی خود علی بر جنگ با اهل شام کردند، و قبل از اینکه خطر بالا گیرد، علی از اهل مدینه خواست که به سوی شام حرکت کنند و آنها رغبتی نشان نمی‌دادند، و حتی فرزندش حسن او را منع نموده و گفت:

۱- الکامل: ابن اثیر ۱۰۴/۳ و تاریخ طبری ۱۶۳/۵.

۲- آیا روحانیون شیعه تا کنون همین برنامه‌ها را اجرا نکرده اند، آیا آنها دقیقاً بر همان خطی که سبأیه رسم نموده اند نمی‌روند؟

ای پدرم، این کار را رها کن، در آن خون مسلمانان ریخته می‌شود، و در میان آنان دو دستگی ایجاد می‌کند، لیکن او نپذیرفت و تصمیم قتل گرفته و لشکر را آماده کرد، و پرچم را به پسرش محمد بن حنفیه داد^(۱).

زیاد بن حنظله تمیمی نیز که از خواص علی بود او را منع کرده و گفت: ای علی صبر و بردباری بهتر است^(۲).

اما علی علیه السلام هنوز به سوی شام خارج نشده بود که خبر خروج ام المؤمنین و طلحه و زبیر را به سوی بصره شنید که خواستار خون عثمان بودند، پس با افرادی از اهل مدینه به سوی آنها رفت تا از دخول آنها به بصره جلوگیری کند، و اکثر اهل مدینه راضی به خروج نشدند. شعبی می‌گوید که فقط شش نفر از اهل بدر با او بود که هفتمی ندارد. و علی با نهصد جنگجو از مدینه خارج شد و عبدالله بن سلام علی را در زبده دید و مهار اسبش را گرفته و به او گفت: یا امیر المؤمنین، از مدینه خارج نشو، به خدا قسم که اگر خارج شوی، هرگز قدرت مسلمین به آن باز نخواهد گشت. بعضی‌ها به او ناسزا گفتند، علی گفت: رهائش کنید، او از بهترین اصحاب پیامبر می‌باشد، و حسن بن علی به پدر گفت: ای پدر من تو را از این کار نهی کردم و تو نپذیرفتی.

علی به او گفت: هنوز مثل دختران به من مهربانی می‌کنی، از چه چیز منعم کردی که نپذیرفتم؟ گفت: آیا به تو نگفتم که قبل از کشتن عثمان از مدینه خارج شوی تا با حضور تو در مدینه عثمان کشته نشود و هر کسی سخنی نگوید؟ آیا به تو نگفتم که بعد از قتل عثمان با مردم بیعت نکن تا هر اهل شهری بیعت خود را بفرستد؟ و پیشنهاد دادم که وقتی که این زن و آن دو مرد (عائشه و طلحه و زبیر) خارج شدند در منزلت بمانی تا آنها صلح کنند و در همه اینها سخن مرا نپذیرفتی؟

علی به او گفت: اما راجع به خروج قبل از کشتن عثمان، همچنانکه او در محاصره بود ما هم در محاصره بودیم، و اما بیعت من قبل از آمدن بیعت شهرها، بدین خاطر بود که کراهت

۱- البدایة والنہایة، ابن اثیر ۱۰۴/۳.

۲- تاریخ طبری ۱۶۳/۵، ابن اثیر ۱۰۴/۳.

داشتم که این امر (حکومت و خلافت بدون رهبر بکلی) ضایع شود، و اما اینکه در منزل بمانم در حالیکه اینها بیرون رفتند، آیا از من می‌خواهی که مثل گفتاری باشم که محاصره شود... اگر من در این امور دخالت نکنم چه کسی باید دخالت کند؟ دست از من بکش فرزندم! علی علیه السلام نامه‌هایی به اهل بصره و کوفه نوشت و گفت که: ما خواستار صلح و برادری و وحدت امت هستیم^(۱).

اهل مدینه و مکه و کوفه و بصره در گرد دو گروه جمع شدند، و نکته‌ای که قابل ملاحظه است اینست که اکثریت اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله که زنده بودند، از هر دو گروه دوری جستند. عائشه امّ المؤمنین و همراهانش در بصره و علی در ذی قار جای گرفتند، سپس علی، قعقاع بن عمرو را به سوی طلحه و زبیر فرستاد و آنها را به الفت و جماعت خواند و از تفرّق و اختلاف بر حذر داشت، قعقاع به بصره رفته و از امّ المؤمنین عایشه آغاز نموده و گفت:

ای مادر! چه چیز تو را به این شهر آورده است؟ گفت: ای فرزند، اصلاح بین مردم، قعقاع از او تقاضا نمود که صلحه و زبیر را بخواهد، آن دو حاضر شدند، قعقاع گفت: من از امّ المؤمنین پرسیدم که چرا در این شهر آمدی، پاسخش اینست که برای اصلاح آمده است، آن دو گفتند: ما نیز همچین، پرسید: این اصلاح شما چگونه است و بر چه چیزی است؟ به خدا قسم اگر آن را بدانیم صلح خواهیم نمود و اگر آن را منکر بدانیم، خیر، گفتند: قاتلان عثمان، اگر این کار ترک شود، ترک - حکم - قرآن است، او گفت: شما قاتلان او را از اهل بصره کشتید، و قبل از قتل آنها به استقامت نزدیکتر بودید تا امروز، ششصد نفر را کشتید و شش هزار نفر در پشتیبانی آنها قیام کرد، و بر علیه شما قیام کردند، و شما حرقوص بن زهیر را خواستید. شش هزار نفر از او پشتیبانی نمودند، اگر آنها را رها کنید به همان چیزی افتادید که از آن سخن می‌گویید و اگر با آنها بجنگید بر شما غلبه می‌کنند و آنچه را که در صدد قصاص آن هستید مفسدای بزرگتر از آنست، و علی نیز در ترک قاتلان عثمان همین عذر را دارد، و قتل آنها را به تأخیر انداخته است تا بر آنها قدرت داشته باشد، ...

۱- تاریخ ابن کثیر ۳۳۳-۳۳۴/۷، تاریخ ابن اثیر ۱۱۳/۲-۱۱۴، تاریخ طبری ۱۶۹/۵ و تاریخ ابن خلدون ۱۵۷/۲.

عائشه ام‌المؤمنین از او پرسید: شما چه می‌گویید؟ گفت: به نظر من علاج این موضوع آرامش و سکون است ... و اگر شما بیعت کنید نشانی خیر و آغاز رحمت است، و انتقام نیز گرفته خواهد شد، و اگر مکابره نموده و خودداری کنید، نشانی شرّ و از دست رفتن این قدرت و ملک می‌باشد، عافیت را ترجیح دهید و مفتاح خیر باشید همچنانکه در آغاز بودید، به خدا قسم که من این را می‌گویم و شما را به آن دعوت می‌کنم و بیم دارم که به اتمام نرسد و خداوند این امت را که ضعیف شده گرفتارش نماید، و آنچه رخ داده است کاری است بس عظیم، و مانند کشتن یک نفر و یک گروه و یک قبیله نیست، به او گفتند: راست گفتید و نیک گفتید، باز گرد و اگر علی بر همین رأی بود، کار درست می‌شود، او به سوی علی بازگشت و به او خبر داد، آن را پسندید و دو طرف به صلح نزدیک شدند، کسانی آن را پسندیده و کسانی از آن خوشحال بودند، عائشه قاصدی به سوی علی فرستاد و به او خبر داد که برای صلح آماده است، هر دو طرف خوشحال شدند و علی در میان مردم برخاسته و خطبه‌ای ایراد نمود و از دوران جاهلیت و اعمال و شقاوت‌های آن یاد نمود، سپس از اسلام و سعادت اهل آن با الفت و اجتماع یادآوری شد، و اینکه خداوند مردم را بعد از پیامبرش به وسیله خلیفه او ابوبکر صدیق جمع نمود، و بعد از او بر گرد عمر بن خطاب و سپس بعد از آن بر گرد عثمان، سپس این حادثه که بر امت می‌گذرد رخ داد، افراد طلب دنیا نموده و بر کسی که خداوند بر او نعمت داده و بر فضائل او حسد ورزیدند، و خواستار بازگشت مسلمانان به ایام گذشته (قبل از اسلام) بودند.^(۱)

لشکر علی بیست هزار و لشکر ام‌المؤمنین سی هزار نفر بودند.^(۲)

اما سبأیه و در رأس آنان عبدالله بن سبأ و قاتلان عثمان با تمام دقت مراقب همه چیز بوده و آنچه را که در میان دو طرف جریان داشت تا به صلح و صفا و اتفاق برسند، کاملاً زیر نظر داشتند. و آنها ناظر این موضوع بودند که چگونه برنامه‌ها و توطئه‌هایشان در ایجاد فتنه و فساد و جنگ افروزی بین مسلمانها در حال شکست بود، و این چیزی بود که نه خواستار آن بودند

۱- ابن کثیر ۲۳۷/۷-۲۳۸، طبری ۱۹۱۱۹۲/۵، ابن خلدون ۱۶۲/۲.

۲- طبری ۲۰۲/۵.

و نه تصوّرش را می‌کردند، خصوصاً وقتی که امیرالمؤمنین در میان لشکر خود برخاسته و گفت: آگاه باشید، من فردا حرکت می‌کنم، و هر کس که به هر شکل بر قتل عثمان کمک کرده است با من نیاید^(۱). وقتی که سبأیه و بقیّه خائنان و شورشگران این سخن علی را شنیدند دانستند که چه چیزی در انتظارشان می‌باشد. ابن کثیر می‌گوید: وقتی که علی این سخن را گفت، گروهی از سران آنها (یعنی قاتلان عثمان) مثل اشتر نخعی و شریح بن أوفی و عبدالله بن سبا معروف به ابن سوداء و سالم بن ثعلبه و غلاب بن هیثم و دیگران که حدود دو هزار و پانصد نفر بودند جمع شدند که در میان آنها بحمدالله یک صحابی هم وجود نداشت، گفتند: این چه نظری است؟ به خدا که علی از کسانی که خواستار خون عثمان هستند به کتاب خدا آگاه‌تر و در عمل به آن هم نزدیک‌تر است، و شنیدید آنچه را که گفت، فردا مردم را بر علیه شما جمع می‌کند، همهء مردم دنباله رو شما هستند، چه کار می‌توانید بکنید و تعداد شما در برابر کثرت آنها اندک می‌باشد. اشتر گفت: رأی طلحه و زبیر را درباره ما دانستیم، لیکن رأی علی را تا کنون نمی‌دانیم،

اگر با آنها صلح کرده باشد صلحشان به خاطر خون ما می‌باشد اگر کار چنین است، علی را نیز پیش عثمان می‌فرستیم (یعنی می‌کشیم) و مردم دیگر سکوت خواهند کرد. ابن سوداء (یعنی ابن سبا) گفت: چه بد نظری داری، اگر او را بکشیم کشته می‌شویم. ای قاتلان عثمان ما دو هزار و پانصد نفر هستیم و طلحه و زبیر پنج هزار نفر، شما قدرت مقابله با آنها را ندارید، و آنها هم شما را می‌خواهند، غلاب بن هیثم گفت: آنها را رها کنید و باز گردیم به بعضی از شهرها و در آنجا پناه می‌بریم. ابن سوداء گفت: چه بد سخن گفتی، به خدا قسم که مردم یک یک شما را خواهند کشت. بعد از آن ابن سبا گفت: ای قوم، راه شما در این است که در میان مردم رفته و اگر آنها به هم رسیدند جنگ و قتال در میان آنها بر افروخته و نگذارید که اتحاد کنند و جمع شوند، و گروهی را که شما با او باشید قدرت جلوگیری از جنگ را نخواهد داشت، و خداوند طلحه و زبیر را مشغول نموده و از آنچه که در صدد آن

۱- البدایة والنّهائة ۲۳۸/۷ و ۱۹۴/۵ و ابن اثیر ۱۲۰/۳.

هستند بازداشته و آنها را دچار چیزی خواهد نمود که کراحت داشته باشند. این نظر را پذیرفتند و بعد از آن بر اساس همین تصمیم متفرق شدند.

علی بار سفر بست و بر عبدالقیس گذشت، و با او همراه شده و در زاویه منزل گزیدند و از آنجا به سوی بصره روانه شد و طلحه و زبیر و کسانی که با او بودند برای ملاقات او روانه شدند، و در نزد قصر عبیدالله بن زیاد اجتماع نمودند و مردم هر کدام در طرفی مسکن گزیدند. علی قبل از لشکرش آمده بود و آنها به او ملحق شدند، سه روز در آنجا ماندند و قاصدان بین آنها در رفت و آمد بودند.

این در سال سی و شش هجری در نیمه جمادی الآخره بود، بعضی از افراد به طلحه و زبیر اشاره کردند که فرصت را غنیمت شمرده و از قاتلان عثمان انتقام بگیرند، گفتند که: علی به آرامش مردم اشاره کرده است و ما قاصد برای صلح به سوی او فرستاده ایم.

و علی در میان مردم برخاسته و سخنرانی نمود، اعور بن نیار منقری از سبب آمدنش به بصره از او سؤال نمود پاسخ داد که: اصلاح و خاموش نمودن نعره ها تا مردم بر خیر و نیکی اجتماع نموده و کلمه این امت متحد گردد. گفت: اگر با ما موافقت نکنند؟ گفت: اگر ما را رها کنند ما هم رهایشان می کنیم. پرسید: اگر ما را رها نکنند، گفت: از خود دفاع می کنیم، گفت: آیا آنها مثل ما در این امر نصیبی دارند؟ گفت: بله!

ابو سلام دالانی برخاست و پرسید: آیا این قوم در خونی که طلب می کنند حجّتی دارند؟ آیا به خاطر خدا این کار را می کنند؟ گفت: بله، پرسید: آیا تو حجّتی برای طلب خون آنها داری اگر قصدشان خدا باشد؟ گفت: بله، پرسید: آیا حجّتی برای تأخیر آن داری؟ گفت: بله، پرسید: اگر فردا ما و آنها مبتلا شده و در گیر شویم چگونه خواهیم بود؟ گفت: از ما و آنها هر کس قلبش را برای خدا خالص نموده است، من امیدوارم که اگر کشته شد داخل بهشت برود^(۱).

حوادث این چنین دوستانه پیش می رفت و هر دو طرف اینگونه مخلصانه به سوی صلح و دوستی و اتحاد و وحدت کلمه گامهای سریع بر می داشتند، لیکن ابن سبأ و دستیارانش به

۱- تاریخ ابن کثیر ۲۳۸/۷، تاریخ طبری ۱۹۵/۵، ابن اثیر ۱۳۰/۳، تاریخ ابن خلدون ۱۶۰/۳-۱۶۱.

سرعت برنامه ریزی نموده و رشته های توطئه را می یافتند و مؤمنان با اخلاص از شیعیان علی و شیعیان عثمان از آنچه در پشت پرده می گذشت بی خبر بودند.

ولی توطئه چنان از آنچه در مقابل چشمانشان انجام می شد کاملاً بیدار و مراقب بودند، در عین حال دو گروه علی و عائشه با هم مکاتبه نموده و علی از طلحه و زبیر پرسید که: اگر شما بر همان رأی هستید که به قعقاع بن عمرو گفتید، دست نگه دارید تا در آن فکر کنیم، آنها جواب فرستادند که: ما بر همان امری هستیم که به او گفتیم و خواستار صلح بین مردم می باشیم. پس دل ها آرام گرفت و هر گروهی با لشکریان خود اجتماع کرد^(۱).

کاری شایسته تر از صلح و دوری از جنگ ندیدند، و امور به سوی فرج و گشایش می رفت^(۲).

شب را به امید صلح گذراندند، چنانکه طبری^(۳) می گوید: «چنین شبی را هرگز برای صلح و صفا نگذرانده بودند و این یکی از بهترین شبهای آنها بود، و کسانی که خون عثمان را ریخته بودند، در بدترین شب ممکن بسر بردند و نزدیک به هلاکت بودند و همه شب را با یکدیگر به شور و مشورت گذراندند».

ابن کثیر می گوید: «مردم در بهترین شب و قاتلان عثمان در بدترین شب بسر بردند»^(۴). شب سرنوشت سازی بود که چشم احزاب سرّی یهود و کینه توزان بر اسلام و مسلمین و فریب خوردگان آنها خواب به خود ندیدند و یک لحظه هم آرام نگرفتند. ببینیم تاریخ چه می گوید:

«مردم بهترین شب را گذرانده و قاتلان عثمان بدترین شب را، آنها با یکدیگر شور و مشورت کرده و اتفاق بر این نمودند که در تاریکی شب جنگ را آغاز کنند، آنها که نزدیک دو هزار نفر مرد بودند قبل از طلوع فجر بپا خاستند و هر گروهی به کسانی که

۱- ابن اثیر ۲۴۱/۷.

۲- تاریخ طبری ۲۰۳/۵.

۳- تاریخ طبری ۲۰۱/۵ و الکامل: ابن اثیر ۱۲۳/۳.

۴- البدایة والنّهائة ۲۳۹/۷، ابن خلدون ۱۶۲/۲.

نزدیک او بودند، با شمشیر حمله کردند، و هر گروهی برای دفاع از قوم خودش بلند شد و مردم از خواب به سوی اسلحه بپا خاستند. گفتند که: اهل کوفه به ما شیخون زده خیانت کردند و گمان کردند که این کار در میان اصحاب علی علنی و آشکار است و خبر به علی رسید پرسید که، در میان مردم چه خبر است؟ گفتند: اهل بصره به ما شیخون زده اند و هر گروهی به سوی اسلحه خود پریده و کلاه خود پوشیده و سوار اسبها شدند، و هیچکدام متوجه نشد که این موضوع برای دیگری نیز رخ داده است و تقدیر چنین بود و جنگی بپا خاست و جنگجویان و شجاعان و اسب سواران به هم تاختند. در میدان جنگ بیست هزار نفر با علی و سی هزار نفر با عائشه بود. «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»، و سبأیّه یاران ابن سوداء (ابن سبأ) از کشتن وانمی ایستادند و منادی علی فریاد می زد دست بردارید، دست بردارید، لکن کسی گوش فرا نمی داد. کعب بن سوار قاضی بصره پیش آمد و گفت: ای ام المؤمنین به مردم برس تا شاید خداوند به وسیله تو بین مردم اصلاح نماید، او در کجاوه خود بر بالای شتر نشسته و مردم با سپرهای خود گرد او را گرفتند، آمد و جایی ایستاد که نظاره گر مردم در وقت حرکت بود. به شدت جنگیدند، ولی اگر کسی مجروح می شد او را نمی کشتند و اگر کسی به جنگ پشت می کرد، رهایش کردند.^(۱)

طبری و ابن اثیر اضافه می کنند که:

سبأیّه از افراد خود شخصی را نزد علی گذاشتند تا آنچه را که می خواهد به او برساند، علی پرسید: این چه وضعی است! آن شخص گفت: گروهی از آنها ما را غافلگیر کرده و شیخون زدند و ما به آنها پاسخ دادیم و مردم شوریدند.^(۲)

آن مصیبت که قربانی آن هزاران نفر بود این چنین رخ داد، که علی علیه السلام بعد از آن به فرزندش حسن گفت:

۱- البدایة والنّهائة ۲۳۹/۷-۲۴۰، طبری ۲۰۲/۵-۲۰۳-الکامل ۱۲۳/۳-۱۲۴.

۲- ابن اثیر ۱۲۴/۳، طبری ۲۰۳/۵.

ای فرزندم کاش پدرت بیست سال قبل از این روز مرده بود، حسن گفت: ای پدرم، من تو را از این کار نهی می‌کردم، علی گفت: من فکر نکردم که کار بدین جا می‌رسد^(۱). و عائشه نیز گفت: دوست داشتم که بیست سال قبل از این روز مرده بودم^(۲).

و چون ما در صدد بررسی تاریخ نیستیم، لهذا بقیه مطالب را به عهده کتب تاریخ و مؤرخین می‌گذاریم، فقط می‌خواستیم روشن شود که سبأیه چگونه از آب گل آلود ماهی گرفته و در میان مسلمین نقشه دشمنانه را پیاده کردند.

و حتی وقتی جنگ جمل به پایان رسید باز هم خباثت سبأیه و سوء نیت آنها پایان نیافت، چنانکه ابن کثیر می‌گوید:

مجموع کسانی که از دو طرف کشته شدند ده هزار نفر بودند، پنج هزار نفر از هر طرف. بعضی از اصحاب علی از او تقاضا کردند که اموال اصحاب طلحه و زبیر را بین آنها تقسیم کند، او امتناع کرد، سبأیه از او انتقاد کردند و گفتند: چگونه خونشان بر ما حلال است و اموالشان حلال نیست؟ این سخن به علی رسید گفت: چه کسی از شما دوست دارد که ام المؤمنین در سهم او باشد؟ آنها ساکت شدند^(۳). و حتی توطئه‌های سبأیه در جنگ صفین نیز کمتر از جنگ جمل نبود و آنها باز هم سعی در ایجاد اضطراب‌ها و فتنه‌ها و ناآرامی‌ها نمودند و در تمام مدت حکومت علی علیه السلام نیز با آرائشان او را آزار می‌دادند، و با عقاید اجنبی و با گردآوری مجرمان و اوباش به دور خود و با حزب‌بازی و گروه‌ک‌سازی و ایجاد تفرقه و جدائی بین مسلمین و دور کردن افراد مخلص از دور علی، مشکل پشت مشکل می‌آوردند و حتی از ایجاد درگیری بین علی و یارانش خودداری نکردند و هدف و مقصد آنها از ولاء و محبت علی که به آن تظاهر می‌کردند و بیزارى و دشمنی با اصحاب رسول خدا که پیش می‌آوردند، دوستی علی و فرزندان او نبود. بلکه این تظاهر به محبت علی را پوششی برای اهداف خبیث و مطامع حقیقی خود بر علیه اسلام و مسلمین قرار داده بودند

۱- البدایة والنّهائة ۲۰۴/۳.

۲- ابن اثیر ۱۳۰/۳-۱۳۱.

۳- البدایة والنّهائة: ۲۴۴/۷، طبری ۲۲۳/۵.

تا حدّی که بین علی و بین مخلصانش مانند رئیس لشکر و مشاور مخصوصش که پسر عمویش عبدالله بن عباس بود مانع ایجاد کرده و او را متّهم به غصب اموال نمودند.^(۱) همچنین با زیاد امیر سرزمین فارس و بسیاری دیگر همین کار را کردند.

این بود احوال سبّایه در ایام علی علیه السلام و این بود کوشش ها و توطئه های شوم آنها و در اینجا باید تصریح گردد که شیعیان راستین علی که با آنها موافق نبودند، در طرف دیگر قرار داشتند و بنا براین همیشه سعی در اصلاح و اجتناب از جنگ و قتال می نمودند. اگر چه اندکی از آنها از افکار آن شیاطین متأثر شده و باطیل و اکاذیب آنها را تصدیق نموده و در دام آنها افتادند، لیکن اکثریت شیعیان راستین علی چنین نبودند و لهذا شیعیان اولیه علی از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله بدگویی نمی کردند. شیخ الإسلام ابن تیمیّه می گوید:

شیعیان اولیه علی در آن زمان که همراه علی بودند در تقدیم ابوبکر و عمر بر علی اختلاف نداشتند، بلکه اختلاف آنها در تفضیل بین علی و عثمان بود و این مطلب علمای بزرگ شیعه در قدیم و جدید اعتراف دارند، چنانکه یکی از شیعیان اولیه که شریک ابن عبدالله می باشد نقل می کند که فردی از او پرسید: کی افضل است، ابوبکر یا علی؟ گفت: ابوبکر، آن شخص باز پرسید: تو این را می گویی و شیعی هستی؟ گفت: آری، کسی که چنین نگوید شیعه نیست. به خدا قسم که علی بر بالای پله های این منبر رفته و گفت: مردم بیدار باشید، برترین فرد این امت بعد از پیامبر ابوبکر و سپس عمر می باشد، چطور گفته اش را ردّ کنیم و او را تکذیب نمائیم؟ به خدا قسم که او دروغگو نبود.^(۲)

و امام ابن تیمیّه اضافه میکند که:

چگونه شیعیان اولیه ابوبکر و عمر را بر علی ترجیح ندهند، در حالیکه از خود امیرالمؤمنین بیشتر از هشتاد طریق نقل شده است که برترین فرد این امت بعد پیامبرش ابوبکر و عمر می باشد.^(۳)

۱- تاریخ ابن خلدون ۱۸۳/۲-۱۸۴ و بقیّه منابع تاریخی.

۲- منهاج السنة النبویّة: ابن تیمیّه ج ۱ ص ۳ و ۴.

۳- منهاج السنة: ابن تیمیّه ج ۱ ص ۳ و ۴.

همچنانکه شیخ احسان الهی ظهیر می‌گوید:

فرزندان علی و اهل بیت او نیز بر همین منوال و اعتقاد بودند و درباره یاران پیامبر ﷺ و خلفای سه گانه راشدین نیز همین نظر را داشتند، بلکه بالاتر از این، جنگ معاویه و یارانش را با علی خروج از اسلام و طغیان و دشمنی با اسلام ندانستند و این بدین خاطر بود که بزرگترین پسر علی حضرت حسن (امام معصوم به زعم شیعیان) با معاویه بیعت نمود، و بقیه فرزندان علی، از جمله حضرات حسین و محمد بن حنفیه و عبدالله بن عباس و دیگران نیز با او موافق بودند. و با او و خانواده‌اش وصلت و دامادی نمودند و در کارهای خیر او را یاری می‌دادند و از آنها صلوات و هدایا قبول می‌کردند، جز افرادی که از سبایه متأثر گشته و یا داخل آن حزب گردیدند که علی و فرزندانش آنها را لعنت نموده اند و هیچیک از شیعیان آن موقع به یاران رسول خدا ناسزا نمی‌گفتند، چنانکه ابن خلکان ذکر نموده است که یحیی بن معمر شیعی بود و اهل بیت را افضل می‌دانست، بدون اینکه از دیگران نکوهش نماید^(۱).

حتی یکی از شیعیان معاصر می‌گوید: من در مطالعاتم از کتب تاریخ ندیدم که کسی از اصحاب امام بعد از وفات رسول خدا تا نهایت خلفاء، متعمداً به کسی ناسزا بگوید و اضافه می‌کند: حتی در عهد دوم، یعنی در عهد امویّه اکثر شیعیان از سب و شتم فردی از اصحاب دوری می‌کردند^(۲).

اما اکنون اگر به اوضاع شیعیان بنگریم حتی یک نام ابوبکر و عمر و عثمان و عائشه و حفصه و یاران نزدیک رسول خدا را بین آنها که نمی‌بینیم هیچ، بلکه افراد مذهبی که در جلسات سینه زنی و محرم‌ها و فاطمیّه ها و ... شرکت کرده و به آن بزرگان ناسزا نگویند و به یاران رسول خدا فحاشی نکنند، بسیار نادرند.

بدین خاطر است که امام شعبی که خود شیعی بوده و از آن دست برداشته می‌گوید:
به یهود گفته شد که بهترین افراد امت شما کی هستند؟ گفتند: اصحاب موسی و به نصرانی ها گفته شد که: بهترین افراد امت شما کی هستند؟ گفتند: اصحاب عیسی، و به

۱- وفيات الأعیان ۲/۲۶۹.

۲- هویتة التشیع: أحمد الوائلی ص ۴۱.

رافضیان گفته شد که: بدترین افراد اَمّت شما کی هستند؟ گفتند: اصحاب پیامبر و حواریون او! اینها می‌خواهند که دین اسلام را تحریف کنند همچنانکه پولس نصرانیت را تحریف کرد، چرا که بدگویی صحابه رسول خدا بدگویی از دین و موجب اعراض از دین می‌باشد و مقصود و هدف اولین کسانی که بدعت تشیع را اختراع کردند همین بود.

اینجاست که ما با شیخ محبّ الدّین خطیب هم سخنیم که می‌گوید:

مفهوم و معنای دین در نزد شیعیان پیوسته در حال تغییر و تبدیل است، آنچه را که دیروز غلو و افراط می‌شمردند و به خاطر آن عُلات - افراطیون - را لعنت می‌کردند، امروزه از ضروریات و لوازم مذهبی آنها گردیده است و مذهب آنها امروزه غیر از آن چیزی است که قبل از صفویه بود و مذهبشان قبل از صفویه غیر از آن چیزی است که قبل از آل بویه بود و مذهبشان قبل از آل بویه غیر از آن چیزی است که قبل از شیطان طاق بود و مذهبشان قبل از شیطان طاق غیر از آن چیزی است که در حیات امام حسن و امام حسین علیهما السلام بود.

خویشاوندی و دامادی بین ابوبکر صدیق و عمر و عثمان و آل بیت^(۱)

ارتباط بین اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و خانواده ابوبکر صدیق بسیار دوستانه بود، بر عکس آن چیزی که شیعیان ساخته و پرداخته اند. اولاً: عائشه رضی الله عنها دختر ابوبکر همسر پیامبر بود که علی رضی الله عنه می‌گفت: او همسر پیامبر در دنیا و آخرت می‌باشد، ثانیاً: اسماء دختر عمیس همسر جعفر بن ابی طالب برادر علی بود، و هنگامی که جعفر فوت کرد ابوبکر صدیق با او ازدواج کرد و از او فرزندی به نام محمد آورد که علی وی را بر مصر گماشت و هنگامی که ابوبکر رضی الله عنه وفات نمود علی رضی الله عنه با اسماء ازدواج نمود و فرزندی به نام یحیی آورد^(۲).

۱- منبع اصلی این بحث کتاب: الشّیعة وأهل البیت از احسان الهی ظهیر می باشد ص ۷۸-۸۰ و کتاب الشّیعة

والتّشیع نیز از ایشان می باشد ص ۳۵-۴۰.

۲- مجالس المؤمنین: شوشتری - شیعی، حقّ الیقین: مجلسی و ارشاد: مفید ص ۱۸۶.

نوه ابوبکر صدیق با محمد باقر (نوه علی) ازدواج کرد که کلینی می‌گوید: مادر ابو عبدالله ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر و مادرش اسماء دختر عبدالرحمن بن ابی بکر می‌باشد^(۱).

ابن عنبه [جمال الدین احمد بن علی] شیعی می‌گوید: مادر (جعفر) ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر و مادرش اسماء دختر عبدالرحمن بن ابی بکر می‌باشد. و لهذا امام جعفر صادق علیه السلام گفته است: من از دو طرف به ابوبکر می‌رسم^(۲) آیا امام صادق در نسب خود هم تقیه می‌کند؟!

و همچنین قاسم بن محمد بن ابوبکر که نوه ابوبکر صدیق است، و علی بن حسین بن علی نوه علی مرتضی پسر خاله یکدیگر بوده اند. چنانکه مفید می‌گوید^(۳) و مجلسی نیز بعد از تصحیح روایت مفید این مطلب را تصدیق می‌کند^(۴).

مؤرخان و نسب شناسان خویشاوندی دیگری را نیز ذکر نموده اند و آن ازدواج حفصه دختر عبدالرحمن بن ابوبکر صدیق با حسین بن علی بن ابی طالب، بعد و یا قبل از عبدالله بن زبیر می‌باشد. و محمد بن ابی بکر [از اسماء دختر عمیس] دست پرورده [ریب] علی بود که در عصر خود او را بر امارت مصر گماشت و علی علیه السلام می‌گفت: محمد فرزند من از پشت ابوبکر می‌باشد^(۵).

از دوستی و محبت اهل بیت با ابوبکر صدیق همین نشان کافی است که فرزندان خود را به نام او نامگذاری می‌کردند و اولین فرد در این مورد خود حضرت علی است که یکی از

۱- کافی کلینی - کتاب الحجّة ج ۱ ص ۴۷۲.

۲- وگدنی ابوبکر مرتین، عمدة الطالب ص ۱۹۵.

۳- الإرشاد: مفید ص ۲۵۳ و مثل او نیز منتهی الآمال: عباس قمی ج ۳/۲.

۴- جلاء العیون (فارسی) ص ۶۷۳ و ۶۷۴.

۵- جلاء العیون (فارسی) ص ۶۷۳ و ۶۷۴.

فرزندانش را به نام ابوبکر نامید، چنانکه مفید و یعقوبی و اصفهانی [که همه شیعه هستند] ذکر نموده اند.^(۱)

آیا این امر جز دلیل محبت و تقدیر و احترام علی نسبت به ابوبکر می باشد؟ خصوصاً آنکه نامگذاری بعد از وفات ابوبکر بوده است.^(۲) آیا کسانی که امروزه ادعا می کنند شیعیان علی هستند از این کار علی پیروی می کنند و یا اینکه در عمل شیعه ابن سبأ هستند و در ادعا شیعه علی؟

و نباید فراموش کرد که علی علیه السلام دست به این کار نزد مگر برای اظهار محبت خود نسبت به ابوبکر و تیمن به اسم او و اظهار محبت و ولاء به ابوبکر می باشد در بنی هاشم قبل از علی کسی وجود نداشته که نام ابوبکر بر فرزند خود گذاشته باشد.

و تنها علی نبود که به این تبرک و اظهار ولاء و محبت به ابوبکر صدیق دست زد، بلکه فرزندان علی نیز در حیات او و بعد از او همین کار را کردند. به عنوان نمونه حسن بن علی فرزند فاطمه، چنانکه یعقوبی شیعی نقل می کند، یکی از فرزندان او ابوبکر نام نهاد. اصفهانی می گوید: او در کربلا با برادرش حسین شهید شد.^(۳)

شیعیان امروزی نه تنها جرأت این کار را ندارند بلکه از اظهار این معلومات تاریخی نیز طفره رفته و دوری می کنند.

و حسین بن علی نیز یکی از فرزندان او ابوبکر نام گذاشت که مسعودی مؤرخ شیعی می گوید: او با پدرش حسین در کربلا به شهادت رسید.^(۴)

و گفته شده است که: زین العابدین فرزند حسین نیز کنیه ابوبکر داشته است.^(۵)

۱- مفید: الإرشاد ص ۱۸۶، تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۲۱۳، مقاتل الطالبيين: ابوالفرج اصفهانی ص ۱۴۲ و مجلسی: جلاء العیون ص ۵۸۲ - کشف الغمّة ج ۶۴/۲.

۲- الشیعة وأهل البيت ص ۸۰-۸۱.

۳- تاریخ یعقوبی ۲/۲۲۸، منتهی الآمال ۱/۲۴۰ و مقاتل الطالبيين: اصفهانی ص ۷۸.

۴- التّنبیه والأشراف: مسعودی ص ۲۶۳.

۵- کشف الغمّة ۲/۷۴.

و نوه علی یعنی حسن بن حسن بن علی یکی از فرزندان را چنانکه اصفهانی نقل می‌کند، ابوبکر نام گذاشته است^(۱).

و امام هفتم شیعیان یعنی موسی بن جعفر ملقب به کاظم، آنچنانکه اصفهانی نقل می‌کند یکی از فرزندان را ابوبکر نام نهاده است^(۲). و امام موسی کاظم یکی از دخترانش را نیز به نام دختر ابوبکر یعنی عائشه نام گذاشت^(۳). و جدش علی بن الحسین یکی از دخترانش را عائشه نامید^(۴). و علی الهادی [امام دهم شیعیان] چنانکه مفید نقل می‌کند یکی از دخترانش را عائشه نام نهاد^(۵). و در میان بنی هاشم بسیاری دیگر نام ابوبکر بر خود نهادند، مثل برادرزاده علی عبدالله بن جعفر طیار که یکی از فرزندان را ابوبکر نام نهاد^(۶). آیا همه این افراد تقیه نموده اند؟ آیا این نشانی محبت و دوستی است یا علامت بغض و کینه که شیعیان مدعی آن هستند؟ آیا این دلیل آن نیست که شیعیان تغییر روش داده و راه ائمه را به کنار گذاشته و دنبال افکار و اعمال ابن سبأ رفته‌اند؟

از دواج‌های بین بنی‌امیه و بنی‌هاشم

سابقاً از ارتباط بین خلفای راشدین و اهل بیت سخن گفتیم. لیکن اکنون می‌خواهیم ثابت کنیم که حتی بعد از واقعه دلخراش کربلاء، آب‌ها به جوی بازگشت و بین بنی‌امیه و بنی‌هاشم آن دشمنی بیش از اندازه که شیعیان شایع ساخته‌اند، وجود نداشته است. زیرا در بین آنها روابط زناشویی و دامادی ایجاد شد.

۱- مقاتل الطالبيين: اصفهانی ص ۱۸۸.

۲- مقاتل الطالبيين: ص ۵۶۱ و ۵۶۲.

۳- الإرشاد: مفید ص ۳۰۲ و ۳۰۳، فصول المهمة ص ۲۴۲، كشف الغمة ۲/۲۳۷.

۴- كشف الغمة ۲/۹۰.

۵- كشف الغمة ۲/۹۰ و الفصول المهمة ص ۲۸۳.

۶- مقاتل الطالبيين: ص ۱۲۳.

و ما می‌دانیم که بنی امیه و بنی هاشم پسر عموهای یکدیگر و برادر و دوست بوده‌اند و می‌دانیم که بین ابوسفیان و عباس بن مطلب چنان دوستی برقرار بود که شهره آفاق است و قبل و بعد از اسلام در میان آنها دامادی و وصلت وجود داشت. پیامبر سه دختر از چهار دختر خود را به امویان داد (ابوالعاص بن ربیع که از بنی امیه است و عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه و او پسر دختر عمه رسول خدا می‌باشد)^(۱).

بعد از عثمان بن عفان فرزندش ابان بن عثمان نیز با بنی هاشم ازدواج کرد و أم کلثوم دختر عبدالله بن جعفر طیار را به همسری اختیار نمود^(۲).

نوه علی و دختر حسین، سکینه با نوه عثمان، زید بن عمرو بن عثمان ازدواج کرد^(۳). و نوه دوم علی و دختر حسین فاطمه همسر دیگر نوه عثمان (محمد بن عبدالله بن عمرو بن عثمان بن عفان) بود و مادر محمد فاطمه دختر حسین بود که عبدالله بن عمرو بعد از وفات حسن بن حسن بن علی با او ازدواج کرد^(۴).

و نوه فرزند علی، حسن بن علی با نوه عثمان، مروان بن ابان ازدواج کرد، یعنی أم قاسم دختر حسن مثنی بن حسن در عقد مروان بن ابان بن عثمان بوده که محمد بن مروان فرزند اوست^(۵).

۱- أنساب الأشراف: بلاذری ۱/۵، المحبر: بغدادی ص ۴۰۷، طبقات ابن سعد ۱۶۶/۸، أسدالغابة ۱۹۱/۵،

منتهی الآمال ۱/ فصل ۹. منبع اصلی این مبحث کتاب الشیعة وأهل البیت - چاپ دوم - می‌باشد از شهید

احسان الهی ظهیر می‌باشد از ص ۱۴۰ - به بعد

۲- المعارف: دینوری ص ۸۶

۳- نسب قریش: زبیری ۱۲۰/۴، المعارف: ابن قتیبه ص ۹۴، جمهرة أنساب العرب: ابن زم ۸۶/۱، طبقات ابن

سعد ۳۴۹/۶.

۴- حیاة القلوب: مجلسی ۵۸۸/۲ باب ۵۱.

۵- نسب قریش ۵۳/۲، جمهرة أنساب العرب ۵۸/۱، المحبر: بغدادی ص ۴۳۸.

چنانکه می‌دانیم ام حبیبه دختر ابوسفیان رهبر بنی امیه [که شیعیان حتی اسلامش را قبول ندارند] همسر سید و سرور بنی هاشم و سرور جهانیان حضرت رسول خدا بود که این نیازی به اثبات ندارد.

و هند دختر ابوسفیان همسر حارث بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب بن هاشم بود که فرزندی بنام محمد برایش آورد^(۱).

لبابه دختر عیدالله بن عباس بن عبدالمطلب با عباس بن علی بن ابی طالب ازدواج کرد، سپس بعد از او با ولید بن عتبه (برادر زاده معاویه) بن ابی سفیان ازدواج کرد^(۲).

و بعد از رمله دختر محمد بن جعفر [طیار] بن ابی طالب با سلیمان بن هشام بن عبدالمملک اموی و سپس با ابوالقاسم بن ولید بن عتبه بن ابوسفیان ازدواج کرد^(۳).

و دختر علی بن ابی طالب رمله با پسر مروان بن حکم بن ابی العاص اموی، یعنی معاویه بن عمران ازدواج کرد (رملة دختر علی أم سعید دختر عروه بن مسعود ثقفی)^(۴) و رمله دختر علی نزد ابوالهتاج بود ... بعد از او با معاویه بن مروان بن حکم بن ابی العاص ازدواج کرد^(۵).

و زینب دختر حسن بن حسن بن علی نیز در ازدواج ولید بن عبدالمملک بن مروان اموی بود^(۶).

و نوه علی بن ابی طالب با نوه مروان حکم ازدواج کرد یعنی نفیسه دختر زید بن حسن بن علی بن ابی طالب با ولید بن عبدالمملک بن مروان ازدواج کرد که مادر نفیسه لبا به دختر عبدالله بن عباس می باشد^(۱).

۱- الإصابة ج ۳ ص ۵۸-۵۹ و طبقات ابن سعد ۱۵/۵

۲- المحبر: ص ۴۴۱، نسب قریش ص ۱۳۳، عمدة الطالب، حاشیه ص ۴۳.

۳- کتاب المحبر ص ۴۴۹.

۴- این همان مروانی است که مورد هجوم شبانه روزی شیعیان است که فرزندش با فرزند علی ازدواج می کند، الإرشاد: مفید: ص ۱۸۶.

۵- نسب قریش ص ۴۵، جمهرة أنساب العرب: ص ۸۷.

۶- نسب قریش ص ۵۲، جمهرة أنساب العرب ص ۱۰۸.

و امثال این خویشاوندی سببی و دامادی بین بنی هاشم و بنی امیه بسیار زیاد است، و آنچه ذکر کردیم فقط برای نمونه می‌باشد و لهذا علی مرتضی در نامه ای به معاویه نوشت که: عزّت قدیمی ما و سیطره ما بر قوم شما مانع این نگشت که با همدیگر ازدواج کنیم و مثل دوهم وزن بین ما وصلت‌ها بوده است^(۲).

آیا بعد از همه این خویشاوندی و وصلت‌ها میشود مدعی شد که بازهم آنها دشمن خونی یکدیگر بوده اند؟ در حالیکه بنی امیه و بنی هاشم فرزندان یک پدر و نوادگان یک جد هستند،

دختر دیگر علی خدیجه، همسر عبدالرحمن بن عامر اموی بود. و پدرش عامر بن کریز اموی از طرف معاویه امیر بصره و در جنگ جمل شریک طلحه و زبیر و بر ضد علی بود^(۳). و قابل توجه است که شش نفر از نواده های مختلف حسن (دختران) با پسران اموی و رهبران آنها ازدواج کردند که علمای نسب شناس این دامادی‌های بین هاشمی‌ها و اموی‌ها را به بیش از بیست مورد نوشته اند که همه اینها بعد از جنگ بین معاویه و علی علیه السلام و بعد از صفین و جمل رخ داده است. بدین ترتیب آیا باز هم جایی برای این سخن بیهوده وجود دارد که جنگ با علی کفر است؟ آیا این رفتار اهل بیت علی سخن شیعیان را تکذیب نمی‌کند؟ و همچنین بسیاری از مردان بنی هاشم با دختران اموی به ویژه با خانواده حاکم ازدواج کردند و در میان آنها دیدار و مهمانی و ردّ و بدل هدیه وجود داشت، خصوصاً بین ائمه اثنا عشر شیعه و خانواده‌های آنها با امویان و همچنانکه مشهور است غیر از امام حسین کسی از ائمه دوازده گانه شیعه با آنها نچنگید.

خلاصه موضوع اینکه تشیع اول به معنای یک عقیده خالص بوده و نماد افکار بیگانه ویرانگر نبود، و شیعیان اولیه بیش از این نبودند که از حزب علی بودند و از او در مقابل معاویه دفاع میکردند، و اما بعد از شهادت علی، فرزندش حسن از خلافت دست کشید و با

۱- طبقات ابن سعد ۲۳۴/۵، عمدة الطالب فی أنساب آل أبي طالب ص ۷۰.

۲- نهج البلاغه: تحقیق صبحی صالح ص ۳۸۶ و ۳۸۷ ج ۳۲/۳ تحقیق محمد عبده.

۳- الأعلام: طبرسی: ص ۲۰۳ والإرشاد: مفید: ص ۱۸۶ و الشيعة والتشييع: احسان الهی ظهیر ص ۳۵.

معاویه صلح کرد و شیعیان نیز غالباً با او همراه شده و با معاویه بیعت کردند. و در میان شیعیان و بنی امیه نه اختلاف دینی وجود داشت و نه جنگ قبیله‌ای و تعصّبی و نژادی، بلکه شیعیان نزد حکام بنی امیه می‌آمدند و پشت سر آنها نماز می‌خواندند، چنانکه حضرات حسنین نزد معاویه رفته و از او هدایائی پذیرفتند. ابن کثیر می‌گوید: وقتی که خلافت برای معاویه استقرار یافت، حسین با برادرش حسن نزد او تردّد می‌کردند و معاویه به آنها اکرام نموده می‌گفت: خوش آمدید و عطایای بزرگی به آنها می‌داد. و در یک روز دو صد هزار دینار به آنها بخشید و گفت: بفرمائید، من پسر هند هستم، و هیچ کس نه قبل و نه بعد از من این مقدار به شما نخواهد داد، حسن در جواب به او گفت: به خدا که نه تو و نه قبل و نه بعد از تو، کسی به بهتر از ما، عطا نخواهد کرد، و بعد از وفات حسن برادرش حسین نیز نزد معاویه میرفت و مورد اکرام قرار می‌گرفت^(۱).

و مجلسی از جعفر بن باقر [امام ششم شیعیان] روایت می‌کند که روزی امام حسن به امام حسین و عبدالله بن جعفر گفت که: هدایای معاویه در اوّل ماه آینده خواهد رسید، و در همان روز هم اموال معاویه رسید، و امام حسن بسیار مدیون بود و از آن مال وامه‌ایش را پرداخت نمود و بقیّه را بین اهل خود و شیعیانش تقسیم کرد و اما امام حسین بعد از پرداخت وامه‌ایش مالش را به سه قسمت تقسیم کرد. قسمتی برای شیعیان و خواصّش و دو قسمت برای خانواده و فرزندان^(۲)ش و عبدالله بن جعفر نیز همچنین بود^(۳).

و کلینی می‌گوید که: مروان بن حکم برای علی بن حسین و بقیّه جوانان مدینه اموالی مقررّ نمود. معاویه مروان بن حکم را بر مدینه گماشت و به او دستور داد که برای جوانان قریش حقوق مقررّ نماید و او چنین کرد. علی بن حسین علیه السلام گفت که: آمدم و پرسید: اسمت چیست؟ گفتم: علی بن حسین. پس برایم مقررّ داشت^(۴). و همچنین عموی حسین و برادر

۱- البدایة والنّهایة: ابن کثیر ۸/۱۵۰-۱۵۱.

۲- جلاء العیون: مجلسی ص ۳۷۶.

۳- فروع الکافی ۶/۱۹.

بزرگتر علی علیه السلام یعنی عقیل بن ابی طالب که نزد معاویه می‌رفت و هدیه‌ها و بخشش‌ها از او قبول می‌کرد و از جمله معاویه به او صد هزار درهم داد^(۱).

و ابن ابی الحدید شیعی به این امر تصریح نموده و می‌نویسد که: معاویه اولین فرد در زمین است که یک میلیون در هر سال به حسن و حسین عطا می‌نمود و فرزندش یزید آن را مضاعف نمود و همچنین به عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر می‌بخشید^(۲).
و ابو مخنف غالی نیز می‌گوید که: معاویه برای حسین در هر سال یک میلیون (هزار هزار) علاوه بر انواع هدایا از هر نوعی می‌فرستاد^(۳). و آنها پشت سر حگام و امراء معاویه نماز می‌خواندند.

و جعفر بن محمد باقر از پدرش علی زین العابدین روایت می‌کند که حسن و حسین پشت سر مروان نماز خوانده و آن را اعاده نمی‌کردند^(۴). و مروان در آن وقت امیر مدینه بود.
و أبان بن عثمان امیر مدینه از طرف عبدالملک بن مروان اموی، برای پیش‌نمازی از طرف علی بن محمد مشهور به محمد بن حنفیه مقدم شد، و ابو هاشم محمد بن علی به او گفت: ما می‌دانیم که امام برای پیش‌نمازی شایسته‌تر است والا تو را مقدم نمی‌شمردیم، پس جلو رفته و بر آنها نماز خواند. و همچنان بر برادرزاده علی عبدالله بن جعفر طیار نماز گزارد. و امثال این حوادث فراوان است.

بخدا اگر حکومت بدون هیچ مشکلی بدست علی مستقر میشد شیعیان از حرمان معاویه و خاندانش پیراهن عثمان درست میکردند و بر آن می‌گرفتند، چون قصد کسانی که این باورها را جعل نموده اند ایجاد اختلاف در میان امت اسلام بوده است نه حق این و آن.

اهل بیت و نامگذاری به اسم عمر فاروق و ازدواج با دختر علی

۱- الأمالی، طوسی ۳۳۴/۲.

۲- شرح نهج البلاغه: ابن ابی الحدید ۸۲۳/۲.

۳- مقتل ابی مخنف ص ۷.

۴- تاریخ ابن کثیر (البدایة والنّهائة): ۲۵۸/۸.

بسیاری از اهل بیت همچنانکه به اسم ابوبکر تبرک و تیمن نموده و فرزندان‌شان را به این نام می‌نامیدند، همین کار را با عمر فاروق انجام می‌دادند، ولی قبل از شرح این موضوع لازم به یاد آوری است که علی مرتضی دختر خود امّ کلثوم را به ازدواج عمر در آورد و این خود اقرار به فضائل و مناقب و محاسن عمر از جانب علی می‌باشد و این موضوع در بین مؤرخان شیعه به تواتر آمده^(۱) و صحاح اربعه شیعه آن را تأیید کرده اند^(۲).

و از محدثان شیعه و فقهای آنها، سید مرتضی علم الهدی در کتاب شافی (ص ۱۱۶) و کتاب: تنزیه الأنبياء ص ۱۴۱ و ابن شهر آشوب در کتاب مناقب آل ابی طالب (۱۶۲/۳) و اربلی در «كشف الغمة في معرفة الأئمة» (ص ۱۰) و ابن ابی الحديد در شرح نهج البلاغه (۱۲۴/۳) و مقدس اردبیلی در حديقۃ الشیعة (ص ۲۷۷) و قاضی نورالله شوشتری (شهید ثالث) در کتاب مجالس المؤمنین ص ۷۶ و بسیاری از مصادر و منابع دیگر این مطلب را ذکر نموده اند.

این ازدواج و بعد از آن نامگذاری فرزندان اهل بیت توسط آنها به نامهای ابوبکر و عمر، دلیل واضح و روشن از محبت اهل بیت به این دو یار رسول خدا ﷺ می‌باشد. اولین کسی که اسم فرزندش را به اسم عمر گذاشت خود علی بود، چنانکه مفید و یعقوبی و مجلسی و اصفهانی و صاحب الفصول المهمة ذکر کرده اند. و مجلسی می‌گوید: عمر بن علی در کربلا با حسین کشته شد^(۳).

۱- تاریخ یعقوبی ۱۴۹/۲ و ۱۵۰ و تاریخ طبری ۱۶/۵ و تاریخ ابن کثیر: البداية والنهاية ج ۱۳۹/۷ و ابن الأثیر: الكامل ۲۹/۳، طبقات ابن سعد ص ۳۴۰.

۲- فروع کافی: کتاب النکاح ۳۴۶/۵، المستدرک للحاکم؟ ۳/۱۳۰، الاستبصار: طوسی ۳۵۳/۳، تهذیب الأحکام طوسی ۱۶۱/۸ و ۲۶۲/۹.

۳- مفید: الإرشاد: ص ۱۷۶، تاریخ یعقوبی ۲۱۳/۲، مقاتل الطالبيين: اصفهانی ص ۸۴، جلاء العیون: مجلسی ص ۵۷۰، الفصول المهمة ص ۱۴۳، عمدة الطالب فی أنساب آل ابی طالب ص ۳۶۱، تحفة الأدب ص ۲۵۱ و ۲۵۲، كشف الغمة ۱/۵۷۵.

و بعد از علی فرزندش حسن بن علی نیز برای اظهار محبت و دوستی به عمر یکی از فرزندان را عمر نام نهاد^(۱). و مجلسی می گوید: عمر بن حسن از کسانی بود که با حسین در کربلا شهید شد، لیکن اصفهانی می گوید که: او از میان کسانی بود که اسیر گردید^(۲). و حسین بن علی نیز یکی از فرزندان را عمر نام نهاد که مجلسی می گوید: او در کربلا با پدرش حسین شهید شد^(۳).

و بعد از حسین فرزندش علی ملقب به زین العابدین نیز یکی از فرزندان را عمر نامید (به اسم عمو و همسر عمه اش و دوست جدش)، چنانکه مفید و اصفهانی و غیرهما ذکر کرده اند و قابل ذکر است که بسیاری از فرزندان این عمر با عموزادگان خود بر عباسیان خروج نموده اند^(۴).

و همچنین موسی الکاظم [امام هفتم شیعیان] یکی از فرزندان را عمر نام نهاد، چنانکه اربلی شیعی ذکر نموده است^(۵).

اینها پنج امام شیعه هستند که به گمان شیعیان معصوم بوده اند، آیا این کار آنها درست است یا خیر؟ اگر درست است چرا شیعیان امروزی این کار را نمی کنند. به علاوه اینها فقط از مشهوران هستند که ما نام بردیم و الا بسیاری دیگر از اهل بیت همین کار را کردند^(۶). و همین روش نسبت به گزینش نام عثمان نیز ادامه داشت و علی نام یکی از فرزندان را عثمان نهاد^(۱).

۱- مفید: الإرشاد ص ۱۹۴، تاریخ یعقوبی ۲/۲۱۳، عمدة الطالب ص ۸۱، منتهی الآمال ۱/۲۴۰، الفصول المهمة ص ۱۶۶.

۲- جلاء العیون: مجلسی ۵۸۲، مقاتل الطالبیین: اصفهانی ص ۱۱۹.

۳- جلاء العیون: مجلسی ۵۸۲.

۴- الإرشاد ص ۲۶۱، كشف الغمة ۲/۱۰۵، عمدة الطالب ص ۱۹۴، منتهی الآمال ۲/۴۳، الفصول المهمة ص ۲۰۹، مقاتل الطالبیین ص ۱۲۷ و الشیعة وأهل البيت: احسان الهی ظهیر ۱۳۴-۱۳۵.

۵- كشف الغمة: اربلی ص ۲۱۶.

۶- الشیعة وأهل البيت: احسان الهی ظهیر ص ۱۳۵.

نقش سبأیه در تحوّل تشیع بعد از امام علی و در ایّام امام حسن

شیعیان علی بعد از سه روز از شهادت او، به دور فرزندش حسن بن علی علیه السلام جمع شده و با او بیعت کردند^(۲). و اولین کسی که با او بیعت نمود قیس بن سعد عبادیه بود^(۳). لیکن در همین موقع فتنه جویان سبأیه دوباره سر بلند کرده و با قدرت بیشتری عقایدی را که سابقاً از ترس علی مخفی نموده بودند، ابراز داشتند. مؤرخ شیعی نقل می‌کند که: «بدعت سبأیه در غلو در همان عهد امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) ظهور کرد و آن وقتی بود که بر افرادی در ماه رمضان در روز گذر کرد و آنها مشغول خوردن بودند، از آنها پرسید: آیا شما مسافر یا مریض هستید؟ گفتند: نه مسافریم و نه مریض، پرسید: آیا از اهل کتاب هستید که عهد و جزیه شما را در امان نگه می‌دارد؟ گفتند: خیر، گفت: پس چرا روز ماه رمضان غذا می‌خورید؟ گفتند: توئی تو، ایمان به خدایی تو داریم، از آنها طلب توبه نمود و آنها را ترساند. لیکن آنها باز نگشتند، حفره‌هایی کند و آتش روشن نمود تا آنها را بترساند باز هم توبه نکردند، به آنها گفت: نمی‌بینید که برایتان حفره‌های آتش کنده‌ام، و این شعر را خواند:

لَمَّا رَأَيْتَ الْأَمْرَ أَمْرًا مَنكَرًا أَجْجَحْتَ نَارِي وَ دَعَوْتَ قَبْرًا

یعنی وقتی که این منکر بزرگ را دیدم، آتشم را روشن نموده و قبر (که غلام او بود) را صدا کردم.

آنها را در همان جا آتش زد، و این مقوله تا حدود یکسال مخفی شد و سپس عبدالله بن سبأ بعد از وفات امیر المؤمنین آن را آشکار نمود و افرادی از او پیروی کردند که سبأیه نام گرفتند و گفتند: علی نمرده است»^(۱).

۱- مقاتل الطالبيين ص ۸۳، عمدة الطالبيين ص ۳۵۶، تاریخ یعقوبی ۲/۲۱۳.

۲- مروج الذهب: مسعودی شیعی ۲/۴۲۶.

۳- طبری ۹۱/۶.

و همین گفته را یکی از قدیمترین کتب شیعه در مورد فرق و مذاهب یعنی کتاب نوبختی ذکر کرده است^(۲). و نیز هر کس که از تاریخ شیعه و تشیع اطلاع داشته این موضوع را نقل کرده است،

ظهور دوباره سبأیه و اظهار عقاید ویرانگرشان را بعد از شهادت علی از اهل سنت افرادی مثل بغدادی^(۳) و اشعری^(۴) و رازی^(۵) و اسفراینی^(۶) و شهرستانی^(۷) و ابن حزم^(۸) و ابوالحسن بلسطی^(۹) و جرجانی^(۱۰) و مقریزی^(۱۱) ذکر کرده اند. همهء اینها یادآور شده اند که، عبدالله بن سبا بعد از شهادت علی علیه السلام از تبعیدگاه خود بازگشت و عقایدش را دربارهء علی ابراز می داشت، و چنانکه سابقاً ذکر شد، اسفراینی می گوید که: علی علیه السلام از سوزاندن بقیه به خاطر شمات اهل شام و دو دستگی پیروانش ترس داشت، و ابن سبا را به سبابه مدائن تبعید نمود، و هنگامی که علی علیه السلام کشته شد، ابن سبا می پنداشت که مقتول، علی نبوده است^(۱۲). و شهرستانی نیز همین را می گوید^(۱۳).

۱- الشیعة فی التاریخ: محمد حسین زین شیعى ص ۵۴-۵۵ و ابن أبی الحدید ۳۰۹/۲. هر چند متن روایت مشکوک است زیرا مجازات آتش برای انسانها فقط توسط خداوند و در آخرت است.

۲- فرق الشیعة: نوبختی ص ۴۳-۴۴.

۳- الفرق بین الفرق: عبدالقاهر بغدادی ص ۲۲۵-۲۳۳.

۴- مقالات الإسلامیین ۸۵/۱.

۵- اعتقادات فرق المسلمین والمشرکین ص ۵۷.

۶- التبصیر ص ۱۰۸-۱۰۹.

۷- الملل والنحل ۱۸۰/۴.

۸- الفصل ۱۸۰/۴.

۹- التنبیه ص ۲۵ و ۱۴۸.

۱۰- التعریفات ص ۷۹.

۱۱- الخطط ۳۵۶/۲.

۱۲- الفرق بین الفرق ص ۲۳۳.

۱۳- الفصل ۱۱/۲، حاشیه.

امام حسن علیه السلام مثل پدرش با ابن سبأ و افکار او مخالفت نمود. ابن ابی الحدید معتزلی شیعی می‌گوید: «سپس عبدالله بن سبأ که یهودی بود و تظاهر به اسلام می‌کرد بعد از وفات امیر المؤمنین (ع) ظاهر شد و آرائش را آشکار کرد و افرادی از او پیروی کردند که سبأیه نام گرفتند و گفتند: علی (ع) نمرده است و او در آسمان است و رعد صدای او و برق نور اوست و اگر صدای رعد را می‌شنیدند می‌گفتند: السّلام علیک یا امیر المؤمنین! و راجع به رسول خدا صلی الله علیه و آله سخنان درشت‌تری گفتند و بر او بزرگترین افترا را زدند و گفتند که: نه دهم وحی را کتمان کرده است، حسن بن علی بن محمد بن حنفیه در رساله خود که در آن از «ارجاء» حرف می‌زند سخن او را ردّ کرده است»^(۱).

لیکن به خاطر شرایط خاصّ، مخالفت امام حسن، با آنها به اندازه مخالفت پدرش نبود و سبأیه با آزادی بیشتری زمان امام حسن تخم فتنه و فساد را در میان مردم کاشته و سمّ تفرّق و اختلاف و دو دستگی را رایج نمودند، به ویژه بعد از اینکه شیعیان امام حسن را خوار نموده و دست از یاری او برداشتند، و بعضی از آنها به سبأیه داخل شده و بعضی‌ها به طرف معاویه رفتند و بعضی به خوارج ملحق شدند. این اوضاع را علمای شیعه مثل مفید و اربلی و مجلسی در کتب خودشان در موضوع تحرّک معاویه به سوی عراق ذکر کرده اند:

«معاویه به سوی عراق حرکت نمود تا بر آن مستولی شود، وقتی که به پل منبج رسید حسن (ع) حرکت نموده حجر بن عدی را به سوی مردم فرستاد تا آنها را برای جهاد بسیج کند. لیکن کوتاهی نمودند و به کثرت جمع نشدند و گروه‌های گوناگونی با او بیرون آمدند، بعضی‌ها شیعیان او و پدرش بودند، و بعضی‌ها محکّمه بودند که به هر شکل و هر حيله‌ای در صدد جنگ با معاویه بودند، و بعضی‌ها اهل فتنه و به دنبال غنائم بودند و بعضی‌ها شگاک و بعضی‌ها تعصّب قبلی داشته و از رؤسای خود پیروی نموده و دین نداشتند، با همه اینها امام حسن حرکت نمود تا به منطقهء حمام عمر رسید و سپس به سوی دیر کعب رفته و در ساباط مدائن قبل از قنطره منزل گزید و شب را آنجا گذراند. و هنگام صبح در صدد امتحان اصحاب خود بر آمد تا حدود طاعت و پیروی آنها را دانسته و دوستانش را از دشمنان

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید ۱۲۰/۸.

تمیز دهد، و تا با بصیرت با معاویه و اهل شام مقابله نماید، دستور نماز جماعت داد، وقتی که گرد آمدند، برخاست و خطبه خواند.

بعد از حمد خدا و صلات بر مصطفی گفت اما بعد:

به خدا قسم که من امیدوارم که به حمد و منت الهی ناصح‌ترین فرد برای مردم باشم، و هیچ کینه و سوء اراده‌ای با هیچ مسلمانی ندارم، آگاه باشید آنچه را که در الفت و جماعت از آن بیم دارید برایتان بهتر از تفرقه می‌باشد، بدانید که من برایتان بهتر از خودتان می‌نگرم، از دستور من سرپیچی نکنید و با نظرم مخالفت نکنید، خداوند ما و شما را ببخشد و آنچه را که محبت و رضای او در آنست ما را بدان راهنمایی کند.

می گوید:

مردم به همدیگر نگریسته و گفتند: به نظر شما قصد او از این سخن چیست؟ گفتند: به گمان ما خواستار صلح با معاویه بوده و می‌خواهد حکومت را تسلیم او کند، گفتند: به خدا که این مرد کافر شده است. سپس به خیمه‌ء او حمله نموده و حتی مصلايش را - از زیر پایش - ربودند، سپس عبدالرحمن بن عبدالله اُزدی به شدت او را تکان داده و ردایش را از دوشش برداشت، او همچنان با شمشیرش بدون ردا باقی ماند، بعد از آن اسبش را خواسته و سوار آن شد، و گروهی از شیعیان و خواص او گردش را گرفته و کسانی را که در صدد او بودند، منع می کردند.

امام حسن گفت: (قبائل) ربیعہ و همدان را بخواهید، آنها آمدند و مردم را از او دور نمودند، و افراد مختلفی با او حرکت نمودند وقتی که از مظلم سابط عبور می کرد شخصی از بنی اسد که به او جراح ابن سنان گفته می شد به سرعت به سوی او رفت و مهار قاطرش را گرفت و در دستش دشنه‌ای بود، گفت: الله اکبر، ای حسن به شرک گراییدی، همچنانکه پدرت شرک ورزید، سپس دشنه را به زانویش فرود آورده رانش را پاره نمود تا اینکه به استخوان رسید، حسن او را در آغوش گرفته و هر دو به زمین افتادند. فردی از شیعیان حسن بر او پرید که نامش عبدالله بن خطل طائی بود و دشنه را از دستش در آورده و در شکمش داخل نمود، و شخص دیگری که ظیان بن عماره نام داشت به او حمله کرد و بینی اش را

قطع نمود و در همان جا مرد و شخص دیگری را نیز که با او بود گرفتند و کشته شد و حسن علیه السلام را روی تخت نشانده و به مدائن حمل کردند و در آنجا نزد سعد بن مسعود ثقفی که والی امیرالمؤمنین (ع) در آنجا بود و حسن نیز او را ابقاء کرده بود، فرود آمد.

حسن (ع) مشغول معالجه خود شد، و گروهی از سران قبائل به معاویه نامه نوشته و طاعت و پیروی خود را مخفیانه اعلام نمودند و او را تشویق به حرکت به سوی خود کردند، و ضمانت نمودند که به هنگام نزدیک شدنش به قرارگاه، حسن را تسلیم کنند و یا او را از پای در آورند. این خبر به حسن (ع) رسید و همزمان نامه‌ای نیز از قیس بن سعد رضی الله عنه به او رسید که خبر می‌داد آنها با معاویه در قریه حبویه در گیر شده اند و معاویه نامه‌ای به عبیدالله بن عباس (امیر لشکر امام حسن در کوفه) نوشته و او را تشویق به پیوستن به خود کرده و به او وعده یک میلیون درهم داده است که نصف آن نقد و بقیه را در وقت دخول کوفه به او بپردازد، عبیدالله شبانه پایگاهش را رها نموده و به پایگاه معاویه ملحق شد، و مردم صبح بعد امیر خود را نیافتند، و قیس بن سعد بر آنها نماز خواند.

از اینجا بود که بصیرت و آگاهی امام حسن از خذلان و تقصیر و سوء نیت همراهان و برخی که او را سب و شتم نموده و تکفیر کردند و مال و خونس را حلال نموده بودند، بیشتر گشت، و با او جز بعضی از کسانی که از شیعیان پدرش و پیروان خود او که از آنها اطمینان داشت کسی باقی نماند. و آنها یارای مقابله با سربازان شام را نداشتند، پس به معاویه نامه نوشت و تقاضای توقف جنگ و صلح نمود، و این نامه را به وسیله افرادی از یارانش فرستاد که از جانب آنها آسوده خاطر بود و ترس خیانت و تسلیم خودش از طرف آنها را نداشت، و برای خود شروط بسیاری برای صلح گذاشته بود که وفاء به آنها به مصلحت عمومی بود»^(۱).

مؤرخان و نویسندگان شیعه همگی ذکر کرده اند که افرادی که امام حسن را ناراحت و خشمگین نموده و به او حمله کرده و اموالش را مباح نموده و خود او را مجروح کردند از سبابط مدائن بودند، و این همان مکانی است که عبدالله بن سبا از طرف علی در آنجا تبعید

۱- الإرشاد: مفید ص ۱۸۹-۱۹۱، جلاء العیون: مجلسی ص ۹۰، کشف الغمّة: أربلی ۲ ص ۶۵، تاریخ یعقوبی

ص ۲۱۴-۲۱۵، مروج الذهب ص ۴۳۱ و شرح نهج البلاغه: ابن أبي الحديد ج ۱۶ ص ۳۶.

شده بود، و قربانی سبأیه یعنی مختار بن ابی عبید ثقفی نیز که بعدها جنجالی پا کرد و همان عقایدی را که از یهودی مگار عبدالله بن سبا فرا گرفته بود اظهار داشت، آنجا بود.

مؤرخان می‌گویند که: حسن بن علی علیه السلام که مجروح بود با علم مختار بن ابی عبید ثقفی داخل مدائن شد و در آنجا ماند، مختار که جوان بود به عموی خود گفت: آیا در صد مال و جاه هستی؟ گفت: چگونه؟ گفت: حسن بن علی را گرفته و دست و پا بسته تحویل معاویه بده. عمویش به او گفت که: خدا ذلیلت کند که چه بد قولی گفتی، آیا به پسر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله خیانت کنم؟^(۱)

وقتی که امام حسن این موضوع را از یک طرف و از طرف دیگر رفتار سبأیه و خواری و ذلت شیعیان را دید، نمی‌خواست که خونها به هدر رود، و صلح را ترجیح داد. یعقوبی مؤرخ شیعی می‌گوید:

«حسن به سختی خونریزی کرد و او را به مدائن بردند و حالش سخت خراب شده بود، مردم از گرد او پراکنده شدند و معاویه به عراق آمد و بر امور غلبه کرد، وقتی که حسن دید که راه چاره و قوتی ندارد و یارانش پراکنده شده و رهایش نموده اند، با معاویه صلح نمود و بر منبر رفته و گفت: ای مردم خداوند با اوّل ما هدایت‌مان کرد و با آخر ما خونتان را حفظ خواهد نمود، من با معاویه صلح کردم، شاید برای شما خوشایند نباشد...»^(۲).

و امام حسن با صلح با معاویه و تسلیم حکومت به او اکتفا ننمود بلکه خود و برادرانش و رهبران لشکرش همگی در ملأ عام با معاویه بیعت نمودند، چنانکه کشی عالم مشهور شیعی در علم الرجال از امام جعفر بن باقر روایت می‌کند که: «معاویه به حسن (ع) نوشت که، تو و حسین و اصحاب علی بیائید، و قیس بن سعد بن عبادہ أنصاری با آنها همراه شده و به شام آمدند. معاویه به آنها اجازه ورود داد و سخنرانان را بر ایشان آماده کرده بود، گفت: ای حسن برخیز و بیعت کن، سپس به حسین (ع) گفت: برخیز و بیعت کن آنها برخاسته و بیعت

۱- شرح نهج البلاغه: ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۳۶. همین مختار بعدها لباس داغ تشیع پوشیده و شیعه دو آتشه‌ای شد و بعدها ادعای نبوت کرد.

۲- تاریخ یعقوبی ۲/۲۱۵.

کردند، سپس گفت: یا قیس برخیز و بیعت کن، او به حسین (ع) نگاه کرده و منتظر دستورش بود، به او گفت: یا قیس (یعنی حسن -ع-) امام من می باشد»^(۱).

و مثل این مطلب را شیعی متعصب و فحاش یعنی مجلسی در کتاب «جلاء العیون»^(۲) و محدث بزرگ شیعه قمی در تاریخ خود «منتهی الآمال»^(۳) و نیز ابن ابی الحدید^(۴) روایت نموده اند. و در آن وقت شیعیان حسن چند فرقه شدند. امام حسن وقتی که با معاویه صلح نمود، گروهی از پیروانش با او مخالفت کرده و از او انتقاد نمودند و از امامت او بازگشتند، و به بقیه مسلمانان رجوع کردند، و گروهی بر امامت او ماندند تا اینکه کشته شد^(۵).

خلاصه مطلب اینکه:

- ۱- گروهی با امام حسن موافقت نموده و به صلح با معاویه رضایت نشان دادند و تا آخر عمر بر آن ماندند، که در رأس آنها فرزندان علی و اهل بیت او حسین و محمد بن حنفیه و عبدالله بن عباس و فرزندان عقیل و بقیه بزرگان بنی هاشم بودند که همان اعتقادات بقیه مسلمانان را داشتند بدون اینکه کسی را تکفیر و تفسیق نمایند، بلکه به وحدت کلمه راضی شده و اختلافات را به فراموشی سپردند و با همدیگر دوستی و وصلت نمودند.
- ۲- فرقه‌ای از حسن و حسین دوری گزیده و به امامت محمد بن حنفیه قائل شدند که بعدها به کیسانیه معروف شدند و بعد از صلح امام حسن با معاویه، این فرقه قدرت گرفت و از همان افکار سبائیه پیروی نموده و به شدت متحول شد و بعد از آن به فرقه‌های متعددی تقسیم شدند.

۱- رجال الکشی ص ۱۰۲.

۲- جلاء العیون ۳۹۵/۱.

۳- منتهی الآمال ص ۳۱۶.

۴- شرح نهج البلاغه ۳۸/۱۶.

۵- نوبختی ص ۴۶.

۳- گروهی بعد از صلح به طور کامل ترک تشیع نموده و خود را بعد از آن شیعه
ننامیدند.

و نوبختی نیز می گوید که: «بعد از قتل علی (ع) شیعه به سه گروه تقسیم شدند:

۱- سبأیه

۲- گروهی که به امامت محمد بن حنفیه رفته و کیسائیه نامیده شدند.

۳- گروهی از تشیع دست کشیدند»^(۱).

و اما سبأیه در این عصر به شدت رشد کرده و در میان شیعیان افرادی را به خود جذب نمودند، چنانکه یکی از نویسندگان شیعی اعتراف می کند: «این بدعت ضالّه مثل وباء در میان اهل عراق رواج پیدا کرد و سبب رواج آنرا از ابن ابی الحدید نقل کرده که گوید: آنها چنان کوردل و ضعیف العقل بودند که با کراماتی که از علی علیه السلام دیده بودند درباره او فکر می کردند که جوهر الهی در او پیاده شده است و گفته شده است که: گروهی از اینها از نوادگان یهود و نصاری بوده و از آباء و اجداد خود گفتهء حلول خدا در انبیاء را شنیده بودند، و همین اعتقاد را راجع به علی علیه السلام پیدا کردند، و شاید اصل این گفته از ملحدانی باشد که قصد داخل کردن الحاد در اسلام را داشته اند»^(۲).

تحول تشیع در آیام امام حسین علیه السلام و نقش سبأیه

وقتی امام حسن علیه السلام فوت کرد شیعیان گرد برادرش امام حسین بن علی علیه السلام جمع شدند، در اینجا مصیبت بزرگی رخ داد و آن شهادت حسین بعد از خروج او بر حکم یزید بن معاویه بود، لیکن قبل از اینکه سراغ نقش سبأیه و توطئه های آنها برویم سراغ مؤرخان شیعه برویم تا ببینیم درباره خیانت و خواری و بی وفایی شیعیان راجع به امام حسین چه می گویند: یعقوبی مؤرخ غالی شیعه می گوید:

۱- نوبختی: فرق الشیعة ص ۴۴-۴۵ و ۴۶، رجال الکشی ص ۱۱۷، الملل والنحل: شهرستانی ۱/ ۲۸-۲۹.

۲- الشیعة فی التاریخ: محمد حسین الزین ص ۱۰۵.

وقتی که یزید بن معاویه به خلافت رسید از فرماندار خود در مدینه ولید بن عقبه بن اُبی سفیان خواست که از حسین بن علی علیه السلام بیعت بگیرد، حسین به مکه رفت و چند روزی آنجا ماند و اهل عراق نامه پشت سر نامه به او نوشتند که بیا و ما شیعه تو هستیم و امامی غیر از تو نداریم، شتاب کن و شتاب کن^(۱) و ما منتظر بیعت با تو هستیم و به خاطرت می‌میریم و به هیچ جمعه و جماعتی حاضر نمی‌شویم^(۲)، باغها سبز شده و ثمره‌ها رسیده است و اگر خواستی لشکریان آماده‌ای داری. وقتی که نامه‌های فراوان فرستاده شد، امام حسین مسلم بن عقیل بن اُبی طالب را به سوی آنها فرستاد، و با او بیعت کرده و عهد و پیمان نمودند^(۳). مفید اضافه می‌کند که در حالت گریه بیعت کردند و تعدادشان هجده هزار نفر بود^(۴). بعد از چند روز از طرف مسلم بن عقیل کسی آمد و به امام حسین گفت: صد هزار نفر لشکر داری، تأخیر مکن^(۵).

حسین به سوی کوفه حرکت نمود، ابن عباس از بنی هاشم، فرمانده لشکر علی و مشاور خاص او که شخصی با تجربه بود و شیعیان زمانش را به خوبی می‌شناخت پیش او آمد و گفت:

ای پسر عموی من، من شنیده‌ام که تو قصد عراق داری، آنها خیانت پیشه هستند، تو را برای جنگ می‌خواهند عجله نکن، اگر می‌خواهی با این جبار (یعنی یزید) بجنگی و نمی‌خواهی در مکه بمانی، به یمن برو که در آنجا انصار و برادرانی داری، در آنجا بمان و نمایندگانت را به این طرف و آن طرف بفرست ... من از مکر اهل عراق و خیانت آنها بیم دارم. و در یمن قبائل و قصرهایی وجود دارد. حسین گفت: ای پسر عمو من می‌دانم که تو نصیحت می‌نمایی و بر من شفقت داری، لیکن مسلم بن عقیل برای من نوشته است که همه

۱- تاریخ یعقوبی ۲/۲۴۱-۲۴۲، الإرشاد: مفید ص ۲۰۳، کشف الغمّة: اربلی ۲/۳۲.

۲- مروج الذهب: مسعودی ۳/۵۴.

۳- أعلام الوری: طبرسی ۱/۲۲۳، الإرشاد: مفید ص ۲۲۰.

۴- الإرشاد: مفید ص ۲۲۰.

۵- الإرشاد: مفید ص ۲۲۰.

اهل عراق برای بیعت با من و همکاری و نصرت‌م آمادگی دارند، من تصمیم گرفته‌ام که به سوی آنها بروم، گفت: آنها همانها هستند که تجربه کرده‌ای و می‌شناسی. آنها با پدرت و برادرت چه کار کردند، و فردا تو را با امیرشان خواهند کشت (چه راست می‌گفت و چه با تجربه بود) اگر خارج شوی، و ابن زیاد بشنود آنها را بر علیه تو بسیج خواهد نمود، و آنها که برایت نامه نوشته‌اند از دشمنانت بر علیه تو شدیدتر خواهند شد، اگر از من نمی‌شنوی و به کوفه می‌روی، زنها و فرزندان را با خود مبر، به خدا قسم که من بیم دارم که مثل عثمان کشته شوی که زن و بچه‌اش نظاره‌گر او بودند^(۱).

این نظر ابن عباس رضی الله عنه بود، و این نظرش راجع به شیعیان بود، و خود علی نیز در آخرین ایامش می‌گفت: کاش که معاویه ده نفر از شما را با یکی از لشکریان خود معاوضه کند^(۲). ابوبکر بن هشام نیز تأیید رأی ابن عباس نموده و از خیانت شیعیان علی سخن می‌گوید، مسعودی نقل می‌کند که: ابوبکر بن حارث بن هشام نزد حسین بن علی رفت و گفت: ای پسر عمو، خویشاوندیم مرا برایت پریشان کرده است و نمی‌دانم که نصیحت من چگونه باشد؟ گفت: ای ابوبکر تو کسی نیستی که متهم به تقلب باشد، ابوبکر گفت: پدرت با سابقه‌تر و در اسلام مؤثرتر و قوی‌تر بود و مردم به او بیشتر امید داشتند و گوش شنواتر به او داشتند، وقتی که به سوی معاویه رفت مردم همه (جز اهل شام) بر او اتفاق داشتند، لیکن به خاطر دنیا دست از نصرت او کشیدند و دلش را پر خون کردند ... سپس با برادرت همان کار را کردند، و همه‌ی اینها را خودت مشاهده کردی، و الان تو به سوی کسانی می‌روی که با پدرت و برادرت دشمنی نمودند. می‌خواهی با اینها با اهل شام بجنگی که آنها آماده‌تر و قوی‌تر هستند ... اگر خبر رفتنت را بشنوند آنها را با پول می‌خرند، و کسانی که به تو وعده نصرت داده‌اند بر علیه تو خواهند جنگید، حسین گفت: خدا جزای خیرت دهد و آنچه خدا بخواهد خواهد شد.

۱- مروج الذهب ۵۵/۳.

۲- نهج البلاغه.

بگذارید داستان دیگری را از کتب خود شیعیان نقل کنم تا میزان خیانت این قوم که نامه به حضرت امام حسین می‌فرستادند روشن شود. مسعودی شیعی می‌گوید:

وقتی که خبر آمدن مسلم به کوفه به یزید رسید، عیدالله بن زیاد را فرماندار کوفه نمود. او به سرعت از بصره خارج شده و به کوفه رفت، با لشکر و نیروی خود داخل کوفه شد و بر او عمامه‌ای سیاه بود که چهره خود را نیز پوشانده و سوار بر مرکبش بود و مردم در انتظار آمدن حسین بودند، او به مردم سلام می‌کرد و آنها می‌گفتند: علیک السلام ای فرزند رسول الله خیر مقدم باد تا اینکه به قصری سید که نعمان بن بشیر در آنجا سنگر گرفته بود، نعمان به او نگریست و گفت: ای فرزند رسول خدا از من چه می‌خواهی و چرا از میان همه شهرها، شهر ما را انتخاب نموده‌ای! ابن زیاد به او گفت: ای نعیم، در خواب طولانی به سر می‌بری، نقاب از چهره‌اش برداشت و نعیم او را شناخت و قصر را باز کرد، مردم شعار دادند: پسر مرجانه و به او سنگ زدند لیکن آنها را پشت سر گذاشت و داخل قصر شد.

وقتی که خبر ابن زیاد به مسلم رسید به سوی هانی بن عروه مرادی رفت، ابن زیاد مراقبانی بر مسلم گذاشت تا اینکه جایش را دانست. محمد بن أشعث بن قیس را به سوی هانی فرستاد، پیش او آمد، و درباره مسلم از او پرسید انکار نمود، ابن زیاد با شدت با او برخورد کرد، هانی گفت: پدرت زیاد در نزد من امتحان خوبی داده است، و من در صدد جواب نیکی او هستم، آیا در صدد خیر هستی؟ ابن زیاد گفت: آن چیست؟ گفت: تو و اهل بیت و اموال سالم به سوی شام بروید، الان حق کسی فرا رسیده که از تو و رفیقت به حق نزدیکتر است. ابن زیاد گفت: او را نزدیکتر بیاورید، نزدیکترش نمودند، با چوبی که در دستش بود به صورتش زده و به بینی و سر و پیشانی‌اش اصابت کرده که بینی او شکسته و گوشت صورتش تگه پاره شد، هانی دستهایش را به سوی شمشیر پلیسی که در پهلویش بود دراز کرد، لیکن پلیس با او درگیر شد و شمشیر را به او نداد.

طرفداران هانی در درب قلعه فریاد کشیدند که رفیق ما را کشت. ابن زیاد از آنها ترسید، و دستور داد در منزلی در نزدیکی او زندانش کنند، و شریح قاضی را به سوی مردم فرستاد و شهادت داد که او نمرده و زنده است. و مردم باز گشتند، هنگامی که به مسلک خبر رسید که

زیاد با هانی چه کار کرده است، به منادی دستور داد که فریاد کنند «یا منصور» و این شعارشان بود. در کوفه ندا داده شد، و در یک وقت هجده هزار نفر جمع شد، و به سوی ابن زیاد رفت، او در قصر سنگر گرفت، او را محاصره کردند، شب فرا رسید و آنگاه با مسلم بیشتر از صد نفر نمانده بود!! وقتی دید که مردم پراکنده می‌شوند به سوی ابواب کنده رفت و به آن باب نرسید مگر اینکه فقط سه نفر با او مانده بود، و از باب که خارج شد یک نفر هم با او نمانده بود!^(۱) سرگردان ماند و نمی‌دانست کجا برود، و کسی نیافت که راه را به او نشان دهد، از اسب پیاده شد و در کوچه‌های کوفه راه افتاد و نمی‌دانست کجا برود، تا اینکه به درب خانه زنی از موالی اشعث بن قیس رسید و از او آب خواست. آن زن به او آب داد و از حال و احوالش پرسید. درباره موضوع با او حرف زد، دل زن برایش سوخت و جایش داد و پسر زن رسید و جای او را شناخت و صبح بعد به سوی اشعث رفت و به او خبر داد و او به زیاد نیز خبر رساند ... مسلم و هانی را کشتند در حالیکه فریاد می‌کشید: ای آل مراد، و او زعیم آنها بود که در آن روز او چهار هزار نفر زره پوش و هشت هزار نفر پیاده نظام داشت و اگر کنده و بقیه هم پیمانان او به او کمک می‌کردند سی هزار نفر زره پوش بودند، رهبر آنها از آنها جز سستی و رسوایی ندید.^(۲)

وقتی حسین به قادسیه رسید حر بن یزید تمیمی او را دید و به او گفت: کجا می‌روی فرزند رسول خدا؟ گفت: به سوی این شهر، از اخبار و قتل مسلم او را آگاه نمود، و به او گفت: باز گرد، من در پشت سر خود هیچ خیری برایت نمی‌بینم، به فکر بازگشت افتاد، برادرش مسلم به او گفت: به خدا قسم باز می‌گردیم تا یا انتقام خود را بگیریم و یا همه کشته شویم، حسین گفت: بعد از شما زندگی ارزشی ندارد.^(۳)

۱- اینست وفای شیعه و کوفی، در شعار دادن مردم را می‌فریبند، و در عمل خیانت و سستی، آنهم با مسلم بن

عقیل، پسر عموی حسین علیه السلام

۲- مروج الذهب، مسعودی شیعی: ج ۳ ص ۵۷-۵۸-۵۹.

۳- مروج الذهب ج ۳ ص ۶۰-۶۱.

سپس به مردم گفت: همانا خبر وحشت انگیز قتل مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبدالله بن یقطر به ما رسیده است، و شیعیان ما سستی نموده و از ما دفاع نمودند، هرکس از شما دوست دارد باز گردد، باز گردد بدون هیچ رودربایستی و تردید آزاد است، مردم از راست و چپ از پیش او رفتند، با یارانش که از مدینه با او همراه بودند و تعداد کمی که به او ملحق شده بودند، باقی ماند، این کار را کرد برای اینکه می‌دانست که بادیه نشینانی که به او ملحق شده اند، به این گمان بوده اند که آنها به سوی شهری می‌روند که مطیع آنها می‌باشد، و دوست داشت کسانی که با او هستند بدانند که به سوی چه می‌روند، و وقتی که سحر فرا رسید، حرکت کردند، شیخی از بنی عکرمه که عمرو بن لوذان نام داشت از او پرسید که، قصد کجا داری؟ حسین علیه السلام به او گفت: به سوی کوفه، آن شیخ به او قسم داد که باز گردد، به خدا قسم که جز به سوی شمشیرها نمی‌روی، اینهایی که برایت قاصد فرستاده اند اگر تو را از مسئولیت جنگ و قتال راحت گذاشته بودند و کارهایی را نموده بودند و پیش آنها می‌رفتی، این یک مسئله ای بود، اما با این وضعیتی که می‌گویند به نظر من این کار را نکن، به او گفت: ای بنده خدا، موضوع برایم پوشیده نیست لیکن تقدیر الهی قابل تغییر نیست^(۱).

سپس به سوی کوفه روانه شد، در راه یکی از اهل کوفه را دید که از غدر و خیانت و ترس و خواری آنها خبر داد و گفت: «تو در کوفه هیچ ناصر و شیعه و مدافعی نداری، و بیم دارم که همه بر علیه تو باشند»^(۲).

وقتی که با لشکر کوفه روبرو شدند و بر عکس آنچه را که گفته بودند مشاهده نمود، به بعضی از دوستانش گفت: دو صندوقی را که پر از نامه هایشان است به من بدهید. دو صندوق را که پر از نامه بود در مقابلشان گذاشت و نامه ها را در جلوییشان ریخت^(۳). آنها این نوشته‌ها و نامه‌ها را منکر شدند! و به سوی کربلا رفت تا اینکه بدانجا رسید. وقتی که لشکریان او را احاطه کردند، و راه و چاره‌ای ندید گفت: بار خدایا، بین ما و کسانی که ما را دعوت

۱- الإرشاد: مفید ص ۲۲۳، أعلام الوری: طبرسی ۲/۲۳۱، جلاء العیون: مجلسی ۲/۵۴۰.

۲- الإرشاد: ص ۲۲۲.

۳- أعلام الوری ص ۲۳۲، الإرشاد ۲۲۵، جلاء العیون ص ۵۴۱-۵۴۲.

نمودند تا کمک کنند، و الان همانها با ما می‌جنگند، داوری بفرما، همچنان جنگید تا اینکه کشته شد رضوان الله علیه و همهء سربازانی که بر علیه او جنگیدند و افرادی که او را کشتند همگی از کوفه و اطراف آن بودند و یک شامی در آنجا حاضر نبود^(۱).

سپس یعقوبی شیعه پر حماسه (به قول ولهازن) نقل می‌کند که: اکثریت اهل کوفه رغبتی به نیروهای دولتی نداشتند لیکن با این حال به صف مخالفان حسین پیوستند، حتی آنهایی که نامه‌ها به حسین فرستاده و قسم به وفاداری به او خورده بودند در وقت سختی از او دست کشیدند، و حداکثر چیزی که انجام دادند، از دور نظاره گر جنگ و کشته شدن او بودند و بعدها برایش گریه کردند! و بسیار اندک هستند آن کسانی که جرأت کردند با او همراه و در تقدیر او شریک شوند، مثل ابوحمامهء مائدی خزانه دار بیت المال و ابن عوسجه. اما غیر از اینها بعضی از افرادی که با او کشته شدند یا از کسانی بودند که در وسط راه به او ملحق شدند و یا از کسانی بودند که در لحظه‌های حمیت و درد انسانی به او پیوسته بودند و از شیعیان قبلی‌اش نبودند.

و مؤرخان این تناقض را بین کسانی که ادعا کرده بودند و هیچ کاری نکردند و بین کسانی که هیچ ادعا و تضمینی نکرده و مدعیان اولیه را شرمنده نمودند، بطور درماتیک و بارز نشان داده‌اند. و چیز بسیار قابل ملاحظه اینکه نه فقط قریش بلکه حتی انصار هم حسین را تنها گذاشتند و هیچیک از آنها از مدینه با او خارج نشدند و جز افراد بسیار اندکی از شیعیان کوفه در میان آنها نبودند، و انقلابی که در سال ۶۳ هـ در مدینه رخ داد به خاطر آل علی نبود، بلکه علی بن حسین نیز دست را از آن شسته بود.

و در مقابل این ترسوها و غیر مخلصان از دشمنان صریح شیعه بودند که پیروان حکومت بنی امیه و کارمندان آنها بودند و بحث اصلاً بر سر موضوع‌های دینی و ایمانی نبود^(۲).
و بدین خاطر است که بغدادی می‌گوید:

۱- مروج الذهب: مسعودی ۶۱/۳.

۲- الخوارج والشیعة ص ۱۳۴.

«رافضیان کوفه به خیانت و بخل شهرت دارند، تا حدّی که ضرب‌المثل شده‌اند که بخیل‌تر از کوفی و خیانت‌کارتر از کوفی وجود ندارد، و خیانت آنها در سه مورد شهره آفاق است:

یکی اینکه بعد از کشتن علی علیه السلام با فرزندش حسن بیعت کردند، لیکن وقتی که حسن برای جنگ با معاویه رهسپار شد در سبابط مدائن به او خیانت نمودند و سنان جعفری به او حمله کرد و از اسب پایش انداخت، و این یکی از اسباب صلح او با معاویه گردید. دوّم اینکه شیعیان کوفه با حسین علیه السلام مکاتبه نموده و او را دعوت نمودند، تا او را بر علیه یزید بن معاویه یاری کنند، و او پس از فرستادن نماینده‌اش مسلم بن عقیل و گزارش مثبت او، فریب آنها را خورده و به سوی آنها حرکت نمود، و هنگامی که به کربلا رسید به او خیانت نمودند و با عبیدالله بن زیاد بر علیه او یکی شدند تا اینکه او و خانواده‌اش در کربلا کشته شدند.

سوّم خیانت آنها به یزید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب که بعد از اینکه همراه با او بر ضدّ یوسف بن عمر خارج شده بودند، بیعت او را نقض کرده و در وقت شدّت جنگ و درگیری، او و همراهانش را تسلیم نمودند»^(۱).

شیعیان چنین بودند، شیعیان علی و حسن و حسین، و این بود رفتار و کردار آنها با ائمّه و رهبران خودشان. علّت اینکه ما سخن را در این مورد به درازا کشیدیم و ناچار شدیم بعضی از شواهد تاریخی را از زبان شیعیان و مستشرقان و بقیّه مؤرّخین ذکر کنیم اینست که بعد از آن حادثه و حوادث، تغییرات بزرگی در تشیع رخ داد که هدف اصلی ما در این کتاب است، و اکنون تشیع بعد از آنکه سیاسی بود یعنی در مقابل معاویه و بنی امیّه با رأی سیاسی علی و اولاد علی پیوند داشت، رنگ مذهبی به خود گرفت. بنگریم ولهازن در این مورد چه می‌گوید:

«حال تشیع در کوفه لباس تازه‌ای پوشیده است، و ما سابقاً دانستیم که در اصل معنای آن چه بود، عبارت بود از یک دیدگاه سیاسی عام که مخالفت عراق بر سلطه اهل شام بود، در

آغاز اشراف با مردم عادی در یک راستا بوده و رهبری آنها را به عهده داشتند، لیکن هنگامیکه در خطر قرار گرفتند عوض شده و برای نزدیکی با حکومت (حکومت امویان در شام) نرمش اختیار نمودند و بعد از آن برای از بین بردن شورش‌های شیعی به کار برده شدند، و اینجا بود که از تشیع جدا شدند و (در اینجا بود) که محدوده تشیع آهسته آهسته معین شده و به شکل یک فرقه دینی در آمد که مخالف با اریستوکراسی و نظام قبائل و عشایر بود و به خاطر شهادت رهبرانش رنگ افسانه‌ای به خود گرفت، و أنصار سلیمان بن صرد قصد شورش بر اریستوکراسی عشایر در کوفه را داشتند، لیکن مختار اولین کسی بود که این هدف را برآورده و عملاً آن را انجام داد و موالی‌ها نیز به این جنبش جذب شدند، و جذب اینها آسان بود چرا که میل آنها به حکومت دینی (نه حکومت قومی و شعوبی) بسیار آسانتر بود، اگر چه در آن موقع در اختیار اعراب باشد و هنگامی که تشیع با عناصر مظلوم ارتباط پیدا کرد، دست از تفکر قومی عربی برداشته و حلقه ارتباط او اسلام شد، لیکن نه آن اسلام قدیم، بلکه نوع جدیدی از اسلام»^(۱).

و در این مرحله بود که تشیع افکار و آراء بیگانه و مشکوکی را به خود گرفت و نیز تفرق و اختلاف در آن آغاز گشت.

دکتر احمد امین چقدر دقیق و با جرئت اظهار می‌دارد که:

تشیع ملجأ و مأوای همه کسانی گشت که به خاطر کینه و دشمنی با اسلام و یا به خاطر اینکه آموزش‌های موروثنی خود از یهودیت و نصرانیت و زرتشتیت و هندویسم را داخل اسلام نمایند، خواستار ویرانی آن بودند، و یا کسانی که می‌خواستند کشورشان مستقل شده و از مملکت اسلام جدا شود، همه اینها - برای اهداف سیاسی خود - شعار دوستی و مظلومیت اهل بیت را بهانه کرده و در وراء آن هر چه خواستند انجام دادند، لهذا یهودیت در لباس تشیع و از خلال رجعت (و غیره) ظاهر گشت، و شیعیان گفتند که: آتش بر هر شیعی جز

۱- الخوارج والشیعة ص ۱۶۷-۱۶۸.

اندکی حرام می‌باشد، همچنانکه یهودیان گفتند: ﴿لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً﴾^(۱)

«یعنی جز چند روزی ما در آتش قرار نمی‌گیریم»

و نصرانیت در قول بعضی‌ها که می‌گفتند: نسبت امام به خداوند مثل نسبت مسیح به او می‌باشد (به تشیع آمد) و گفتند: لاهوت با ناسوت در امام متحد شده است، و اینکه نبوت و رسالت هرگز قطع نمیشود هر کسی که در او لاهوت رخ داد پیامبر است! و زیر لواء تشیع قول به تناسخ ارواح و تجسم الهی و حلول و امثال این اقوال فاسد پیدا شد که در پیش برهمیان- هندو- و فلسفه مآبان و زرتشتی‌ها مشهور بود، و بعضی از ایرانیان نیز خود را زیر پرده تشیع مخفی نموده و با دولت اموی جنگیدند تا سعی در استقلال خود نمایند^(۲).

و مقریزی نیز می‌گوید:

«پارسیان دارای قدرت و در نظر خود از همه ملّت‌ها قوی‌تر و برتر بودند تا حدّی که خود را آزادگان و دیگران را بردگان می‌نامیدند، و هنگامی که مبتلی به از دست دادن دولتشان به وسیله اعراب گشتند، این کار برایشان گران تمام شد چرا که اعراب در نزد پارسیان بی‌خطرترین قوم بودند و بنا براین مصیبت پیش آنها دو چندان شد و شروع به توطئه‌چینی و مکر و فریب در اوقات متعدّد نمودند، و در همه این اوقات خداوند حقّ را ظاهر می‌نمود، ... پس دیدند که راه و چاره مؤثرتر مکر و فریب است، گروهی از آنها تظاهر به اسلام نموده و با تظاهر به محبّت اهل بیت و مظلومیّت علی شیعان را به سوی خود جذب نموده و سپس آنها را به راههای متعدّد بردند تا اینکه به کلی از راه هدایت خارجشان نمودند»^(۳).

تفرّق شیعیان بعد از امام حسین علیه السلام

۱- بقره: ۸۰

۲- فجر الاسلام احمد امین ص ۲۷۶-۲۷۷

۳- الخطّ المقریزی، به نقل از فجر الاسلام ص ۷۷.

بعد از شهادت امام حسین شیعیان او به سه گروه تقسیم شدند: گروهی به امامت محمد بن حنفیه (برادر ناتنی امام حسین) معتقد شدند و گفتند که: بعد از حسین کسی نزدیکتر از او به امیرالمؤمنین نیست، پس او به امامت شایسته تر است.

گروهی مدعی شدند که محمد بن حنفیه رحمته الله مهدی موعود و وصی علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد. هیچکس از اهل بیت او حق مخالفت و خروج از امامت و رفع شمشیر ندارد جز به اذن او، اما حسن بن علی با اجازه او با معاویه جنگ و صلح نمود و حسین با اجازه او با یزید جنگید، و اگر بدون اجازه او خروج می کردند، گمراه می شدند، و هر کس مخالفت با محمد بن حنفیه نماید کافر و مشرک است، و محمد بعد از قتل حسین از مختار بن ابی عبید کمک گرفته و به او دستور داده است که انتقام خون حسین را گرفته و قاتلانش را بکشد، و آنها کیسانیه و یا مختاریه نامیده می شوند^(۱).

و کیسانیه در اصل بعد از قتل علی علیه السلام پیدا شدند. لیکن این اسم بعدها بر مختاریه غلبه نمود و فرقه های متعددی از کیسانیه منشعب شد که عبارتند از کراییه و حریه و رزارمیه و بیانییه و راوندیه و ابومسلمیه و هاشمیه و حارثیه و فرقه های دیگر^(۲).

همه این فرقه ها در اعتقاد به امامت محمد بن حنفیه و اعتقاد به باورهای که سبائییه و عبدالله بن سبا در میان مسلمین کاشتند، مثل غیبت و رجعت و تناسخ، ... اشتراک داشتند. و شگفت آور اینکه امامت (مورد پندار شیعیان) از کیسانیه به بنی عباس منتقل شد و بعضی از فرق آن معتقد شد که امامت از ابوهاشم بن محمد بن حنفیه به محمد بن علی بن عباس و از او به فرزندش ابراهیم و از ابراهیم به ابوالعباس و از او به ابوجعفر منصور ... منتقل شده است^(۳)!!

۱- فرق الشیعه: نوبختی ص ۴۷-۴۸.

۲- فرق الشیعه ص ۴۸، مقالات الاسلامیین ص ۸۹، الفرق بین الفرق ص ۳۸، مقدمه ابن خلدون ص ۱۹۹.

۳- فرق الشیعه: ص ۶۹، مقدمه ابن خلدون ص ۱۹۹.

و از میان همه این فرقه‌های متعدد فرقه مختار بن ابی عبید ثقفی شهرت فراوان یافت چرا که به ادعا و دست‌آویزی قصاص خون حسین قدرت و سر و صدایی پیدا کرد^(۱).

ولهازن شخصیت مختار را اینگونه ترسیم می‌کند:

«مختار به ساحر و دجال^(۲) و معمولاً به کذاب نام برده می‌شد و این اوصاف به او اطلاق می‌شده است نه به خاطر اینکه به زعم خود از طرف ابن حنفیه مکلف شده است، بلکه تظاهر به این می‌کرده است که پیامبر است. ولی حقیقت اینست که خود او این ادعا را نمی‌کرده، لیکن کارهای انجام می‌داد که این فکر را تقویت می‌کرد. مثلاً به شکلی سخن می‌گفته که گویا در حضرت الهی است و یا غیب می‌داند و مثل رمالان غیب‌گویی می‌کرده است و می‌خواسته که شخصیت خود را بر دیگران برتر نماید و در این کار موفق هم بوده است، اگرچه در میان عقلا موفقیّت او کمتر از عوام بوده است و هنگامی که شکست خورد، دنیا نیز به او پشت نمود. و دوزی درباره او می‌گوید که: او خارجی بوده سپس زیری و بعد از آن شیعی گردید و بدعت «بداء» را ایجاد کرد تا تقلب خود از یک مذهب به دیگری را توجیه کند.

از همه انتقادهایی که به مختار شده مهم‌تر و خطرتر این است که او در پشت شخصیت خیالی (محمد بن حنفیه) پنهان شده بود و از خود هیچ چیزی اظهار نمی‌کرد، و وجدان او از این ناحیه تمیز نبود، لیکن شرایط او در آن وقت به او اجازه نمی‌داد که به عنوان یک مسلمان شیعه - نام اصلی خود را اظهار کند! بلکه باید برای خود جایگاه مهم و مطمئنی از مهدی مستور ایجاد می‌نمود.

مختار آغاز کارش را از بدعت غامض و مشکوکی آغاز نمود که نقشه آن را کشید و آن سبأیه بود و سبأیه مسیری را پیموده بود که عقایدش در میان طبقه‌های وسیعی از شیعیان رواج پیدا کرده بود، تا حدی که شیعیان عموماً در صدد اتخاذ مواضع تندتری در مقابل اسلام سنی می‌شدند و اختلاف‌ها بین شیعه و سنی می‌آوردند. و سبأیه کیسانیه نیز نامیده

۱- رجال الکشی ص ۱۱۷.

۲- تاریخ طبری ۷۳۰/۲ و ۶۸۶/۷.

می‌شوند، چون رهبر آنها کیسان رهبر موالی و در همان وقت رهبر سبأیه نیز بود و از این موضوع چنین برداشت می‌شود که سبأیه و موالی تقریباً یک چیز بوده‌اند و بر مبنای این برداشت بعضی‌ها بر این گمان رفته‌اند که، تشیع یک مذهب دینی است که اصالت ایرانی دارد چرا که موالی کوفه غالباً ایرانی بودند، به هر حال اینکه آراء شیعه مناسب ایرانیان بود قابل تردید نیست اما اینکه منشأ این آراء ایرانی‌ها بودند دلیل محکمی ندارد^(۱).

ما اندکی روی این فرقه شیعه و این شخص (مختار) توقف کردیم چرا که او و پیروانش وارث حقیقی سبأیه هستند و شیعیانی که بعداً آمدند به افکار و آراء آنها چنگ زدند و تشیع اصلی شروع به ذوب شدن و نابود شدن نمود^(۲). و از شیعیان اولیه جز اندکی که در رأس آنها اولاد علی و بنی هاشم بودند باقی نماند. چرا که افکار و آراء سبأیه در میان شیعیان رواج پیدا کرد، به ویژه بعد از شهادت حضرت امام حسین که بسیاری از دوستان علی و فرزندان او حتی بعضی از طالبیه‌ها احساس حرمان و نومیدی نموده و خود را در معرض انتقام و سرنگونی توسط نظامی می‌دیدند که متهم به قتل حسین علیه السلام بودند.

و بعضی از سبک سران و نادانان شروع به انتقاد از هر چیزی نمودند که مرتبط به حکام و همفکران آنها بود حتی معتقدات و باورها، حتی آنچه را که در مساجد و بر بالای منبرها می‌شنیدند با آن مخالفت مینمودند، و لهذا امام ذهبی نقل می‌کند که:

سلف این امت بر تفضیل ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بر علی رضی الله عنه و دیگران اتفاق نظر داشتند، و با سند خود از ابو اسحاق سبعی کوفی نقل می‌کند که گوید: من از کوفه خارج شدم و هیچ کس تردید در افضلیت ابوبکر و عمر و تقدیم آندو (بر دیگران) نداشت، ولی حال که به آنجا باز گشته‌ام آنها چنین و چنان می‌گویند، نه والله نمی‌دانم که چه می‌گویند...

بخاری از محمد بن حنفیه (فرزند علی) نقل می‌کند که می‌گوید: به پدرم (علی) گفتم: ای پدر برترین فرد بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله کیست؟ گفت: ای پسر من مگر نمیدانی؟ گفتم: نه، گفت: ابوبکر، سپس گفتم: بعد از او چه کسی؟ گفت: عمر،

۱- الخوارج والشیعة ص ۱۶۵-۱۶۹.

۲- الشیعة والتشیع: احسان الهی ظهیر ص ۱۹۵. و منبع این مبحث همین کتاب میباشد از ص ۱۹۲ به بعد.

این سخن را فرزندش و بین دو نفر میگوید که تقیه - بر حسب زعم شیعیان - توسط آنها جایز نیست، و همچنین از او روایت است که هر کس که مرا بر ابوبکر و عمر ترجیح دهد حدّ افتراء بر او جاری میکنم. امام محب الدین خطیب در حاشیه این متن عظیم تاریخی در تعیین وقت تحول تشیع از مسیر اصلی خودش مینویسد که:

ابو اسحاق سیعی شیخ و عالم کوفه بوده است ...، که سخن او را سابقاً نقل نمودیم، ولی جای شگفتی اینجاست که خوارج و اباضیه مثل بقیه مسلمین در باره ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بر عقیده اولیه خود باقی ماندند، ولی شیعیان مخالفت امام خود نموده و بعد از قرن اول به عقیده دیگری رفتند، یعنی در اواخر عهد ابواسحاق سیعی^(۱).

تحول تشیع به چنان حدّی رسید که مسلمّات و اساس اولیه‌ای را که دین حنیف اسلام و شریعت آسان او بر آن بنا شده است را انکار می نمودند، فقط بدین خاطر که حکام آن زمان بر آن بوده و بدان اعتقاد داشتند.

بعد از شهادت حضرت حسین علیه السلام خرافات و خزعبلات در میان شیعه به حدّی رسید که بعضی از مخلصان از اشراف و از شیعیان اولیه سعی می کردند که مانع رواج این خرافات در میان مردم باشند، لیکن در این کار شکست خوردند و لهذا بعد از اینکه از رجوع شیعیان به حق ناامید گشتند و از دست برداشتن آنها از ضلالت‌ها مأیوس شدند، از تشیع دوری اختیار نمودند^(۲).

به عنوان نمونه یکی از آنها ابن الاشر ابراهیم می باشد که ولهازن ضمن شرح تسلط مختار بر شیعیان و امتناع ابراهیم از انضمام به آنها او را ذکر می کند و می گوید:

«بر مختار بود که برای خود در کوفه شخص دیگری را پیدا کند که بدون او رؤسای شیعه موفقیتی بر ضدّ اشراف و حکام بدست نمی آوردند و این شخص ابراهیم بن اشر بود و

۱- المنتقی: ذهبی ص ۳۶۰-۳۶۱ این کتاب مهم توسط علامه برقعی بفارسی ترجمه شده و در سایت ما موجود می باشد.

۲- الشیعة والتشیع، احسان الهی ظهیر ص ۱۹۷.

شخصی سیاست باز و حيله گر و مستقل‌الرأی بود، و مثل پدرش از مخلصان علی بود و با ابن‌الحنفیه در ارتباط بود، لیکن ایمان به تشیع به صورتی که بعدها در آمده بود نداشت»^(۱). و هنگامی که مختار متحول شده و افکار سبائیّه را در دشمنی با سلف صالح و یاران رسول خدا ﷺ که مخفی نموده بود اظهار می‌کرد، ابراهیم بن اشتر شروع به انتقاد از او نمود که بدون رضای آنها و بدون اذن ابن‌حنفیه بر آنها امارت نموده و اظهار سبائیت در براءت از بزرگان گذشته نموده است^(۲).

این اشراف که مراکز اصلی شهر کوفه را اشغال کرده بودند مختار را در قصر و مسجد محاصره نموده و ارتباط او را با خارج قطع نمودند، لیکن مختار برای شکست برنامه آنها پیشنهاد نمود که هم آنها و هم او گروهی را پیش ابن‌الحنفیه بفرستند تا از تأیید ابن‌الحنفیه مطمئن گردند و در این تدبیر موفق شد. ولهازن می‌گوید: مختار هم در قله بود و هم در مقابل درّه، شیعیان نسل قدیم به او اعتماد نداشته و از او دوری می‌کردند^(۳). این مقدار برای بیان کشمکش و درگیری بین تشیع قدیم و تشیع جدید و تحول و دگرگونی تشیع در این مرحله کافی می‌باشد.

بعد از قتل مختار فرقه‌بازی و مذهب‌بازی آغاز شد. گروهی به انقطاع امامت بعد از حسین معتقد شدند و اینکه ائمه سه نفر بوده‌اند و دیگر امامی نیست. گروهی گفتند که: امامت در فرزندان حسن و حسین می‌باشد و گروهی آنرا فقط در میان فرزندان حسن می‌دانستند و بعضی‌ها قائل به نبوت بعد از پیامبر شدند^(۴). و بعضی قائل به الوهیت و خدایی غیر از خدا گشتند، و گروهی به نبوت علی رفتند و گروهی به نبوت محمد بن اسماعیل بن جعفر رفتند که آنها را قرامطه گویند و گروهی به نبوت علی و سه فرزندش حسن و حسین و محمد بن حنفیه رفتند که آنها گروهی از کیسانیه هستند و ده‌ها فرقه کفرآمیز دیگر که نقل معتقدات

۱- الخوارج والشیعة ولهازن ص ۱۴۷-۱۴۸.

۲- الخوارج والشیعة ص ۱۵۶.

۳- الخوارج والشیعة ص ۱۵۹.

۴- به اینها غرابیه گفته می‌شود.

و اسماء آنها از میدان بحث ما خارج است و همه این فرقه‌ها و بسیاری از آنها را اشعری و بغدادی و ملطی و اسفراینی و دیگر ائمه فرق ذکر نموده‌اند.

علی بن الحسین با ولاء و اطاعت کامل به حکام بنی امیه از دنیا رفت و از هر گونه کمک به مخالفان آنها در مکه و مدینه خودداری نمود^(۱). زیرا به وفاداری مدعیان تشیع امیدوار نبود و فرزندان زیادی به جای گذاشت. گروهی از شیعیان از محمد بن علی و گروهی دیگر از زید بن علی پیروی نمودند که زید همان امام مذهب زیدیه می‌باشد که در واقع شیعیان اصلی هستند که از افکار سبائیه متأثر نشدند و بگذریم از اینکه حتی در تاریخ نیز مواضع بهتری داشته‌اند، و دولت‌ها تشکیل داده‌اند و بعضاً سرزمین‌هایی فتح کردند، و تاریخ بیاد ندارد که مثل امامیه آلت دست دشمنان اسلام باشند، اما جعفریه اثناعشریه نه تنها یک وجب خاک در تاریخ خود فتح نکردند که هیچ بلکه همیشه با مسلمانان جنگیدند، و با هر دشمنی که به سرزمین اسلام حمله کرد از مغول و صلیبیان کمک و همکاری نمود، و اداره در مغرب که از پادشاهان مغرب (مراکش) بودند از نوادگان امام زید می‌باشند و در خراسان و دیلم نیز زیدیان حکومت تشکیل دادند.

گروهی که به امامت محمد بن باقر بن علی معتقد شده بودند، بعد از وفات محمد گرد فرزندش جعفر بن محمد جمع شدند که در ایام او تغییر و تحول تشیع به وسیله راویان دروغگو کامل شد و به طور کلی از ریشه تغییر کرد که بدایت آن تقریباً پس از کشته شدن حسین علیه السلام و به دست سبائیه انجام شد، اینها توانستند بعد از شصت سال از قتل حسین و بعد از نود سال از نشأت خود گروهی از مسلمانان را از نظر اعتقادی کاملاً جدا نمایند.

سبائیه و فریب خوردگان آنها، از انتقام و کینه‌ای که نسل به نسل از رنج‌ها و محنت‌های بعضی از اهل بیت از دست حکام به ارث برده می‌شد سوء استفاده می‌کردند و در جنب این توطئه‌های فکری و عقیدتی و سیاسی که مخفیانه چیده می‌شد، اجتماع ایرانیان و موالی و بابلیان و عاشوریان و کلدانیان و بقیه فرزندان تمدنهای قدیم بود و نیاز همه اینها به سازمانی انقلابی که بر حکام و عقاید دینی آنها شورش نموده باشد، سبائیه از همه این شرایط بهترین

۱- الفصل فی الملل والأهواء والنحل: ابن حزم ص ۱۸۳.

سوء استفاده نمود و تمام این شرایط، شیعه و تشیع را در یک قالب جدید قرار داد و از آن مذهب دیگری ساخت و بنا براین هر چه را که موجود بود باید با آن مخالفت می کردند و در مقابل آن قانون جدیدی جعل می نمودند. ببینیم روایتی را که به امام جعفر نسبت می دهند چگونه گواه این ادعا می باشد:

«شخصی سؤال کرد که، اگر دو فقیه باشند و حکم مسئله‌ای را از کتاب و سنت پیدا کردند و دیدیم که یکی موافق عامّه (عموم مسلمین) است و دیگر مخالف آنهاست، به کدام یک باید چنگ زد؟ امام پاسخ داد که: آنچه را که مخالف (عموم) عامّه است، بگیر که هدایت و رشد در آن می باشد. گفت: فدایت شوم اگر هر دو خبر موافق آنها باشد، گفت: باید دید که آنها و حکام و قاضیان آنها به کدامیک میل بیشتری دارند باید آنرا ترک و به خبر دیگر عمل کرد»^(۱). یعنی به هر حال باید اختلافی ایجاد کرد.

هنگامی که این افکار سبائیّه و عقاید متعدّدی که مخالف تعالیم اسلام بود، از طرف کسانی اختراع شد که مدّعی دوستی و تشیع علی و فرزندان او بودند، آنگاه باید آنرا در شکل و قالب مذهب در می آوردند چون در تضادّ با مذهب و معتقدات عموم بود و این پدیده‌ای بود که از زمان امام جعفر به وسیلهء راویان جعّال در تشیع رخ داد.

در اینجا بود که شیعیان سبائی زده شروع به علنی نمودن این باورهای ضدّ اسلامی نموده و مدّعیان تشیع در پرتو افکار ابن سبأ و ایدئولوژی جدید، شروع به ساختن مذهبی با مسائل فروع و اصول و روش استنتاج فروع از اصول در عقاید و معاملات و ... نمودند و همهء این مذهب سازی و دکان بازی‌ها را در تأسیس مذهبی جدید و تکوین دین مستقلّی با فقه نوین و قوانین و تشریفات تازه در اصول و فروع و قواعد استنباطی، بکار گرفتند و دینی ساختند که به کلی با دینی که محمّد ﷺ برای بشر آورد، بیگانه است و آن را به علی و ائمه اهل بیت نسبت دادند. از اینجا بود که مبنای تشیع اقوال و افعال افراد شد، چه اینکه این اقوال و افعال از آنها صادر شده باشد یا خیر. همین نسبت دادن به آنها کافی بود و اگر این منسوبات در تعارض با فعل و قول ثابتی از آنها باشد می گویند: این تقیّه بوده است و اگر در مخالفت با

کتاب آسمانی باشد، می‌گویند: کتاب خدا تحریف شده است و در آن تبدیل و تغییر رخ داده‌است و اگر در مخالفت با سنت پیامبر باشد می‌گویند: آن سنت از کسانی نقل شده‌است که بعد از رسول خدا مرتد شدند (یعنی صحابه رضی الله عنهم) و راویان قرآن و سنت را مرتد می‌دانند^(۱). بدین خاطر بود که فرزندان نیک علی رضی الله عنه از این مدعیان دروغگو و جعلان و دکان‌سازان مذهبی و تفرقه‌اندازانی که کارشناسان جعل و تحریف و تبدیل و توطئه بودند، شدیداً هشدار می‌دادند از امام جعفر صادق - امام معصوم ششم بر حسب زعم شیعیان - روایت است که می‌گوید: «ما دشمنی شدیدتر از کسانی که تظاهر به دوستی ما می‌کنند نداریم»^(۲). و از او همچنین روایت است که می‌گوید:

«ما خانواده‌ای راستگو می‌باشیم لیکن دروغ‌گوییانی بر ما دروغ می‌بندند تا با دروغ خود سخن راست ما را در میان مردم بی‌اثر کنند، رسول خدا راست‌گوترین فرد بود و مسیلمه، کذاب بر او دروغ می‌بست، و امیرالمؤمنین رضی الله عنه از راست‌گوترین افراد بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و شخصی که بر او دروغ می‌بست عبدالله بن سبا (لعنه الله) بود و ابو عبدالله حسین بن علی رضی الله عنه به مختار مبتلا شد، سپس ابو عبدالله حارث شامی و بنان را نام برده و گفت که: آن دو بر علی بن حسین رضی الله عنه دروغ می‌بستند، سپس از مغیره بن سعید و بزیع و سری و ابوالخطاب و معمر و بشار اشعری و حمزه یزیدی و صائب نهدی (یعنی اصحاب خود) نام برده و گفت: خدا اینها را لعنت کند، ما از دست دروغ‌گویان خلاص نمی‌شویم و بر ما دروغ می‌گویند خداوند ما را از شر کذابان راحت نموده و آنها را آتش جهنم نصیب نماید»^(۳).

و از نوه او علی بن موسی الرضا - امام هشتم معصوم بر حسب زعم آنها - روایت است که می‌گوید: «بنان کذاب بود و بر علی بن حسین دروغ می‌بست، خداوند او را در آتش بیندازد و مغیره بن سعید بر علی بن جعفر (ع) دروغ می‌بست، خدا او را در آتش بیندازد و محمد بن بشر بر ابوالحسن علی بن موسی الرضا (ع) دروغ می‌بست خداوند او را در آتش

۱- الشیعة والتشیع: شیخ احسان الهی ظهیر ص ۲۱۶-۲۱۵.

۲- رجال الکشی ص ۲۵۹: «لقد أُمسینا وما أحد أعدى لنا ممن يتحل مودتنا».

۳- رجال الکشی ص ۲۵۷-۲۵۸.

بیندازد، و ابوالخطّاب بر ابو عبدالله (ع) دروغ می‌بست، خداوند او را در آتش بیندازد و کسی که بر من دروغ می‌گوید محمّد بن فرات می‌باشد»^(۱).

و ابو جعفر محمّد باقر می‌گوید: «خداوند، بنان را لعنت کند، بنان لعنه الله بر پدرم دروغ می‌گفت، به خدا که پدرم مردی صالح بود»^(۲).

و آل بیت از آنها یزاری جسته و پیروان خود را از افتادن در دام آنها هشدار می‌دادند، چنانکه کشی از جعفر نقل می‌کند که در پیش او از جعفر بن واقد و گروهی از اصحاب ابوالخطّاب یاد شد، و گفته شد که: از جمله آنها شده است و گفته است که:

«او که در آسمان إله و در زمین إله است، او امام است»، ابو عبدالله گفت: نه به خدا قسم من و او در زیر سقف یک خانه جمع نخواهیم شد، اینها از یهود و نصاری و زرتشتیان و مشرکان بدتر هستند، به خدا قسم کسی مثل اینها عظمت الهی را تحقیر نکرده است، به خدا قسم که اگر چیزی از آنچه که یهود می‌گفت در خاطر عزیر (پیامبر آنها) می‌گذشت اسمش از نبوّت محو می‌شد، به خدا قسم که اگر آنچه را که نصرانی‌ها درباره عیسی می‌گفتند اقرار می‌نمود خدا تا روز قیامت او را کر می‌نمود و به خدا قسم اگر آنچه را که اهل کوفه در باره من می‌گویند اقرار و تأیید نمایم زمین مرا فرو می‌برد، من جز بنده‌ای مملوک نیستم که قادر بر ضرر دادن و نفع دادن به چیزی نمی‌باشم.

ابو عبدالله می‌گفت: بعضی‌ها گمان می‌کنند که، من امام آنها هستم، به خدا که من امام آنها نیستم، اینها را چه شده است؟ خدا لعنتشان کند، هر چه را که می‌پوشم آنرا فاش می‌کنند که خداوند شرّ آنها را فاش کند، من گویم اینطور، می‌گویند مقصودش چنین است، من امام کسی هستم که از من پیروی و اطاعت کند»^(۳).

لیکن کوشش‌های مخلصانه این بزرگان شکست خورد و شیعیان به خاطر وجود دروغگویان فراوان و مدعیان مودّت اهل بیت، مثل ابوالخطّاب و ابو بصیر مرادی و زراره بن

۱- رجال الکشی ص ۲۵۶.

۲- رجال الکشی ص ۲۵۴-۲۵۵.

۳- رجال الکشی ص ۲۵۴-۲۵۵.

اعین و جابر جعفری و مغیره بن سعید و هر دو هشام و ابوجارود و غیره، روز به روز بر غلو و افراط‌گری شان افزوده شد و آراء و فرق و تفرق فراوان یافتند و بعضی‌ها حتی از سبأیه نیز جلوتر رفتند و یکی از مؤرخان شیعه این مطلب را چنین ترسیم می‌کند:

«صادق - در آن شرایط سخت که زیدیه ظاهر شد - نتوانست با اینها در مورد چیزی از امامت مناظره کند ... و با مخفی کاری شدید یک روز منصور او را احضار نمود و گفت: خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم در کشور من الحاد می‌کنی؟ صادق به او گفت: به خدا قسم که نه کرده‌ام و نه اراده‌اش را داشته‌ام و اگر به شما رسیده از دروغ‌گویی بوده‌است»^(۱).

امامیه اثنا عشریه در خط سبأیه

این فرقه گروهی از غلات-افراطیون- شیعه می‌باشند که قائل به امامت فردی معدوم و موهومند و او را محمد بن حسن عسکری نام گذاشته‌اند. امامت را در علی و اولاد او می‌دانند^(۲) و اثنا عشری نامیده می‌شوند چون معتقد به دوازده (اثنا عشر) امام هستند. و جعفری نیز گفته می‌شوند چون در فروع، خود را پیرو امام جعفر صادق می‌دانند. این همان فرقه‌ای است که در کتب ملل و نحلل و فرقه‌شناسی، غالباً نزد علمای اسلام به رافضیان یاد می‌شوند، و رفض یعنی امتناع. چون آنها غالباً از پیروی ائمه خود امتناع (رفض) نموده و به آنها خیانت کرده‌اند، به رافضی شهرت یافته‌اند. به عنوان مثال علی علیه السلام بارها و بارها از خیانت و غدر آنها شکایت نموده، چنانکه می‌گوید:

«اگر من شیعیانم را امتحان کنم جز مشبهه (واصفه) و مرتد کسی را نمی‌یابم و از هزار نفر یک نفر خالص پیدا نمی‌شود»^(۳).

۱- الشیعة فی التاریخ ص ۱۰۷-۱۰۸.

۲- امام سمعانی: الأنساب.

۳- کتاب الروضة - کافی: کلینی ۳۳۸/۸.

علی بن حسین ملقب به زین العابدین نیز درباره شیعیان حسین می گوید: «کسی از شیعیان حسین باقی نماند مگر اینکه به ترس و رسوایی و رفض و امتناع از کمک به او دست یازید جز پنج نفر...»^(۱).

آری، رفض و امتناع اثناعشریان از یاری به ائمه خود و تنها گذاشتن آنها در جنگهایی که خودشان آتش‌بیار معرکه بودند در تاریخ معروف و مشهور است. نمونه‌های بارز این موضوع در کتاب «مقاتل الطالیین» آمده است.

همچنین گفته می‌شود که: چون با زید بن علی بن حسین (امام زیدیه) در تعریف از ابوبکر مخالفت نمودند، به «رافضیان» شهرت یافتند، زیرا زید به آنها گفت: امروز از ما امتناع (رفض) نمودید، و لهذا رافضه نامیده شدند^(۲).

با تمام این احوال فرقه مزبور مدعی است که خود (خاصه) و دیگران (عامه) می‌باشند که این، دقیقاً دیدگاه یهودی است. حال بعد از تفصیلاتی که گذشت و بررسی سیر تاریخی تفکر شیعی و تحولات عجیب و غریب آن و تأثیری که گفته شد از آراء سبأیه یافته‌است، به شرح مطالبی درباره «اثنا عشریان» می‌پردازیم تا برای منصفان سبب تأملی باشد و نیز ثابت شود که جعفریه اثنا عشریه که به دروغ خود را معتدل می‌نامند، وارثان همان غلات-افراطیون- و افکار مخرب و اندیشه‌های ویرانگر ابن سبأ می‌باشند.

قبل از هر چیز یادآور می‌شویم که آراء و اعمال ابن سبأ عبارت بود از:

اول: قیام به تکوین جمعیت‌های سری و مخفی یهودی به نام اسلام که زیر پرچم تازه مسلمان شده‌ای به نام عبدالله بن سبأ جمع شدند.

دوم: تظاهر به محبت و تشیع و ولایت علی و فرزندان.

سوم: دشمنی و بغض اصحاب رسول خدا ﷺ و برائت و بیزاری از آنها مخصوصاً از ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم و بدگویی و تکفیر آنها.

۱- مجالس المؤمنین ص ۱۴۴.

۲- اعتقادات فرق المسلمین والمشرکین: رازی ص ۵۲.

چهارم: تشویق مردم بر شورش علیه عثمان و ابراز اتهام‌های ناروا نسبت به او، تا خلافت اسلامی را بر انداخته و امت را متفرق نمایند.

پنجم: ترویج عقائد یهودی و نصرانی و زرتشتی بین مسلمانان به لباس اسلامی. این خلاصه افکار و برنامه سبأیه بود که آنها را از کتب خود شیعیان استخراج و نقل نمودیم.

در ارتباط با موضوع اوّل یعنی تکوین گروه‌های سرّی زیر فرماندهی عبدالله بن سبأ، برای ترویج فساد و فتنه، بعد از آنکه اقوال ائمه شیعه را نقل کردیم، و از اقوال ائمه رجال و فرق و حدیث استشهاد نمودیم، دیگر نیازی به شرح بیشتر نیست.

ولی در ارتباط با موضوع دوّم یعنی تظاهر به محبّت اهل بیت و ولایت آنها: این همان چیزی است که اثنا عشریان آنرا شعار خود قرار داده و هر کس را که با آنها مخالفت نماید به دشمنی با اهل بیت متّهم می‌کنند و چنان در این مورد غلوّ نموده و احادیث جعلی از پیامبر و علی و اهل بیت نقل کرده‌اند که حیرت‌انگیز است. مثلاً از ابو جعفر نقل می‌کنند که: «آیا دین جز محبّت (علی) است؟»^(۱) آری، می‌گویند دین ولایت است و محبّت (ائمه)، نه نماز روزه و حج و بقیّه عبادات و تکلیف‌هایی که شرع مقرر داشته است! و ایمان عبارتست از محبّت خاندان علی، چنانکه از ابو جعفر باقر نقل می‌کنند: «محبّت ما (ائمه) ایمان و بغض ما کفر است»^(۲) (نه ایمان به خدا و رسول و قرآن و ...). مفسّر شیعی بحرانی در مقدمه تفسیر خود نقل می‌کند که: امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: خداوند ولایت ما را بر اهل آسمانها و زمین عرضه نمود، کسانی آنرا پذیرفته و کسانی آنرا ردّ کردند. یونس آن را نپذیرفت خداوند او را در شکم ماهی زندانی نمود! تا اینکه به ولایت ما اقرار کرد^(۳). و از «بصائر الدّرجات» از محمّد بن مسلم نقل نموده که می‌گوید: از ابو جعفر علیه السلام شنیدم که می‌گفت: خداوند از

۱- کلینی: فروع کافی ۸/۸۰.

۲- أصول کافی: ۱/۱۸۸.

۳- بصائر الدّرجات ۲/۱۰.

پیامبران عهد و پیمان گرفته‌است برای ولایت علی^(۱). به این همه غلو و افراط‌گویی متناقض با شرع نیز اکتفا ننموده و می‌گوید: در کنزالفوائد از خط شیخ طوسی از کتاب مسائل البلدان از جابر جعفی از یکی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که سلمان بر علی وارد شد و از او درباره خودش پرسید. گفت: ای سلمان، منم که همه امت‌ها را به پیروی از خود دعوت کرده‌ام و آنها کفر ورزیدند و داخل آتش شدند و من خازن آتش بر آنها هستم، ای سلمان هر کس مرا به درستی بشناسد با من خواهد بود و خداوند از مردم درباره من پیمان گرفته‌است ... سلمان گفت: ای امیرالمؤمنین من تو را در تورات چنین دیدم و در انجیل چنین دیدم، پدر و مادرم فدایت باد ای کسی که در کوفه کشته می‌شوی، تو حجت‌خدایی که به آن از آدم توبه پذیرفت و به وسیله تو یوسف را نجات داد و تو قصه ایوب و سبب تغییر نعمت او هستی، امیرالمؤمنین گفت: می‌دانی قصه ایوب چیست؟ گفت: خدا و امیرالمؤمنین داناتر هستند، گفت: ایوب در مسلک من شک نمود و گفت: این کار بزرگی است، خداوند گفت: ای ایوب در شکلی که من آن را ایجاد می‌کنم تردید می‌کنی؟ من آدم را مبتلا نمودم و سپس با تسلیم او به امیرالمؤمنین از او درگذشتم، تو می‌گویی که کار بزرگی است، قسم به عزت خودم که تو را عذاب خواهم نمود مگر اینکه توبه نموده و به پیروی از امیرالمؤمنین تسلیم شوی، سپس سخت بیمار شد و تسلیم شد^(۲)!! و صدها کفریات مانند این و بدتر از اینها، که کتب شیعه مالا مال از آنهاست و عوام را بدانها می‌فریبند. معنی واقعی این سخنان اینست که طاعت و معصیت همه در قبول یا رد ولایت علی و یازده فرزندش خلاصه می‌شود! آیا بهتر از این می‌شود اسلام را خراب کرد و با آن بازی نمود؟ این ادعاهای دقیقاً همان چیزهایی است که ابن سبای یهودی آنها را بین شیعیان رواج داد.

همه این عقاید و بسیاری دیگر که ما به خاطر اختصار ذکر نکردیم، عقاید جعفریه امامیه اثنا عشریه را تشکیل می‌دهد که دقیقاً همان افکار و آرائی است که ابن سبأ آنها را رایج نمود. بنا براین ولهازن خاورشناس می‌گوید:

۱- بصائر الدرجات ۱۰/۲.

۲- تفسیر البرهان: بحرانی مقدمه ص ۲۷.

«اما در اینکه آراء شیعه مناسب ایرانیان بود مورد تردید نیست، لیکن این گفته که اصل این افکار ایرانی است هیچ دلیلی ندارد، بلکه روایت‌های تاریخی عکس آن را ثابت می‌کند و نشان می‌دهد که تشیع صریح و واضح ابتدا در محیط عربی پیدا شد و سپس به موالی منتقل گردید و رابط بین اینها و آنها کسانی بودند که به گرد «کرسی مقدس» می‌گشتند و سبأیه نامیده می‌شدند و اینها از موالی نبودند بلکه از اعراب بودند و از قبائل: نهد و خارف و ثور و شاکر و شبام بودند و این سبأیه به خاطر مذهب عجیب خود روابط خوبی با افراد عشایر و قبائل خود نداشتند، مخصوصاً با شبامی‌ها، در صورتیکه ارتباط آنها با مختار خیلی خوب بود و به خاطر او جنگیده و در قبائل خود سخن چینی می‌نمودند و روایتی از دو نفر شیعه وجود دارد که در منزل دو زن مشهور جمع می‌شدند و نام بعضی از آنها ذکر شده که یکی ابن نوف همدانی است که با موالی و استاد خود «مختار» در غیب‌گویی و پیامبر بازی مسابقه می‌داده‌است و در نزد «کرسی مقدس» وحی می‌ساخته، و اولین پرده‌دار این کرسی موسی بن موسی اشعری و بعد از او حوشب برسمی بوده‌است، و گفته می‌شود که مختار این کرسی را به عنوان کرسی علی بن ابی طالب معرفی نمود، لیکن روایت‌های دیگری نیز وجود دارد که عکس این را می‌گوید که به باور نزدیکتر است، به هر حال کرسی در دست یمنی‌ها قرار داشت، ... در اصل، کرسی خدا و سپس کرسی علی است، چرا که علی را به خدایی رساندند ... و منشأ سبأیه به زمان علی و حسن باز می‌گردد و منسوب به عبدالله بن سبأ می‌باشند و همچنانکه از اسم عجیب او پیداست او نیز یمنی و در واقع از پایتخت صنعاء بوده‌است، و گفته می‌شود که در اصل یهودی بوده‌است»^(۱). سپس ولهازن اضافه می‌کند که:

«مذهب شیعه که به عبدالله بن سبأ نسبت داده می‌شود و اینکه او مؤسس آنست، در حقیقت به یهود نزدیکتر است تا به ایرانیان، و دلیل این مطلب آنست که ... انصار قدیمی علی او را در مرتبه‌ای مساوی با خلفای راشدین و در یک نظر می‌نگریستند و او را در مقابل امویان قرار می‌دادند که خلافت را غصب نموده و او را وارث شرعی خلافت می‌دانستند و منشأ حقایق خلافت او در این بود که او از بزرگان صحابه بود و اهل مدینه با او بیعت

۱- الخوارج والشیعة: ولهازن ص ۱۶۹-۱۷۰.

کردند و منشأ این حق از آنرو نبود که او از اهل بیت است یا حداًقل حَقَّائِیت خلافت علی مستقیماً از اهل بیت بودنش نشأت نمی گرفت، ... به هر حال موضوع در اینجا محدود به ادّعی خلافت بود، و باید بین این موضوع و ادّعی نبوّت و این زعم که نبوّت به محمّد (ﷺ) ختم نگردیده بلکه در علی و فرزندان او استمرار پیدا کرده است، تمیز قائل شویم چرا که این زعم در نهایت پیدا شد، ... لیکن اسلام سنّی می گوید محمّد (ﷺ) خاتم پیامبران است و بعد از وفات او باید به شریعت او عمل کرد ... و نظریات شیعی از همین جا آغاز شد و مبدأ اساسی که مذهبشان بر آن بنا شده اینست که: نبوّت که شکل زنده سلطه الهی است، ضرورتاً به خلافت و استمرار آن مرتبط می گردد و قبل از محمّد سلسله های طولانی از نبوّت به هم پیوسته بوده است چنانکه یهود می گویند، و در اصحاح ۱۸ از سفر «ثنیه الإشتراع» آمده است که زمانه هرگز بدون پیامبری نبوده که یا جانشین موسی بوده و یا هم نوع او بوده است، و می گویند: این سلسله به محمّد (ﷺ) توقف نمی نماید و هر پیامبری در پهلوی خود خلیفه ای دارد که با او زندگی می کند، و چنانکه موسی (ﷺ) خلیفه ای به نام یوشع داشت، محمّد (ﷺ) نیز خلیفه ای به نام علی و فرزندان او داشت که نام «وصی» و یا «مهدی» و یا «امام» بر آنها گذاشته شده است، و اگر چه این نامها بر آنها گذاشته نمی شد، مقصود از حقیقت فعلی اینها اینست که آنها عارف به غیب بوده و نمود خلافت الهی هستند».

ولهازن دوباره اضافه می کند که: «خدایی و تألیه (الله قرار دادن) آل بیت پیامبر بر اساس فلسفی، به وسیله قول به رجعت و یا تناسخ ارواح بنا نهاده شده که روح با مرگ جسمی به جسم دیگر منتقل شده و به همین شکل و به طور مستمر در مجرای طبیعی زندگی قیامت های متعدّد رخ می دهد. و این در تناقض شدید با برپایی قیامت در وقت زوال دنیا می باشد و این مذهب مخصوصاً از طریق انتقال روح خدایی در انبیاء الهی اهمّیت عملی پیدا می کند، چرا که این روح از یک پیامبر به دیگری منتقل می شود و در یک وقت بیشتر از یک پیامبر وجود نخواهد داشت و تا هزار نفر هم پی در پی می آیند و بنابراین با روح الهی که در آنها دمیده می شود همیشه پی در پی مبعوث می شوند. و با این نگرش بود که گفتند: محمّد (ﷺ) در

علی (علیه السلام) و آل علی برانگیخته می‌شود و به آیه ۸۵ سوره ۲۸ و آیه ۸ سوره ۸۲ استناد می‌جویند و این تفکر به احتمال زیاد یهودی است، اگر چه از بدعت‌های یهود می‌باشد و در مواظ منسوب به کلیمانس آمده‌است که روح خدا در شخص انسانی متحد می‌گردد که به صف پیامبری راستین و در اشکال متعدّد مبعوث می‌شود و سلطه دائمی او بر ملکوت مقرر شده است ...

لیکن متأخران رجعت را ظاهراً به شکل دیگری فهمیده و آنرا دیالکتیکی تصوّر کرده‌اند. گاهی به «غیبت» مکرّر امام صادق از آن یاد کرده‌اند و در مقابل، ظهور تازه او را رجعت به وضوح مرادف با تناسخ ارواح می‌باشد و سیّد حمیری به رجعت خودش ایمان دارد»^(۱).

سپس ولهازن خطبه ابو حمزه خارجی را بر منبر مدینه منوره درباره شیعه از آغانی نقل می‌کند که می‌گوید: «شیعیانی که به کتاب خدا پشت نمودند و بر خداوند افترا زدند، نه با نگاه درستی به قرآن می‌نگرند و نه عقل درستی برای فقه و فهم دارند و نه دنبال حقیقت هستند. برای کارهایشان از هوی و هوسشان پیروی کردند و دین خود را با تعصب به حزبی مبدل نموده و خود را پیروان آن حزب می‌دانند. و هر چه از گمراهی و یا رشد باشد، از آن پیروی می‌کنند و در رجعت مردگان انتظار حکومت دارند و ایمان به قیامت قبل از قیامت دارند و ادّعای علم غیب برای افرادی می‌کنند که نمی‌دانستند در داخل خانه آنها چه می‌گذرد. خشکه مقدّسانی در دین هستند که عقلشان اندک است، و مقلّد اهل بیتی از عرب شدند و پنداشتند که با تولای آنها نیازی به اعمال صالح و نیک نداشته و اینها نجات دهند گانشان از عقاب کارهای بد می‌باشند»^(۲).

و شبیه این قول را هشام بن عبدالملک اموی در نامه‌ای به یوسف بن عمر نیز گفته‌است: «همانا عبادت شیعیان، بندگی بنی انسان می‌باشد و نتیجه آن قیصری و کسروی و سلطه پاپ‌ها می‌باشد، آنها بر امامت موجود و سلطه او اعتراض داشتند، لیکن امامت شرعی آنها که بر مبنای ذریّه آل بیت است بهتر از آن نیست چرا که در نهایت به بی‌قانونی و خروج

۱- الخوارج والشیعة: ولهازن ص ۱۶۹-۱۷۳.

۲- الخوارج والشیعة: ولهازن ص ۱۷۵.

از شریعت می‌انجامد، هر کس از او (امام) پیروی کند، تکالیف از او برداشته شده و از مسئولیت معاف می‌شود»^(۱).
اینست تشیعی که مؤرخان و مستشرقان و سایرین بر آن اتفاق نظر دارند که چیزی سواى اسلام می‌باشد.

۱- الخوارج والشیعة: ص ۱۷۵ به نقل از طبری ۸۸۲/۲.

فصل سوم:

وجوه تشابه عقیدتی بین یهود و تشیع

شیخ ابراهیم جبهان در کتاب خود تبذیر الظلام و تنبیه النیام ص ۱۵۹-۱۶۰ می گوید:
تشیع در دامن فراماسونری (قدیم) رشد نموده و اولین سنگ بنا و تخم آنرا شخصیت
هایی ریخته اند که عبارتند از:

شخصیت هایی یهودی که تظاهر به اسلام نموده و بعد از آن به شکل غول های وحشی و
مارهای خطرناکی درآمده که سم خطرناک خود را در اینجا و آنجا میریخته اند، مثل عبدالله
ابن سبا یهودی و بقیه دعوتگران خاموش و ناطق آن، و این هسته ها در حول علی و
فرزندانش جمع شده تا بعدها از آنها خدایانی به شکل بشر درست نمودند، و در میان این
دسته ها بسیاری از کینه توزان و شکست خوردگان سابق و از شعوبه و غرض ورزان سیاسی
در اجرای همه نقشه ها پشت سر اینها قرار گرفتند، و وحدت هدف نیز همه آنها را در یک
صف قرار میداد، و هم چنین کوردلانی که آلت دست اینها شده و در لشکر اینها قرار
میگرفتند،

همین توطئه گران و منافقان آلت دست آنها بودند که جریمهء ترور امیرالمؤمنین عمر بن
خطاب بدست آنها صورت گرفت، و همین ها بودند که نقشهء قتل ای را ریختند که سرانجام
به شهادت امیرالمؤمنین عثمان انجامید، و همین ها بودند که آتش جنگ خانمانسوز بین علی
و عایشه رضی الله عنها در جمل شدند، و همین ها بودند که مانع هرگونه صلح و آشتی بین علی و
معاویه شده و برای خونریزی و حشتناک صفین شرایط را مهیا میکردند، و همین ها بودند که
شروط تحکیم را (برخود) علی دیکته کردند، و باز هم همین ها بودند که نقشهء و توطئه
شهادت علی را چیدند، و همین ها بودند که حسن را وادار به تنازل از خلافت کردند، و همین
ها بودند که شرایط غمناک و مصیبت بار کربلاء را فراهم نمودند، و همین ها بودند که نقشهء
نابودی زید بن علی و فرزندش یحیی را ریختند، و همین ها بودند که فرماندهی لشکر مختار
را در دست داشتند، و همین ها بودند که ابوالخطاب اسدی و مغیره عجلی را وادار به نشر بی
نظمی و ترور و وحشت مینمودند، و همین ها بودند که امت اسلامی را به فرق و احزاب متعدد
و متحارب و بعد از آن به دول متعدد و متحارب منقسم نمودند، و همین ها بودند که نقشهء

جنگ های صلیبی را ریختند، و همین ها بودند که خلافت عثمانی را که آرزو و امید دنیای اسلام بود ساقط نمودند، و همین ها هستند که (به رهبری صلیبیت و صهیونیست) هنوز هم با هر گونه تفکری به بازگشت به دولت (صحیح) اسلامی مبارزه میکنند، و همین ها هستند که افکار غربی و مذاهب ویرانگری چون اگزیستانسیالیست و بی نظمی و کمونیستی و بهائیت و قادیانیت و اباحت و انحلال اخلاقی و جنگ با همه ادیان و یگانه پرستی را منتشر مینمایند.

وجوه تشابه عقیدتی بین یهود و تشیع

پس از بررسی سیر تاریخی تحوّل تشیع، اکنون باید دید که در میدان عمل و اندیشه مذهبی، چه توافقهایی بین تشیع و کسانی که تشیع را منحرف کردند وجود دارد. در خلال بررسی های قبلی روشن شد که سبأ^(۱)، کانونی برای همهء فرق ضاله در جامعهء اسلامی شد^(۱) و آثار عبدالله ابن سبأ نیز با مرگ او از بین نرفت، بلکه عبدالله القصیمی بعد از آنکه از پدیدهء غلوّ دربارهء علی بن ابی طالب سخن گفته می گوید: ادّعاهای این مرد (ابن سبأ) و بدعت های او به هر طرف رفته و شعاع ناراحت کننده آن در اطراف مملکت اسلامی پیچید و در جایگاه عقیده ای نشست که در راه آن خونها ریخته شد و بعدها این عقاید به تشیع و مذهب شیعه معروف گشت^(۲).

حال وجوه تشابه بین عقاید یهود و شیعه را با استناد به کتب آنها بررسی می کنیم:

۱- تشابه در تسمیهء «وصی»:

نام وصی برای خلیفهء پیامبر و رهبر سیاسی مسلمانها بعد از پیامبر، از مسلمانان صدر اسلام شنیده شده است و برای هیچ یک از خلفای راشدین کلمهء وصی به کار برده نشده است، تا

۱- منبع اصلی معلومات این فصل دو کتاب عبدالله بن سبأ و امامت علی بن ابی طالب: بخش پنجم می باشد.

به تألیف عبدالرحمن السلمان و کتاب: بذل المجهود فی اثبات مشابهة الرافضة لليهود: عبدالله جمیلی.

۲- الصّراع بین الإسلام والوثنیّة ۱۱/۱.

اینکه ابن سبأ این واژه را برای علی علیه السلام به کار برد و این واژه یک اصطلاح یهودی است^(۱) که از طریق ابن سبأ در بین مسلمین مطرح شد^(۲).

۲- اتفاق یهود و شیعیان در وجوب نصب وصی:

در نزد یهود نصب وصی واجب می‌باشد و در سفر اعداد آمده است که خداوند به موسی گفت که: یوشع بن نون را به عنوان وصی معرفی نماید^(۳). و در نزد شیعیان صفار یک باب کامل به نصب وصی اختصاص داده و می‌گوید: اگر زمین بدون امام ماند، ذوب می‌شود و حتی اگر یک ساعت بدون امام باشد مثل موج دریا به هم می‌خورد^(۴).

۳- اتفاق یهود و شیعیان بر اینکه تعیین وصی از طرف خداوند است نه پیامبر:

۱-۳ یهود

خداوند به موسی گفت که: روزهایت به پایان رسیده یوشع را در خیمه اجتماع بخوان تا او را وصیت کنم ... «ربّ به موسی گفت: الان تو با پدرانت آرام می‌گیری، به یوشع بن نون وصیت کن و من با تو هستم»^(۵).

۲-۳ شیعه

در کتاب بصائر الدرجات از ابو عبدالله آمده است که: پیامبر صد و بیست بار به آسمان عروج کرد و در هر بار خداوند او را به ولایت علی و ائمه بعد از خودش توصیه نمود و بیش از فرائض او را وصیت به ولایت نمود! و در بحار آمده است که، خداوند حق اختیار را به پیامبر داد^(۶).

۱- بذل المجهود: عبدالله جمیلی ۱۸۲/۱.

۲- البته وصی به معنای کسی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به او سفارشهایی فرموده بود شامل علی علیه السلام می‌شود ولی به معنای جانشین پیامبر نبوده و در صدر اسلام سابقه نداشته است.

۳- اصحاح ۲۷ فقرات ۲۳/۱۵.

۴- بصائر الدرجات ص ۵۰۸، دلائل الإمامة ۲۳۰.

۵- تنبيه: اصحاح ۱۴/۳۱-۱۶-۲۳.

۶- بصائر الدرجات ص ۹۹: بحار الأنوار مجلسی ۳۴۱/۱۸ و ۱۰۷/۳۸.

۴- اتفاق یهود و شیعیان بر اینکه خداوند با اوصیاء سخن گفته و بر آنها وحی می‌نماید:

۱-۴ یهود

در سفر یوشع آمده که خدا بعد از وفات موسی یوشع را مخاطب قرار داده و به او می‌گوید: «بعد از مرگ موسی رب عبادت شود، رب به یوشع بن نون خادم موسی گفت: بندهام موسی وفات کرد، الان برخیز و از این اردن گذر نما»^(۱).

۲-۴ شیعه

مفید از حمران بن أعین روایت می‌کند که: به ابو عبدالله علیه السلام گفتم که: من شنیده‌ام که خداوند تبارک و تعالی با علی مناجات نموده‌است، پاسخ داد: آری، در بین آنها در طائف مناجات رخ داد^(۲). و نیز روایت است که در طائف و تبوک یوم خیبر علی با خدا مناجات نمود^(۳).

۵- وصی به منزلت نبی در نزد یهود و شیعه:

۱-۵ یهود

در سفر یوشع آمده‌است که «ربّ به یوشع گفت: من از امروز تو را در چشم بنی اسرائیل عظمت می‌دهم تا بدانند که با تو مثل موسی خواهم بود»^(۴). و در جای دیگری آمده‌است: در آنروز رب در چشم همه بنی اسرائیل به یوشع عظمت داد و هیبت او در نزد آنها مثل هیبت موسی شد^(۵).

۲-۵ شیعه

۱- سفر یوشع: اصحاح ۱/۱.

۲- الاختصاص ص ۳۲۷.

۳- الاختصاص ص ۳۲۸، و خمینی مدّعی است که جبرئیل بر حضرت فاطمه نازل شده و شش ماه با او مراوده داشته و می‌گوید: شاید از مسائل جمهوری اسلامی با او سخن گفته است. آیا روزی می‌آید که شیعیان به عقل آمده و خرافات را از حقایق بشناسند؟

۴- اصحاح ۷/۳.

۵- سفر یوشع اصحاح ۴ فقره ۱۴.

در کافی از محمد بن مسلم روایت است که می‌گوید: از ابو عبدالله علیه السلام شنیدم که می‌گفت: ائمه به منزلت رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشند جز اینکه پیامبر نیستند و جز در مورد تعداد زنان، به منزلت رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشند^(۱).
و غلو و افراط آنها حدّ نشناخته و حتّی طلاق زنهای پیامبر را نیز در دست علی قرار داده‌اند و می‌گویند: پیامبر به علی گفته است: ای علی اختیار زنهایم بعد از من در دست توست^(۲). و به این هم اکتفا ننموده بلکه ائمه را اعلم و افضل از انبیاء دانسته‌اند چنانکه در بحار الأنوار عنوانی است به نام: «آنها از انبیاء علیهم السلام اعلم می‌باشند»^(۳). و باب «تفضیل ائمه بر انبیاء و همه مخلوقات»^(۴).

۶- یهودیان امامت را در آل داود و شیعیان در آل حسین محدود نموده‌اند:

۱-۶ یهود

یهودیان مملکت را در آل داود محصور نموده‌اند و نزد آنها جایز نیست که تا روز قیامت مملکت از خانواده داود خارج شود.

در سفر ملوک اوّل آمده‌است که: کرسی داود تا ابد در مقابل عرب ثابت خواهد بود^(۵).

۲-۶ شیعه

شیعیان امامت را در آل علی و در فرزندان حسین محدود نموده و می‌گویند: تا قیامت در آنها باقی خواهد ماند. چنانکه در کتاب علل الشرائع و غیره آمده‌است که از ابو عبدالله روایت است که: خداوند علی را به وصایت رسول خدا صلی الله علیه و آله اختصاص داده‌است سپس به وصایت حسن بعد به حسین سپس به علی بن حسین و بعد از او در اعقاب او خواهد بود^(۶). و مفید

۱- اصول کافی ۲۷۰/۱.

۲- الاحتجاج: طبرسی ص ۱۶۴، بحار: مجلسی ۶۶/۲۶.

۳- بحار الأنوار ۱۴۹/۲۶-۲۰۰ و در آنجا سیزده روایت در اینمورد وجود دارد.

۴- بحار ۲۶۷/۲۶-۳۱۹، در آنجا ۸۸ روایت در اینمورد وجود دارد.

۵- سفر آرمیا: اصحاب ۱۷/۳۳ و اصحاب ۳۳/۲ و ۴۵.

۶- علل الشرائع: صدوق ص ۲۰۷، بحار: مجلسی ۲۵۸/۲۵.

اجماع شیعه را نقل کرده است که امامت بعد از پیامبر ﷺ در بنی هاشم و سپس در علی و حسن و حسین و بعد از آن در میان فرزندان حسین تا قیامت باقی خواهد ماند^(۱).

۷- یهودیان مملکت را در فرزندان هارون (نه موسی) قرار دادند و شیعیان امامت در فرزندان حسین (نه حسن) قرار دادند:

۱-۷ یهود

در سفر خروج آمده است که خداوند موسی را مخاطب قرار داده و می گوید: «برادرت هارون را نزدیک کن و فرزندانش نیز با او هستند تا در بنی اسرائیل کاهن من باشد»^(۲).

۲-۷ شیعه

صدوق از هشام بن سالم روایت می کند که می گوید: به امام صادق جعفر بن محمد علیه السلام گفتم که: حسن افضل است یا حسین؟ گفت: حسن از حسین افضل است، گفتم: پس چگونه امامت بعد از حسین در فرزندان او شده است نه فرزندان حسن؟ گفت: خداوند خواسته است که سنت موسی و هارون در حسن و حسین علیهما السلام جاری شود^(۳).

۸- بناء هیکل سلیمان در نزد یهود و حمل سلاح رسول در نزد شیعه:

۱-۸ یهود

در سفر صموئیل دوم آمده است که خداوند خطاب به داود می گوید: آنگاه که روزهایت تکمیل شود و با پدرانت آرام گیری، بعد از تو نسلت را که از درونت بیرون می آید بر پا داشته و مملکت آنها را ثابت نگه می دارم ... و من کرسی مملکت او را تا ابد ثابت نگه خواهم داشت^(۴).

۱- أوائل المقالات ص ۴۴.

۲- اصحاب ۲۸ فقره ۱.

۳- کمال الدین و تمام النعمة ص ۳۱۶ و بحار: مجلسی ۲۴۹/۲۵.

۴- اصحاب ۷ فقره ۱۳/۱۲.

۸-۲ شیعه

شیعیان شرط صحّت امامت ائمه خود را داشتن سلاح رسول خدا ﷺ می‌دانند و سلاح را در میان آنها شبیه به تابوت در بنی اسرائیل می‌دانند. چنانکه کلینی روایت می‌کند که ابو عبدالله می‌گوید: سلاح در میان ما مثل تابوت در بنی اسرائیل است، در میان بنی اسرائیل هر خانواده‌ای که تابوت در میان آنها بود نبوت به آنها داده می‌شد و از میان ما هر کس که سلاح در میان او باشد امامت به او داده خواهد شد.^(۱)

۹- انتهای مملکت و امامت در میان یهود و شیعه:

مملکت آل داود از بنی اسرائیل که یهودیان می‌پنداشتند تا قیامت ادامه خواهد داشت از ازمناه بسیار دوری است که قطع شده است و همچنین امامت فرزندان حسین نیز چنین است، بلکه بالاتر از این نه حضرت حسین و نه فرزندان او هرگز حکومت به دستشان نرسید و این خود دلیل روشنی بر اکاذیب یهود و شیعه می‌باشند که بر خداوند افترا زده و دروغ ساخته‌اند. چرا که اگر خداوند چنین وعده‌ای نموده بود خلف وعده نمی‌فرمود، خداوند می‌فرماید: ﴿وَعَدَ اللَّهُ لَا تُخْلَفُ ۚ وَ عَدَّ لَهُ ۖ﴾ (الروم: ۶).

۱۰- محدود نمودن یهود به اسباط خود و شیعیان به ائمه خود:

شیعیان محدود نمودن ائمه خود را به دوازده عدد مشابه با عدد اسباط بنی اسرائیل می‌دانند. چنانکه اربلی می‌گوید: خداوند عزّ وجلّ در کتاب خودش می‌گوید: ﴿وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا﴾ (مائده: ۱۲). «خداوند از بنی اسرائیل پیمان گرفت و در میان آنها دوازده نقیب برانگیخت» و عدد آن نقیب‌ها را که قائمان بر امر می‌باشند دوازده نفر قرار داد، پس عدد ائمه دوازده نفر می‌گردند.

اینها برخی از وجوه تشابه بین یهود و شیعه می‌باشد که از طریق مقارنه بین متون دو مذهب استنباط می‌شود و در بعضی از این روایات، شیعیان خود در تشابه خودشان با یهود تصریح می‌کنند و الا چه مقصودی در تشبیه به متون اسفار یهود وجود دارد، جز اینکه پیامبر می‌فرماید: «هر کس به قومی تشبیه جوید از آنهاست»^(۱).

۱۱- غلو یهود و شیعه در انبیاء و اوصیاء:

از بارزترین وجه تشابه بین آراء یهود و شیعه غلو در حق انبیاء و اوصیاء خیالی و صالحان می‌باشد.

۱-۱۱ غلو یهود

شواهد متعددی در کتاب تلمود که از اسفار مقدس یهودی می‌باشد وجود دارد که ما به یک مثال اکتفا می‌نمائیم. در سفر خروج آمده‌است: «رب به موسی گفت: بنگر، من تو را إله فرعون قرار دادم و برادرت هارون را پیامبر تو»^(۲)، بدون شک که یهود در اینمورد از حد تجاوز نموده و موسی را از مرتبه بندگی به مقام الوهیت ارتقاء داده‌اند.

۲-۱۱ غلو شیعه

شیعیان در مورد علی تا مرتبه خدایی غلو نموده‌اند، چنانکه مجلسی درباره این آیه که می‌گوید: «أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نَعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ»^(۳) «اما کسی که ظلم نموده‌است به زودی او را عذاب داده سپس به سوی خدایش باز می‌گردد و ...» (کهف: ۸۷) می‌گوید: تفسیر باطن این آیه اینست که به سوی امیرالمؤمنین باز می‌گردد ... وقتی که او را عذاب می‌دهد می‌گوید: «يَلِيَّتِي كُنْتُ تُرَابًا»^(۴) «کاش که من خاک می‌بودم» کاش که من از شیعه ابوتراب (یعنی علی) می‌بودم و در تعلیق و شرح این روایت می‌گوید: ممکن است بازگشت به رب یعنی بازگشت به کسی باشد که خداوند او را برای حساب مخلوقات در روز

۱- ابوداود ۳۱۴/۴-احمد: مسند ۵۰/۲.

۲- اصحاب هفتم فقره ۱.

۳- سوره نبا: ۴۰.

قیامت مقرر داشته‌است، و این مجاز شایع است، یا اینکه مراد از ربّ امیرالمؤمنین است چرا که خداوند او را در تربیت مخلوقات در علم و کمالات قرار داده است و هم او حاکم بر آنها در دنیا و آخرت است»^(۱).

و در روایات دیگر آنها آمده‌است که علی گفته‌است: من ربّ و پروردگار زمینم که با او زمین آرام می‌گیرد^(۲).

آیا غلو و کفری بالاتر از این می‌شود تصوّر کرد؟ و صدها نمونه از این افراط‌گری‌ها در روایات اثنا عشریان وجود دارد و مذهبشان اساساً بر مبنای همین غلو و افراط‌گری‌ها بنا شده‌است.

۱۲- قراردادن اسماء الهی برای انبیاء و اوصیاء:

۱-۱۲ یهود

یهودیان درباره دانیال غلو نموده و به زعم آنها خداوند در او حلول کرده‌است، همچنانکه در سفر دانیال از زبان بخت النصر آمده‌است^(۳).

۲-۱۲ شیعه

شیعیان درباره ائمه خود غلو نموده و اسماء حسناى الهی را بر آنها گذاشته‌اند. محسن کاشانی از ابو جعفر روایت می‌کند که می‌گوید: والله که ما اوصیاء و خلفای بعد از پیامبر ﷺ هستیم، و ما مثانی (یعنی فاتحه) ای هستیم که به پیامبر داده شده‌است، ما شجره نبوت و منشأ رحمت و معدن حکمت و چراغ علم و موضع رسالت و محلّ رفت و آمد ملائکه و موضع سرّ الهی و امانت الهی در میان بندگان و حرم بزرگ الهی هستیم... و ما اسماء حسناى الهی هستیم که خداوند هیچ عملی را جز با شناخت ما نمی‌پذیرد، والله ما کلماتی هستیم که

۱- بحار: مجلسی ۲۶۲/۲۴ و ۲۶۳.

۲- مرآة الأنوار ص ۵۹.

۳- سفر دانیال: ۱۲۸/۴.

آدم آنها را از خداوند دریافت نمود و بر او توبه کرد^(۱). و در بصائر الدرجات است که از امیرالمؤمنین نقل می‌کند که: من چشم خدا و دست خدا و پهلوی خدا و باب خدا هستم^(۲). و ده‌ها نمونه از این غلوهای کفرآمیز که کتب شیعه از آنها پر است.

۱۳- ادّعیای یهود و شیعه در علم غیب برای انبیاء و اوصیاء:

۱-۱۳ یهود

یهودیان درباره بعضی از پیامبران خود غلو نموده و به این زعم رفته‌اند که آنها بعضی از امور غیب را می‌دانند، چنانکه درباره ایلیا می‌گویند: بدون اینکه علامتی از باران باشد می‌دانسته چه وقتی باران می‌آید^(۳).

۲-۱۳ شیعه

شیعیان در مورد ائمه خود چنان غلو نموده‌اند که به آنها مقام فوق بشریت و صفاتی داده‌اند که جز برای خداوند متصور نیست و از جمله این صفات معرفت غیب می‌باشد. در بحار الأنوار از امام صادق علیه السلام نقل شده که می‌گوید: والله که به ما علم اولین و آخرین داده شده‌است، یکی از اصحابش به او گفت که: فدایت شوم آیا علم غیب دارید؟ گفت: وای بر تو، من آنچه را که در پشت مردها و در رحم زنان می‌باشد می‌دانم ... ما حجّت الهی بر مخلوقات هستیم و اگر من بخواهم می‌توانم شن‌های کوه تهامه را بشمارم ...^(۴)! و سیف تمار از ابو عبدالله نقل می‌کند که، امام گفت: قسم به ربّ کعبه (سه بار) که اگر من بین موسی و خضر می‌بودم به آنها می‌گفتم که از آن دو عالم تر هستم و آنچه را که نمی‌دانستند به آن دو اطلاع می‌دادم، چرا که آن دو علم به آنچه که رخ داده است داشتند اما علم به آنچه را که

۱- محسن کاشانی: علم الیقین فی معرفة أصول الدّین ۵۹۷/۲، بذل المجهود ۴۶۴/۱.

۲- صفّار: بصائر الدرجات ص ۸۶/۸۱، أصول الکافی ۱۴۳/۱ و ۱۴۴.

۳- اصحاب ۴۱/۱۸ و ۴۵.

۴- مجلسی: بحار ۲۶/۲۷ و ۲۸.

رخ نداده‌است نمی‌دانستند ... ما آنرا از رسول خدا ارث برده‌ایم^(۱).

۱۴- تشابه یهود و شیعه در مورد ادعایشان که اولیاء آنها از پیامبران برتر هستند:

۱۴-۱ یهود

یهودیان در مورد خاخام‌های خود که در واقع بانیان دین آنها هستند، غلو نموده و اقوال آنها را بهتر و برتر از اقوال انبیاء دانسته‌اند. در تلمود آمده است که: «بدان که گفتار خاخام‌ها برتر از گفتار پیامبران بوده و باید گفتار آنها را مثل شریعت برای خودت بدانی چرا که گفتار آنها گفته‌ء خداوند زنده می‌باشد». و باز در تلمود آمده است: «به گفتار خاخام‌ها بیشتر از شریعت موسی باید توجه کرد»، «و هر کس گفته‌های خاخام‌ها را ناچیز بشمارد اقوال تورات را تحقیر کرده‌است ...»^(۲).

۱۴-۲ شیعه

شیعیان در مورد ائمه خود چنان غلو نموده‌اند که امامت را بالاتر از نبوت دانسته و مقام آنها را از مقام انبیاء بالاتر دانسته‌اند و بنا براین خمینی که عقاید باطنی داشته مدعی است که، «امام مقام و مرتبه‌ای دارد که هیچ ملک مقرب و پیامبری بدان نمی‌رسد و اینکه بر ذرات این هستی حکومت دارند و آنها دارای خلافت تکوینی هستند، و این ضروریات مذهب می‌باشد»^(۳). و به این کفریات مخالف با بدیهیات اسلام اکتفا نموده و ادعا می‌کنند که علی بن ابی طالب دارای فضائلی است که رسول خدا ﷺ هم نداشته است.

۱- اصول کافی ۲۶۱/۱، صفار: بصائر الدرجات ص ۱۴۹: این کفریات و غلوها حتی در ذهن یهود هم خطور نکرده است.

۲- د. روهلنج: الكنز المرصود، ص ۴۴-۴۵ و ۴۶، ابراهیم خلیل: اسرائیل والتلمود ص ۶۵، پولس خناسعد: همجبة التعالیم الصّهیونیّة ص ۲۲، بذل المجهود ۱ ص ۴۴۶ و ۴۴۷.

۳- الحكومة الإسلامية - نسخة عربی - ص ۵۲: خمینی.

مجلسی هم به زعم خود از پیامبر روایت می کند که: «به من سه خصال داده شده است که علی با من در آنها شریک است و به علی سه خصال داده شده است که من در آنها با او شریک نیستم، ... به علی شجاعتی داده شده که من داده نشده است و ...»^(۱).
این روایت و امثال آن دلالت روشن دارد بر برتری علی بر پیامبر ﷺ و بنا براین نعمت الله جزائری که او را خاتمة المحدثین می نامند می گوید که: در میان اصحاب ما اختلاف بر برتری علی بر سایر انبیاء نیست بلکه اختلاف بر افضلیت امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین بر جدشان می باشد^(۲).

۱۵- زنده کردن مردگان در نزد یهود و شیعه:

۱-۱۵ یهود

یهودیان بر این باور هستند که خاخام های آنها می توانند مردگان را زنده کنند و در تلمود آمده است که: «یکی از خاخام های دیگری را در حالت مستی کشت، سپس معجزه کرد و آن خاخام را زنده نمود»^(۳).

و در تلمود آمده است که: «یکی از مؤسسان مذهب تلمودی یهودی می تواند با سحر کسی را که کشته است زنده نماید، و هر شب گوساله سه ساله ای را با همکاری یکی از ربانین زنده نموده و با هم می خوردند» و «بعضی از ربانی ها که تلمودی بودند دارای سنگی بودند که به وسیله آن مرده ها را زنده می کردند» و «یکی از ربانی ها که (جانی نام داشت) آب را به عقب مبدل می نمود و در یکی از روزها زنی را به چهارپایی تبدیل کرد که در گردش هایش بر او سوار می شد»^(۴).

۱- بحار الأنوار: ۴۰/۳۹.

۲- الأنوار العمانية ۲۰/۱ و ۲۱ و بحار الأنوار ۳۵۲/۲۵.

۳- التلمود - تاریخچه و تعالیم ص ۸۵ ظهیر الإسلام همان.

۴- پولس حنا سعد: همجية التعاليم الصهيونية ص ۴۳ و ۴۴ و د. روهنج: الكنز المرسود، و بذل المجهود ص

۱۵-۲ شیعه

شیعیان می‌پندارند که به مقدور ائمه آنها می‌باشد که به هر کس که خواستند از انسان و حیوان، اعاده حیات نمایند چنانکه در کتاب بصائر الدرجات در باب «ائمه مرده‌ها را به اذن الهی زنده می‌کنند» چند روایت آمده است. یک روایت به ابو عبدالله نسبت داده شده که می‌گوید: یکی از خویشان امیرالمؤمنین نزد او آمد و گفت: ای خال من، برادرم و برادرزاده‌ام مرده‌اند و من سخت غمگین می‌باشم، گفت: دوست داری آنها را ببینی؟ گفت: بله، گفت: قبرستان را به من نشان بده^(۱)، و با ردای مستجاب پیامبر برخاست و وقتی که به قبر سید لبانش را تکان داده (یعنی چیزی خواند) سپس با لگد به قبر زد و او بیرون آمد و می‌گفت: «رمیکا»^(۲) به زبان فارسی، علی علیه السلام به او گفت: مگر وقتی که مردی عرب نبود؟ گفت: چرا لیکن چون بر سنت فلان (یعنی ابوبکر) مردم زبان ما عوض شد^(۳).

دوباره مجلسی روایت می‌کند که محمد بن راشد از جدش روایت می‌کند که علامتی از جعفر بن محمد پرسیدم: گفت: هر چه خواستی پرس ان شاء الله جواب می‌دهم، گفتم: برادرم که در میان این قبرها است دستور بده که بیاید. گفت: اسمش چه بوده؟ گفتم: احمد، گفت: ای احمد به اذن خدا و به اذن جعفر بن محمد برخیز. والله برخاست و گفت: آمدم^(۴).

و اما زنده کردن حیوانات:

مجلسی از مفضل بن عمر روایت می‌کند که من با ابو عبدالله جعفر بن محمد در مکه یا منی همراه می‌رفتم که زنی بود که گاوی در جلوی او مرده بود، او و بچه‌اش گریه می‌کردند! او پرسید که چه خبر است؟ زن گفت: من و بچه‌ام از این گاو روزگار

۱- چقدر مسخره است، کسی که مرده را زنده می‌کند نمی‌داند که قبرشان کجاست، چقدر با این روایت‌های جعلی با عقل شیعیان بازی کرده‌اند.

۲- گویا که «رمیکا» فارسی است، و مسخره کردن مقلدان هم مجانی است.

۳- بصائر الدرجات ص ۲۹۳ و بحار الأنوار ۲۳۰/۶: گویا در نزد آقایان زبان فارسی جرم است! و باید فردوسی و سعدی و حافظ در قعر جهنم باشند!!

۴- بحار الأنوار ۱۳۷/۴۷.

می‌گذرانند و آن مرد و الان نمی‌دانم چه کار کنم، گفت: دوست داری خدا زنده‌اش کند؟ زن گفت: آیا با من شوخی می‌کنی؟ گفت: نه، سپس دعا نموده و بعد به آن گاو لگدی زده و بر آن فریاد کشید: گاو با سرعت برخاست. زن گفت: به خدای کعبه که عیسی بن مریم است، صادق در میان مردم رفت و زن او را شناخت^(۱).

۱۶- تشابه اقوال یهود و شیعه به اینکه گفته‌های رهبران‌شان مثل گفته‌ء خداوند است:

۱۶-۱ یهود

در کتاب یکی از خاخام‌ها آمده‌است که کسی که تورات را بدون شنادغامارا (دو کتاب یهود که خاخام‌ها آنها را نوشته‌اند) بخواند، او خدایی ندارد^(۲).

و در تلمود آمده‌است که، گفته‌ء آنها مثل گفته‌ء خدای زنده است: «اگر خاخام به تو گفت که دست راست چپ است و برعکس گفته‌اش را تصدیق کن و با او مجادله نکن»^(۳). و در نصّ دیگری از تلمود آمده‌است که: «کلمات ربّانی‌ها در هر شهر و زمانی کلمات خداست و لهذا از کلمات انبیاء برتر است و اگر چه متناقض باشد و هر کس که آنها را مسخره کند از آنها خرده بگیرد گناه بزرگی مرتکب شده گویا که خدا را مسخره کرده‌است»^(۴).

۱۶-۲ شیعه

۱- منبع سابق و روایات دیگری که برای مسخره مردم آنها را آورده است و جالب‌تر اینکه همه این

مجموعات را اسرار آل محمد می‌دانند!

۲- د. روهنج: الكنز المرصود ص ۴۵.

۳- د. روهنج: الكنز المرصود ص ۴۶.

۴- بولس یوحنا: همجية التّعاليم الصّهیونیة ص ۲۶.

خمینی راجع به تعالیم ائمه ادّعا می‌کند که: «تعالیم ائمه مثل تعالیم قرآن است و ویژه یک نسل خاص نیست، بلکه برای همه عصرها و زمان و افراد می‌باشد و تا روز قیامت باید به آنها عمل کرد»^(۱).

و محمدرضا مظفر می‌گوید: ما معتقدیم که امر و نهی و طاعت و معصیت آنها امر و نهی و طاعت و معصیت خداوند است، ولی آنها ولیّ خداست و دشمن آنها دشمن خداست و ردّ بر آنها روا نیست و کسی که بر آنها ردّ کند گویا بر خدا ردّ نموده‌است و بر رسول ردّ نموده‌است^(۲).

۱۷- ادّعای یهود و شیعه در عصمت انبیاء و اوصیاء:

۱-۱۷ یهود

یهود درباره خاخام‌های خود غلو نمودند و درباره آنها ادّعای عصمت نمودند و گفتند: خطا و اشتباه و فراموشی در آنها راه ندارد. خاخام «روسکی» یکی از نویسندگان تلمود درباره اختلاف دو خاخام می‌گوید: «هر دو خاخام حق گفته‌اند چون خداوند خاخام را از اشتباه مصون داشته‌است»^(۳). و از این بیشتر حتّی حیوانی که آنها به کار می‌گیرند نیز معصوم است، در تلموذ آمده است: «هر خاخام امکان ندارد که چیز حرامی بخورد»^(۴).

۲-۱۷ شیعه

مفید عالم بزرگ و شهیر شیعه می‌گوید: «ائمه که در تنفیذ احکام و اقامه حدود و حفظ شریعت و تأدیب مردم مثل انبیاء هستند مثل آنها معصوم می‌باشند و هیچ گناه صغیره‌ای برایشان روا نیست مگر آنچه برای انبیاء رخ می‌دهد و هیچ سهوی در دین برایشان روا نیست

۱- الحکومة الإسلامية - خمینی ص ۱۱۳.

۲- مظفر: عقائد الإمامية ص ۱۰۶ و ۱۰۷.

۳- د. روهلنج: الكنز المرصود ص ۴۷.

۴- د. روهلنج: الكنز المرصود ص ۴۷.

و هیچ چیز از احکام را فراموش نمی کنند و مذهب امامیه همه بر این گفته هستند مگر کسانی که به ظاهر روایات بر اساس گمان فاسد چنگ زده اند»^(۱).

و محمدرضا مظفر می گوید: به اعتقاد ما امام مثل پیامبر باید معصوم از هر گونه ردائیل و فواحش ظاهری و باطنی از کودکی تا مرگ باشد چه عمداً و چه سهواً و از خطا و فراموشی نیز باید معصوم باشد»^(۲).

۱۸- اولیاء یهود و شیعه در دنیا و آخرت بین مخلوقات حکومت می کنند:

۱-۱۸ یهود

افراط و غلو یهود راجع به روحانیت خود یعنی خاخام ها به حدی رسیده است که می پندارند چنانکه در تلمود آمده است: خداوند در حل مشکلات با آنها مشورت نموده و آنها به ملائکه آسمان هم تعلیم می دهند»^(۳).

۲-۱۸ شیعه

شیعیان نیز ادعا می کنند که ائمه آنها به ملائکه توحید و ذکر الهی یاد می دهند! صدوق حتی بر پیامبر افترا زده و می گوید که: آن حضرت به علی گفت: «خداوند پیامبران را بر ملائکه مقرب برتری داده است ... و ای علی برتری بعد از من برای تو و ائمه بعد از تو می باشد و ملائکه خدمتگزار ما و دوستان ما هستند ... ای علی اگر ما نبودیم خداوند آدم و حوا و جنت و آتش و آسمان و زمین را خلق نمی کرد، چطور ما از ملائکه بهتر نیستیم (در

۱- أوائل المقالات ص ۷۱ و ۷۲.

۲- مظفر: عقائد الإمامیه: ص ۱۰۴.

۳- د. روهلنج: الكنز المرصود ص ۴۷ و بولس حنا: همجية التعاليم الصهيونية ص ۳۱ و بذل المجهود ص

صورتیکه) ما در توحید و معرفت الهی و تسبیح و تقدیس ... بر آنها سبقت گرفته‌ایم. ملائکه به وسیله ما هدایت شدند»^(۱).

سلیم بن قیس نیز بر پیامبر افترا زده و می‌گوید که: به علی گفت: «ای علی بعد از من تو علم بزرگ الهی در زمین هستی و تو رکن اعظم هستی و حساب مردم با تو می‌باشد و رجوع آنها به تو می‌باشد و میزان، میزان توست و راه، راه توست و حساب و موقف از آن توست ...»^(۲).

شیخ مفید هم بر عبدالله بن مسعود رضی الله عنه افترا زده و می‌گوید که: گفته‌است: «من نزد فاطمه آمدم و گفتم: شوهرت کجاست؟ گفت: جبرئیل او را به آسمان برده‌است (عروج کرده‌است) گفتم: چرا؟ گفت: چند فرشته با هم اختلاف کرده‌اند و خواستار حکمی از آدمیان شده‌اند و خداوند به آنها وحی نموده که خود اختیار نمایند، آنها علی را برگزیده‌اند»^(۳).

این عقاید فاسدی که در کتب شیعه وجود دارد و تا امروز نیز علمای شیعه از آنها دفاع می‌کنند، نتیجه آن توطئه‌ای است که ابن سبأ به پا نمود و این گروه را به نام محبّ اهل بیت از دین اهل بیت جدا کرد.

۱۹- عدم یاری یهود و شیعه به ائمه و رؤسای خود:

۱۹-۱ یهود

با تمام غلوّی که یهود راجع به پیامبران و روحانیون (خاخام‌های) خود نموده‌اند، لیکن در شدیدترین اوقات دست از یاری آنها برداشته و آنها را تنها گذاشتند. موسی علیه السلام هنگامیکه به یهود دستور جنگ داد تا داخل سرزمین مقدّس شوند، پاسخ یهودیان این بود که: «ای موسی

۱- صدوق: علل الشرائع: باب «العلّة الّتی من أجلها صارت الأنبياء والحجج ... أفضل من الملائكة»: و عبدالله

بن سبا و امامه علی بن ابی طالب ص ۹۰.

۲- کتاب سلیم بن قیس ص ۲۴۵، من از نقل این کفریات عذر می‌خواهم.

۳- مفید: الاختصاص ص ۲۱۳، بحار ۱۵/۳۹، مدینه المعاجز ۹۱/۱.

مادامی که آنها (عمالقهء جبّار) آنجا هستند، ما هرگز داخل آن سرزمین نمی‌شویم، تو و خدایت بروید و بجنگید ما در اینجا نشسته‌ایم»^(۱).

۱۹-۲ شیعه

شیعیان نیز در موارد متعدّد از یاری ائمّه خود دست کشیدند تا حدّی که علی و حسن و حسین علیهم‌السلام از دست آنها شکوه داشته و می‌نالیدند، به طوریکه خطبه‌های علی در شکوه از شیعیانش شهره آفاق است^(۲) و ما تعدادی از آنها را قبلاً ذکر کردیم، و شیعیان دست از یاری حسن علیه‌السلام نیز کشیده و به او حمله کردند و از اطراف حسین علیه‌السلام پراکنده شده و از کمک به زید بن علی بن حسین خودداری کردند^(۳).

۲۰- ناسزاگویی و نسبت نقص به خداوند توسط یهودیان و شیعیان:

در نسبت دادن اندوه و پشیمانی به خداوند بین یهود و شیعه اختلافی نیست، زیرا هر دو به خداوند نسبت «بداء» داده‌اند. «بداء» یعنی ظهور، یعنی شخص چیزی را ندانسته و سپس از آن آگاه شده‌است. هیچ تردیدی نیست که عقیده «بداء» که در میان شیعیان رایج است با تغییر اندکی در الفاظ از اسفار یهود گرفته شده‌است. یهودیان به خداوند نسبت پشیمانی و حزن و تأسف داده‌اند و شیعیان به خدا نسبت «بداء»^(۴) می‌دهند. با این کار در حقیقت هر دو دسته می‌گویند که: خداوند مصالح امور را جز بعد از وقوع امور نمی‌داند و آینده داخل در علم و قدرت الهی نیست و بی‌شکّ این، اعلام نقص در ذات خداست.

۲۰-۱ یهود

یهودیان فراوان نسبت پشیمانی و غم و اندوه و صفات نقص به خداوند داده‌اند. و در اسفار یهود نصوص متعدّدی در این مورد آمده‌است. مثلاً در سفر خروج می‌خوانیم که،

۱- ترجمه آیه ۲۴ سوره مائده.

۲- شرح نهج البلاغه: ابن ابی الحدید ۱۱۱/۲، باب ۲۹.

۳- مختصر تحفة اثنا عشریة ص ۶۲ و ۶۳ و عبدالله بن سبأ و امامة علی بن ابی طالب ص ۹۵.

۴- أصول کافی، کتاب التّوحید ۱/۱۴۶، ابن بابویه: التّوحید: باب البداء ص ۳۳۲، بحار: باب البداء ۱۰۷/۴.

خداوند از ناسپاسی‌های بنی اسرائیل که با موسی از مصر خارج شده بودند خشمگین شده و می‌خواهد آنها را هلاک نماید ولی موسی از خدا می‌خواهد که رأیش را تغییر دهد و به خدا می‌گوید: «از داغ خشم خود بازگرد و از فعل شرّ به مَلّت خودت پشیمان شو ... پس خداوند از شرّی که می‌خواست با مَلّتش انجام دهد پشیمان شد»^(۱). و در تلمود آمده‌است که: «خداوند از اینکه یهود را در بدبختی گذاشته است پشیمان شده و هر روز به صورت خود زده و گریه می‌کند ...»^(۲) و در سفر تکوین آمده‌است که: «وقتی که خداوند شرّ انسان را در زمین دید ... از خلقت انسان در زمین پشیمان شد و تأسّف خورد ...»^(۳).

۲۰-۲ شیعه

شیعیان نسبت «بداء» به خداوند داده‌اند (ظاهر شدن چیزی که از قبل معلوم نبوده‌است) و چنان در این مورد غلوّ کرده‌اند که روایت می‌کنند: «خداوند به هیچ چیزی عبادت نشده مثل بداء»^(۴) و ده‌ها روایت امثال آن. و این عقیده در میان شیعیان مورد اتفاق می‌باشد^(۵)، که به معنای نسبت جهل به خداوند است. بنا براین از امام جعفر روایت می‌کنند که گفت: برای خداوند در هیچ چیزی مثل فرزندان اسماعیل بداء رخ نداد^(۶). چون اسماعیل که به قول شیعیان زمان امام بعد از جعفر بود در حیات پدرش جعفر فوت کرد. آیا این موارد دلیل بر توافق این دو عقیده نیست و دلیل بر این نیست که مصدر یهود و تشیع یکی است؟

۲۱- تشابه یهود و شیعه در تحریف کتب الهی:

۱- اصحاح ۳۲ فقر ۱۲ و ۱۴.

۲- ابراهیم خلیل احمد: اسرائیل و التلمود ص ۶۶.

۳- اصحاح ۶ فقره ۵ و ۸.

۴- أصول الکافی ۱/۱۴۶-۱۴۸.

۵- أوائل المقالات ص ۴۸ و ۴۹.

۶- صدوق: کمال الدّین و تمام النّعمة ص ۶۹، نوبختی: فرق الشّیعة ص ۶۴، نعمة الله الجزائری: الأنوار

النّعمانیة ۱/۳۵۹.

۲۱-۱ یهود

کتابی که اکنون در دست یهود می‌باشد و تورات نام دارد تورات اصلی نیست، یعنی آن توراتی نیست که خداوند آن را به موسی علیه السلام نازل کرد (هر چند عناصری از آن تورات در تورات کنونی وجود دارد) و بنا براین قرآن درباره آنها می‌فرماید: ﴿تُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ^۱ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ﴾ «سخن را از جایگاه خود منحرف می‌کنند و قسمتی از آنچه را که برایشان نازل شد فراموش کردند...»^(۱). و همچنین به یهود می‌فرماید: ﴿وَتُحَرِّفُونَ كَثِيرًا﴾ «و بسیاری از آنرا مخفی می‌کنید»^(۲). اما نوع دیگر تحریف، تحریف معانی و تغییر آن و حق و باطل را با هم مخلوط کردن است، که در این مورد نیز قرآن به یهودیان هشدار می‌دهد: ﴿وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْمُونَ﴾ «حق را با باطل میامیزید، حق را پنهان می‌کنید و خود می‌دانید»^(۳). و نصوص تورات خود گواه آنست که موسی آن را ننوشته و بعدها تحریف شده‌است^(۴)، و اختلاف بین تورات‌های عبری و سامری نیز دلیل تحریف آن می‌باشد چنانکه شیخ رحمت الله هندی صد دلیل محکم بر تحریف تورات و انجیل در کتاب تحقیقی خود «اظهار الحق» ارائه کرده‌است.

حتی خود علمای یهود قائل به تحریف تورات می‌باشند^(۵). و بنا براین «نولدکه» می‌گوید که: «تورات نهصد سال بعد از موسی جمع‌آوری شده‌است و در معرض اضافه و نقصان قرار گرفته‌است و به سختی کلمه‌ای می‌توان در تورات یافت که دقیقاً از آن موسی باشد، چرا که تورات در عهد او و حتی در عهد سالهای معدود بعد از او جمع‌آوری نشده‌است»^(۶). محققان

۱- المائدة: ۱۳.

۲- الأنعام: ۹۱.

۳- البقره: ۴۲.

۴- به عنوان مثال: اصحاح ۱/۳۴-۸.

۵- افحام اليهود: ص ۱۳۵-۱۳۷: سموأل بن یحیی مقربی.

۶- اللغات السامیة: د. محمد دیاب، أضواء علی اليهودیة ص ۱۴۵.

بر آنند که کاتب تورات بعد از تحریف آن «عزراء وراق» می‌باشد که بعد از فتح بخت النّصر (پادشاه بابل) به ارشليم نوشته است^(۱). و علامه هندی در این راستا می‌گوید که: در هر سفر از اسفار تورات بین اهل کتاب اختلاف وجود دارد و این دلیل قاطع بر عدم صحّت نسبت این اسفار به انبیاء می‌باشد^(۲).

۲۱-۲ شیعه

اکثریت علمای شیعه قائل به تحریف قرآن هستند و ادّعا می‌کنند که صحابه قرآن را تحریف کرده‌اند و علّت این بوده که به زعم آنها: فضائل اهل بیت و مخصوصاً علی و نصّ بر امامت او در قرآن بوده و توسط صحابه حذف شده است.

بزرگان شیعه مثل سلیم بن قیس هلالی و صفار و ابراهیم قمی و کلینی و عیّاشی و مفید و طبرسی و کاشانی و مجلسی و نعمت الله جزائری همه تحریف قرآن را متفق علیه فیما بین خود دانسته‌اند^(۳). و حتّی به این اکتفا ننموده و نوری طبرسی کتاب مستقلّی نوشته و بیش از هزار روایت جمع کرده تا به زعم خود ثابت کند که قرآن تحریف شده است^(۴).

منشأ این تلاش‌ها (همانگونه که گفته شد) اینست که در قرآن سخنی از امامت نیست و چون امامت نزد شیعیان از اصول دین است، بنا براین گفته‌اند که: در قرآن بوده و آن را برداشته‌اند. پس شیعیان به مانند یهودیان قائل به تحریف کتاب خدا هستند و هر چند سخن یهودیان در مورد تورات بنا به قرآن صحیح است لیکن هم عقل (بنا به یکپارچگی قرآن در طول تاریخ) و هم خود قرآن ناقض افتراءات شیعیان نسبت به قرآن است و خداوند می‌فرماید:

۱- ابن حزم: الفصل: ۲۹۸/۱.

۲- اظهار الحق ص ۹۰ و مابعد آن.

۳- کتاب سلیم بن قیس ص ۱۲۲: بصائر الدّرجات ص ۲۱۳، أصول کافی ۶۳۱/۲ و ۲۳۹/۱ و ۱۲۵/۸ و تفسیر عیّاشی ۹/۱ و ۱۳/۱ و ۱۸۰/۱ و أوائل المقالات: مفید ص ۴۸-۴۹ و الاحتجاج ص ۲۴۹ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و تفسیر الصّافی ۱۵/۱ و ۴۴ و ۴۷، بحار: مجلسی ۱۵/۲۴ و ۱۷ و ۱۸ و ۲۰ و ۲۳ و ۵۹.. و الأنوار النّعمانیّة ۹۷/۱.

۴- فصل الخطاب فی تحریف کتاب ربّ الأرباب: نوری طبرسی.

﴿إِنَّا خُنُّ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ «ما قرآن را نازل کردیم و ما حافظ آن هستیم»^(۱).

۲۲- تشابه یهود و شیعیان در تقدیس خود و تحقیر دیگران:

۲۲-۱ یهود

یهودیان ادعا می کنند که خداوند آنها را برگزیده و بر بقیه بشر برتری داده و آنها ملت برگزیده خدا هستند. در سفر تثنیه آمده است که: «ای اسرائیل امروز تو ملت خاص خدا گشتی از میان همه ملت ها»^(۲). و از این نصوص و شبیه آن است که یهودیان خود را ملت برتر و برگزیده خدا می شمارند و خود را مقدس می دانند و در تلمود آمده است که: «ارواح یهود از بقیه ارواح متمایز است چرا که پاره ای از خداوند است، همچنانکه فرزند پاره ای از پدرش می باشد»^(۳). و همین ادعای آنها را قرآن مطرح کرده و رد نموده است: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ خَنُ أَبْنَاؤُ اللَّهِ وَأَحِبُّهُمْ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ﴾ «یهود و نصاری گفتند: ما فرزندان خدا و دوستان او هستیم، بگو: پس چرا شما را با گناهانتان عذاب می دهد، بلکه شما مثل بقیه بشر هستید»^(۴).

در مقابل این ادعاهای طویل و عریض برای خود، یهودیان مدعی هستند که بقیه امت ها مورد غضب الهی می باشند^(۵). چنانکه در تلمود آمده است که: «اگر خداوند یهود را خلق نمی کرد برکت از زمین برجیده می شد و خورشید و باران خلق نمی شدند»^(۶). و همچنین

۱- الحجر: ۹.

۲- اصحاح بیست و هفتم/ ۹ و اصحاح ۹/۷، و سفر خروج ۵/۶/۱۹.

۳- آی. بی. برانانیس: فضح التلمود ص ۹۷.

۴- المائدة: ۱۸.

۵- سفر اشعیا ۱/۳۴-۳ و سفر تثنیه: اصحاح ۱۰/۲/۷.

۶- ابراهیم خلیل احمد: اسرائیل و التلمود ص ۶۹.

می‌گوید که: «یهودی می‌تواند هر چیزی را که مال مسیحی‌ها می‌باشد بردارد ولو با مکر و حيله»^(۱). و حتّی به مال اکتفا ننموده و غیر یهود را برده خود قرار دهند^(۲). و صدها نمونه از این ادعاهای باطل که قرآن نیز از بعضی از آنها خبر داده‌است: ﴿وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً﴾ «گفتند ما (بیش از) چند روزی در آتش نخواهیم ماند...»^(۳)، ﴿وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصْرَى﴾ «و گفتند: جز یهود و نصاری داخل جَنّت نمی‌شوند»^(۴).

۲۲-۲ شیعه

شیعیان نیز مدّعی هستند که آنها برگزیدگان خدا هستند و اینکه ارواح آنها از نور الهی بوده و غیر از بقیّه بشر می‌باشند.

در بصائر الدّرجات از ابو عبدالله آمده که می‌گوید: «خداوند برای ما (ائمه) شیعیانی داده و آنها را از نور خود خلق نموده...»^(۵). و کلینی روایت می‌کند که ابو عبدالله می‌گوید: «خداوند ما (ائمه) را از نور عظمت خود آفریده است و سپس از خاکی که زیر عرش بوده است جسم ما آفریده‌است! و ارواح شیعیان ما را از جنس خاک ما آفریده‌است... و بنا براین ما و آنها انسان هستیم و بقیّه مردم وحشی و برای آتش هستند». و برقی از ابو جعفر و مفید از امام صادق شبیه همین مطلب را نقل می‌کنند^(۶).

۱- فضح التلمود ص ۱۳۱.

۲- سفر اللاوین: اصحاح ۳۹/۲۵ و ۴۶.

۳- البقرة: ۸۰.

۴- البقرة: ۱۱۱.

۵- صفّار: بصائر الدّرجات ص ۷۰ و بحار: مجلسی ۷۴/۶۷.

۶- أصول کافی ۳۸۹/۱: صفّار بصائر الدّرجات ص ۴۰، بحار ۱۲/۲۵: نعمت‌الله جزائری: الأنوار النعمانیّة

۲۹۰/۱: المحاسن: برقی ص ۱۳۱ و ۱۳۴ و مفید: الاختصاص ص ۲۱۶ و روایت متعدّدی در این مورد

آورده‌اند.

همه این روایات تصریح دارد بر اینکه به اعتقاد شیعیان آنها از بقیه بشر متمایز بوده و در اصل خلقت از دیگران برتر هستند و پس از مطالعه کتب یهود و شیعه به این تشابه واضح بین هر دو می‌رسیم که:

- ۱- یهودیان مدعی هستند که ملت برگزیده خدا هستند و شیعیان نیز مدعی هستند که آنها شیعیان خدا و انصارالله و برترین مخلوق او هستند.
- ۲- هر دو دسته مدعی هستند که دوستان خاص الهی می‌باشند^(۱).
- ۱- یهودیان می‌پندارند که غضب الهی بر همه ملت‌ها جز بر یهود نازل می‌شود و شیعیان نیز همین پندار را دارند و می‌گویند: پیامبر مرد و جز از شیعیان از همه ناراضی بود^(۲).
- ۲- یهود و شیعه -امامیه- هر دو می‌پندارند که ارواح آنها از نور الهی خلق شده است.
- ۳- یهود معتقدند که اگر آنها نمی‌بودند خداوند برکت را از زمین می‌گرفت و شیعیان می‌گویند که: اگر ائمه آنها نمی‌بودند خداوند این هستی را اصلاً نمی‌آفرید^(۳).
- ۴- یهودیان می‌پندارند که هر آنچه در زمین است ملک آنها می‌باشد و غیر یهودی حق تملک چیزی ندارد و یهودی حق دارد به هر وسیله‌ای آن را بازگرداند، و شیعیان می‌پندارند که زمین مال امام است و او آنها را به ایشان بخشیده است و هر کس غیر از شیعه مالک چیزی شود بر او حرام است و اگر امام قائم قیام کند آنها باز می‌گرداند.
- ۵- یهود و شیعه هر دو بر این زعم هستند که آنها از ملائکه برترند!
- ۶- هر دو معتقدند که جنت مال آنهاست و شیعیان از ائمه خود روایت کرده‌اند که: «خداوند برای شیعیان ما دنیا و آخرت داده‌است، آنها داخل بهشت و دشمنان آنها داخل جهنم می‌شوند»^(۴).

۱- تفسیر العیاشی ۱۰۵/۲ و أمالی: طوسی ص ۷۶.

۲- کلینی: الرّوضة الکافی ۲۱۲/۸ و ۲۱۳: تفسیر فرات ص ۲۰۸ و ۲۰۹، صدوق: صفات الشّیعة و فضائل الشّیعة ص ۸ تا ۱۰، أمالی: صدوق ص ۵۰۰ و ۵۰۱، بحار مجلسی ۴۳/۶۸ و ۴۴.

۳- تفسیر فرات ص ۹۵، اصول کافی ۴۰۸/۱.

۴- بذل المجهود فی مشابهة الرافضة لليهود ص ۵۴۱ و ۵۴۲.

با مقارنه این پندارهای موهوم روشن می‌شود که اصل و ریشه این بافته‌ها و اوهام یکی است و اسلام که دین عمل است از این افسانه‌های ساختگی پاک و بیزار می‌باشد. چرا که اسلام به تعصب قومی و یا مذهبی و یا نژادی دعوت نمی‌نماید بلکه میزان حقیقی در اسلام تقوی و خدا ترسی و عمل صالح است ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَنُّكُمْ﴾ (حجرات: ۱۳). آراه فوق چنان سست و مخالف فطرت می‌باشد که ما را نیازی به رد آن نیست والا می‌شود به سادگی و مفصل بر آنها ردیه نوشت.

۲۳- تشابه یهود و شیعه در تکفیر دیگران و مباح دانستن جان و مال آنها:

۲۳-۱- یهود

یهودیان جهان را به دو قسمت تقسیم می‌کنند، یهود و غیر یهود، و غیر از خود را کافر و بت پرست می‌دانند، چنانکه در تلمود آمده است: «همه مردم غیر از یهود بت پرست هستند»^(۱) و حتی حضرت مسیح نیز از تکفیر آنها در امان نبود^(۲)، و او را ساحر و بت پرست دانسته‌اند. در سفر تثنیه آمده است که، حکم همه غیر یهود شمشیر است، اما زن‌ها و اطفالشان غنائم به‌شمار می‌روند^(۳)، و نه اینکه قتل غیر یهود مباح است بلکه واجب دینی است^(۴) چنانکه در تلمود آمده است: «هر کس یک مسیحی و یا یک اجنبی و بت پرست (غیر یهودی) را بکشد پاداشش جاودانه بودن در بهشت است»^(۵). درباره مباح دانستن اموال و املاک غیر یهود برای یهودیان نیز نصوص بسیاری در کتب مقدس یهود آمده است و تلمود می‌گوید: «خداوند یهود را بر اموال و ارواح غیر یهود مسلط کرده است»^(۶). و اینکه «دزدیدن مال غیر

۱- د. روهلنج: الکترالمرصود ص ۴۲.

۲- د. روهلنج: الکترالمرصود ص ۱۰۰.

۳- د. روهلنج: الکترالمرصود ص ۹۹.

۴- سفر تثنیه: اصحاب ۱۰/۲۰ و ۷۷ و آی. بی: برناتیس: فضح التلمود ص ۱۴۶.

۵- د. روهلنج: الکترالمرصود ص ۸۵.

۶- د. روهلنج: الکترالمرصود ص ۷۲.

یهودی جایز است»^(۱) و «زندگی غیر یهودی از آن یهود است پس چگونه مال او (نباشد؟)»^(۲) و زنا با غیر یهودی مباح است و در تلمود آمده است که: «اگر یهودی بر عرض زنی تجاوز کرد گناهکار نیست، چرا که نکاح غیر یهودی فاسد است، و زن غیر یهودی به مانند حیوان است و در میان حیوانات عقد نکاح وجود ندارد»^(۳) و «زنای با غیر یهود هیچ عاقب و گناهی ندارد چرا که آنها از نسل حیوانات هستند»^(۴).

۲۳-۲- شیعه

به زعم شیعیان تنها آنها مسلمان هستند و بقیه مسلمین مرتدند و هیچ نصیبی از اسلام ندارند و سبب تکفیر آنها به بقیه مسلمین این است که غیر شیعیان به «ولایت» که رکنی از ارکان تشیع است ایمان ندارند. از اینرو روایات متعددی در تکفیر بقیه مسلمین جعل نموده‌اند^(۵) چنانکه برقی از ابو عبدالله نقل می‌کند که: «جز ما و شیعیان ما هیچ کس بر ملت ابراهیم نیست و بقیه مردم بهره‌ای ندارند»^(۶). و مفید از علی بن حسین روایت کرده که می‌گوید: «غیر از ما و شیعیان ما هیچکس بر سرشت اسلام نیست و بقیه مردم از آن (اسلام) بهره‌ای ندارند»^(۷). و روایات و اقوال و فتاوی متعددی در این زمینه از شیعیان هست.

بعد از تکفیر سایر مسلمانان شیعیان ذبیحه آنها را نیز حرام^(۸) نموده‌اند و نکاح با آنان را نیز ناروا دانسته‌اند. چنانکه کلینی روایت می‌کند که از ابو عبدالله از نکاح ناصبی (یعنی اهل سنت) پرسیده شد، گفت: نه به خدا جایز نیست^(۹). و خمینی نیز همین رأی را تأیید کرده^(۱۰)،

۱- د. روهلنج: الکتر المرصود ص ۷۳.

۲- ابراهیم خلیل: اسرائیل والتلمود ص ۷۲.

۳- ابراهیم خلیل: اسرائیل والتلمود ص ۷۵.

۴- ابراهیم خلیل: اسرائیل والتلمود ص ۷۶.

۵- أصول کافی: ۱۸/۲

۶- محاسن: برقی ص ۱۴۷.

۷- تفسیر قمی ۱۰۴/۲ و مفید: الاختصاص ص ۱۰۷ و فروع کافی ۱۴۵/۸.

۸- تفسیر عیاشی ۳۷۵/۱.

۹- فروع کافی ۳۵۰/۵.

و می‌گوید: سنی از شیعه ارث نمی‌برد^(۲) و نماز پشت سر سنی را جز در حال تقیه جایز نمی‌دانند^(۳). شایان ذکر است که آنها به جای اهل سنت کلمه ناصبی را ذکر می‌کنند و تعریف ناصبی در نزد آنها کسانی هستند که غیر علی را بر علی مقدم شمارند^(۴). بنا براین سنی را نجس و بدتر از یهودی و نصرانی و زرتشتی شمرده و گفته‌اند: ناصبی کافر و نجس است (به اجماع علمای امامیه)^(۵).

همچنین در جواز قتل و مباح نمودن سنیان، چندین روایت آورده‌اند: مجلسی از ابو عبدالله روایت می‌کند که درباره قتل ناصبی (سنی) پرسیده شد؟ گفت: خونس حلال است اگر توانستی دیواری را بر سرش خراب کنی و یا در آب غرقش کنی، این کار را بکن، پرسید: مالش چی؟ گفت: هر قدر که توانستی مالش را از بین ببر^(۶). بعد از انقلاب به اصطلاح اسلامی در ایران نیز بنا به فتوای خمینی که می‌گوید: ناصبی (سنی) مثل اهل حرب است و اموالش مباح است^(۷)، مکرر به جان و مال سنیان تجاوز شده است.

شبهات دیگر بین یهود و شیعه امامیه گرفتن ربا از مخالفانشان می‌باشد، چنانکه در کتاب «کافی» و «من لایحضره الفقیه» و «الاستبصار» از قول پیامبر ﷺ آمده است که بین ما و بین اهل حرب ربا وجود ندارد، هزار درهم از آنها در مقابل یک درهم میگیریم^(۸).

۱- تحریر الوسیلة: خمینی ۲/۲۶۰.

۲- تحریر الوسیلة: خمینی ۲/۳۲۳.

۳- حسین بن محمد آل مصفور: المحاسن النفسانیة ص ۱۶۱.

۴- المحاسن النفسانیة: حسین الدارزی ص ۱۴۵ و ۱۴۷، و می‌گوید: ناصبی به کسی گفته می‌شود که سنی نام دارد.

۵- صدوق: معانی الأخبار ص ۳۶۵، مجلسی: بحار الأنوار ۲۷/۲۳۳، الأنوار النعمانیة ۲/۳۰۶ و ۳۰۷، نباطی: الصراط المستقیم ۳/۲۲۳.

۶- مجلسی: بحار الأنوار ۲۷/۲۳۱.

۷- خمینی: تحریر الوسیلة ۱/۳۱۸، الأنوار النعمانیة ۲/۳۰۷ و ۳۰۸.

۲۴- نگاه تحقیرآمیز یهود و شیعه نسبت به دیگران:

۱-۲۴ یهود

از آنجا که یهودیان مدّعی اند که ملت برگزیده خدا هستند و جنس یهودی برترین جنس بشری است و نزد خداوند از ملائکه نیز برتر می‌باشند، به ملل و ادیان دیگر به تحقیر نگریسته و معتقدند که دیگران حیواناتی بیش نیستند که به شکل بشر آفریده شده اند تا در خدمت یهود قرار گیرند، و حتی ارواح دیگران را نیز نجس می‌دانند. چنانکه در تلمود آمده است: «ارواح یهودیان از بقیه ارواح بدین لحاظ متمایز است که جزیی از خداوند است ... اما ارواح غیر یهود ارواحی شیطانی است و شبیه به ارواح حیوانات می‌باشد»^(۲).

و یکی از نویسندگان تلمود می‌گوید: «ای یهودیان شما انسان زاده هستید، چرا که منبع روح شما روح خدا می‌باشد، اما بقیه ملت‌ها چنین نیستند، و منبع ارواح آنها روح نجسی است»^(۳)، و بنا براین غیر از یهود را نجس می‌دانند^(۴)، و چنان مبالغه نموده اند که یکی از خاخام‌های آنها می‌گوید: اگر زن یهودی به غیر یهودی نگاه کرد باید غسل کند. خاخام آریل می‌گوید: «اگر زن یهودی در وقت خروج از حمام چیزی نجس مانند سگ و یا الاغ و یا دیوانه و یا شاعر و یا خنزیر و یا اسب و یا کسی غیر یهودی را دید باید دوباره غسل کند، و غیر یهودی عموماً حیوان است فرق نمی‌کند که او را سگ و یا الاغ و یا خنزیر بنامی، و نطفه‌ای که از آن خلق شده است نطفه حیوان است»^(۵). و ازاینرو غیر یهود در تلمود حیوانات نامیده شده اند^(۶)!

۱- فروع کافی ۱۴۷/۵ صدوق: من لایحضره الفقیه ۱۷۹/۳ طوسی: الاستبصار ۷۰/۳ و برای تفصیل این

مجموعات مراجعه شود به بذل المجهود فی مشابهة الرافضة لليهود ۵۸۳/۲-۵۸۷.

۲- ابراهیم خلیل: اسرائیل والتلمود.

۳- برانانیس: فضح التلمود ص ۹۷ و د. روهلنج: الكنز المرصود ص ۶۸.

۴- سفر لاوین: اصحاح ۲۴/۱۸ و ۲۵ و ۲۸.

۵- د. روهلنج: الكنز المرصود ص ۶۸ خاخام آریل یکی از نویسندگان تلمود کتاب مقدس یهود می‌باشد.

۶- برانانیس: فضح التلمود ص ۹۹.

۲۴-۲- شیعه

شیعیان نیز درست به مانند یهودیان راجع به غیر خود نظری تحقیرآمیز دارند، و این نظر آنان از خلال صفاتی که به مخالفان خود می‌دهند روشن می‌شود، و آنقدر این اهانت‌های شیعیان به غیرشیعه زیاد است که قابل شمارش نیست و هیچ کتاب مهمی از کتب آنها را نمی‌توان یافت که از اینگونه اهانت‌ها خالی باشد. به طور مختصر آنها معتقدند که از خاک مخصوص خلق شده و مخالفانشان از آتش خلق شده‌اند و اعتقاد به نجاست مخالفان خود دارند و حیوانات را بر آنها ترجیح می‌دهند و اینکه غیرشیعه زنازاده هستند.

برای این اعتقادات فاسد چندین روایت جعل کرده‌اند. از آن جمله مجلسی از ابوجعفر نقل می‌کند که می‌گوید: «ما و شیعیان ما از خاکی آفریده شده ایم که از ملأ اعلی می‌باشد و دشمنان ما از خاکی فاسد و سیاه و گندیده درست شده‌اند»^(۱).

و در روایت دیگری آمده است که: ناصبی‌ها (یعنی اهل سنت) از آتش خلق شده‌اند^(۲). و در روایت دیگری ابوعبدالله می‌گوید: بقیه مردم (غیر شیعه) همه از آتش و برای آتش خلق شده‌اند^(۳).

عیاشی روایت می‌کند که ابوعبدالله گفته است: شیعیان بشر هستند اما دیگران خدا داند که چی هستند^(۴). روایت صفار می‌گوید که: دیگران (جز شیعه) خنزیر و دیگر حیوانات هستند، از ابوبصیر نقل می‌کنند که می‌گوید: با ابوعبدالله حج نمودم، وقتی که در طواف بودیم به او گفتم: فدایت شوم فرزند رسول خدا، خداوند مغفرت نماید این مخلوقات را، پاسخ داد که: ای ابوبصیر، اکثر اینها که می‌بینی بوزینه و خنزیر هستند، می‌گوید: گفتم: به من

۱- بحار الأنوار: مجلسی ۸/۲۵ و ۱۱، بصائر الدرجات ص ۳۶.

۲- بصائر الدرجات ص ۳۶، بحار ۹/۲۵.

۳- صفار: بصائر الدرجات ص ۴۰.

۴- تفسیر عیاشی ۳۶۴/۲ و بصائر الدرجات ص ۲۹۰، بحار ۳۰/۲۷.

نشان بده. کلماتی را خواند و دستهایش را به چشمانم مالید، من آنها را بوزینه و خنزیر دیدم
...»^(۱).

و همچنانکه یهودیان حیوانات را بر غیر یهود ترجیح می دهند شیعیان نیز حیوانات را بر سایر مسلمانان ترجیح می دهند. چنانچه طوسی از محمد بن حنفیه از علی علیه السلام نقل می کند که: خداوند بدتر از سگ نیافریده است و ناصبی (سنّی) از سگ هم بدتر است^(۲). و در روایت ابو عبدالله: ناصبی از ولد زنا هم بدتر است^(۳). و در روایتی کلینی به نجاست مخالفین رفته و غذای پس مانده آنها را نجس دانسته است^(۴). و در روایت دیگری دستور داده که پس از مصافحه با ناصبی (سنّی) دستش را بشوید^(۵).

همچنانکه می بینیم این روایات ساختگی دلیل بر نجاست همه مردم غیر از شیعیان دارد ولی در مورد اهل سنّت شدّت بیشتری پیدا می کند تا حدّی که مصافحه با آنان نیز ممنوع بوده و باید شیعه بعد از این کار دستش را بشوید. در صورتی که مسلمانان غیر شیعه اتفاق دارند که حتّی نجاست مشرکان فکری است نه عینی و دست دادن و حسن رفتار با آنان نه تنها اشکالی ندارد بلکه قرآن می گوید: ﴿وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا﴾ «با مردم به نیکی گفتار نمائید». (البقره: ۸۳)، و کسی گمان نکند که این آراء قدمای شیعه است، بلکه خمینی^(۶) نیز بر همین قول رفته است که ناصبی (سنّی) و خارجی بدون تردید نجس هستند، از همین رو وقتی نگارنده در اوّل انقلاب به اتفاق عدّه‌ای از همکیشان در قم به دیدارش رفتیم با ما مصافحه ننمود و در آن موقع نمی دانستیم که قائل به نجاست ماست!!

۱- بصائر الدّرجات ص ۲۹۰ و بحار ۳۰/۲۷.

۲- أُمّالی الطّوسی ص ۲۷۹ و بحار ۲۲۱/۲۷.

۳- برقی: المحاسن ص ۱۸۵؛ صدوق: ثواب الأعمال ص ۲۵۱، مجلسی: بحار ۲۳۶/۲۷.

۴- فروع کافی ۱۱/۳ و ۱۴.

۵- أصول کافی ۶۵۰/۳.

۶- خمینی: تحریر الوسیلة ۱۰۷/۱.

و این آراء پست شیعه و یهود آن قدر بی ارزش و مخالف عقل سلیم است که نیازی به ردّ بر آن نمی بینیم، و هر عاقل و متدینی می تواند به بی ارزشی آنها پی ببرد.^(۱)

آری این روایات تفرقه آور که در میان مسلمانان جز کینه و حقد نمی کارد برای از بین بردن اسلام جعل شده است و بر شیعیان است که خود را از این منجلاب که روحانیت شیعه برایشان ساخته است نجات دهند، و هر چه را که مخالف قرآن و عقل است دور بیندارند.

۲۵- تشابه یهود و شیعه در به کاربردن نفاق و تقیه با دیگران:

۲۵-۱- یهود

دو رویی و نفاق یک اصل معمول در نزد یهود از قدیم الایام می باشد، و خداوند نیز در قرآن درباره آنها فرموده است که ﴿وَإِذَا لَقَوْكُمْ قَالُوا ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَصَوْا عَلَيْكُمْ﴾ «وَلَمَّا مَلَ مِنَ الْغِيْظِ» «وقتی که شما را ملاقات کنند می گویند: ایمان آوردیم، و هنگامی که خلوت گیرند بر علیه شما انگشت خشم می گزند»^(۲)، و آیات دیگری شبیه این آیه در قرآن کریم در مورد آنان آمده است. انسان حقیقتاً از این دورویی یهود تعجب می کند، لیکن وقتی که به کتب آنها مراجعه می کنیم و می بینیم که روحانیون آنها مخصوصاً نویسندگان تلمود، این صفت زشت را میان آنها کاشته و خوب جلوه داده اند و بلکه آن را واجب دینی شمرده اند.

در تلمود آمده است که: «یهودی مجاز است که با غیر یهود تظاهر به محبت کند تا از شرّ او در امان باشد و در باطن نیت بد و اذیت و آزار برایش داشته باشد»^(۳). و یکی از نویسندگان تلمود که خاخام بایشا می باشد می گوید: «نفاق جایز است و انسان (یعنی یهودی) می تواند با کافر مودّب بوده و ادّعی محبت کاذب به او بنماید، اگر ترس اذیت او را داشته

۱- اگر کسی خواستار تفصیل بیشتر در این مورد باشد می تواند به کتاب بذل المجهود مراجعه نماید ص ۶۲۲-۶۲۸.

۲- آل عمران: ۱۹- و نیز نگاه شود به مائده: ۶۱ و مجادله: ۸ و تفسیر ابن کثیر ۳۲۳/۴ و بقره ۷۶.

۳- عبدالله التل: جذور البلاء ص ۸۰.

باشد»^(۱). و در نصّ دیگری از تلمود آمده است که: «یهود حقّ دارد که با کافر تقلّب نماید و او را فریب دهد و برایش روا نیست که مادامی که از عداوت و ضرر او نمی‌ترسد، به او سلام بدهد در غیر این صورت نفاق جایز است...»^(۲). و خاخام (اکیبا) می‌گوید: «یهود نباید قصد حقیقی خود را ظاهر کند تا اعتبار و ارزش دین در نزد بقیّه ملت‌ها از بین نرود»^(۳). و روحانیان یهود وقتی که نفاق را روا دانسته اند آنرا کلاه شرعی نموده و واجب دینی شمرده اند، و بنا براین در تلمود آمده است که: «یهودی اگر با اجنبی ملاقات کرد می‌تواند به او سلام بدهد و بگوید: خدا کمکت کند و به تو برکت بدهد به شرطی که قصد مسخره او را داشته باشد»^(۴). در وصیّت روحانیون یهود آمده است که: «اگر داخل قریه‌ای شدی و دیدی که اهل آن قریه جشن عید می‌گیرند، تو باید تظاهر به مشارکت با آنها نموده و اظهار خوشحالی نموده و خشم خودت را پنهان کنی»^(۵) و حتّی در تلمود آمده است که: «اگر یهودی توانست برای فریب بت پرستان (یعنی غیر یهود) ادّعا کند که او به دین آنها درآمده است، می‌تواند چنین کاری بکند»^(۶).

و روحانیون (خاخام) یهود برای فریب بیشتر پیروانشان به آنها دستور داده اند که می‌توانند به دروغ قسم خورند و هیچ گناهی متوجّه آنها نمی‌شود. در تلمود آمده است: «برای یهودی روا می‌باشد که به دروغ قسم بخورد، مخصوصاً با بقیّه ملت‌ها»^(۷) و «یهودی می‌تواند به دروغ بیست قسم بخورد و برادر یهودی خود را در معرض خطر قرار ندهد»^(۸).

۲۵-۲- شیعه

۱- د. روهلنج: الكنز المرصود ص ۷۰.

۲- ابراهیم خلیل: اسرائیل والتلمود ص ۶۹.

۳- الكنز المرصود ص ۷۵.

۴- الكنز المرصود ص ۷۱.

۵- فضح التلمود ص ۱۲۶.

۶- فضح التلمود ص ۱۳۳.

۷- ابراهیم خلیل: اسرائیل والتلمود ص ۷۷: بذل المجهود ص ۶۳۶-۶۳۹.

۸- د. روهلنج: الكنز المرصود ص ۹۵.

یکی از عقاید اختلافی بین شیعیان و بقیه مسلمانان تقیه می‌باشد، و منزلت این عقیده پست در نظر آنان چنان مهم می‌باشد که از امام جعفر صادق نقل کرده اند که: «تقیه، دین من و دین پدران من است و کسی که تقیه نکند ایمان ندارد»^(۱) و از ابو عبدالله نقل کرده اند که می‌گوید: «نه دهم دین تقیه است و کسی که تقیه نکند دین ندارد، و تقیه در همه چیز است جز در آب انگور (نبیذ) و مسح بر خفین»^(۲). و از ابو عبدالله آورده اند که: «به خدا قسم که در زمین چیزی پیش من محبوب‌تر از تقیه نیست، هر کس که تقیه کند خداوند او را رفعت می‌دهد و هر کس که تقیه نکند خداوند او را ذلت می‌دهد»^(۳). و کسی که تقیه را ترک کند او را مثل تارک نماز می‌دانند^(۴). و از امام باقر نقل کرده اند که از او پرسیده شد: کامل‌ترین فرد کیست؟ گفت: عالم‌ترین آنها به تقیه^(۵).

همه این روایات منزلت تقیه را در میان شیعیان نشان می‌دهد، و اما در تعریف تقیه، شیخ شیعه، مفید می‌گوید: «تقیه مخفی نمودن حق و کتمان اعتقاد در آن می‌باشد...»^(۶). و یوسف بحرانی می‌گوید: «مقصود از تقیه تظاهر به موافقت با مخالفان در دین می‌باشد، به خاطر ترس»^(۷). و خمینی می‌گوید: «تقیه اینست که انسان قولی را که مخالف واقعیت است بگوید و یا عملی انجام بدهد که مخالف میزان شرع است تا اینکه مال و جان و آبروی خود را حفظ کند»^(۸). و یا حتی اگر توقع ضرر داشت می‌تواند تقیه کند^(۹).

۱- أصول الكافي ۲/۲۱۹ و برقی: المحاسن: ص ۲۵۵.

۲- کلینی: أصول کافي ۲/۲۱۷ و برقی: المحاسن/۲۵۹.

۳- برقی ص ۲۵۷.

۴- عبدالله شبر: الأصول الأصلية ص ۳۲۰.

۵- عبدالله شبر: الأصول الأصلية ص ۳۲۴.

۶- مفید: تصحيح الاعتقاد: ص ۱۱۵.

۷- الکشکول ۲۰۲/۱.

۸- کشف الأسرار ص ۱۴۷.

۹- حسين ن محمد عصفور: الأنوار الوضیة فی العقائد الرضویة ص ۱۱۰.

از تمام این روایات روشن می‌شود که تمام بوق و کرنایی که شیعیان راجع به وحدت اسلامی سر می‌دهند جز نفاق و تقیه نیست.

و تقیه در نزد شیعیان در همه موارد است و می‌گویند: هر کجا به آن نیاز باشد، خداوند آنرا حلال کرده است^(۱). و بنا براین کلینی روایت می‌کند که خداوند به چیزی مثل تقیه عبادت نشده است^(۲)، حتی به دروغ می‌توانند قسم بخورند و از ابو عبدالله روایت می‌کنند که: «استفاده از تقیه در وقت تقیه واجب است و کسی که به دروغ قسم خورده تا ظلمی را برطرف کند گناهی ندارد»^(۳).

بدین ترتیب دایره تقیه و کذب و نفاق چنان میان شیعیان توسعه یافته که شامل نماز و روزه و عبادتهای متعدّد نیز گردیده است تا حدّی که به دروغ می‌توانند قسم به قرآن و خدا بخورند. آیا تقیه شیعیان با تقیه یهودیان فرقی دارد؟ و چه فرقی بین اینها و منافقان وجود دارد؟ بلکه گروهی از علماء آنها را از منافقان نیز بدتر دانسته اند، چرا که منافق آنچه را که مخفی می‌کند حقّ نمی‌پندارند اما اینها معتقدند که حقّ را می‌شود با تقیه مخفی کرد، تا حدّی که طوسی از امام صادق نقل می‌کند که: «کسی که تقیه را لباس خود قرار ندهد تا اینکه سرشت و فطرت او نگردد، از ما نیست»^(۴).

و «تقیه سپر مؤمن است»^(۵).

از این روایات و سلوک شیعه با ناحقّ، تشابه مهمّی بین شیعیان و یهودیان روشن می‌گردد. و علّت و سبب این اعتقاد زشت آنست که هر دو قوم (یهود و شیعه) غالباً در طول تاریخ در ذلّت و مسکنت زیسته اند و بنا براین این روش روباهی را اختراع نموده اند تا در برابر قدرت مسلّط در امان باشند. موجب دیگر برای گزینش این عقیده فاسد توسط شیعیان،

۱- المحاسن ص ۲۵۹.

۲- أصول الکافی ۲/۲۱۹.

۳- أصول الکافی ۲/۲۱۹.

۴- أمالی الطوسی ص ۲۲۹.

۵- أصول الکافی ۲/۲۲۰.

مذهب آنها می‌باشد و از آنجا که مجبور بودند مذهب خود را مخفی کنند نظریه تقیه و نفاق را اختراع نموده‌اند، در صورتی که همه می‌دانند این روش برخلاف کردار و روش انبیاء است که همواره حق را علنی نموده و هیچگاه تقیه نکرده‌اند، در صورتیکه همچنانکه دیدیم هم یهود و هم شیعیان، نفاق و تقیه را با مخالفان خود لازم می‌دانند، و حتی قسم دروغ را جایز می‌شمردند، همه این روش‌ها ثابت می‌کند که مصدر این عقاید یکی است.

موضع قرآن نسبت به هر دو گروه یکی است: ﴿إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا﴾ «خداوند کافران و منافقان همگی را در جهنم جمع می‌کند» (النساء: ۱۴۰) و ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ﴾ «منافقان در پست‌ترین درجات جهنم هستند» (النساء: ۱۴۵). لیکن نکته‌ای که باید ذکر کرد اینست که یهودیان نفاق را فقط مباح دانسته‌اند اما شیعیان آنرا واجب دانسته‌اند. یعنی شیعیان در این زمینه از یهودیان سبقت گرفته‌اند. و بنا براین علمای اسلام می‌گویند که: خطر شیعیان بیشتر از دیگران است چرا که نفاق را لباس شرعی پوشانده و آن را مبدأ دینی قرار داده و واجب شرعی دانسته‌اند.^(۱)

قرآن کریم فقط در دو مورد تقیه را مجاز دانسته است که یکی از آنها در آیه ۲۸ سوره آل عمران گفته شده است: ﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاتُوا﴾ «مؤمنان کافران را، سوای اهل ایمان به دوستی نگیرند و هر کس چنین کند پیوند او با خدا گسسته باشد، مگر آنکه (خطری از جانب ایشان شما را تهدید کند و) از ایشان پرهیز داشته باشید (و بترسید)...».

یعنی در شرایطی که اگر مؤمنان به کافران اظهار مسالمت نکنند در معرض خشونت قرار می‌گیرند، قرآن اجازه تظاهر به دوستی داده است. مورد دیگر در آیه ۱۰۶ سوره نحل منعکس می‌باشد: ﴿مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ

بِالْإِيمَانِ» «هر آنکه بعد از ایمانش به خدا کفر ورزد (خشم خدا بر اوست) مگر آنکه در جبر بوده و قلبش مطمئن به ایمان باشد» که این مورد (به مانند عمّار یاسر) در شرایط شکنجه است، مؤمنی را شکنجه کنند که بگو: مسلمان نیستم، خدا اجازه داده که او برای خلاصی از شکنجه تمکین نماید.

مشخص است که دو مورد فوق با آنچه که روایات شیعیان به عنوان تقیه ترویج و شایع می کنند، متفاوت است. به ویژه که ادّعا دارند ائمه احکام خدا را از تقیه تغییر می دادند در حالی که می توانستند سکوت کنند! به علاوه شیعیان برای کارشکنی تقیه می کنند نه از ترس آسیب به خود!

نتایج این بررسی

حال که به فضل الهی به نهایت این بررسی و تحقیق رسیده ایم بد نیست که پیامدهای آن را به اختصار ذکر نماییم:

- ۱- وقتی که دشمنان اسلام از مواجهه و رویارویی مستقیم با اسلام عاجز شدند، راه مکر و حيله را پیش گرفتند تا از درون اسلام و به نام اسلام با آن مبارزه کنند.
- ۲- ابن سبأ یک شخصیت سیاسی بود که وجود تاریخی او ثابت است، و هیچیک از علمای قدیم آنرا نفی نکرده اند نه از شیعه و نه از اهل سنت، اما سبب انکار بعضی از معاصران شیعه جز فرار از عار نیست.
- ۳- تنها طبری نیست که روایت های سیف بن عمر درباره ابن سبأ را آورده، بلکه روایات سیف بن عمر از ابن سبأ از طرق دیگری غیر از طریق طبری نیز وجود دارد، مثلاً از طریق ابن عساکر و محمد بن یحیی الملقی و ذهبی.
- ۴- سیف بن عمر تنها مصدر اخبار ابن سبأ نیست (چنانکه منکران ابن سبأ ادّعا می کنند) بلکه روایات دیگری غیر از روایات سیف درباره ابن سبأ وجود دارد که وجود او را ثابت می کند.

- ۵- نقش عبدالله بن سبا در ایجاد فرقه‌ء شیعه و اینکه او مؤسس حقیقی رفض و تشیع می‌باشد قابل انکار نیست و علمای بزرگ شیعه به این موضوع اعتراف کرده اند.
- ۶- علمای اهل سنت که در طول تاریخ تشابه بین شیعیان و یهود را متذکر شده اند ظلمی به شیعیان ننموده اند، بلکه آنچه را که در کتب دو مذهب (یهود و شیعه) وجود دارد بیان نموده و نشان داده اند.
- ۷- تشابه بزرگی که بین یهود و شیعه در موضوع «وصایت» وجود دارد، که شیعیان می‌پندارند خداوند بعد از محمد ﷺ بر علی به خلافت وصیت نموده و یهودیان عقیده دارند که خدا بعد از موسی ﷺ بر یوشع وصیت نموده، از جمله مواردیست که نمایانگر روحیه مشترک در دو مذهب می‌باشد.
- ۸- شیعیان واژه «وصی» را برای خلیفهء مسلمین از یهودیان گرفته اند و در عهد خلفای راشدین چنین واژه‌ی برای حاکم وجود نداشت.
- ۹- تشابه کامل بین یهود و شیعه در حصر امامت و پادشاهی و حکومت در گروه معینی، در خور توجه است. یهودیان حکومت را از آل داود می‌دانند و شیعیان از آل آل حسین.
- ۱۰- واقعیت تاریخ پندارهای یهود و شیعیان را دربارهء حکومت ردّ نموده و بطلان آنرا ثابت کرده است. برخلاف گفته‌ء یهودیان (که حکومت از آل داود بیرون نمی‌رود) قرنهایست که از آل داود کسی حکومت نمی‌کند، و بر خلاف ادعای شیعیان که خداوند حکومت را در آل حسین ﷺ قرار داده، هیچکس از آل حسین ﷺ به حکومت نرسید.
- ۱۱- تشابه بزرگی که بین مسیح دجال یهود و بین مهدی مورد پندار شیعیان وجود دارد، حتی در صفات و کیفیت خروج و اعمالی که بدان قیام می‌کنند، قابل توجه است.
- ۱۲- یهودیان معتقدند که مهدی موعودشان با زبان عبرانی خدا را می‌خواند، با تابوت یهود شهرها را فتح می‌کند، با عصای موسی خارج می‌شود، قبای هارون را می‌پوشد، و به حکم آل داود حکم می‌کند، و شیعیان نیز همین عقاید را دربارهء ظهور امام دوازدهم خود دارند.

- ۱۳- اتفاق بین یهود و شیعه در عقیده رجعت، نشان می‌دهد که این عقیده در اصل یهودی بوده و سپس به شیعه سرایت کرده است.
- ۱۴- تشابه یهود و شیعه در تحریف کتب الهی: یهودیان تورات را تحریف نمودند و شیعیان تنها فرقه‌ی هستند که در مورد تحریف کتاب خدا تألیفاتی داشته و بسیاری از علمای آنها تصریح به تحریف قرآن نموده اند.
- ۱۵- سبب اعتقاد یهود به تحریف در تورات و اعتقاد شیعه به تحریف در قرآن این است که حکومت آل هارون و امامت آل علی در آنها وجود ندارد.
- ۱۶- همچنین شیعیان در تحریف قرآن از اسلوب یهود پیروی کردند که قرآن به آن گوشزد کرده است: تحریف سخن از معنای آن و تأویل باطل آن و آمیختن حق با باطل و ...
- ۱۷- یهود و شیعه هر دو نسبت پشیمانی و اندوه و بداء به خداوند داده اند که تمام این باورها اهانت به ذات مقدس الهی است.
- ۱۸- مشابهت رویه در یهود و شیعه که رعایت اعتدال در محبت و دشمنی ننموده، انصاف و عدالت را نشناخته اند و همواره در حبّ و بغض شدید نسبت به هر کس و هر مطلبی قرار دارند، نمایانگر اشتراکات روحی در پیروان دو مذهب است.
- ۱۹- ابن سبأ اولین کسی بود که غلو امروزی شیعه راجع به بعضی از اهل بیت و پیامبر ﷺ و طعن بر صحابه را بنا نهاد، چنانکه علمای بزرگ شیعه بدان اعتراف کرده اند.
- ۲۰- اتفاق نظر بین شیعه و یهود به اینکه هر کدام مدّعی تقدّس برای خود و نجاست مخالفانشان بوده و عقیده دارند که تافته جدا بافته ای از سایر خلائق می‌باشند، در خور توجه است.
- ۲۱- هر کدام از شیعه و یهود مدّعی اند که جز آنها کسی داخل بهشت نمی‌شود، و اینکه اگر آنها نمی‌بودند خداوند این هستی را نمی‌آفرید و اینکه آنها برتر از ملائکه هستند و مخالفانشان کافر و اهل آتشند.
- ۲۲- یهود و شیعه مال و جان غیر خودشان را حلال می‌دانند.

۲۳- هم یهود و هم شیعه مخالفانشان را در زمره حیوانات (سگ و الاغ و خنزیر و ...) در نظر می‌گیرند.

۲۴- یهود و شیعه «تقیّه» را از موضع درست قرآنی‌اش منحرف ساخته و ماهیت اصلی خود را به صورت شیطنت آمیزی روشن نمی‌کنند، و این سبب پیدایش احزاب و گروهکهای سرّی در میان آنها شده است تا حدّی که حتّی بین خود تقیه می‌کنند.^(۱)

۱- برای تفصیل بیشتر مراجعه شود به: بذل المجهود فی إثبات مشابهة الرافضة لليهود: عبدالله جمیلی ص

فصل چهارم:

مهدی موعود یا مهدی موهوم؟

چه حجتی از حجت خیالی و موهومی بدست می‌آید که یک کلمه حرف نزده و هیچ کس هم او را ندیده است، بر وجود خودش هیچ حجتی جز مثنی روایات مجعول نیست؟، که این روایات شیعه را به شکل تنها مذهبی در آورده است که اسلام را به زشت‌ترین و مسخره‌ترین شکل نمایش می‌دهد،

و چه دزدی شگفت‌تر از این در تاریخ ادیان که صفات الهی را کسی به ائمه خود داده و آنها را حاکم بر ذرات این هستی بشمارد؟

مهدی موعود یا مهدی موهوم؟

نگاهی به عمود خیمه خرافات روحانیت و بررسی پاسخ‌های آقای منتظری^(۱) به پرسش‌های آقای دکتر مسعود امید در مورد امام زمان.

مقدمه

تردید در فرضیه امام زمان و تفاوت بزرگ آن با مهدی موعود

۱- صفات مسیح منتظر و موعود یهودیان!

* شکنجه مردگان

* محاکمه و قصاص همه ملت‌ها بخاطر یهود و به بردگی گرفتن آنها

* کشتن دوسوم جهان

* ازدیاد خیرات و انعام در عهد مسیح مورد پندار یهود

* روش حکومت مسیح مورد پندار یهود

۲- صفات و رفتار امام زمان و تشابه آن با اعمال مسیح مورد پندار یهود

* امام زمان خدا را با زبان عبری میخواند!

۱- این مقاله درواقع نامه‌ای بود به آقای منتظری که برایش فرستاده شد و در جواب وعده داده شد که آنرا

جواب بدهند ولی تا حالا که بیشتر از دو سال می‌باشد از جواب خبری نشد که نشد!

- * قیام قائم و جمع نمودن شیعیان از همه جا!!
- * امام زمان و شکنجه‌ء مردگان و تخریب مسجد الرسول!
- * امام زمان و قتل اعراب مخصوصاً قتل قریش
- * امام زمان و کشتن دو سوم بشر!
- * امام زمان مورد پندار و تخریب خانه‌ء کعبه و مسجد الحرام و مسجد النبی
- * امام زمان و دعوت به کتابی نو و دینی نو و حکمی جدید
- * قیام امام زمان با تابوت یهود!
- * چشمه‌های شیر و آب خیالی برای امام زمان خیالی و سنگ موسی!
- * امام زمان و حکم آل داود
- * تفاوت عمیق بین مهدی موعود و امام زمان ساختگی
- * تشابهات رفتار و کردار مسیح دجال یهود و امام زمان امامیه
- * رد بر مسیح دجال یهود
- * رد بر باور امامیه در مورد امام زمان
- أولاً: عدم ثبوت ولادت این امام زمان
- دوم: بیهودگی غیبت این مهدی خیالی
- سوم: هیچ منفعتی از وراء این موهوم صورت نگرفته است
- چهارم: چرا روحانیت امامیه این دروغ خطرناک را ساخته و ولادت این معدوم را جعل کردند؟

از آنجائیکه نقد مبادی روحانیت در واقع نقد تمام خرافاتی است که به نام دین مبین اسلام در جامعه‌ء ما وجود دارد، و نقد و زدودن آن نه اینکه پاسخی مثبت به درخواست آقای امید مییاشد بلکه خدمتی شایان به دین و روشنگری مهمی در میان متدینین هم هست، بنا براین اینجانب میخواهم به ریشه‌ء تاریخی یکی از این پاسخ‌ها بپردازم که در واقع عمود خیمه‌ء خرافات بوده و بررسی علمی و قرآنی آن در واقع همه‌ء خیمه‌ء خرافات را برچیده و

پرده داران این افسانه‌ها را نیز از سلاحی خلع ید میکند که به نام آن بر آراء مردم و بر جامعه حکومت کرده و دمار از روزگار مردم در آورده اند،

و لهذا بی مناسبت نیست که این پاسخ‌ها با میزان علمی بحث و بررسی اسناد تاریخی و عقیدتی که در میان مسلمین رایج بوده سنجیده شود تا حقیقت داشتن و یا توطئه بودن و ویرانگری آن روشن شود که از قدیم این دستور طلایی برای قبول خبر رایج بوده است که «إِذَا كُنْتَ مَدْعِيًا فَالدَّلِيلُ وَإِذَا كُنْتَ نَاقِلًا فَالصَّحَّةُ»^(۱) «که اگر مدعی چیزی هستی دلیلت را نشان بده و اگر ناقل آن هستی صحت سند و درستی روایت را ثابت کن».

و پر واضح است که هر مسلمانی باید معتقدات دینی خود را از کتاب آسمانی خود قرآن که تنها حجت الهی بر زمین است أخذ نماید چون هدایت الهی منحصر به قرآن است، و لهذا خداوند قرآن را هادی و راهنمای مسلمین قرار داده است، و میفرماید: «قُلْ إِنِّي هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى»^(۲) «یعنی هدایت فقط هدایت خداوند است» و خود حضرت پیامبر نیز از آن پیروی میکرده است، «إِنِّي أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ»^(۳). «قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي»^(۴) و از آنجا که بعد از انبیاء کسی بر مردم حجت نیست.

در قرآن هیچ خبری از این امام زمان کذائی نیست مگر بزور تحریف آیات و تأویل آن بروش باطنیه که در واقع جنگ با قرآن است، و اما آنچه در اخبار آحاد راجع به مهدی موعود آمده است هیچ ارتباطی با امام زمان ساخت روحانیت شیعه که آنرا آلت دست خود

۱- بقره/۱۲۰ و انعام/۷۱ برای آگاهی بیشتر در اینمورد میتوانید به مقدمهء کتاب (تضاد مفاتیح الجنان با قرآن) تألیف علامهء برقی مراجعه نمائید که برای اولین بار و آنهم در خارج از ایران در اینترنت گذاشته می شود. (www.isl.org.uk) و (www.aqeedeh.com)

۲- یونس-۱۵ و الانعام-۶.

۳- الأعراف: ۲۰۳ ترجمه: «بگو: من همانا فقط از آنچه به من وحی میشود پیروی میکنم».

جهت گمراهی مقلدانش قرار داده است ندارد، بلکه راجع به مصلحتی^(۱) است که از ذریه حضرت رسول خواهد بود، که به دین رسول اکرم عمل خواهد کرد نه اینکه دین تازه بیاورد آنچنانکه کتب امامیه مدعی آنست که مفصلاً خواهد آمد.

تردید در فرضیه امام زمان و تفاوت بزرگ آن با مهدی موعود

آقای منتظری میگوید که: «اصل وجود امام زمان مورد تردید نبوده تا بخواهیم از راه نواب چهارگانه آن را اثبات نمائیم، علاوه براینکه بوسیله براهینی که دلالت میکند بر لزوم امامت عامه^(۲) در همه اعصار و زمانها به اثبات میرسد بوسیله اخبار متواتره که از پیامبر اکرم و ائمه معصومین^(۳) نقل شده و از طریق فریقین روایت شده است و به اثبات میرسد، و بیش از سه هزار حدیث^(۴) از طرق شیعه و سنی در باره آنحضرت در دسترس است به گونه‌ای که اجمالاً در حد تواتر است و موجب قطع و یقین می باشد، شما میتوانید در این

۱- در صورتیکه این امام زمان مورد پندار همچنانکه در صفحات آینده از خلال اعمال خواهیم دید بزرگترین مفسد تاریخ می باشد.

۲- این امامت عامه ربطی به امامت افراد معینی ندارد بلکه امامت همگانی و مشترک است یعنی هر مؤمنی حق دارد با کار و کوشش و بنا به استفاده از استعدادهای خدادادیش کاندید امامت و رهبری گردد و لهذا خداوند بآنها آموخته است که از او تقاضا نمایند که «وَأَجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» «بارخدا یا ما را امام تقوی پیشگان قرار بده».

۳- بعد از پیامبران وحی قطع شده و کسی نمیتواند معصوم باشد و ادعای عصمت بر غیر از پیامبران غلوی بیش نیست و خود حضرت علی میفرماید: من بالا تر از این نیستم که اشتباه و خطا نکنم خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه.

۴- دروغ که با کثرت روات راست نمیگردد و این عوام فریبی همچنان در میان روحانیون امامیه رواج دارد که برای ترساندن مردم و در واقع فریب آنها به تعداد روات میافزایند که مثل چهل کلاغ که بایک کلوخ می‌رند مگر چند ملیون تهرانی نگفتند که: عکس خمینی را در ماه دیدند آیا این دروغ بخاطر کثرت دروغگویان و فریب خوردگان شیطان راست شد؟

زمینه به صحیح مسلم و سند احمد بن حنبل و جامع الوصول و کنزالعمان^(۱) و سنن ابن ماجه از کتب اهل سنت و غیبت نعمانی، غیبی شیخ طوسی، کمال الدین صدوق و بحار مجلسی از کتب شیعه مراجعه فرماید...».

من نمی‌دانم که این سخن‌ها را آقای منتظری از سر تقیه و تلبیس و فریبکاری گفته است؟ و یا واقعا از آراء و اندیشه دیگران بی‌خبر است؟ اما در مورد تردید بر امام زمان همین کافی است که در هیچ مذهبی اصولا پذیرفته نیست و آنرا خرافه‌ای مضحک بیش‌نمیدانند که مخصوص امامیه است و همگی متفقند که دست مکر تقیه پیشگان آنرا ساخته و پرداخته است، لیکن از آنجائیکه الآن این نظام بقول بانی‌ش نظام و کشور امام زمان است باید این آراء را جدی گرفت، و قیاس چنین شخصیت موهومی با احادیث مهدی مکرری بیش نیست، و حتی احادیث مهدی را نیز کم نیستند کسانی که پذیرفته و آنها را رد نموده‌اند، از آنجمله مفتی سابق و رئیس محاکم شرعی قطر شیخ عبدالله بن زید آل محمود تألیفی دارد به نام «لا مهدی ینتظر بعد النبی خیر البشر» «بعد از پیامبر خیرالبشر نباید به انتظار مهدی نشست»، که در آن می‌گوید: سبب نشأت خرافه مهدی موهوم شیعیان هستند که در هر زمان و مکانی جنجالی بپا میکنند و عوام را می‌فریبند، و این بر خلاف ادعاء منتظری است که می‌گوید: احادیث امام زمان در صحیح مسلم و بین فریقین متفق علیه است، یعنی حتی در میان اهل سنت نیز متفق علیه نیست تا چه برسد بین فریقین، بگذریم از اینکه مهدی موعود اصولا غیر از امام زمان مورد بحث و سؤال و جواب است، و شیخ عبدالله در کتاب مذکور می‌گوید: بعضی از اخبار می‌گوید که: مهدی همان منصور دوانیقی است که گویا بنی عباس در جعل و وضع اینگونه احادیث دست داشته‌اند، و برنامه‌های سیاسی آنها تقاضای چنین دروغهایی را روشن میکند^(۲).

۱- اسماء این کتب که احتمالا اشتباهی چاپ شده است عبارتند از: مسند احمد نه سند احمد و جامع الأصول

نه جامع الوصول و کنزالعمال نه کنزالعمان و غیبه طوسی نه غیبی.

۲- لا مهدی ینتظر بعد النبی خیر البشر ص ۷.

اما دانشمندانی که احادیث مهدی (بگذریم از روایات امام زمان که یکی از بزرگترین و خطرناکترین دروغها در تاریخ اسلام است) را بطور کلی کذب و جعل دانسته اند کم نیستند، مثل دانشمند شهیر و معاصر پاکستانی مولانا ابوالاعلی مودودی و مؤرخ شهیر اسلام و بنیان گذار علم فلسفه تاریخ عبدالرحمن ابن خلدون و علامه ابن القیم شاگرد بزرگ شیخ الإسلام ابن تیمیه و امام شاطبی از ائمه بزرگ مالکیه و صاحب کتاب الموافقات در اصول فقه که یکی از وصایای امام محمد عبده خواندن این کتاب است، و فرید وجدی در دائرة المعارف الإسلامية ص ۸ و امام دارقطنی و امام ذهبی و علامه محمد رشید رضا و بسیاری دیگر...^(۱).

آیا با این همه هر دو ادعای آقای منتظری بی دلیل و واهی نیست؟ یکی اتفاق بین فریقین در اینمورد و دیگری یکی دانستن دو موضوع متفاوت یعنی مهدی و فرضیه ساختگی امام زمان؟

آیا این را واقعا از بی خبری او دانست یا اینکه بحساب دنیا و خمس و سهم امامی که مقلدان غافل را بدان فریفته و دین و دنیایشان را ویران کرده اند، که اگر این فرضیه ساخته و پرداخته روحانیت مکار بهم ریخته شود دیگر برایشان نه بهانه‌ای برای حکومت امام زمانی و ولایت فقیهی خواهد ماند، و نه بهانه‌ای برای استحمار و اغفال دین باوران ساده مقلد خود که باور کرده اند واقعا علی آباد هم شهری است و امام زمان هم شخصیتی حقیقی!! کتاب صحیح مسلم را که آقای منتظری بدان حواله داده است برای بررسی دلیل ایشان مراجعه نمودم نه اینکه مدعای ایشان در آنجا نیست بلکه حتی یک حدیث هم در مورد

۱- مصلح فقید علامه آیه الله ابوالفضل برقی که هم مدرسه‌ای خمینی بوده و از احفاد امام رضا می‌باشد در اینمورد تألیف مستقلی دارد بنام بررسی علمی در احادیث مهدی که در آن سه جلد کتاب بحار مجلسی را که در مورد امام زمان مزعوم میباشد بررسی کرده و ضعف آن احادیث را حتی با معیار مذهب امامیه و مخالفت آنها را با قرآن ثابت کرده است که اینجانب این کتاب را به عربی ترجمه کرده‌ام و شاید مثل بقیه کتب ایشان به غیر از فارسی زودتر چاپ شود چون تمام کتب اصلاحی ایشان در ایران امام زمانی! ممنوع النشر می‌باشد، می‌توانید به مقدمه آن کتاب در موارد مذکور مراجعه بفرمایید.

مهدی (که باز هم بگوییم: غیر از امام زمان) هم در آنجا نیامده است و حقیقتاً انسان در تعجب میماند که واقعا این از بی خبری بزرگترین مرجع شیعیان است یا از مکر و فریب ایشان؟ آری صحیح مسلم مخصوصاً در (ج ۹ - بشرح امام نووی) که علامت های قبل از قیامت را ذکر نموده و از فتنه های داخلی این امت و فتنه یأجوج و مأجوج و فتح قسطنطنیه و خروج دجال و نزول عیسی بن مریم روایاتی آورده است لیکن چنین امامی اشاره هم نکرده است آیا واقعا این نقل روایت و احاله دادن به دروغ روشن چرا؟ اگر چه همچنانکه از کتب امامیه هویداست صفات این امام زمان با دجال یهود شباهت های فراوان دارد که در این مقاله مفصل^(۱) از مقارنه اعمال آندو خواهد آمد.

و اما فرق بزرگ بین مهدی که در بعضی از مصادر درجه دوم اهل سنت آمده با امام زمان امامیه که ریشه در تلمود یهود دارد چنان واضح است که علماء و محققان مسلمان از قدیم اینرا روشن نموده اند.

لیکن این موضوع چون از اصول باورهای امامیه گشته شاید برای بعضی از هموطنان حق جوی ما این امر پوشیده باشد بنا براین سعی اینجانب در اینست که که انگشت روی این موضوع گذاشته و تاحد توانایی خودم آنرا روشن نمایم تا کسانی که بخواهند خود را از سرداب جهل و فریب نجات ندهند حجت تمام شده و روشن شوند.

بد نیست بدانیم همانطور که توطئه امامت و وصایت اولین بار در تاریخ اسلام از طرف عبدالله بن سبا یهودی به ظاهر مسلمان مطرح شد اندیشه امام زمان نیز آرام آرام ساخته و پرداخته شده که باز هم دنباله همان توطئه جهت تخریب اندیشه اسلامی و از بین بردن قدرت و سلطه اسلام بوده است، پس اجازه بدهید که اجمالاً نگاهی به عقیده مسیح منتظر (موعود) یهودیان نموده و سپس بعد از روشن شدن آن مقارنه ای علمی و تاریخی بین آن و منتظر امامیه نمایم تا ببینیم که آیا واقعا سه هزار روایت مورد اشاره آقای منتظری مثل سه هزار کلاغ است که با یک کلوخ میرمد یا نه؟ و از آنجائیکه تشابه شدیدی بین دو طرز تفکر

۱- منبع اساسی اینجانب در این بحث و بررسی کتاب بذل المجهود فی إثبات مشابهة الرافضة لليهود تألیف آقای عبدالله الجمیلی میباشد که از ص ۲۲۷ تا ۲۷۴ ج ۱ بحث مفصلی در اینمورد مینماید.

و باور موجود بین امامیه و یهود در مورد امام زمان و مسیح منتظر وجود دارد ناچارم که ابتدا به بررسی عقیده مسیح منتظر یهود پردازم تا روشن شود که باور امام زمان از کجا ریشه گرفته است و تا چه حد اعمال او عینا به مسیح یهودیان مشابهت دارد؟.

مسیح منتظر و موعود یهودیان!

یهودیان، منتظر مردی از آل داود^(۱) هستند که بیاید و بر دنیا حکومت کرده و عزت و عظمت از دست رفته را بدانها باز گرداند، و بدین سبب بود که به حضرت مسیح عليه السلام اگرچه از نسل حضرت داود بود ایمان نیاوردند، و بنا به ادعای آنها این مسیح موعود همچنانکه تلمود آنها مدعی است:

* همه ملل جهان را زیر سلطه و در خدمت یهود در آورده و همه کشورها مطیع آنها خواهند بود^(۲).

* و اینکه یهودیان همچنان در جنگهایی سخت با بقیه ملت‌ها خواهند بود تا مسیح حقیقی آنها قیام کند^(۳).

* و براین پندار هستند که این مسیح مجعول بعد از قیام خودش آنها را در بیت المقدس جمع کرده و برایشان دولتی تشکیل داده و دنیا را از غیر از آنها خالی نموده و تا مدتی طولانی مرگ بسراغشان نمی‌آید^(۴).

اما صفات این مسیح (دجال) و روش حکومت او و اینکه در عهد او چه کارهایی صورت می‌گیرد افسار یهود به روشی نا منظم از آن سخن می‌گوید.

۱- سفرزکریا: اصحاح ۹ فقره ۹ و ۱۰ سفر اشعیا اصحاح ۶۱ فقره ۱ و ۲.

۲- همجیه التعالیم الصهيونیه بولس حنا مسعد ص ۵۷.

۳- الكنز المرصود فی قواعد التلمود ص ۶۵ د. روهلنج.

۴- افحام الیهود ص ۱۲۵ او صاموئیل بن یحیی مغربی که خودش پزشکی یهودی بوده که به اسلام مشرف شده است و این کتاب را در رد بر اکاذیب یهود نوشته است و در جوانی در مراغه در سال ۵۷۰ هـ فوت کرده است: ابن ابی صبیعه: عیون الأنباء فی طبقات الأطباء ص ۴۷۱.

* یهودیان پراکنده را جمع میکند

یهودیان تا امروز بر این باور هستند و قتیکه مسیح موعودشان قیام میکند همه یهودیان متفرق در دنیا را گرد آورده و از آنها ارتش بزرگی تشکیل داده و مکان اجتماع آنها کوههای اورشلیم در بیت المقدس خواهد بود^(۱)! و این تجمع حتی شامل مردگان شده و از قبرها بیرون آمده تا به ارتش مورد خیالی به رهبری مسیح خیالی و مجعولشان پیوندند، و در سفر حزقیال این پندار با تفصیل بیشتری آمده است^(۲).

* شکنجه مردگان

به همه این اوهام و خیالبافی‌ها اکتفا ننموده بلکه جثه‌های گناهکاران از غیر بنی اسرائیل را در آورده تا تماشاگر عذاب و شکنجه آنها گردند^(۳).

* محاکمه و قصاص همه ملت‌ها بخاطر یهود و به بردگی گرفتن آنها.

بنا بر این اسطوره‌های ساختگی که دلیل بر آرزوهای بافندگان آنها می‌باشد این مسیح خیالی بعد از گرد آوری یهود شروع به گرد آوری بقیه مللی مینماید که بنا بر عزم آنها ستمی بر یهود روا داشته اند تا همه آنها را محاکمه و قصاص نماید^(۴).

* کشتن دوسوم جهان

و اما نتیجه این محاکمه را سفر زکریا^(۵) توضیح داده است که مسیح مورد پندار یهود در آن روز دو سوم جهان را میکشد و تلمود^(۶)، نیز با تأیید این امر اضافه میکند که یهودیان هفت سال تمام اسلحه‌هایی را که غنیمت گرفته اند میسوزانند، و در آنوقت است که

۱- سفر اشعیا اصحاح ۶۶ فقره ۲۰ و ۴-۱/۶۰.

۲- سفر حزقیال اصحاح ۳۷ فقره ۹-۱۲.

۳- سفر زکریا اصحاح ۱۰ فقره ۹-۶ و سفر حزقیال اصحاح ۶۶ فقره ۲۴ این نمونه‌ها را با دقت تمام به خاطر داشته باشیم تا ببینیم که چطور بعداً دوباره در لباس امام زمان ظهور خواهد کرد!!!

۴- سفر یوئیل اصحاح ۱۳ فقره ۸.

۵- سفر زکریا اصحاح ۱۳ فقره ۸.

۶- الکنز المرصود د. روهلنج ص ۶۵.

یهودیان بر جهان مسلط شده و بقیه ملت‌ها بردگان آنها گشته و گوسفندان آنها را میچرانند^(۱).

* ازدیاد خیرات و انعام در عهد مسیح مورد پندار یهود

در عهد این مسیح مورد پندار بنا بزعم آنها از کوهها جویهای شیر و عسل و از زمین خمیر تازه و لباس پشمی بیرون می‌آید^(۲).

* روش حکومت مسیح مورد پندار یهود:

روش و سیاست حکومت او چنین است که در میان مردم بر اساس دلیل و بینه حکم نمیکند بلکه برخلاف همه بشر و حتی انبیاء بر اساس الهام و معرفت الهی! محاکمه میکند^(۳).

امام زمان و تشابه آن با مسیح مورد پندار یهود

از بارزترین باورهای امامیه که محور مذهبشان بر آنست و در اعمال روز مرهء زندگیشان حتی از خداوند هم بیشتر مورد استعانت و توجهشان قرار میگیرد، امام زمانی‌ها او را مثل خداوند ولایت تکوینی (به قول خمینی) داده و همه جا حاضر و ناظر میدانند، و نظام کشور ما بنا به گفتهء آقای خمینی بنام امام زمان درست شده است، آیا وقت آن نرسیده است که پیروان این افسانه‌ها بخود آمده و از این واقعیت‌های سیاسی روزمره تلخ این نظام خرافاتی و امام زمانی که نتیجهء این معتقادات و باورهاست عبرت بگیرند و خود را از دام این رندان دین فروش رها سازند؟

آری این امام زمانی که امامیه مدعی آن بوده و آقای منتظری آنرا بنا درست از متواترات بین فریقین میداند از پرفتنه ترین اکاذیب تاریخ اسلامی است و معدومی است که اصلا وجود خارجی نداشته و ندارد و نخواهد داشت، و امام حسن عسکری علیه السلام که این موهوم

۱- سفر اشعیا اصحاح ۶۱ فقره ۵-۶ واصحاح ۶۶ فقره ۲۲.

۲- سفر یوئیل اصحاح ۳ فقره ۱۸ و سفر اشعیا اصحاح ۷ فقره ۱۷-۲۲ و الکنز المرصود ص ۶۴ د. روهلنج و اسرائیل والتمود ص ۶۷ ابراهیم خلیل احمد.

۳- سفر اشعیا اصحاح ۱۱ فقره ۳ و ۲.

جعلی را بدو نسبت میدهند به شهادت تاریخ اصلا فرزندی نداشته و بدین علت بعد از وفاتش میراثش را بین مادر و برادرش جعفر تقسیم کرده اند، که ذکر این مطلب مفصلا خواهد آمد. این افسانهء ساختگی همراه با دیگر افسانه های ضد قرآنی دیگر که هیچ عقل سالم آنها را نمیپذیرد مثل حمل و تولد یک شبهء او و دخول در چاه سرداب در بیش از ۱۲۰۰ سال تا کنون و افسانه هایی که خصوصا بعد از ظهور او روی خواهد داد همگی نشان از آرزوها و کینه های بافندگان آن دارد، و بزعم آنها او از ذریه امام حسین علیه السلام میباشد که صفت دائم او قتل و کشتار میباشد و طوسی چند روایت در این مورد آورده است^(۱).

* امام زمان خدا را با زبان عبری میخواند!

به پندار امامیه وقتی که این امام موهوم قیام میکند خدا را با عبری خوانده و دعایش مستجاب میگردد و خداوند همهء اصحابش را از همه جا برایش جمع میکند، نعمانی مدعی است که: وقتی که امام زمان اذان میگوید خدا را با عبری خوانده و ۳۱۳ اصحاب او جمع میشوند ... و بعضی از آنها در شب به رختخواب خود رفته و در صبح خود را در مکه میبینند^(۲)!!

* قیام قائم و جمع نمودن شیعیان از همه جا!!

در بحار مجلسی که دائرة المعارف خرافات میباشد آمده که: «والله لو قد قام قائمنا یجمع الله إلیه شیعتنا من جمیع البلدان»^(۳). «بخدا قسم وقتی که قائم ما قیام کند خداوند شیعیانش را از همهء شهرها برایش جمع مینماید» و این اجتماع مخصوص زندگان نیست بلکه مردگان نیز

۱- الغیبة طوسی ص ۱۱۵-۱۱۶.

۲- شاید اذان به عبری اولین علامت یهودی بودن او باشد!! النعمانی: الغیبة ص ۱۶۹.

۳- بحار محمد باقر مجلسی ۲۹۱/۵۲.

بنا به ادعاء حر عاملی واحسان^(۱) به نداء او لیبیک خواهند گفت، و حتی ملا باقر مجلسی مکان این اجتماع را نیز کوفه تعیین میکند^(۲)!

* امام زمان و شکنجه مردگان و تخریب مسجدالرسول!

بنا به پندار کسانی که این افسانه‌های پر خطر را بافته اند اولین کاری که این امام ساختگی انجام می‌دهد اخراج اجساد دو یار و خلیفه رسول خدا ﷺ یعنی ابوبکر و عمر رضی الله عنهما از قبرهایشان بوده که بعد از شکنجه آنها را میسوزاند و حتی مسجد را نیز خراب میکند^(۳) (چه کینه ای بالاتر از این) و نعمت الله جزائری به این آرزوی افسانه‌ای مجلسی و روحانیت پیروان او اکتفا ننموده بلکه در ضرورت حکم لعن شیخین (رضی الله عنهما) مدعی است که: مولانا امام زمان بعد از اینکه آندو را از قبرهایشان بیرون نموده از همه ستم‌هایی که در دنیا قبل و بعد از آندو رخ داده است از آن دو نفر انتقام میگیرد! از قتل هابیل و قابیل گرفته تا گناه برادران یوسف که او را به چاه انداختند و ظلم نمود که ابراهیم علیه السلام را به آتش انداخت و حتی از گناه آتش پرستان نیز از آندو انتقام میگیرد، و سپس انواع دیگری از شکنجه‌ها را نقل میکند^(۴)!! و حتی به این هم اکتفا ننموده و همسر فوت شده رسول خدا ﷺ یعنی ام المؤمنین عایشه (رضی الله عنها) را شلاق میزند^(۵)!! خدایا این چه کینه‌هایی است بنام دین اسلام و اهل بیت نبوت!

* امام زمان و قتل اعراب مخصوصا قتل قریش

۱- الإيقاظ من الهجعة حر عاملی ص ۲۴۹ والرجعة: الإحسان ص ۱۶۴.

۲- بحار مجلسی ۳۱۸/۵۲.

۳- بحار مجلسی ۳۸۶/۵۲ ودلائل الإمامة: محمد بن جریر بن رستم طبری ص ۲۴۲ والرجعة: الاخسان ص ۱۸۶-۱۸۷.

۴- الأنوار النعمانية: جزائری ۱/۱۴۱.

۵- الإيقاظ من الهجعة: حر عاملی ص ۲۴۴ و بحار مجلسی ۳۱۴/۵۲.

این امام ساختگی که گویای کینه‌ء روحانیت جاعلان آنست به خاطر دین و عقیده نمی‌جنگد بلکه به خاطر تعصب و فرقه‌گرایی و نژاد می‌جنگد، و بنا بر این مجلسی از ابو عبدالله جعل میکند که: «وقتی قائم خروج میکند بین او عرب و قریش جز شمشیر نخواهد بود»^(۱)، تا حدی ظلم و ستم میکند که برای تبریر و توجیه این ستمها از ابوجعفر جعل کرده اند که گفته است: بسیاری از مردم می‌گویند که: این از آل محمد (ﷺ) نیست والا رحم میکرد و دوباره حتی اموات نیز بنا به گفتهء مفید از شکنجه این منتقم کینه توز امامیه رها نمیشوند که پانصد تا پانصد تا یکجا گردن می‌زند^(۲)، جالب اینجاست که حتی تعداد کشته‌های او نیز با کشته‌های مسیح مورد پندار یهود برابر می‌باشد.

امام زمان و کشتن دو سوم بشر!

احسائی از ابو عبدالله جعل میکند که می‌گوید: این کار به اتمام نمیرسد مگر اینکه دو سوم مردم کشته شوند! و از او سؤال میشود که بعد از رفتن دو سوم جهان چه میماند؟ می‌گوید که: آیا از اینکه شما یک سوم بقیه باشید خشنود نمیشوید^(۳)؟! و این بافتهء روحانیت چنان بافته شده است که بیانگر اعمال دولت‌های روحانیت امامیه باشد و چنان قسی القلب و بیرحم است که حتی مجروحان را کشته و از کسی توبه هم نمی‌پذیرد^(۴). (یعنی برخلاف صریح نص قرآن و سنت پیامبر) و حتی به ابوجعفر نسبت میدهند که می‌گوید: پیامبر در میان امتش با نرمی رفتار کرده است و با مردم به خوبی و آرامش رفتار نموده است اما قائم با قتل و کشتار عمل میکند و در کتابی که با او میباشد آمده: که از کسی توبه نپذیرد و کشتار کند و وای بر کسی که با او مخالفت نماید^(۵).

۱- بحار مجلسی ۳۵۵/۵۲.

۲- ارشاد مفید ص ۳۶۴ و بحار مجلسی ۳۳۸/۵۲.

۳- الرجعة احسائی ص ۵۱.

۴- الغیبة نعمانی ص ۱۵۳ و بحار مجلسی ۳۵۳/۵۲، خمینی بر خلاف همه مستبدان جهان یک نفر از هزاران حکم اعدام را نیز معاف نمود.

۵- دو منبع سابق.

* امام زمان خیالی و تخریب خانهء کعبه و مسجد الحرام و مسجد النبی ﷺ

این معدوم ساختگی که روحانیت امامیه جهت رسیدن به قدرت آنرا بافته است به این هم اکتفا ننموده بلکه همهء مساجد روی زمین را ویران کرده و از خانهء کعبه و مسجد نبوی آغاز میکند بدین بهانه که آنها را به همان اساس اولیه باز گرداند^(۱)، و از زبان ابوجعفر جعل میکند که: وقتی قائم قیام میکند به کوفه رفته و در آنجا چهار مسجد را ویران میکند و هیچ مسجدی را که در روی زمین شرف و عزتی داشته باشد رها ننموده و ویران میکند^(۲).

* امام زمان و دعوت به کتابی نو و دینی نو و حکمی جدید

نوشته‌ها و تصریحاتی که در کتب امامیه در مورد این افسانهء ساختگی وجود دارد دلیل بر خروج این امام ساختگی از اسلام میباشد چون با دین تازه ای خواهد آمد و کتاب دیگری غیر از قرآن خواهد آورد که شاید این خود آرزوی دیرینهء بافندگان این جعلیات میباشد تا شاید بتوانند مردم را فریفته و اسلام را بنام اسلام و آل بیت ویران کنند، نعمانی از ابو جعفر جعل میکند که: «قائم قیام میکند به دستوری نو و کتابی جدید و حکمی جدید که بر اعراب بسی سختگیر است و با آنها جز شمشیر نمیشناسد و توبه نمیزیرد...»^(۳). و طوسی با تأیید این مطلب از ابو عبدالله جعل میکند که: «قائم به امری غیر از آنچه بوده است قیام میکند»^(۴).

* قیام امام زمان با تابوت یهود!

۱- الرجعة احسائی ص ۱۸۴ و ۱۶۲.

۲- الإرشاد مفید ص ۳۶۵ و بیخود نیست که مبینیم که رژیم امام زمانی کنونی مساجد اهل سنت را مثل مسجد شیخ فیض در مشهد و مسجد کنارک در بلوچستان و مسجد اهل سنت در اهواز و مسجد اهل سنت آبادان ویران نموده است اگرچه به خاطر نفاق و صد چهره ای ذاتی و عقیدتی که دارد از خراب کردن مسجد بابری در هند انتقاد میکند که دولتش از اعمال هندوهای متعصب از مسلمانان عذر خواهی کرده است.

۳- الغیبة از نعمانی ص ۱۵۴ و ۲۲۰ و ۱۶۷.

۴- الغیبة از طوسی ص ۲۸۳ و ۱۵۳ و بحار مجلسی ۳۵۴/۵۲.

برای اینکه بدانیم که اندیشه امام زمان و از قبل کل طرز تفکر امامت منصوبه که امامیه مدعی آن هستند ابن سبأ یهودی و یهودیان برای محو قدرت اسلام آنرا ساخته و پرداخته اند تا چه حد حتی در جزئیات منشأ یهودی دارد اینست که امام ساختگی که خدا را با عبری میخواند الان مدعیند که حتی شهرها را هم با تابوت یهود فتح میکند، و میدانیم که تابوت در میان یهودیان جایگاه مقدسی دارد و بر این باورند که اگر در جنگهایشان تابوت را حمل کنند شکست نخواهند خورد و احسائی در روایتی طولانی کیفیت این فتوحات را با تابوت شرح میدهد که واقعا مضحک است^(۱).

* چشمه‌های شیر و آب خیالی برای امام زمان خیالی و سنگ موسی!

این موضوع نیز حدود تأثیر از دجال مسیح را بر اندیشه امام زمان میرساند که حتی حرف به حرف همان موضوعات مسیح مورد پندار یهود تکرار میشود، آری کتب روحانیت امامیه نقل میکند که وقت خروج قائم مورد پندار در کوفه دو چشمه از آب و شیر برایش جاری میگردد و سنگ موسی را که دوازده چشمه از آن با معجزه الهی به نص قرآن جاری شده همراه داشته و هر وقت که آب و غذا بخواد آن سنگ را نصب میکند. و مجلسی پرده دار این خرافات با آب و تاب این خبر را نقل میکند^(۲).

* امام زمان و حکم آل داود

وقتی این موهوم جعلی بنا به زعم باورمندانش قیام میکند به قرآن حکم ننموده بلکه به حکم آل داود امر میکند و کلینی از ابو عبدالله جعل میکند که: «دنیا تمام نمیشود تا اینکه مردی از من با حکم آل داود حکومت کند و از دلیل و بینه نمپرسد...» و صفار اضافه میکند که با حکومت داود و سلیمان حکم میکند و از دلیل و بینه نمپرسد^(۳)، آیا کسی میتواند

۱- الرجعة احسائی ص ۱۵۶.

۲- بحار مجلسی ص ۱۵۶.

۳- کافی کلینی ص ۱۵۶ و بصائر الدرجات از صفار ص ۲۷۸.

بپرسد که فرق این موهوم با خلخال چیست؟! یا اینکه این گرگ زاده از آن گرگ خیالی می‌باشد.

تفاوت عمیق بین مهدی موعود و امام زمان ساختگی

همچنانکه سابقا در صدر این نوشته اشاره کردم در میان مسلمین مشهور است که مردی مصلح از اهل بیت نبوت بنام مهدی ظهور خواهد کرد که مهمترین ویژگی او طبق احادیث درست و صحیح عبارتست از اینکه: اسمش با اسم پیامبر و اسم پدرش با اسم پدر پیامبر صلی الله علیه و آله یکی بوده و دین و کتاب جدیدی نیاورده بلکه به سنت پیامبر عمل خواهد کرد بلکه به همه سنت‌ها عمل کرده و بدعت‌ها را محو خواهد نمود و در آخر زمان دین اسلام را پاداشته و زمین را که پر از جور و ظلم گشته پر از عدل و داد خواهد نمود و صلیب را شکسته و خنزیر را به قتل خواهد رساند که کنایه از شکست مسیحیت می‌باشد^(۱).

که اگر مجموعه جعلیات روحانیت امامیه را در باره امام زمان با آنچه که در احادیث صحیح در باره مهدی در آخر زمان آمده است مقایسه کنیم تفاوت‌های بسیار فاحشی را مشاهده می‌کنیم که مبین این مطلب است که چگونه دشمنان اسلام و سبأیه و باطنیه هر موضوعی از موضوعات اسلامی را که اصل و اصول درستی داشته تحریف نموده و لباس‌های متعدد از جمله لباس تشیع اهل بیت پوشانده اند تا مقبول عام افتند.

و علماء محقق از قدیم الأيام تا به امروز به این تفاوت‌ها آگاهی داشته و به صراحت روشن نموده اند که امام زمان ساختگی هیچ ارتباطی با مهدی مورد اشاره در احادیث و روایات صحیح را ندارد، لهذا امام ابن القیم او را از فرزندان امام حسن علیه السلام دانسته و در توجیه این موضوع می‌گوید که: در این نیز سری وجود دارد، و آن اینکه امام حسن خلافت را به

۱- که مجموعه این روایات را در کتب ذیل میتوان یافت: سنن ابی داود، کتاب مهدی ۴/۴۷۳ و ۴۷۵ سنن ترمذی، کتاب الفتن باب ماجاء فی المهدی و میگوید: این حدیث صحیح حسن می‌باشد و شیخ آل‌بانی در مشکاة المصابیح ۳/۱۵۰۱ (۵۴۵۲) نیز آنرا صحیح میدانند، و لوامع الأنصار: ۲/۷۳ و ۷۵ شیخ محمد بن احمد سفارینی.

خاطر خداوند ترک نمود و لهذا خداوند مهدی را در ذریه او گذاشت، و این سنت الهی است که اگر انسان چیزی را به خاطر او ترک کند خداوند به او و ذریه او بهتر از آنرا نصیب مینماید^(۱).

و امام ابن کثیر نیز بعد از اینکه مهدی را یکی از خلفاء راشدین آینده دانسته میگوید: او امام زمان مورد پندار شیعیان نیست که از چاه سامرا انتظار او را میکشند، که آن نه حقیقتی دارد و نه اثری و نه کسی او را دیده است^(۲). و ادامه میدهد که مهدی از مشرق ظهور میکند نه از چاه سرداب در سامرا چنانکه جاهلان میپندارند که این یک نوع هذیان و شیطان پرستی بزرگی میباشد چون نه دلیلی دارد و نه برهانی از کتاب و سنت صحیح و نه مدرکی از عقل و دانش در این مورد وجود دارد^(۳).

امام سفارینی میگوید که: این زعم و پندار که امام زمان نامش محمد بن حسن عسکری میباشد هذیانی بیش نیست^(۴).

و شیخ خالد محمد علی الحاج بعد از اینکه احادیث صحیح دال بر خروج مهدی را در آخر زمان نقل میکند میگوید: صفات این مهدی برخلاف مهدی مورد پندار شیعه میباشد چون نام پدرش با نام پدر پیامبر یکی نیست، بگذریم از اینکه در تاریخ درست و موثق برای امام حسن عسکری فرزندی وجود ندارد، مختصر اینکه ادعای شیعیان هیچ سندی نداشته و هیچ عالم معتبری از آن سخن نگفته است، اما اگر عقل از میدان بدر رود همه چیز ممکن میگردد^(۵)!!

دکتر شیخ عبدالمحسن العباد رئیس اسبق دانشگاه اسلامی مدینه منوره میگوید: احادیث مهدی فراوان است و بعضی ها تاحد تواتر آن رفته اند... لیکن بطور قطع این حقیقت ثابت

۱- المنار المنیف ابن قیم ص ۱۵۲.

۲- الفتن والملاحم ابن کثیر ۱/۲۴ و ۲۵.

۳- منبع سابق ص ۲۹.

۴- لوامع الأنوار السفارینی ۷۱/۲.

۵- الکشاف الفرید عن معاول الهدم و نقائص التوحید ۱/۲۳ و ۱۲۴.

هیچ ارتباطی با عقیده شیعیان ندارد، چون شیعیان منتظر خروج مهدی‌ای هستند که نامش محمد بن حسن عسکری از نسل حسین علیه السلام می‌باشد که این اصلاً حقیقت نداشته و موهوم است همچنانکه در حقیقت امامت کسانی که ادعای امامت آنها میکنند نیز حقیقت نداشته جز امام علی بن ابیطالب و فرزندش حسن علیه السلام که آندو از معتقدات آنها مبرا می‌باشند^(۱)، بد نیست که الان تفاوت های مهم بین مهدی و امام زمان ساختگی را روشن نمائیم:

- ۱- نام مهدی در کتب سنت و روایات صحیحہ محمد بن عبد الله می‌باشد اما امام زمان موهوم امامیه نامش محمد بن حسن می‌باشد.
- ۲- مهدی راستین از ذریه امام حسن علیه السلام می‌باشد و امامیه مدعی هستند که امام زمان مورد پندار از نسل حضرت حسین علیه السلام می‌باشد.
- ۳- ولادت و مدت عمر مهدی مورد اشاره در کتب سنت مثل بقیه بشر طبعی است، و در هیچ روایت درستی نیامده که در اینمورد از دیگران متفاوت است اما امام زمان مورد پندار هم مدت حاملگی و هم ولادت او فقط در یک شب صورت گرفته و در دو و یا پنج سالگی بنا باختلاف جعلیات در چاه سرداب رفته که الان بیشتر ۱۲۵۰ سال است که در آنجاست که بقول علامه برقی اگر این حرف درست است برزندگان واجب است که او را از آنجا نجات دهند!!.
- ۴- مهدی حقیقی مورد اشاره در احادیث برای کمک و نصرت اسلام و مسلمین خواهد آمد، و بین نژادها تفاوت قائل نمیشود اما امام زمان مجعول روحانیت فقط برای کمک آنها خروج کرده و از دیگران و حتی از مردگان انتقام میگیرد و چنان از اعراب و مخصوصاً از قریش کراهت داشته که در میان پیروانش از آنها کسی وجود ندارد!! آیا این امام زمان جزئی از توطئه شعوبیه بر علیه اسلام و اعراب نیست؟.

۱- عقیده أهل السنة والأثر فی المهدی المنتظر: دکتر شیخ عبدالمحسن العباد ص ۲۲۱.

- ۵- مهدی راستین یاران پیامبر را گرامی داشته و برایشان دعاء خیر نموده و به خط آنها می‌رود و امهات المؤمنین را نیز دوست داشته و به نیکی یاد میکند اما امام زمان ساخته روحانیت امامیه نه اینکه بر یاران رسول بغض ورزیده بلکه جسدهای آنها را از قبرهایشان بیرون آورده و آتش می‌زند و حتی امهات المؤمنین را قصاص نموده و عائشه را حد می‌زند!!
- ۶- مهدی راستین به سنت جدش عمل نموده تا حدیکه به همه سنن پیامبر عمل نموده و با بدعت‌ها مبارزه میکند اما امام زمان ساختگی به دین جدیدی دعوت نموده و به کتاب تازه ای غیر از قرآن می‌خواند^(۱).
- ۷- مهدی راستین مساجد را آباد میکند اما امام زمان جعلی مساجد را خراب میکند و این تخریب از مسجد الحرام و خانه کعبه و مسجد النبی آغاز می‌گردد
- ۸- مهدی راستین به کتاب خدا و سنت رسول او رفتار میکند اما امام زمان ساختگی به حکم آل داود (یهود) فرمان می‌دهد!
- ۹- مهدی راستین از طرف مشرق ظهور میکند اما امام ساختگی از چاه سرداب سر می‌کشد.
- ۱۰- مهدی مورد اشاره در احادیث صحیح حقیقتی است ثابت (بنا به ایمان ما به صدق رسول و صدق روایات وارده از او در اینمورد) که مصلحی است از امت محمد، و خداوند او را تأیید نموده و موفق میدارد و دین اسلام کامل است هیچ ربطی به آمدن و نیامدن او ندارد و هنگام آمدن هم چیزی بدین اضافه و یا کم نمیکند، اما

۱- آیا هنوز هم وقت آن نرسیده که حقیقت جویان شیعه به ندای داشمندان و مصلحان خود مثل آیه الله برقی و د. موسی موسوی و کسری و آیه الله شریعت سنگلجی و آقای قلمدران و دانشمند محترم آقای مصطفی طباطبائی و امثالهم گوش داده و از این آراء و اندیشه های خرافی ضد اسلامی دست برداشته و به کتاب خدا و سنت رسول مراجعه نمایند و از دام روحانیت بدر آیند، و بدانند که همه این اختلافات ساختگی برای هدم اسلام بوده است و فقط نام تشیع و آل بیت بخود گرفته است.

امام زمان ساختگی امامیه و همی بیش نیست که نتیجه کینه به اسلام و استحمار مقلدان عوامی است که از دین جز تقلید کورکورانه چیزی نمی‌فهمند.

تشابهات رفتار و کردار مسیح مورد پندار یهود و امام زمان خیالی امامیه

محقق و پژوهشگری که در رفتار و صفات مسیح مورد پندار و امام زمان امامیه اندیشه و بررسی مینماید تشابهات و توافقات زیادی را در این دو موهوم مجعول میبندد که ثابت میکند هردو از یک منبع و از یک کینه سرچشمه گرفته است، و بنا بر آنچه که سابقاً از منابع یهود و منابع امامیه نقل شد میتوان نتایج ذیل را با وضوح تمام بدست آورد.

۱- مسیح مورد پندار یهود بعد از ظهور خودش بنا به زعم آنها همه یهودیان را که در دنیا پراکنده اند در بیت المقدس جمع میکند، و امام زمان مورد پندار نیز وقتی که بزعم امامیه قیام میکند همه شیعیان را جمع نموده و محل اجتماعشان هم کوفه خواهد بود!

۲- مسیح مورد پندار یهود بنا به پندار آنها مرده‌ها را زنده نموده و از قبرهایشان بپاخاسته و به ارتش او ملحق میشوند و امام زمان مورد پندار نیز مرده‌های شیعیان را زنده نموده تا به ارتش او ملحق شوند!

۳- مسیح مورد پندار یهود بعد از قیام خودش اجساد گناهکاران را از قبرهایشان بیرون آورده تا یهودیان نظاره‌گر شکنجه آنها شوند، و امام زمان مورد پندار نیز بنا به زعم جاعلان جسد‌های یاران رسول را از قبرهایشان در آورده تا شکنجه نماید!

۴- مسیح مجعول یهود همه کسانی را که بر یهود ظلم و ستمی نموده اند محاکمه و قصاص مینماید، و امام زمان مجعول نیز همه کسانی را که بر شیعیانش ظلم نموده اند محاکمه و قصاص مینماید.

۵- مسیح مجعول یهود دوسوم بشر را میکشد و امام زمان مجعول روحانیت امامیه نیز دو سوم بشر را میکشد.

۶- وقت قیام مسیح مجعول اجسام یهودیان تغییر کرده و مثل عمرهایشان طولانی میگردد^(۱)، و وقت قیام قائم مجعول اجسام امامیه نیز تغییر کرده و قدرت هر کدام باندازه^(۲) چهل نفر گشته و مردم را زیر دست و پای خود له میکنند^(۳)!!

۷- در وقت قیام مسیح مورد پندار خیرات و نعمت‌های زمین فراوان گشته بنا بزعم آنها از کوه‌ها شیر و عسل جاری میگردد، و از زمین خمیر مایه و لباس پشمی بیرون می‌آید! و در وقت قیام امام زمان مجعول نیز چنین شده و در کوفه جوی آب و شیر جاری میگردد، که شیعیانش از آن میخورند.

۸- مسیح یهودیان مجعول و موهومی است که وجود نداشته و نخواهد داشت و امام زمان امامیه نیز موهومی است که حقیقت نداشته و هر دو آنها از جعلیات روحانیت دو ملت است که برای استحمار اتباع خویش ساخته اند، لیکن این مجعول امامیه بر دین مسلمانان ضررهای فراوان داشته است که بنام او فتنه‌ها پیاخته است.

و سبب تأکید ما بر ارتباط این پندار جعلی دلایل و مدارکی است که در کتب امامیه آمده است از آنجمله که امام زمانشان:

۱- خدا را با عبری میخواند نه به عربی در صورتی که مدعی هستند او از نسل پیامبر عربی است!

۲- شهرها را با تابوت یهود فتح میکند و سنگ و عصای موسی همراه اوست و من و سلوی نیز بهمراه دارد!!

۳- به حکم آل داود حکم میکند نه به حکم قرآن!!

آیا همه این توافقات و تشابهات حرف به حرف و قدم به قدم در باورها و کردار دلیل بر وحدت منشأ اعتقادی نمیشد؟

رد بر مسیح دجال یهود

۱- التلمود و تاریخه: ظفر الاسلام خان ص ۶۰.

۲- روضة کافی، کلینی ۲۴۱/۸ و بحار مجلسی ۳۱۷/۵۲.

ادعاء یهود مبنی بر اینکه مسیح موعود مبعوث خواهد شد دروغی بیش نیست، چون مسیحی که بشارت به او در کتبشان آمده همان حضرت عیسی بن مریم علیه السلام می‌باشد که یهودیان به او ایمان نیاورده و کافر گشته و او را متهم به جنون و سحر و ارتداد مینمایند^(۱). صوموئیل رحمه الله که از آگاهان به منابع و مصادر دینی یهود می‌گوید که: «انبیاء علیهم السلام راجع به جلالت دین مسیح برایشان مثالها زده اند و اینکه جباران مطیع اهل ملتش میگردند، از آنجمله اشعیا در نبوت خود می‌گوید که: (گرگ و بره باهم میچرند و با هم میخوابند و گرگ و گاو باهم چریده و شیر مثل گاو کاه خواهد خورد) آنها از این مثالها جز ظاهر آنرا نفهمیده و از معانی عقلی آن غفلت نموده‌اند و لهذا در وقت بعثت عیسی از ایمان به او سر باز زده و منتظر این بودند که شیر کاه بخورد تا علامت ظهور مسیح درست باشد»^(۲)!

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «سه امت (مسلمان و نصاری و یهود) راجع به اخبار مسیح هدایت از نسل داود و مسیح ضلالت متفق می‌باشند و اینکه مسیح ضلالت هنوز نیامده و خواهد آمد، و بعد از آن مسلمانان و نصاری بر این اتفاق دارند که مسیح هدایت همان عیسی بن مریم علیه السلام می‌باشد و یهود با اعتراف به اینکه حضرت مسیح از نسل داود است منکر این هستند که مسیح هدایت عیسی بن مریم باشد، و می‌گویند که: مسیحی که بشارت بر او آمده است همه امت‌ها به او ایمان خواهند آورد، و میندازند که مسیح بدین نصرانیت مبعوث گشته که باطل بودن این دین روشن است، و لهذا وقتی که مسیح دجال ظهور میکند به او ایمان آورده و هفتاد نفر کلاه پوش از یهود اصفهان همراه او خواهد بود»^(۳). و قرآن کریم از حضرت عیسی بن مریم در مقابل افتراءهای دفاع و او و مادرش را تبرئه نموده است^(۴).

۱- الكنز الرصود د. روهلنج ص ۹۹.

۲- إفحام اليهود: صموئیل ص ۱۲۶-۱۲۷.

۳- الجواب الصحيح لمن بدل دين المسيح: ابن تیمیه ۳/۳۲۴.

۴- سوره های نساء/ ۱۵۶ و تحریم/ ۱۲ و انبیاء/ ۹۱ و آل عمران/ ۵۹ و بقره/ ۸۷.

و هرچقدر یهود لجاجت نموده و منکر نبوت حضرت عیسی باشند لیکن بعضی از احبار و روحانیون یهود به این حقیقت اعتراف نموده اند که موعد معین مسیح تمام شده است و خاخام راو میگوید که: موعد مقرر آمدن مسیح از مدتهای طولانی به پایان رسیده است^(۱).

رد بر باور امامیه در مورد امام زمان

این باور امامیه در مورد امام زمان از چند جهت باطل و بی اساس میباشد:

أولاً: عدم ثبوت ولادت این امام زمان

حکمت الهی بر این رفته است که امام حسن عسکری وفات کند و از او فرزندی نماند، و این رسوایی بزرگی برای جاعلان امامت و بافندگان آن بود، چرا که امام مرده و کسی نیست که امام بعد از او گردد، چون بنا به باور آنها چنانکه صدوق مدعی است بعد از حسن و حسین نباید امامت به برادران منتقل شود!!^(۲).

و عدم ولادت این مهدی مورد پندار حتی در کتب خود امامیه نیز ثابت است، و لهذا در کتب خود روایت میکنند که حسن عسکری بدون اینکه فرزندی بگذارد فوت نمود و خلیفه عباسی بشدت به این موضوع اهمیت داده قاضیان بزرگ و همراهان ثقات آنها را مسئول این پیگیری نمود، که بعد از وفات حسن و تفتیش منازل ثابت شد که هیچ فرزندی نداشته و لهذا ارثش را بین مادر و برادر او تقسیم نمودند.

کافی این موضوع را در روایتی طولانی از احمد بن عییدالله بن خاقان آورده که میگوید: (...ووقتیکه حسن عسکری مریض شد برای پدرم قاصدی فرستاده شد که ابن الرضا مریض شده است فوراً سوار شده و بسوی دارالخلافة رفت، سپس با عجله همراه با پنج نفر از کارمندان امیرالمؤمنین باز گشت که همه از ثقات و خواص او بودند که تحریر (خادم) هم در میان آنها بود، به آنها دستور داد که در منزل حسن مانده و مراقب صحت و اخبار او باشند،

۱- التلمود و تاریخه و تعالیمه: ظفرالإسلام خان ص ۵۹.

۲- کمال الدین و تمام النعمة: صدوق ص ۴۱۴.

و به چند نفر طیب نیز دستور داده شد که صبح و شب به خانه او بیایند، بعد از دو سه روز از آن خبر آمد که (حسن) ضعیف شده، به پزشکان دستور داده شد که در خانه او بمانند و قاضی القضاات نیز به مجلس آورده شد، و به او دستور داده شد که ده نفر را که از تدین و امانت داری و پرهیزکاری آنها اطمینان دارد نیز به همراهی خود انتخاب کند، آنها را حاضر نموده و به خانه حسن فرستاده و دستور داد که شبانه روز آنجا باشند، همچنان آنجا بودند تا اینکه (حسن) علیه السلام فوت نمود و سرّ من رأی (سامرا) یکسره ضجه شد، و سلطان افرادی را به خانه اش فرستاد و اتاق اتاق آنجا را بررسی و تفتیش کردند^(۱) و هر آنچه آنجا بود مهر و موم کرده و بدنبال آثار فرزند و حاملگی شدند، و دایه‌هایی آوردند که آثار حاملگی را شناخته و بسوی جاریه‌ها رفته و بررسی می‌کردند، بعضی‌ها گفتند که: جاریه‌ای وجود دارد که که حامله است او را در اتاقی قرار داده و تحریر (خادم) و همراهان او و زنانی را که همراه او بودند بر آن زن گماشتند، تا اینکه (جسد حسن) را آماده کنند... و بعد از دفن او، سلطان و مردم در صدد بچه شده و در منازل و اتاقها بفرآوانی تفتیش نموده و تقسیم میراث را توقف نمودند، و آنهایی که مواظب و مراقب جاریه‌ای بودند که گمان حاملگی او میرفت همچنان ملازم او بودند تا اینکه عدم حاملگی آن زن ثابت گشت، و هنگامی که حاملگی او باطل شد میراثش را بین مادر و برادرش جعفر تقسیم نمودند^(۲).

این روایت از کتابی که مدعی هستند که به امام زمان نشان داده شده و گفته است که، برای شیعیان ما کافی است^(۳) ثابت میکند تولد این مهدی مورد پندار از ریشه و اساس باطل است، و مذهب تراشان فرقه باز نمیتوانند این روایت را انکار کنند و یا بر آن خرده بگیرند،

۱- چرا بحث و بررسی و تفتیش منازل مادامیکه فرزند حسن چنانکه در جای دیگر مدعی هستند که از بزرگ شده و چرا میراث امام حسن عسکری بین ورثه او تقسیم شد بدون اینکه فرزندی در میان باشد.

۲- کافی کلینی ۵۰۵/۱.

۳- البته بعضی از عقلایشان به این دروغها آگاهی دارند لیکن از ترس روحانیت از یکطرف و از عوام کالأنعام از طرف دیگر سکوت میکنند که سربازان مجهول امام زمان ترورشان نکنند، همچنانکه بعضی از استادان هیأت تهران چند سال پیش به اینجانب یواشکی گفتند.

چون در چندین منابع موثق و مورد اعتماد آنها وارد شده و بسیاری از بزرگان آنها در حدیث و تفسیر و تاریخ آنرا روایت کرده اند که فقط بعضی از آنها (نه بعنوان حصر) عبارتند از:

- ۱- کافی کلینی همین روایتی که نقل شد کتاب الحجة ج ۱ ص ۱۲۶
 - ۲- مفید در کتاب الإرشاد ص ۳۳۸-۳۳۹
 - ۳- طبرسی در أعلام الوری ص ۳۵۸-۳۵۹
 - ۴- أربلی در كشف الغمة ج ۲ ص ۴۰۸-۴۰۹
 - ۵- مجلسی در جلاء العیون زیر عنوان: ذکر المهدی و عباس قمی در منتهی الآمال نیز زیر همین عنوان آنرا آورده اند.
- و اما نوبختی از علماء بزرگ امامیه در قرن سوم که خود در میان این اقوال مضطرب و متعارض و متناقض گنج است میگوید که: بعضی ها گفتند: پدرش (حسن) فوت کرد و هیچ اثری از او نمانده و فرزند ظاهری از او شناخته نشده^(۱)، و دیگرانی مدعی شدند که این موهوم دو سال قبل از وفات حسن یعنی در بیست سوم رمضان سال ۲۵۰ هـ متولد شده^(۲)، و بعضی ها مدعی شدند که هشت ماه بعد از وفات حسن این مورد پندار متولد شده^(۳)، و دیگرانی مدعی شده اند که این موهوم در سال ۲۵۸ هـ متولد شده است و بعضی ها سال ۲۵۶ را مدعی گشته اند^(۴)، و مدعیان دیگری ادعاء نموده اند که در نصف شعبان سال ۲۵۵ یعنی پنج سال قبل از وفات حسن متولد شده است^(۵)، که این ادعاء امروزه به کام رهبران نظام امام زمانی ایران جور آمده و هر ساله بدین مناسبت جشن گرفته و شهرها چراغانی و مزین نموده و میلیونها مصرف نموده تا از مقلدین عوام بیشتر سواری بگیرند.

۱- فرق الشیعة: نوبختی ص ۱۱۸-۱۱۹.

۲- منتهی الآمال: عباس قمی، نسخه فارسی ص ۱۱۹۸

۳- فرق الشیعة: نوبختی ص ۱۲۶.

۴- منتهی الآمال: قمی ص ص ۱۹۸.

۵- الإرشاد: مفید ص ۳۴۶، أعلام الوری طبرسی ص ۴۱۹.

و حتی در اسم جاریه‌ای که این ولادت را براو بسته اند نیز چنان اختلاف کرده اند که دروغ بودن او واضح و آشکار است، بعضیها مدعی شده اند که اسمش نرگس است^(۱)، و بعضی‌ها مدعی شده اند که اسم آن صقیل یا صقیل است^(۲)، و مدعیان دیگری ادعاء نموده اند که نامش حکیمه است^(۳) و اقوال دیگری نیز بافته شده است.

آیا حجت عصر و صاحب زمان که همهء دین باو مرتبط است و همهء احکام اصلی دین مثل جهاد و حکومت و حتی نماز جمعه را بخاطرش ترک نموده اند چنین کسی است که حتی مادرش هم مورد اتفاق نباشد، و بقول بعضیها بنا به گفتهء امام ابن حزم امام اندلس که میگوید: بعضی از آنها مدعی هستند که اسم مادرش سوسن است که مدعیند حکیمه بنت محمد شاهد ولادتش بوده که در هنگام خروج از شکم مادرش قرآن میخوانده که همهء اینها هوس میباشند و حسن مذکور اصلاً فرزندی نداشته و این اولین حماقت آنها و کلید همهء شرارت هایشان میباشند که خود مهلکه‌ای عظیم میباشند^(۴).

دانشمند زبردست و شیرمرد پاکستان امام احسان الهی ظهیر که اطلاعات رژیم تروریستی و فرقه گرای ایران چون از جواب دادن به او و تألیفاتش عاجز مانده بود بوسیلهء مزدورانش در حال سخنرانی در پاکستان او را ترور کرد در اینمورد میگوید: افسانه‌هایی که برای ولادت این مولودی که هرگز متولد نشده و چگونگی ناپدید شدن او از چشمهای خاص و عام و دور و نزدیک و عدم علم اهل بیت و اهل منزل و عدم شناخت چنین چیزی بافته اند و اینکه چگونه به امامت رسیده و چگونه به همهء علوم که از لوازم امامت در نزد قوم است دست یافته، همهء اینها باعث شده که افسانه‌ها بافته و برای اثبات مدعای خود که ثابت نشده و نشدنی است دروغها مبالغه انگیز ساخته اند که شایسته است نام خرافات بی‌اساس و بیهوده بر آنها گذاشت که این اکاذیب خود شواهدی است بر علیه خودش، و سپس نمونه‌هایی از این

۱- الإرشاد: مفید ص ۳۴۶.

۲- کشف الغمة ج ۳ ص ۲۲۷.

۳- همان منبع.

۴- الفصل امام ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۱.

روایات بیهوده را بعنوان مثال ذکر کرده است^(۱)، می‌پرسد که چطور چنین تولدی از چشم بنی هاشم و از خانواده علوی مخصوصاً از نقیب آنها احمد بن عبدالصمد که به ابن الطومار شهرت داشت و دفتری داشت که ولادت علوی‌ها را در آن ضبط مینمود مخفی ماند! و لهذا وقتی که یک خبر یک مدعی امام زمانی! در سال ۳۰۲ هـ که بدروغ ادعاء نمود که، او محمد بن حسن عسکری است به خلیفه عباسی المقتدر رسید دستور داد که بزرگان و شیوخ آل ابی طالب را جمع نموده تا موضوع روشن شود، که همگی آنها شهادت دادند که او کذاب است و حسن عسکری فرزندی نداشته است، و این مدعی تقیه پیشه امام زمانی زندانی و تا یکماه در میان مردم شلاق می‌خورد^(۲)، و اختلاف مدعیان تشیع خودش دلیلی است بر عدم ولادت چنین موهومی و لهذا اکثر آنها بعد از یأس از فرزندی برای حسن عسکری بعد از او به امامت دیگران رفته و آراء متعددی بافته اند.

دوم: بیهودگی غیبت این مهدی خیالی

فرضا که ولادت این موهوم را بپذیریم، چه معنایی در این اختفاء و پنهان شدن در چاه سرداب وجود دارد و چرا برای مردم ظهور نمی‌کنند؟، و اگر از امام زمانی های سرمست پرسیم همان جوابی را می‌شنویم که از روحانیان و علمایشان شنیده شده است که از قدیم در توجیه آن گفته اند، صدوق از روایت زراره از ابی عبدالله جعل میکند که: «قائم قبل از قیام خود غیبتی دارد، پرسیدم چرا؟ گفت که: از ذبح می‌ترسد»^(۳). و طوسی شیخ طائفه در توجیه همین موضوع می‌گوید: «جز ترس از کشتن چیزی مانع ظهور او نیست...»^(۴). و شکی نیست که این موضوع تعبدی نیست که فقط تسلیم شویم و ایمان بیاوریم و این توجیهات همانطور

۱- الشیعة والتشیع احسان الهی ظهیر ص ۲۷۳-۲۷۴.

۲- تاریخ الطبری ج ۱۳ ص ۲۶-۲۷ حوادث سال ۳۰۲ هـ.

۳- کمال الدین و تمام النعمة ص ۴۸۱.

۴- الغیبة طوسی ص ۱۹۹.

که شیخ احسان الهی ظهیر گفته است: همدیگر را تکذیب میکند، و ترس از قتل چنان واهی است که حتی خود بافته‌های امام زمانی‌های دو آتشه آنرا رد میکند.

۱- چون در کتب خودشان آمده که این پندار مورد نصرت و تأیید خداوند است و دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد، آیا از یک ترسو مخفی شده این امکان دارد؟ از ابوجعفر نقل کرده اند که: قائم منصور به رعب و ترس است و با نصر و پیروزی مؤید می‌باشد، و زمین برایش پیچیده شده و سلطانش به شرق و غرب میرسد و....^(۱) و اخبار زیادی در این معنی نقل کرده اند، اگر این پندار به اخبار وارده از آباء و اجدادش اعتقاد دارد یا نه؟ پس چرا از ذبح و قتل می‌ترسد؟ وانگهی هر عاقلی میتواند پرسد که چرا ترس از مرگ و مخفی شدن در چاه سرداب مادامی که ملائکه پشتیبان او هستند همچنانکه مجلسی مدعی آنست^(۲)؟

۲- این گفته‌ها شما که، از کشتن خودش می‌ترسد لازمه اش سقوط امامت اوست برای اینکه شما در چندین روایات گفته اید که، از شروط امامت اینست که او از شجاعترین مردم باشد^(۳)، و کسی که از قتل بترسد که اشجع نیست بلکه اجبن (ترسو تر) است.

۳- بنابر این توجیه شما این موهوم هرگز نباید ظهور کند تا اینکه دول ظلم و جور از بین برود و خطر قتل در میان نباشد و آنوقت دیگر نیازی به خروج او نخواهد بود!

۴- در تاریخ دولت‌های متعددی بنام این خرافات بنا شده که مثل همین رژیم کنونی ایران بنام امام زمان مقلدان شان را فریفته اند و این دولت خرافی خودش نمونه بارز و زنده‌ای از این قماش می‌باشد که پابوس امام زمان هستند و حتی آقای خامنه‌ای برای مکر بیشتر پنجشنبه‌ها به مسجد چمکران قم رفته که امام زمانش را زیارت کند، خوب

۱- بحار مجلسی ۱۹۱/۵۲.

۲- جلاء العیون مجلسی ص ۷۷۲ منتهی الآمال: قمی ص ۱۲۰۶ روضة الواعظین ج ۲ ص ۲۵۹ أعلام الوری طبرسی ص ۴۲۰ و الشیعة والتشیع احسان الهی ظهیر ص ۲۷۹.

۳- الأنوار النعمانية نعمة الله الجزائری ۳۴/۱.

الان که زمینه این همه مهیا است و مخلصانش چشم براه جمال او هستند چرا ظهور نمیکند دیگر که نه خطری است و نه قتلی بلکه چاقوی نائب او بر گردن عاقلانی است که به این چرندیات گردن نمی‌نهند

۵- کسی که از خودش نتواند دفاع کند و از قتل می‌ترسد این آقا چگونه از دیگران دفاع نموده و چگونه از دشمنان شما انتقام می‌گیرد؟ الان بگذریم از اینکه دنیا را چنین و چنان کند آیا بهتر نیست از اینکه خود را مسخره عالم کنید، کمی بخود آیید و قرآن را سر منشأ معتقدات خود نمائید تا از این غل و زنجیرها راحت شوید.

سوم: هیچ منفعتی از وراء این موهوم صورت نگرفته است

از ادله بطلان این فرضیه همین است که این امام زمانی که دست و پابوسانش اینهمه برایش سینه چاک میکنند هیچ مصلحت دنیوی و یا دینی از این آقا سر نزده است و نه معتقدانش و نه منکرانش هیچ نفعی از او ندیده اند جز اینکه ضرر فراوان که دین اسلام از اسم این موهوم خورده است.

شیخ الإسلام ابن تیمیه می گوید: «این معصومیکه که مدعی او هستند کوچکترین نفعی که از یک امیر و یا از یک کارمند عادی و یا عالم و یا قاضی سر میزند از او سر نزده است، پس چه فایده‌ای از او اگر تازه موجود هم باشد چطور که او موهومی بیش نیست، و چه لطف و منفعتی برای دین و یا دنیای مؤمنانش دارد ... و این شخصی که رافضیان مدعی او هستند یا کسی است که پیش آنها مفقود و در نزد عقلاء معدوم میباشد، و به هر دو تقدیر هیچ منفعتی برای کسی نه در دین و نه در دنیا داشته است»^(۱).

اما غائب شدن این موهوم در این مدت طولانی نه اینکه برای کسی مصلحت دینی و دنیوی درستی نداشته بلکه بهانه‌ای شده است برای شیادان دین فروشی که بسیاری از مهمترین احکام دین را بنام او تعطیل نموده اند، برای امامت از اصول دین امام زمانی‌ها بوده و آنرا از ارکان اسلام شمرده اند و ایمان شخص بنا بر عزم آنها جز با معرفت امام و ولایت او

درست نیست و پنهان شدن این دوازدهمین مجعول به تعطیل شدن بسیاری از مصالح دینی و دنیوی بقول خودشان گشته است، و حتی خمینی امام زمانی نیز بدین اعتراف میکند که: «شاید غیبت ازمنهء طولانی بیانجامد..والان احکام اسلامی و قوانین شریعت آیا باید تا زمان ظهور معطل بماند، تا مردم در این مدت طولانی بدون تکلیف مانده و در شهوت‌هایشان آزاد باشند»^(۱) و معنی این سخن اینست که شریعت اسلامی برای مدت محدودی بوده است، یعنی فقط برای دو قرن که این از رسواترین نسخ در شریعت است که نه ما و نه هیچ مسلمانی هرگز آنرا نمی‌گوید»^(۲).

این سخن آقای خمینی است اگر چه بعد از آن به تأویل‌های فاسد و کاسد می‌پردازد، و این خود اعترافی روشن است از او به اینکه نتیجهء غیبت مهدی تعطیل شدن بسیاری از قوانین دین بلکه به رسواترین نسخ انجامیده است، این سخن حقی است که بقول شیخ عبدالله الجمیلی^(۳) خداوند از دهان این امام زمانی بیرون آورده است تا اینکه حجت را برایشان تمام کند.

چرا ملایان امامیه این دروغ خطرناک را ساخته و ولادت این معدوم را جعل کردند؟

۱- الان شخصی که با دختر چهار ساله مقلد احمقش متعه میکند از شهوت‌های مردم مینالد، آیا این متعه‌ای که شما بنام دین جعل کردید آزادی شهوتها نیست که کسی با زنا بخدا تقرب جوید کدام دین در دنیا با زنای مذهبی به خدا تقرب جسته است جز مذهب شما و مذهب یهود راجع به رسوایی متعه ایشان با دختر چهار ساله نگاه شود به کتاب «لله ثم للتاریخ» بخاطر خدا و تاریخ» ص ۳۷ که آقای سید حسین موسوی شاگرد و دوست و مقلد سابق خمینی فضایح جانگدازی را ذکر کرده است که مخصوص ایشان نیست بلکه به همهء روحانیت خصوصا و به محیط‌های دینی امامیه و مذهب عموما باز میگردد، که اگر خدا فرصت دهد بزودی این کتاب را ترجمه کرده و در اختیار حق جویان هموطنم قرار خواهم داد.

۲- الحكومة الإسلامية ص ۴۱ و ۴۲

۳- بذل المجهود فی إثبات مشابهة الرافضة لليهود عبدالله الجمیلی ص ۲۷۴ که این کتاب همچنانکه در آغاز اشاره کردم منبع و اصول افکار این مقاله میباشد.

امام زمانی‌ها چرا ناچار شده اند که این معدوم را موجود جلوه داده و این موهوم را بیافند؟ به خاطر فرار از سؤالهای بی جوابی که جوابی منطقی برایش ندارند، و به خاطر خروج از تنگنایی است که علت آن قواعد و اصول و لوازمی است که برای اوصاف و احوال و شرائط امام بافته اند^(۱)، برای اینکه مدعی هستند که امام نمی‌میرد مگر اینکه وصیت کند و برایش جانشین و خلفی باشد^(۲) و شخص بعد از خودش را بداند، و بعد از حسنین جز در اعقاب هم نمیتواند باشد و جز در فرزند بزرگتر هم نمیتواند باشد، و جسد امام را جز امام هم غسل نمیدهد، و به اندازه زره رسول خدا میگردد، و سلاح رسول پیش او میگردد، و امام اعلم و اشجع می‌باشد و بافته‌های متعدد دیگر^(۳)، مثل اینکه امام محتمل و جنب نمی‌شود^(۴)!!، و اینکه امام عالم و آگاه به گذشته و آینده می‌باشد و هیچ چیز بر او مخفی نیست و همه کتابهایی که از طرف خداوند نازل شده پیش او بوده به همه آنها با زبانهای متفاوت آگاهی و علم دارد^(۵)، و اینکه امام ختنه شده متولد میشود و طاهر و مطهر است و از پشت مثل جلو میسند! و سایه ندارد! و هنگامیکه از شکم مادر بر زمین میافتد بر گونه‌هایش بر زمین افتاده و با صدای بلند شهادتین میگوید! و احتلام نشده و چشمش خوابیده و قلبش نمی‌خوابد و ملهم و محدث می‌باشد و ادرار و مدفوعش دیده نمیشود چون زمین موکل است که آنرا ببلعد!! و

۱- اصول افکار این بند از مقاله از کتاب الشيعة والتشيع از احسان الهی ظهير ص ۲۸۳-۲۹۵ گرفته شده است.

۲- فرق الشيعة از نوبختی ص ۱۲۳

۳- اصول کافی کتاب الحجة ج ۱ ص ۲۸۴ و ۲۷۷ و ۳۰۸ و ۲۸۶ و ۳۸۴ و ۳۷۹ و ۳۸۹ و عيون اخبار الرضا ج ۱ ص ۲۳۱.

۴- همچنانکه طوسی در کتاب الخصال میگوید ج ۲ ص ۵۲۸ و عيون اخبار الرضا ج ۱ ص ۲۳۱
۵- بدون تردید که اینها صفات خداوند است و هدف از این غلوهای کفرآمیز نه دوستی ائمه بلکه هدم اندیشه و عقیده اسلامی بنام اسلام بوده است و ائمه اهل بیت از اولین کسانی بودند که این کفرها را انکار نموده بلکه حضرت علی کسانی مثل انصار ابن سبا را که بدین اقوال تصریح مینمودند میسوزاند، الان چنین امری از ضروریات مذهبی گشته است که بنا حق مدعی است مذهب آل بیت می‌باشد برای آگاهی از این غلوهای ضد اسلامی مراجعه شود به کافی کلینی که مملو از آراء ابن سبأ می‌باشد کتاب الحجة ج ۱ ص ۲۲۷ و ۲۶۰ والفصول المهمة از الحر العاملی ص ۱۵۵.

بویش خوشبوتر از مسک می‌باشد (و بقیه اوصافی که لازم است انسان عقلش را بکنار گذاشته و دیوانه و یا سفیه تا به آنها معتقد باشد و یا مکار و دجال باشد تا دیگران را اغفال نموده و سواری بگیرد)، از جمله این صفات اینکه دارای صحیفه‌ای است که نام شیعیانش تا قیامت در آن بوده و صحیفه دیگری که اسماء دشمنانش در آن می‌باشد و کتب دیگری بنام جعفر بزرگ (سرخ) و جعفر کوچک که از پوست بز و بره می‌باشد! که همه علوم در آن می‌باشد! و مصحف فاطمه نیز همراه اوست، (خوب دیگر چه می‌خواهید کتبی دیگر هم که دارد و عبری هم صحبت میکند و باز به بهائیان می‌گویند که: چرا دعوی نبوت جدید می‌کنید و به ختم نبوت قائل نیستید!!) و در روایت دیگری می‌گویند که: امام (یعنی حتی همین که در ته چاه سرداب قائم شده) مؤید به روح القدس (یعنی جبریل) می‌باشد و بین او و خداوند ستون نوری وجود دارد که اعمال بندگان را از خلال آن می‌بیند و هر وقت که نیاز به دلیل و یا دلالتی داشته باشد به آن نگاه می‌کند^(۱). و در روایت دیگری مدعی هستند همانطور که کافی مدعی است که اگر زمین بدون امام بماند ذوب می‌شود و اگر دو نفر در زمین نماند یکی از آنها حجت است^(۲)!

اینها اصول و باورهای اساسی است که بناء امامت کسانی را که مدعی امامتشان گشته اند را بر آن بافته و جعل کرده اند، و وقتی که دیده اند اکثر کسانی که معتقد به امامتشان هستند این صفات و شروط بر آنها منطبق نمی‌گردد، چون بعضی از آنها مثل موسی الکاظم و حسن عسکری بزرگترین فرزندان پدرش نبوده و یا بعضی دیگر را مثل علی بن موسی بن جعفر امامی غسل تکفین نکرده است چرا که فرزندش محمد الجواد در آنوقت بیشتر از هشت سال نداشت، و همینطور موسی بن جعفر که فرزندش او را غسل نداد چون در وقت وفاتش غائب

۱- کتاب الخصال او قمی ص ۵۲۷-۵۲۸ آیا این روایت ها و آراء و اندیشه های خرافی ضد قرآنی نیست که عاقلان را از دین رمانده و بکلی بیدین میگرداند اگر چه عقل اینست که انسان خرافات را از دین تمیز داده و سره را از ناسره و حق را از باطل تشخیص دهد، نه اینکه علاج بد دینی بیدینی باشد که نتیجهء آن پشت پازدن به همهء حقایق دینی باشد که این خود پناه بردن از باران به ناودان است.

۲- اصول کافی باب أن الأرض لاتخلو من حجة ج ۱ ص ۱۷۹.

بود، و قابل ذکر است که محمد بن الرضا (امام هشتم آنها) در وقت وفاتش در مدینه بود^(۱). و همچنان ثابت نشده است که حسین بن علی را فرزندش علی زین العابدین غسل داده باشد چون در بستر بیماری بوده و نیز سربازان ابن زیاد از این کار او را باز داشته اند، و بعضی ها زره رسول خدا بر آنها نیامده چون کوچک بودند مثل محمد بن علی الرضا که در وقت وفات پدرش بیشتر از هشت سال نداشت و همچنین فرزندش علی بن محمد که در وقت وفات او کوچک بود، و بعضی دیگر سلاح رسول خدا در پیش آنها نبوده والا برادرش زید با او مخالفت نمی کرد و یا مثل موسی بن جعفر که عبدالله افطح به مخالفت او برخاست^(۲). و کسانی دیگر بودند که اعلم نبودند و چطور کودکی اعلم از دیگران میشود؟! و لهذا از خود قوم روایاتی نقل شده که کسانی را که به گمان آنها امام بوده اند سرپرستی آنها را کسانی دیگر بعهد گرفته اند تا اینکه بالغ و راشد گردند، و حتی بزرگان شیعه و اکابرشان در علم جعفر بن باقر تردید نموده اند، این زراره بن اعین که از اکابر رواء شیعه است که خود جعفر در باره اش براساس روایات قوم گفته است: اگر زراره و امثالش نمی بودند احادیث پدرم از بین میرفت^(۳). این زراره در باره جعفر و پدرش میگوید: خدا پدر جعفر را پیامزد در دلم راجع به او چیزی هست، و در باره او میافزاید که: «در باره سخنان رجال بصیرت ندارد»^(۴). و در باره علم فرزندش موسی نیز چنین قضاوت نموده اند، ابوبصیر مرادی که که از ارکان اربعه در روایت شیعی است و بنا به ادعایشان حضرت جعفر بن محمد به او وعدهء جنت داده است^(۵). کشی از ابوبصیر روایت میکند که گفته است: به گمان من حکم و در روایتی علم صاحب ما (اشاره به موسی الکاظم میباشد) هنوز کامل نیست^(۶).

۱- منبع سابق.

۲- الشیعة والتشیع شهید احسان الهی ظهیر ص ۲۸۸ و فرقه فطحیه منسوب به شخص میباشد.

۳- رجال الکشی ص ۱۲۴.

۴- رجال الکشی ص ۱۳۳ و ۱۳۳ در شرح حال زراره بن اعین.

۵- رجال الکشی ص ۱۵۲.

۶- ایضا ص ۱۵۴.

و اما شجاعت (که از شروط امامت شمرده اند) آنچنانکه شهید احسان^(۱) میگوید: بعد از حسین بن علی بر حسب روایات شیعه هیچکدام از آنها بدین صفت مشهور نبوده اند، بلکه همه روایاتشان عکس این را میگوید چه اینکه هیچکدام آنها بر علیه حکام و سلاطین قیام نکردند بلکه بعضی از آنها به پیروی و ولاء به آنها اعتراف نموده و بعضی از آنها از نصرت و یاری عموزاده هایشان که بر علیه امراء و حکام قیام میکردند کوتاهی نموده و کنج سلامت را ترجیح میدادند، و بعضی‌ها با احتیاط رفتار کرده و مردم را به طاعت و ولاء حکام دعوت میکردند، تمام این گفته‌ها بر حسب روایات خود قوم، و آنچه را که امام حسن انجام داد و درباره او گفته اند مشهور و معروف است که او را مذل المؤمنین لقب دادند، و بعضی از آنها هم که نص بر جنب و احتلام شدنشان وارد شده مثل علی و حسن و حسین و فاطمه^(۲). و اما اگر علم بما کان و بما یکون (گذشته و آینده) درست میبود جوابهایشان برای شیعیان مخلصشان متفاوت نمیبود همچنانکه نوبختی میگوید^(۳)، تازه اگر غیب میدانستند بر حسب ادعاها و روایات خود قوم کشته و یا مسموم نمیشدند چون مدعی هستند که، «هیچ امامی نبوده مگر اینکه کشته و یا مسموم شده است»^(۴). و اما سخن گفتن به همهء زبانها افسانه‌ای است که برای خندیدن به ریش و عقل مردم آنرا ساخته اند!

این باورهای افسانه‌ای ضد قرآنی آقایان امام زمانی‌ها را سخت در تنگنا قرار داده است که هیچ امکان خارج شدن درست آن ممکن نیست مگر به دور انداختن آنها و قبول به حکمیت قرآن که خالی از این خرافات است.

هنگامی که برای حسن عسکری فرزندی نیامد اینها دیدند که همهء قواعد و اصول و بافته هایشان پنبه شد و از بین رفت و مجالی هم برای تاویل و تحریفی که سابقا انجام میدادند نماند، اینجا بود که هیچ راه و چاره ای برایشان جز ایجاد معدومی نماند تا در آینده از همهء

۱- الشیعة والتشیع شهید احسان الهی ظهیر ص ۲۸۹-۲۹۱.

۲- عیون أخبار الرضا ج ۲ ص ۶۰

۳- فرق الشیعة نوبختی ص ۸۰-۸۱ و کلینی هم مثل آنرا روایت کرده است اصول کافی ج ۱ ص ۶۵.

۴- اصول کافی ج ۱ ص ۳۷۵ و عیون أخبار الرضا ج ۱ ص ۲۱۴.

سؤالهایی که در مورد عدم تطابق آن اوصاف و شروط طویل و عریضی که برای امامت و علامت امام درست کرده و بافته بودند پیش خواهد آمد راحت شوند، و علاوه بر این امامت خود عسکری هم زیر سؤال میرفت چون علامت های زیادی بر او صدق نمیکرد، بعد از خودش فرزند و جانشینی نگذاشت، و بعد از زره رسول بر کسی نیامد، چگونه بر کسی که وجود نداشته و معدوم است صفت عالم و شجاع میتوان داد؟ و اخیرا زمین (برطبق اوصاف من در آوردی آنها از حجت خالی شد) و بدون امام ماند لیکن ذوب نگردید!!

اینجا بود که پریشان و سرگردان شدند و راه و چاهی هم پیدا نکردند چون عدم وجود فرزند برای حسن عسکری نه اینکه فقط امامت موهوم او را پنبه میکرد بلکه کل امامت را زیر سؤال برده و همه بافته های قوم را در معرض خطر قرار میداد، در حالیکه آنها سالها برای این باورها زحمت کشیده و این اصول بی اصول را در میان پیروانشان ریشه دار کرده بودند، اگرچه این اصول و قواعد جعلی آنها در مورد بسیاری از مدعیان امامتشان نادرست در آمده بود لیکن این وضعیت جدید همه اشتباهات و پیشگویی های آنها را که آنها ملهم و محدث و معصوم هستند در زیر سؤال برد، و لهذا نوبختی اگرچه شیعه متعصب و مشهوری است و از اکابر طائفه و از متکلمان و فیلسوفان آنها^(۱) هم میباید با عبارت صحیح و بدون پرده پوشی میگوید که: شیعیان بعد از موت حسن (عسکری) متحیر شده و به آراء گوناگون رفته و به فرقه ها و گروه های متعددی تقسیم گشته اند:

فرقه ای بر این رفته اند که حسن (عسکری) نمرده و زنده است لیکن غیبت کرده است و قائم اوست، و علت این بافتهء خلاف واقع اینست که به زعم آنها جایز نیست که بمیرد و فرزند ظاهری نداشته باشد برای اینکه زمین خالی از حجت نمیشود^(۲).

۱- مجالس المؤمنین تستری (شوشتری) ص ۱۷۷.

۲- اما اگر هدایت را در قرآن جویا میشدند میدانستند که حجت الهی کلام اوست که در میان مردم است نه معدوم و یا مرده ای که اجل او را از میان مردم برده است لیکن همانطور که حضرت علی فرموده است هر کسی که هدایت را از غیر قرآن بجوید به گمراهی خواهد رفت.

و فرقه‌ای گفته اند که: حسن بن علی مرده لیکن بعد از آن زنده شده ... اگر واقعا فرزندی میداشت مرگش صحیح بود و رجعتی! در کار نمی‌بود، برای اینکه امامت در خلف او ثابت میشد و لیکن برای کسی وصیت نکرده است.

و فرقه‌ای گفتند که: امام، جعفر است نه حسن چرا که او بدون اینکه فرزندی داشته باشد فوت کرد، و امام نمی‌میرد مگر اینکه وصیت نموده و دارای جانشینی باشد!

و افتراهای متعدد و مضحک دیگری که نقل آن به درازا میانجامد.

چنین وقتی بود که به ناچار برای حسن عسکری فرزندی ساختند، چگونه امامی که امامتش و وصیتش ثابت شده و آموزش بر همین منوال رفته و پیش همگی اینطور مشهور شده است چگونه می‌میرد و جانشینی ندارد؟!

فرقه‌ای از شیعیان در رد بر آنها گفتند که:

حسن اصلا فرزندی نداشته و ما این را آزمودیم و همه جا گشتیم فرزندی نیافتیم اگر جایز باشد که در باره حسن که بدون فرزند مرده است بگوئیم دارای فرزندی است مخفی این ادعاء در مورد هر میتی که بدون فرزند فوت کند صدق میکند و حتی میتوان در مورد پیامبر ﷺ نیز ادعاء نمود که فرزندی بجا گذاشته و یا اینکه ابوالحسن رضا غیر او ابوجعفر سه فرزند بجا گذاشته که یکی از آنها امام است برای اینکه وارد شدن خبر بوفات حسن بدون فرزند مثل این خبر است که پیامبر ﷺ مردی از صلب خودش را جانشین نگذاشته است و نه عبدالله بن جعفر پسری بجا گذاشته است و نه رضا چهار پسر داشته است، پس وجود فرزند بطور کلی باطل شده است، (و بعد از آن این پندار را بافته اند) لیکن حاملگی بین او و کنیزش وجود دارد که آن کنیز هر وقت که وضع حمل کند فرزندی خواهد آورد که امام خواهد بود، چون روا نیست که امام برود و خلف و جانشینی نداشته باشد، چرا که در اینصورت امامت باطل شده و زمین از حجت خالی میگردد!!

فرقه‌ای از آنها بر این طایفه ایراد گرفته که مدعیان فرزند بر اینها اشکال گرفته اند که: شما در موضوعی بر ما منکر گشتید که شبیه آنها خود گفتید و حتی به این هم قانع نشده تا اینکه چیزی به آن اضافه کردید که عقل منکر آنست، گفتید که: حملی وجود دارد اگر شما

در طلب فرزند و بحث از او سعی فراوان کردید و آنرا نیافتید و لهذا آنرا انکار نمودید ما بیشتر از آن در شناخت حاملگی سعی و کوشش و اجتهاد نمودیم و آنرا نیافتیم و بحث ما در باره حاملگی و نیافتن آن راست تر است تا بحث شما چون عقلا و عرفا و ممکن است انسان فرزندی مخفی داشته باشد که ظاهرا شناخته نباشد لیکن بعدها شناخته شده و نسبش هم درست باشد^(۱) و موضوعی که شما مدعی آن هستید چنان زشت و شنیع است که عقل هر عاقلی منکر آن میباشد و عرف و عادت هم بر خلاف آنست، مخصوصا اینکه روایات زیادی از ائمه صادقین آمده است که حاملگی بیشتر از نه ماه نمیتواند باشد و این حاملگی که شما مدعی آن هستید سالها از آن گذشته است و شما همچنان بدون دلیل و برهانی بر قول خود هستید.

و فرقه ای ادعا نمودند که: حسن عسکری بعد از هشت ماه از وفاتش دارای فرزندی شد، و آنهایی که مدعی فرزند در حیاتش شدند دروغگو میباشند و ادعایشان باطل است، برای اینکه اگر چنین چیزی رخ میداد مخفی نمی ماند لیکن او رفت و فرزند ظاهری از او شناخته نشد، و حاملگی در گذشته در نزد سلطان و در نزد مرد ثابت بوده و لهذا از تقسیم میراث او امتناع نمودند تا اینکه حاملگی بعد از آن در نزد سلطان باطل شده و موضوع حاملگی برایش مخفی ماند، و بعد از هشت ماه از وفات حسن برایش فرزندی متولد شد و دستور این بود که محمد نامیده شود، و به او وصیت کرده بود و او از انظار مخفی است و دیده نمیشود، و اخیرا فرقه اثناعشریه که امامیه نامیده میشوند گفتند که: گفته همه اینها درست نیست چرا که خداوند عزوجل حجتی دارد که فرزند حسن بن علی میباشد، و امامت بعد از حسن و حسین در میان دو برادر نمیگردد، و اگر این جایز میبود گفته ی اصحاب اسماعیل بن جعفر (یعنی اسماعیلیه) و مذهبشان درست میبود، و امامت محمد بن جعفر ثابت میشد، و نیز جایز نیست که زمین خالی از حجت باشد و اگر نه هم زمین و هم آنچه بر آنست ذوب میشد.

۱- بر خواننده مخفی نیست که همه اینها سفسطه و بازی با الفاظ میباشد.

بنابر این ما معتقد به وفات حسن هستیم و اعتراف میکنیم که او فرزندی از صلب خودش دارد که مخفی است و مردم حق ندارند که به آثار کسی بروند که مخفی شده است، و نه ذکر اسمش جایز است و نه سوال از مکان او، بحث از او اصلاً جایز نیست و حرام است^(۱). این است حقیقت روشنی که نیاز به ضرورت ایجاد فرزندی برای حسن عسکری را تقاضا نموده است!! که نیاز به شرح و تفسیر ندارد، آیا الان بعد از همه این ادله و وقایع وقت آن نرسیده که امام زمانی‌ها اندکی بخود آمده و عقاید و باورهای خود را بجای اینکه از داستانهای قهوه خانه‌ها و یا روضه خوانهای شاید بگیرند به قرآن مراجعه نموده و هر آنچه را که با آن مخالف است دور بیندازند؟

۱- این خلاصه چیزی است که نوبختی در کتاب خودش «فرق الشیعة» ص ۱۱۹ و بعد از آن ذکر کرده است.

فصل پنجم:

آثار سوء تشیع در جهان اسلام

خلاصه دین در نزد شیعیان شناخت امام است، یعنی بدون آن دین دین نیست! پس دین پیش آنها در واقع عبادت شخصی است بنام امام، و اصول الحادی تشیع از جمله امامت، بین همه فرق آن مشترک می باشد، و در این راستا شیعیان دین خود را بوجهی قرار داده اند که همه تفکرات معکوس و مقلوب از تمام فرق ضاله در آن جمع شده است، و آنچه را که شیعیان در باره سینه زنی و نوحه خوانی و زیارت و گریه بر قبور ائمه خود نوشته اند برابر با نود درصد تمام نوشته های آنها در موارد دیگر مثل توحید و نبوت می باشد! و بنا بر این یک درصد مقداری که ائمه و قبور آنها را می خوانند به خدا روی نیاورده و او را نمی خوانند!

مهمترین خیانت ها و جنایت های تاریخی شیعه بر علیه مسلمانان

بعد از فتنه و توطئه ابن سبأ که منجر به شهادت امیرالمؤمنین عثمان شد، و بعد از ناله و زاری های خود ائمه اهل بیت از دست شیعی نمایان شان به نکات بارز و سیاهی در تاریخ بر میخوریم که لکه های ننگی هستند بر پیشانی مدعیان ولایت، مثلاً در عهد عباسی نقش دو وزیر شیعه یعنی نصیر الدین طوسی که در واقع نصیر الکفر بود و ابن العلقمی در همکاری با مغول های تاتار در سقوط خلافت عباسی که بعد از آن در دنیای عرب شیعیان در نزد مخالفان شان موسوم به نواده های آندو خائن گشتند.

اتحاد شیعیان و مغول ها بر علیه خلافت اسلامی بغداد و توطئه ابن العلقمی و طوسی^(۱)

برای تاریخ نگاران پرواضح است که یکی از مهمترین علل ویرانی تمدن اسلامی و انتقال آن به غرب و سقوط دارالعلم یعنی بغداد بوسیله وحشیان مغول بود که اگر همکاری و هم پیمانی شیعیان با مغول نمی بود چنین کاری ممکن نمیشد، یعنی دقیقاً همین طرحی که

۱- منبع اصلی معلومات این فصل سایت انترنتی (دفاع از سنت می باشد) اگر چه کتب تاریخ این وقائع را مفصل تر ذکر می کند.

دوباره بوسیله ایران با امریکا در سقوط عراق و افغانستان رخ داد، و هرکس که از تاریخ مطلع باشد برایش نقش این دو شخصیت شیعه در سقوط بغداد و در نتیجه شکست و زبونی مسلمانان پوشیده نخواهد ماند.

ابن العلقمی وزیر شیعی دولت عباسی برای طرح چنین خیانت بزرگی به خلیفه عباسی معتصم گفت که: برای تخفیف در هزینه عمومی و بیت المال بیشترین عدد ممکن از سربازان ارتش را اخراج نماید، و نیازی به آنها نیست، و خلیفه از توطئه بی خبر بود، و نمیدانست که این وزیر مخفیانه با هولاکو تماس گرفته و او را برای حمله به عراق تشویق کرده است، موافقت نمود، و نمیدانست که این طرح فقط برای تضعیف ارتش خلافت در مقابله با مغول‌های مهاجم می‌باشد، و این توطئه بحدی در وضعیت اجتماعی و مالی آنها تأثیر گذاشت که بعضی‌ها مجبور به سپوری و جمع آشغال در خیابانها میشدند.

خلاصه نقشه ابن العلقمی از این قرار بود که: که خلیفه عباسی را که شخصی غافل و تدین نیم بندی داشت فریفته و بعد از آن خلافت را از میان برداشته و اهل سنت را کلا نابود و مساجد و مدارس را از بین برده و برای شیعیان مدرسه بزرگی بنا نموده تا مذهب تشیع را جایگزین نماید، لیکن خدا به او و فرزندش مهلت نداده و بعد از چند ماهی از این حادثه بکام مرگ فرو رفتند.

و نقشه شوم او عبارت از سه مرحله بود:

مرحله اول: تضعیف ارتش و ناراض کردن مردم، که ابن کثیر در اینمورد مینویسد: ابن علقمی کوشش تمام بکار برد تا ارتش را خالی نموده و اسم ارتشیان را از دیوان ارتش پاک نموده و آنها را اخراج مینمود، تعداد ارتشیان در ایام المستنصر حدود صد هزار جنگجو بود که پیوسته آنها را کم نموده تا اینکه بیشتر از ده هزار نفر را باقی نگذاشت.

مرحله دوم: مکاتبه سری با مغول‌ها که ابن کثیر در اینمورد مینویسد: سپس با تاتار مراسله نموده و آنها را برای حمله به کشور تشویق مینموده و نقاط ضعف کشور را برایشان روشن مینمود^(۱).

مرحله سوم: نهی از جنگ با مغول‌ها مایوس کردن مردم و خلیفه^(۱).
و اینجاست که مؤرخ بزرگی چون جلال الدین سیوطی مینویسد که، مغول‌های تاتار
بوسیله توطئه و طرحی که ابن العلقمی ریخت موفق به استیلاء بر بغداد گشتند.
قطب‌الین یونینی در اینمورد مینویسد:

ابن العلقمی با مغول مکاتبه کرده و طمع آنها را بر عراق برانگیخت، و غلامش را بسوی
آنها فرستاد، و هجوم و استیلاء بر عراق را بر ایشان خیلی آسان جلوه داده و از آنها تقاضا
نمود که خود او را نائب و نماینده آنها قرار دهند، و مغول این وعده را هم به او دادند، اگر
چه بعدها به این وعده وفا نکرده و او را بخاطر عدم وفاداریش به رهبرانیش بسزای خود
رساندند.

مغول‌ها با بدرالدین لؤلؤ حاکم موصل مکاتبه نموده و از او خواستار وسائل جنگی شدند
که برایشان فرستاد، و وقتی که هدف آنها را جویا شد فهمید که در صدد هجوم به عراق
هستند و اگر آنها اشغال کنند او را نیز نخواهند گذاشت، و لهذا مخفیانه به خلیفه نامه فرستاد
و او را بر حذر داشته و اینکه برای کارزار با آنها مهیا شود، لیکن ابن العلقمی نامه‌ها را به
خلیفه نمیرساند، و اگر نامه و یا قاصدی بدون علم او به خلیفه میرسید خود خلیفه او را آگاه
می‌ساخت.

بعلبکی در شرح هجوم مغول‌ها به بغداد ادامه داده و مینویسد: وقتی که نیروی دفاعی
ناچیزی که در حومه بغداد بود را شکست دادند، ابن العلقمی به خلیفه گفت که: مصلحت بر
این است که با پادشاه مغول از در صلح در آیی، و از او خواست که برای ازدواج فرزندش
امیر ابوبکر با دختر شاه مغول از در صلح در آید، تا او را در منصب خلافتش ابقاء نماید و به
او گفت: همچنانکه اجدادت با سلاطین آل سلجوق نمودند، مصلحت و حفظ خون مسلمانان
در این رأی میباشد، و بعد از آن هر چه بخواهی انجام بده، و بعد از آن به پیش باز رفتن و
استقبال شاه مغول را برایش مزین نمود، و خلیفه به مشورت وزیرش عمل نموده و با همراهی
بزرگان و اطرافیان از بغداد به استقبال خان مغول رفت، او را به خیمه‌ای نشانده و ابن

العلقمی فقه‌اء و دولتمردان را خواست تا به عقد نکاح (کذائی) شرکت کنند که همه دسته دسته آمدند، و مغول‌ها هم همانجا دسته دسته آنها را از دم شمشیر گذراندند، این بود مکر وزیر شیعی برای کسی که سالها وزرات او را نموده بود.

عبدالوهاب ابن تقی الدین سبکی مینویسد:

ابن العلقمی رافضی قلبش پر از کینه بر مسلمانان اهل سنت بود و خلیفه را به زراندوزی و تقلیل ارتش تشویق میکرد، و در شرح حال توطئه ابن العلقمی در کشتن خلیفه و علماء و فقه‌اء اسلام و قتل عام بغداد و ریختن شراب در مساجد اهل سنت مینویسد:

هولاکو از طرف شرق (یعنی ایران) بسوی بغداد آمده و آنرا محاصره نمود، وزیر شیعی خلیفه را ترغیب به مصالحه با آنها نموده و گفت: من برای گرفتن عهدنامه صلح بسوی آنها میروم، سپس بسوی آنها رفته و برای خودش امان نامه گرفته و پیش معتصم باز گشت، و گفت: ای مولای من خان مغول میخواهد دخترش را به ازدواج فرزندت امیر ابوبکر در آورده و تو را در منصب خلافت ابقاء نماید، همچنانکه سلطان روم را به منصب خود ابقاء نموده است، و چیزی جز این نمیخواهد که طاعت و فرمان از آن او باشد، و همچنانکه اجداد تو با سلاطین سلجوقی بودند، مولانا امیرالمؤمنین باید برای حفظ خون و جان مسلمانان باید این کار را انجام بدهد، و بعد از آن هرکاری که خواستیم انجام میدهیم، و مصلحت بر اینست که بسوی او بروید، پس امیرالمؤمنین (بدبخت) همراه با اعیان و انصارش بسوی طاغوت مغول هولاکو رفت، و خلیفه در خیمه‌ای نشانده شد، و ابن العلقمی وارد شده و فقه‌اء و بزرگان کشور را خوانده تا در عقد ازدواج حاضر شوند که دسته دسته از بغداد بدانجا رفتند، و خان مغول در همانجا همه را دسته دسته گردن میزد، و بعد از آن فرزندان خلیفه را خواسته و از دم شمشیر گذراند، و اما خود خلیفه را شب هنگام خواسته و از او سؤالهایی نموده و بعد از آن دستور قتلش را داده است.

اما از طرفی به هولاکو گفته شد بود که: اگر خون این فرد ریخته شود دنیا تاریک شده و سبب ویرانی مملکت تو خواهد شد، چون او عموزاده رسول خدا میباشد، لیکن نصیرالدین طوسی (که در واقع نصیر الکفر بود) برخاسته و گفت: باید کشته شود ولی خون او نباید

ریخته شود، و این شیطان معمم از همه بر مسلمانان سختگیرتر بود، و گفته شده که: خلیفه را زیر ستوران لگدمال نموده تا جان داده است، و بعد از آن بغداد را قتل عام نموده و این قتل عام سی و چند روز ادامه داشت، و جز کسانی که مخفی شده بودند کسی جان سالم بدر نبرد، و گفته شده که: بعد از آن هولاکو آن دستور داده است که تعداد کشته شدگان شمرده شود که آنرا یک میلیون و هشتصد هزار تا نه صد هزار بر آورد کرده اند، البته این عدد غیر از کشته شدگانی است که شمرده نشده و یا غرق شده و نا پیدا شده اند، و بعد از آن امان نامه خوانده شده است، و کسانی که مخفی شده بودند بیرون آمدند که بسیاری از آنها در زیر زمین و مخفی گاهها با امراض گوناگون مرده اند، و آنهایی که خارج شدند دچار انواع مذلت و خواری ها شدند، بعد از آن خانه ها بازرسی شده و دفینه ها و اموال مخفی شده را بیرون آوردند، که مقدار آن بیشمار بود، و بعد از آن از نصاری خواسته شد که علنا شراب خواری نموده و گوشت خنزیر بخورند، و مسلمانان را مجبور کردند که در ماه مبارک رمضان روزه خواری نموده و گوشت خنزیر و شراب بخورند، سپس هولاکوی مغول به دار الخلافت آمده و خانه خلیفه را به یک نصرانی داده و دستور داد در مساجد شراب ریخته و مسلمانان از اذان دادن ممنوع شدند، این دارالسلام بغدادی بود که قبل از آن هرگز دار الکفر نگشته بود اینک بخاطر تعصب و خوش خدمتی شیعیان به مغول و خیانت به مسلمانان حوادثی در آن رخ داد که در تاریخ جهان بی نظیر است.

حسن دیاربکری مینویسد:

ابن العلقمی رافضی به خان مغول نوشت که تو بسوی بغداد حرکت کن و من آنرا تسلیم تو خواهم نمود، هولاکو به او نوشت که تعداد ارتش خلافت زیاد است و اگر درگفتار خودت صادق هستی و پیرو ما شده اید ارتش بغداد را متفرق کن، آنوقت ما خواهیم آمد، وقتی که نامه اش به وزیر رسید پیش معتصم (خلیفه) رفته و از او خواست که موافقت کند تا پانزده هزار از ارتش اخراج شوند، و معتصم پذیرفت، و ابن العلقمی فوراً بیرون آمده و اسم آنها را از دیوان ارتش محو نموده و آنها را از بغداد اخراج نمود، و دستور منع اقامت آنها را در بغداد صادر کرد، و بعد از یکماه دوباره همین کار را تکرار کرد و اسم بیست هزار نفر را

از دیوان ارتش پاک نموده و بعد از آن به هولاکو نوشت و او را از این کار خود با خبر نمود.

و هدف ابن علقمی رافضی خائن از آمدن هولاکو چند چیز بود:

اول اینکه خودش یک شیعه رافضی متعصب و نمک شناس بود که میخواست خلافت را (ولو بوسیله مغول) از بنی عباس به علوی‌ها منتقل نماید یعنی بهانه عوام فریب همیشگی آنها، و از آنجا که قدرت عباسیان به حدی رسیده بود که چنین آرزویی برایش ممکن نبود، و براین پندار بود که هولاکو معتصم و اطرافیانش را میکشد و دوباره وضعیت به حالت اولیه خودش باز میگردد، و شوکت و قدرت عباسیان نابود شده و او شیعیان فرصت را غنیمت شمرده و از موقعیت و قدرت خودش استفاده نموده و قدرت را به علوی‌ها باز خواهد گرداند، و بعد از آن همه اهل سنت را قتل عام خواهد کرد.

و هنگامی که هولاکو شنید که وزیر رافضی در بغداد چه کارهایی برای تقرب به او انجام داده است، بسوی بغداد حرکت نمود، معتصم سربازان ارتش را خوانده تا به دفاع از بغداد بپردازد، و اهل بغداد با اتفاق کلمه برای دفاع از بغداد در مقابل هولاکو متفق شدند، و در حومه شهر شدیداً با لشکریان مهاجم جنگیدند، و در میان هر دو طرف کشته‌ها و زخمی‌های فراوانی رخ داد، تا اینکه نصرت نصیب سربازان بغداد شده و مغول‌ها به زشت‌ترین شکلی منهزم شده و عقب نشینی نمودند، و مسلمانان آنها را پیگیری نموده و دوباره گروهی را کشته و گروهی را اسیر گرفتند، و با اسیران و سرهای کشته شدگان دشمن به اطراف بغداد آمده و در آنجا خیمه زدند، و مطمئن بودند که دشمن شکست خورده و فرار کرده است، لیکن خیانت وزیر شیعه و دشمن داخلی دوباره آغاز شد، ابن العلقمی در همان شب به گروهی از یارانش دستور داد تا سد رودخانه دجله را شکسته و سیلاب آنرا بسوی لشکر مسلمان که در خواب هستند روانه نماید، که لشکریان مسلمان که در خواب بودند همراه با اموال و حیوانات خود غرق در آب شدند، و خوش شانس کسی بود که اسبی پیدا کند و خود را نجات دهد، ابن العلقمی هولاکو را از این کار خود آگاه ساخته و از او تقاضا نمود که دوباره به بغداد بازگردد، از اینجا بود که هولاکو دوباره با لشکریانش بازگشته و بغداد را قتل عام نمود.

استاد حسن سودانی (معاصر) مینویسد:

ابن العلقمی و طوسی به بهانهء دفاع از شیعیان علی با ملت کفر بر علیه خلافت اسلامی متفق شدند، و معروف است که طوسی مرجع شیعه بود و القاب بزرگی چون استاد بشر و عقل یازدهم و فخر حکماء و مؤید فضلاء و نصیر ملت و... نام گرفته است، لیکن آیا این هولاکوی بت پرست خونریز از فضایی بوده است که طوسی داعیهء تأیید آنها را داشته باشد؟ و آیا مغول ملتی بود که به نصرت او رفت تا آنها را بر علیه مسلمین یاری نموده تا مرکز تمدن اسلامی را ویران نموده و اعراض و شرف مسلمانان بدست وحشیان مغول لکه دار گردد؟ آری طوسی و ابن علقمی از حاشیهء هولاکو شده بودند لیکن وقتی که هولاکو ضریح (منسوب به) امام موسی کاظم را ویران نمود سکوت کردند، درست مثل سیستمی مرجع شیعه در عراق الان که در مقابل هجوم نیروهای امریکا به نجف و بمب باران آن خائنانه سکوت کرد تا روش سلف خود را تکرار کند، و قبلا هم هنگام یورش امریکا به عراق مردم را به بیطرفی و عدم مقاومت دعوت کرده بود.

همهء منابعی که از ساعت‌های پایانی سقوط خلافت اسلامی بغداد مینویسند اتفاق نظر دارند بر اینکه هولاکو قبل از هجوم به بغداد با یکی از منجمان خود که اتفاقاً مسلمان! هم بود و حسام الدین نام داشت مشورت کرد، و این منجم غیرت بخرج داده و به او گفت: هر کس به خلافت حمله کرده و با لشکریان خود به بغداد برود نه تاج و تختی برایش باقی خواهد ماند و نه زندگی و حیات، و اگر خان مغول این سخن او را قبول نکند چند چیز رخ خواهد داد: اسب‌ها میمیرد، سربازان مریض میشوند، آفتاب طلوع نمیکند، باران نخواهد آمد، و خان اعظم خواهد مرد، لیکن مشاوران هولاکو نظر به این دادند که سخن این منجم ناشنیده شده و به بغداد حمله شود.

هولاکو نصیرالدین طوسی را (که منجم هم بود) خواست، و طوسی شیعه سخن حسام الدین را رد کرده و به هولاکو اطمینان داد که هیچ مانع شرعی! برای هجوم به بغداد وجود ندارد، طوسی مستشار هولاکو برای هجوم ببغداد و ویران نمودن تمدن اسلامی به این حد هم اکتفا ننمود بلکه فتوایی صادر نمود که نظرش را باصطلاح با ادلهء عقلی و نقلی ثابت کند!

پس هولاکو خونخوار مغول با فتوای امام شیعه طوسی و همکاری وزیر نمک شناس شیعه که متأسفانه هر دو هم ایرانی بودند، به بغداد حمله کرد و آن قتل عام را نمود که تاریخ از آن شرم دارد، که حتی خود خلیفه هم جان بدر نبرد، اگر چه بعضی‌ها به او گفتند که: با کشتی به بصره رفته و در یکی از جزیره‌ها پنهان شود تا فرصتی پیش آید، لیکن ابن علقمی او را فریفته و به او مزین نمود که اگر با هولاکو ملاقات کند همه کارها روبراه خواهد شد، لیکن نتیجه این شد که هولاکو او را در کیسه‌ای گذاشته و اسب‌ها را بر او دواند تا زیر سم اسب‌ها جان دهد، باز هم این طوسی امام شیعه بود که وقتی که هولاکو در قتل خلیفه مردد بود فتوای قتل مستعصم را صادر کرد، و با فتوای او بغداد در فوریه ۱۲۵۸ قتل عام شد.

البته این آخرین خیانت علماء و سیاست‌بازان شیعه به امت اسلام نبوده و نخواهد بود، و آنها بنا به تربیت تقیه (که عین کذب و نفاق است) و بنا به کینه‌هایی که در حسینه‌ها و مراسم محرم و روضه خوانی‌ها، بدان خو کرده و بزرگ میشوند در همه ادوار تاریخ اسلامی هنگامیکه که مسلمانان قدرت داشته باشند در صدد تملق و چاپلوسی حکام بر می‌آیند، و در واقع همیشه تابع قدرت هستند، و اما هنگامیکه مسلمانان دچار ضعف شده یا مورد هجوم دشمنان قرار بگیرند فوراً در صف دشمنان آنها قرار میگیرند، و بر علیه مسلمانان حتی از کفار هم سخت‌تر خواهند شد، همچنانکه در اواخر دولت اموی رخ داد که انقلاب عباسی بر علیه امویان به مکر و تشویق شیعیان رخ داد لیکن وقتی که عباسیان ضعیف شده و مورد تهدید مغول قرار گرفتند اولین آتش بیار معرکه و توطئه‌گر خود رهبران دینی و سیاسی شیعه بودند، که با بت پرستان مغول بر علیه مسلمانان همکاری نموده و رودخانه بزرگ دجله را پر از خون و دوات و کتب و ذخائر فرهنگی مسلمانان نمودند.

این نصیر الکفر طوسی حکیم شیعه! در چاپلوسی و تملق برای خلیفه عباسی معتصم سابقاً شعرها می‌سرود، لیکن وقتی که شرایط برگشت او هم چهره عوض کرد، و در سال ۶۵۵ او بود که مغولان را به ویرانی دارالسلام یعنی بغداد مرکز تمدن اسلامی تشویق نمود، و خود طوسی امام شیعه در مقدم همراهان هولاکو سفاک بود که در قتل عام اهل بغداد شراکت داشت، البته دو شریک دیگر او در این خیانت شرم آور تاریخی محمد بن احمد علقمی

مشهور به ابن علقمی و دیگری هم عبدالحمید بن ابی الحدید مؤلف معتزلی شیعه شده ای بود که همه عمرش را در دشمنی با یاران رسول خدا صرف نمود، و با شرح خبیث خودش از نهج البلاغه آنرا مملو از اکاذیبی نموده است که تاریخ اسلامی را پر از تحریف کرده است.

و با همه این سوابق زشت تاریخی خمینی، طوسی را از خادمان بزرگ اسلام راستین! نامیده است و دخول او را در رکاب مغول شکلی و ظاهری برای نجات اسلام اصیل و خدمت به آن دانسته است؛ البته علماء شیعه از طرف دیگر از اعمال جلیله مغول (بقول خودشان) خشنود و از آن تمجید کرده اند، و کتاب روضات الجنات خوانساری مملو است از مدح و ثناء این سفاک تاریخ که شبیه او فقط خود خمینی و یارانش میباشند.

خیانت و جنایت شیعیان قرامطه و کندن حجر الأسود از خانه کعبه و نقل آن به منطقه قطیف

قرمطیان یا قرامطه گروهی از شیعیان اسماعیلیه (هفت امامی) هستند که سبب فتنه‌ها و شرارت‌های بزرگی شده و عقاید باطنی و افراطی را برای نشر ترور و وحشت و رعب بین مسلمانان رواج دادند، و هرگز با کفار روبرو نشده اند، و شیعیان اسماعیلیه دسته‌ای از شیعیان باطنیه بودند (البته همه آنها به درجات متعددی باطنی هستند) که قائل به امامت اسماعیل بن جعفر صادق بودند، و یا در واقع زیر چتر امامت که بزرگترین توطئه در تاریخ اسلام و بر علیه اسلام می‌باشد پنهان شده بودند، و حمدان بن قرمط که یکی از مبلغان بارز اسماعیلیه بود و فرقه قرامطه یا قرمطیان به اسم او خوانده می‌شود، به اتفاق منابع اسلامی حمدان بن قرمط یکی از شاگردان میمون قداح بود که او بنوبه خود یکی از موالی امام جعفر صادق بود، و میمون قداح گاهی متهم به یهودیت^(۱) و گاهی متهم به دیصانیت^(۲) و گاهی به زرتشتیت^(۳) بوده است.

۱- الإسماعیلیون فی التاریخ: تألیف تعدادی از مستشرقان ص ۸۰

۲- فهرست ابن ندیم ص ۲۷۸.

با همه این بازهم منابع شیعی عبدالله بن میمون را موثق جلوه داده و همه اقوالی که او را از شیعیان قرمطی اسماعیلی میدانند را بدور انداخته و نپذیرفته است. ابن ندیم راجع به میمون قداح میگوید: او از پیروان ابوالخطاب بوده و علنا دعوت به الوهیت علی بن ابی طالب مینمود، او و فرزندش عبدالله دیصانی مذهب بودند، و فرزندش عبدالله شعبده باز و ساحر بود، و برای مدتی طولانی ادعاء نبوت کرد... و بعد از آن به سلمیه (در سوریه) رفت و در آنجا شخصی بنام حمدان بن أشعث که لقب قرمط^(۲) داشت به دعوت او پیوست.

امام فخر رازی در باره باطنیه مینویسد: شخصی از اهواز که عبدالله بن میمون قداح نامیده میشد و از زناده بود پیش جعفر صادق آمد که بیشتر وقتش را در خدمت اسماعیل فرزند امام جعفر بود، و بعد از وفات اسماعیل بخدمت فرزندش محمد در آمد و بعدا مدعی شد که همه افکار الحادی و زندیقی خود را از او آموخته است^(۳)، و چنانچه ملاحظه میشود این عبدالله بن میمون که مؤسس فرقه باطنیه و قرامطه است شخصی است دجال و کذاب، در صورتی که منابع شیعی او را یکی از خواص امام باقر و امام صادق میشناسند، و مدعی هستند که او یکی از روات ثقه احادیث میباشد، چنانکه نجاشی در رجال خود این ادعا را دارد^(۴)، و بر حسب گفته نوبختی و اشعری (که هر دو شیعه هستند) خلاصه معتقدات شیعیان قرمطی اسماعیلی این بود که معتقد به امامت محمد بن اسماعیل بن جعفر صادق بوده و براین باور هستند که او قائم مهدی و بالاتر از این او و دیگر ائمه همگی پیامبر میباشند، و میگویند: محمد بن اسماعیل زنده است و نمرده، و در سرزمین روم مخفی است^(۵).

قیام دولت شیعه قرامطه و هجوم بر خانه کعبه و بردن حجر الأسود

۱- الإسلام فی ایران بطروشفسکی ص ۲۹۹.

۲- ابن ندیم ص ۲۷۸.

۳- اعتقادات فرق المسلمین: فخر رازی ص ۱۰۶.

۴- رجال النجاشی ص ۱۴۸.

۵- المقالات والفرق ص ۸۳ و فرق الشیعة ص ۱۰۴.

قرمطیان در سال ۲۸۶ هـ یک دولت نسبتاً قوی در حاشیه خلیج فارس یعنی در بحرین و قطیف و احساء تشکیل دادند، که در رأس آن شخصی قرار داشت بنام ابوسعید جنابی که امام طبری در باره او میگوید: در سال ۲۸۶ مردی از قرامطه در بحرین قیام کرد که ابوسعید جنابی نام داشت، و گروهی از اعراب بادیه نشین و قرامطه در گرد او جمع شدند، و قدرت او بالا گرفت و دعوتش منتشر شده و بسیاری از شهرنشینان را کشتند، و بعد از آن به سوی قطیف رفته و در آنجا نیز بسیاری را کشت، و از آنجا در صدد حمله به بصره شد که والی بصره بدستور سلطان از مردم خراج و صدقات جمع کرده و با مبلغ ۱۴ هزار دینار دیواری در گرد شهر برای حمایت آن بنا نمود^(۱).

و بعد از کشته شدن ابوسعید جنابی ریاست شیعیان قرامطی بدست فرزندش ابوطاهر سلیمان الجنابی افتاد که یکی از خونریزترین حکام آنان بود، و بارها به کاروان های حجاج هجوم آورده و آنها را کشته و اموالشان را تاراج مینمود، و جنایتش بحدی رسید که به خانه کعبه حمله کرده و بعد از کشتار عظیمی که در آنجا انجام داد، حجر اسود را از خانه کعبه کنده و با خود برد.

هجوم های وحشی قرامطه به شهرهای دور و نزدیک و قتل عام های وحشتناک که قرامطه انجام میدادند و رفتارشان با حجاج خانه خدا رعب و وحشت در میان مسلمانان ایجاد کرده بود، و بالاخره با ۱۷۰۰ فدائی به بصره حمله کرد و به مدت ۱۷ روز در بصره قتل عام و وحشتناکی انجام داد^(۲)، و کاروان های حج که از مناطق زیر سلطه قرامطه عبور میکردند (مخصوصاً عراقیان) همیشه مورد هجوم و حشیانه قرامطیان واقع میشدند، تا حدی که در سال های ۲۶۳ و ۳۱۶ هیچ کس نتوانست برای حج خارج شود^(۳).

و این توحش و شدت عمل در سال ۳۱۷ به اوج خود رسید که به یک فاجعه بزرگ انجامید، قرامطیان در این سال برخلاف عادت دائمی خود از حمله به کاروان های حجاج

۱- تاریخ الطبری ج ۵ ص ۲۸۶.

۲- الکامل: ابن الأثیر ج ۶ ص ۱۸۷.

۳- النجوم الزاهرة: ابن تغری ج ۳ ص ۲۲۶.

دست نگه داشتند، و کاروان‌های حجاج و از آنجمله کاروان عراق به امارت منصور دیلمی سالم به مکه رسیدند.^(۱)

اما قرامطه طرح دیگری داشتند، و با فرماندهی ابوطاهر جنابی در روز ترویه (روزی که مردم برای اداء شعائر حج از مکه بطرف منی خارج میشوند) بطور ناگهانی هجوم آورده و دسته‌های بزرگی از حجاج را قتل عام کردند، و بعد از آن به مکه حمله کرده و حرمت و قدسیت حرم را هتک نموده و قتل عام وحشتناکی در میان مردم بیگناه مکه راه انداخت، و مؤرخان مینویسند که قرامطیان حدود ۱۷۰۰ نفر حاجی را که اکثرشان در حول کعبه و به پرده های آن آویزان بوده و دعا میکردند را کشتند، و حتی کسانی را که به دره ها و اطراف فرار کرده بودند را نیز رها نکردند، و تعداد کشته شدگان را حدود ۳۰ هزار نفر نوشته اند، و قرامطه اکثر اجساد را در چاه زمزم انداخته و بقیه بدون غسل و کفن دفن میشدند^(۲)، و در چنین حالتی بود که ابوطاهر عربده کشیده و با شعر مدعی میشد که: منم خدا و خدا منم او می‌آفریند و من فنا میکنم^(۳).

و شیعیان قرامطی علاوه براین وحشی گری‌ها و کشتن مردم و تاراج اموال آنها شروع به سرقت ذخائر و نفائس موجود در خانه کعبه نمودند، حتی درب خانه کعبه را کنده و پرده های آنرا تکه تکه نموده و سعی در کندن میزاب آن نمودند اینکه کسی که میخواست آنرا بردارد از سقف کعبه بزمین افتاده و درجا هلاک شد، و مهمتر از این خود حجر الأسود را کنده و به بحرین بردند، که این موضوع در همه کتب تاریخ آمده است و بعضی از منابع تاریخی اضافه میکند، وقتی که ابوطاهر ملعون حجر الأسود را با تبر شکسته و رو بسوی مردم نموده و گفت: ای جهال شما میگویید که: هرکس که داخل حرم شود در امان است (این ترجمه آیه قرآن است که می‌فرماید: ﴿وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا﴾ (آل عمران: ۹۷) و شما دیدید که من تا حالا چه کردم! یکی از حضار که خود را برای مرگ مهیا نموده بود لگام اسبش را

۱- البدایة والنهایة: ابن کثیر ج ۱۱ ص ۱۶۳-۱۶۵.

۲- شفاء الغرام ۲/۲۱۸.

۳- تاریخ مکه أحمد السباعی ۱/۱۷۱.

گرفته و فوراً در جوابش گفت که: معنای این سخن این است که هر کس داخل خانه خدا شد باید به او امان داد و مال و جان و آبرویش باید در امان باشد، آنگاه او ترشو شده و بدون یک کلمه صحبت با اسبش حرکت نمود^(۱).

و حجر اسود به مدت ۲۲ سال در بحرین بدست شیعیان قرامطه ماند و تمام کوشش های عباسیان و حتی فاطمیان که خود از جنس قرامطیان بودند برای اعاده حجر اسود به خانهء کعبه بجایی نرسید، و خلفاء عباسی ۵۰ هزار دینار به قرامطه جهت اعاده حجرالأسود پیشنهاد کردند، لیکن آنها نپذیرفته و به عناد و تعصب خود ادامه دادند، تا بالاخره بعد از تهدید شدید فاطمیان و گرفتن باج زیادی از عباسیان آنرا اعاده نمودند، و این عار برای همیشه در تاریخ تشیع ثبت شد.

اتحاد شیعی - صلیبی و نقش شیعیان در توقف انتشار اسلام در اروپا

وقتی که شاه اسماعیل، خونخوار صفوی برای اولین بار مذهب شیعه را در ایران بزور شمشیر صفوی و همکاری و مکر صلیبیان رسمی کرد و بعد از آن قتل عام های وحشتناکی که در سراسر ایران سنی آن زمان برقرار نمود و همان محاکم تفتیش را که در نزد هم پیمانان صلیبیش بود به ایران به بدترین شکلی انجام داد، و زنده خواری اجساد دشمنان را رائج نمود، و وقتی که داخل شهر تبریز شد فقط در آن شهر بیست هزار نفر بخاطر عدم تغییر مذهب قتل عام کرد، و همین کشتار در تمام شهرهای ایران برای اهل سنت ادامه داشت، و مرشد کامل! صفویه مدعی بود که علی (علیه السلام) را در خواب دیده و به او گفته است: «اقتل سنی أدخل الجنة» یعنی سنی بکش تا داخل جنت شوی!

اما در خارج از مرزهای ایران دولت رافضی اثناعشری شیعه صفویه با خلافت اسلامی عثمانی جنگید، و در این راستا با صلیبیان مسیحی بر علیه اهل سنت متحد شد، و این در شرایطی بود که دولت عثمانی پرچم اسلام را در دنیا برافراشته و در مقابل هجوم مسیحیان صلیبی با عزت و قدرت بمدت شش قرن از سرزمین اسلام دفاع نمود، و علاوه بر این اسلام

۱- تاریخ أخبار القرامطة ص ۵۴ شذرات الذهب ۲/۲۷۴.

را در اروپا داخل نموده و اگر توطئه و خنجر شیعیان از پشت و اتحاد آنها با صلیبیان نمی‌بود امروز همه اروپا مسلمان شده بود، بوسیله سفیر فردناند شاه اتریش در دربار سلطان محمد فاتح می‌گوید: ظهور صفویه مانع شد از اینکه ما بدست عثمانیان از بین برویم، و در جای دیگری می‌گوید: اگر صفویه نمی‌بودند ما مثل جزائری‌ها قرآن می‌خواندیم (یعنی مسلمان شده بودیم).

و در بسیاری از جنگ‌های صفویه با عثمانیان ارتش عثمانی بالاجبار دست از فتوحات خود در اروپا کشیده و برای مواجهه با دشمن داخلی یعنی لشکر صفویه (که دربارش مملو از کشیش‌های صلیبی بود) میشد، چنانچه سلطان سلیم رحمه‌الله وقتی که اتریش را محاصره کرده بود و به مدت شش ماه دیوارهای آنرا می‌کوبید و نزدیک بود که آنرا فتح کند ناچار شد دست از آنجا برداشته و برای مواجهه با لشکر صفوی به استانبول باز گردد.

اتفاقیه‌های شیعیان صفویه با صلیبیان بر علیه خلافت اسلامی عثمانی

بعد از شکست سختی که صفویه در چالدران از دست عثمانیان خورد برای اتفاق با صلیبیان پرتغال وارد عمل شد و مهمترین بندهای اتفاقیه این بود که:

- ۱- نیروی دریایی پرتغال با لشکر ایران برای حمله به بحرین و قطیف (شهری است در عربستان سعودی الان) که در دست عثمانیان بودند همکاری کند.
- ۲- هر دو دولت برای خاموش کردن شورش‌های مردم بلوچستان و مکران (که اهل سنت هستند) همکاری کنند و پرتغال در خاموش کردن این شورش‌ها وارد عمل شود.

۳- هر دو دولت در مقابل عثمانی متحد گردند.

- ۴- ایران از جزیره هرمز دست برداشته و موافقت کند که حاکم آن تابع پرتغال باشد و در امور داخلی آن جزیره دخالت نکند.

و در ضمن مرشد کامل صفویه! سفیرهایی به دربار و نیز فرستاده و تقاضا نمود که آنها از راه دریا و خشکی به عثمانی حمله کنند، و از اسپانیا و مجارستان تقاضا نمود که از اولی از

راه بندقیه خاک عثمانی را تقسیم کنند که قسمت اروپایی خلافت مال اسپانیا و قسمت آسیایی آن مال دومی باشد، و این فقط یکی از پیشنهادهایی بود که سفراء ایران (تازه بزور شیعه شده) هزاران کیلومتر را در راه آن طی میکردند، تا بر علیه مسلمین با صلیبیان همکاری کنند، و بدون تردید این یک فرصت حیاتی برای صلیبیان غرب بود تا بقول خودشان مثل الجزائری ها قرآن نخوانند، اینست افتخار تاریخی شیعیان.

اتفاق شیعیان با صلیبی ها بر علیه صلاح الدین ایوبی سردار شهیر اسلامی

بدون تردید صلاح الدین ایوبی یکی از بزرگترین فرماندهان و حکام مسلمان می باشد که چهرهء تاریخ را در عهد خود عوض نمود، و توانست دومین کسی باشد که بعد از حضرت امیرالمؤمنین عمر بن خطاب رضی الله عنه بیت المقدس را فتح کند و از دست صلیبیان بعد از هفتاد سال بیرون بیاورد، اگر چه در ایران کمتر کسی از او چیزی میداند.

و هنگامی که دولت سنی سلجوقی در شمال سرزمین شام دچار حملهء صلیبیان شد دولت رافضی عییدیه که خود را به دروغ فاطمیه نامیدند فرصت را غنیمت شمرده و شهر صور را در سال ۱۹۰۷ تصرف کرد و این در حالی بود که صلیبیان شهر انطاکیه را محاصره کرده بودند. و قاضی ابن عمار که یکی از پیروان عییدیه رافضی بود طرابلس را جدا کرد، و باز هم عییدیان سفیرانی برای صلیبیان فرستاده و تقاضای اتحاد بر علیه سلجوقیان سنی نمودند، و پیشنهاد دادند که در جنگ بر علیه سلجوقیان با آنها متحد شوند، تا قسمت شمالی (سوریه) برای صلیبیان و فلسطین برای عییدیان باشد، و صلیبیان هم گروهی را برای حسن نیت به مصر پیش عییدیان فرستادند.

یعنی وقتی که سلجوقیان مشغول جنگ با صلیبیان دشمن اسلام بودند عییدیان شیعه در صدد توسعه نفوذ خود در فلسطین و همکاری با مسیحیان بودند، لیکن آنها به متفقان عییدی خود خیانت کرده و در سال ۱۰۹۹ داخل فلسطین شدند، یعنی در واقع فلسطین برای اولین بار بعد از اسلام بسبب همکاری شیعیان سقوط کرد و دریای خون از مسلمانان جاری شد، که در این اشغال مسجد الاقصی فقط ۷۰ هزار نفر در داخل مسجد کشته شدند، لیکن جهاد مسلمانان اهل سنت بر علیه فرنگیان مهاجم ادامه پیدا کرد، و در سال ۵۴۱ عمادالدین زنگی

بعد از اینکه بیشتر از ۲۲ سال پرچم جهاد را بر دوش گرفت به شهادت رسید، و سبب شهادت او هم خیانت گروهی از شیعیان اسماعیلیه بود، و بعد از او فرزندش نورالدین بجای او نشسته و جهاد بر علیه صلیبیان و متحدان خائن و منافق آنها را مثل عیدیه و اسماعیلیه را ادامه داد، و گویند که: بعد از خلفای راشدین کمتر کسی به عدالت او بوده است، وقتی که او با لشکریانش وارد مصر شد به فرمانده اش صلاح الدین دستور داد که دولت عیدی خائن و خیث را در سال ۵۷۷ برانداخته و در یکی از همین درگیری‌ها بود که رموند امیر صلیبی‌ها برانطاکیه و رهبر شیعیان باطنیه علی بن وفا که همکار با آنها بود به هلاکت رسیدند، و در وقت دولت عیدیه اهل سنت حتی از امامت مساجد خود هم ممنوع شده بودند، صلاح الدین همه ائمه مساجد کشور را که شیعه اسماعیلیه بودند بیرون نموده و اهل سنت را بجای آنان گماشت، و در زمان او اهل مصر بقول مؤرخان عدالتی را دیدند که قرن‌ها مشاهده نکرده بودند، و این نهایت تشیع در قاره افریقا بود.

لیکن نکته مهم در اینست که بدانیم که دولت‌های شیعه همیشه در وقت ضعف مسلمین و خیانت و همکاری با دشمنان اسلام بوجود آمده و با رفتن آنها اینها نیز رفته اند. و شیعیان اسماعیلیه بارها در صدد استعمال سلاح همیشگی خود یعنی ترور صلاح الدین ایوبی شدند، و اگر همکاری نزدیک شیعیان با صلیبیان نمی‌بود و درب‌های دیوار عکارا باز نمی‌کردند هرگز ریچارد قلب الأسد (شیردل) صلیبی نمیتوانست داخل شهر شود. و اتحاد شیعی صلیبی بعد از صلاح الدین همچنان ادامه پیدا کرد و این اتحاد شیعه با دشمنان اسلام توسعه پیدا کرده و شامل مغول‌های تاتار هم شد که سابقا مفصلا در آن سخن گفتیم.

و اینجاست که شیخ الإسلام ابن تیمیه بحق میگوید: شیعیان همیشه با کفار بر علیه مسلمین بوده اند، و اهل علم اتفاق نظر دارند که بدترین و مضرت‌ترین شمشیری که از اهل قبله بر علیه مسلمانان کشیده شده است شمشیر شیعه بوده است که از خوارج هم مضرت‌تر بوده اند.

آیا یک نمونه از این خیانت‌های شرمسار و ننگین (یعنی همکاری با کفار) از دولت‌های اهل سنت با انتقاد زیادی که بر بسیاری از آنها وارد است، بر علیه شیعیان را در تاریخ اسلام

میشود پیدا کرد؟ چرا یک دولت شیعی در تاریخ بدون کمک با دشمنان اسلام روی کار نیامده است؟ نه اینکه افکار و باورهای آنها در اصل از همانها وارد تشیع شده و بنا براین سیاستشان هم تابع همان تئوری‌ها بوده است.

اما در مورد خیانت و جنایت این نظامی که به دروغ خود را جمهوری اسلامی نامیده و شجره خبیثه‌ای است که در جهان معاصر در خبث و نفاق بی نظیر و مثل دوستانش می‌باشد، فقط نمونه‌های زیر را راجع به اهل سنت ایران ذکر میکنم:

فهرست بعضی از شهداء علماء اهل سنت ایران

فهرست شهداء علماء اهل سنت ایران که بوسیله نظام متعصب و فرقه‌گرای حاکم بر ایران (برحسب تسلسل تاریخی) که همگی به جرم عقیدتی و سنی بودن در داخل و یا خارج از کشور ترور و یا اعدام شده‌اند.

۱- استاد بهمن شکوری: از مبارزان اهل سنت طوالش بود که در سال ۱۹۸۶ در زندان اوین با دهان روزه اعدام شد و اتهامش این بود که به عتبات عالیات توهین کرده است یعنی قبر پرستی را نمی‌پذیرفت و در آن موقع تهمت وهابیت تهمت رایج فعالان اهل سنت بود و ایشان تقریباً در دهه پنجم عمرش بود و مبارزی بود که جزئی از عمرش را در زمان شاه هم در زندان گذرانده بود.

۲- شیخ عبدالوهاب خوافی: از اهل سنت خراسان که از مدارس دینی پاکستان فارغ التحصیل شده بود که در دهه دوم عمرش یعنی حدود بیست سالگی شهید شد و در زندان دادگاه ویژه روحانیت در سال ۱۹۹۰ اعدام گردید و تهمت او عقیدتی و بر طبق روال معمول وهابیت بود.

۳- شیخ قدرت الله جعفری: از فرزندان اهل سنت خراسان بود که از مدارس دینی پاکستان فارغ التحصیل شده و بعد از بازگشتش به ایران زندانی و در سال ۱۹۹۰ اعدام گردید. ایشان نیز در سن حدود بیست سالگی بود.

۴- شیخ ناصر سبحانی: از علماء اهل سنت کردستان بود که در تفسیر قرآن نظرات ثاقبی داشته و در این زمینه کار کرده بود، در سال ۱۹۹۲ به تهمت وهابیت بعد از شکنجه‌های فراوان اعدام گردید که جرم او مثل بقیه فقط عقیدتی بود، و در دهه سوم عمر خودش در وقت شهادتش بود حدود سی سالگی.

۵- دکتر علی مظفریان: از پزشکان (جراح قلب) مشهور شیراز بود که در عهد شاه تغییر مذهب داده و از تشیع خارج شده و عقیده اهل سنت را پذیرفته بود، و بعد از انقلاب در شیراز با همکاری اهل سنت شیراز منزلی را خریده و با اجازه رسمی به مسجدی تبدیل کرده بودند، که ایشان در آنجا خطبه می خواند، ولی بعد از مدتی دستگیر و بعد از شکنجه های شدید در زندان و گرفتن اعترافات موهن جهت ترور شخصیت، او در سال ۱۹۹۲ اعدام گردید.

۶- علامه احمد مفتی زاده: از رهبران مذهبی مشهور کردستان و مؤسس اولین جنبش اهل سنت در ایران بعد از انقلاب بود که شورای مرکزی اهل سنت (شمس) نام گرفت، و به خاطر مواضع روشن و بدون نفاق که می گرفت و مخالفت علنی با خمینی در حین سخنرانی در حسینیه ارشاد به او تیراندازی شد و بعد از آن دستگیر و در حدود بعد از ۱۰ سال زندان و بعد از اینکه از امراض متعددی که در زندان دچارش کرده بودند و از مرگش مطمئن شده بودند از زندان بیرونش نموده و برای رفتن به علاج در خارج ممنوع شده و بعد از چند ماهی در سال ۱۹۹۳ برحمت الهی پیوست که تشیع جنازه اش هم ممنوع شده بود.

۷- شیخ محمد صالح ضیائی: از رهبران و علماء بزرگ اهل سنت بندرعباس که دارای مدرسه ای دینی (حوزه علمیه) بود که اطلاعات خواستار تعطیل کردن آن از او شده بود که با امتناع او مواجه شده و جواب داده که خود شما می توانید تعطیلش کنید، و به او گفته بودند که، دانشجویانی که شما برای تحصیل در مدینه منوره فرستادید برای ما از موشکهای صدام حسین خطرناک تر هستند، و در سال ۱۹۹۴ بعد از چند روز بازجویی بطرز فجیعی در بیابان ترور و قطعه قطعه شده بود تا شاهی از عدل علوی سربازان مجهول امام زمان (اطلاعات) باشد.

۸- مولوی عبدالعزیز اللہیاری: امام جمعہ اہل سنت بیرجند بود کہ در سال ۱۹۹۴ بعد از چند روز بازجویی از طرف دادگاہ ویژہ روحانیت مشہد و شکنجہ بوسیلہ سوزن مسموم شدہ بود.

۹- دکتر مولانا احمد سیاد میرین: ایشان تنها دکترای علم حدیث در ایران بود کہ از فارغ التحصیلان دانشگاه اسلامی مدینہ منورہ بود بعد از بازگشت مدرسہ دینی کوچکی در اقصی نقاط بلوچستان در اطراف کنارک (زرآباد) بنا کردہ بود کہ بعد از مدتی از طرف دادگاہ ویژہ روحانیت بہ اتهام وہایت بہ ۱۵ سال زندانی محکوم شد کہ ۵ سال آنرا در گذراند، و در سال ۱۹۹۶ بعد از خروج از زندان کہ برای چند روزی بہ امارات رفتہ بود بعد از بازگشت از امارات در فرودگاہ بندرعباس بوسیلہ اطلاعات دستگیر و بعد از سه روز جسد او را در بیابان انداختہ بودند تا شہدی دیگر از تطبیق وحدت اسلامی ای باشد کہ رژیم فرقہ گرای منافق بدروغ مردم جہان را بدان فریفتہ است.

۱۰- مولانا عبدالملک ملازادہ: از رہبران و فعالان مذہبی بلوچستان و پسر بزرگ رہبر مذہبی بلوچستان مولانا عبدالعزیز بود، کہ بعد از انقلاب ہمراہ با ۴۰۰ نفر از علماء اہل سنت در سراسر ایران در ارتباط با شورای شمس زندانی شد، و بعد از آزادی از زندان حرکت محمدی اہل سنت را ایجاد کرد و در نہایت از تدریس ہم ممنوع شد، تا اینکہ ناچار بہ ہجرت از وطن شد کہ در سال ۱۹۹۶ در شہر کراچی بوسیلہ مزدوران اطلاعات امام زمانی ایران در روز روشن ترور شد.

۱۱- مولوی عبدالناصر جمشیدزہی: از جوانان متدینی بود کہ بعد از ہجوم سپاہ پاسداران بہ منزلش در خاش (بلوچستان) ناچار بہ ہجرت بہ پاکستان شد و در آنجا بعد از فراغت از تحصیل در دانشگاه تدریس می کرد، کہ در سال ۱۹۹۶ بہ ہمراہی مولوی عبدالملک در کراچی بوسیلہ اطلاعات ایران ترور شد.

۱۲- شیخ فاروق فرساد: از شاگردان و همکاران بارز علامه احمد مفتی زاده در کردستان بود که بعد از سالها زندانی شدن به مدت پنج سال به رضائیه تبعید شد که بعد از پایان مدت تبعیدش در همانجا در سال ۱۹۹۶ ترور شد.

۱۳- شیخ ملا محمد ربیعی: از علماء و نویسندگان سرشناس کردستان و امام جمعه اهل سنت کرمانشاه بود که در سال ۱۹۹۶ بوسیله اطلاعات ترور و مسجد او نیز تعطیل گشت که بعد از آن تظاهراتی انجام گرفت که تعدادی در این تظاهرات کشته و زندانی شدند.

۱۴- دکتر مولانا عبدالعزیز کاظمی بجد: از فارغ التحصیلان شاگرد اول دانشگاه اسلامی مدینه منوره بود که در سال ۱۹۹۶ فقط بخاطر سنی بودن و معتقداتش مثل بقیه شهداء علماء سنت بعد از سه روز شکنجه وحشیانه از طرف اطلاعات زاهدان جسدش را در خیابان انداخته بودند که آثار شکنجه در صورت و فک مجاله شده اش هویدا بوده است که آثار کینه‌های پاسداران خمینی را روشن ساخته است.

۱۵- مولوی حبیب الله حسین بر: از علماء اهل سنت سراوان (بلوچستان) میباشد که از سال ۱۹۹۱ از طرف اطلاعات سراوان بعد از خروج از زندان به شرط همکاری ربوده شد و هیچ اثری از او نیست که احتمالاً ترور شده است.

۱۶- مولوی یارمحمد کهرآهی: امام جمعه اهل سنت شهرستان خاش و مدیر مدرسه دینی مخزن العلوم خاش بطور مشکوکی در سال ۱۹۹۷ درگذشت که شواهد و قرائن و وضعیت و موقعیت وی این تفکر را تقویت می‌نماید که وی توسط مأموران اطلاعاتی نظام کشته شده است.

۱۷- مولوی عبدالستار روحانی سرشناس و امام جمعه خاش و مدیر قبلی حوزه مذکور بعد از مراجعه به بیمارستان برای زخم کوچکی که در دستش بود ناگهان و بطور مشکوکی درگذشت که پزشکان رژیم بظاهر چنین گفتند که: وی سکنه قلبی کرده

است!! بعد از وی جانشینش مولوی یارمحمد کهرآزهی (ریگی) مرتب به اطلاعات احضار شده و مورد بازجویی و تفتیش عقاید قرار گرفته است، و مدرسه مخزن العلوم هم تحت فشار بوده تا طلاب غیر بومی را اخراج نماید که وی مقاومت کرده تا اینکه اطلاعات طلاب را دستگیر و بعد از زندانی آنها را به منطقه‌شان (بندرعباس) عودت داده است. موقعیت زیر فشار مدرسه خاش و به شهادت رسیدن مدیر قبلی آن و احضار مرتب مولوی یارمحمد این یقین را تقویت نموده است که وی هم توسط اطلاعات مثل بقیه رهبران اهل سنت ایران ترور شده است.

و در همین تاریخ از منابع ترکمن‌های ایران خبر میرسد که عواملی ناشناس (سربازان مجهول امام زمان!!) در صدد ترور یکی از علماء سرشناس اهل سنت ترکمن آخوند ولی محمد ارزانش که از ایران هجرت و به ترکمنستان پناه برده است برآمده اند؛ افراد مذکور ساعت ۲ نیمه شب پنجم اوت ۹۷ به منزل ایشان در عشق آباد حمله کرده و چون او را نیافته‌اند فرزندش را ضرب و شتم نموده و خانه و مخصوصاً کتابها و دفاتر و اوراق را تفتیش کرده که از آن میان یاد داشتهای چندین ساله مربوط به ترکمن‌های ایران و تعدادی اسناد و مدارک و عکس را برداشته و در آخر با تهدید به مرگ در صورت مطلع نمودن پلیس آنجا را ترک می‌کنند. و این دومین حادثه در مورد یکی از رهبران دینی اهل سنت ترکمن می‌باشد، چون در ماه آوریل نیز فردی (شاید باز هم از مجهولان امام زمان!!) با خنجر قصد کشتن او کرده و لیکن جان بدر برده و فقط زخمی گشته است، و قرائن به یکی بودن ترتیب دهندگان این دو سوء قصد دلالت کرده که همه این یقین را تقویت می‌نماید که در پشت این حوادث وحشیانه اطلاعات جهنمی ایران است که می‌خواهد کشور را از وجود اهل سنت خالی نماید.

جامعه اهل سنت ایران - دفتر لندن ۹۷/۱۲/۲۹

۱۸- مولوی نورالدین غربی: از شهداء علماء اهل سنت خراسان و از فارغ التحصیلان مدارس دینی پاکستان و سپس از دانشگاه اسلامی مدینه منوره فارغ التحصیل شده و

به خاطر وضعیت بغرنج اهل سنت در ایران و تتبع اطلاعات از شخص ایشان حتی در زمانی که در پاکستان بوده به ناچار بعد از فراغت از تحصیل به تاجیکستان رفته و در آنجا مشغول تدریس شده بود که در سال ۱۹۹۸ در یک روز که برای تدریس قرآن از منزل خارج شده دو نفر از اطلاعات ایران او را ترور کرده اند.

۱۹- عبدالجبار فرزند نور محمد: دانشجوی دانشگاه سیستان و بلوچستان در سال ۹۹/۳/۲ ترور شد.

۲۰- خدابخش صلاح زهی فرزند حسین: در ۹۹/۴/۱۷ همانطور که در بیانیهء جامعهء اهل سنت ایران آمده ایشان در ایرانشهر دستگیر و به همدان برده شد و بعد از دو هفته شکنجه به اتهام انتساب به مجاهدین اهل سنت اعدام گردید.

۲۱- انور مبارکی فرزند مولوی عبدالحق: در حین خدمت سربازی بوده که به او تیر اندازی شده و کشته شد که هدف از آن نشر رعب بین اهل منطقه بوده است قابل ذکر است که شهدای شماره های ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۴ و ۲۵ از علماء نبوده اند.

۲۲- مولوی موسی کرمی: ایشان امام و خطیب مسجد شیخ فیض اهل سنت در مشهد بود که این مسجد در سال ۱۹۹۴ بوسیلهء اطلاعات و بدستور خامنه‌ای خراب گردید که ایشان بعد از مدتی ناچار به هجرت به افغانستان شده بود، که در سال ۲۰۰۱/۵/۴ بوسیلهء گذاشتن مواد منفجره در هنگام خروج از مسجد در شهر هرات ایشان و چهار نفر از همراهانش به شهادت رسیدند که والی وقت هرات فوراً اطلاعات ایران را متهم نمود، و شکی هم نیست که اطلاعات ایران او را ترور کرده بود چون از دست آنها فراری بود و دشمن دیگری غیر از این خونخواران هم نداشته بود.

۲۳- شمس الدین کیانی: طلبهء اهل سنت که در ۲۰۰۰/۳/۱۳ بعد از ربودنش از طرف اطلاعات زاهدان و تفتیش عقاید دست و پایش بسته و بنزین بر او ریخته و زنده زنده

به آتش کشیده شد که عبرتی برای دیگران باشد که روزنامه‌های اصلاح طلب خبر آن را منتشر نمودند!

۲۴- سوزاندن سه نفر از اکراد اهل سنت در شهر ماکو در سال ۲۰۰۰ که در نهایت به استعفای نمایندگان کرد از مجلس گشت.

۲۵- حاج نورمحمد ناروئی: ایشان از مبارزان طایفه ناروئی بود و از فعالان مسلح بلوچ بر علیه رژیم بود که در تاریخ ۲۸/۶/۲۰۰۲ عناصر اطلاعات رژیم به خانه او در تبعید در کویت، پاکستان حمله و او را در مقابل زن و فرزندانش به شهادت رسانده‌اند قابل ذکر است که از طایفه ناروئی افراد بسیاری ترور و کشته شده‌اند که بعضی از بررسیها به حدود ۴۰۰ نفر می‌رساند.

۲۶- جلیل غزنوی و دو نفر دیگری که در سال ۲۰۰۲ اعدام شده‌اند که هر سه تهمشان بمب گذاری در صحن رضوی گفته شده که افترائی بیش نیست آن دو نفر از جوانان غیر معروفی بوده‌اند از هم شهریان مولوی کرپوری بودند که هنوز اسامی شان بدستمان نرسیده است.

۱- یکنفر از اهل سنت بعد از انقلاب تاکنون در حکومت و حتی پستهای مهم در سطح شهرها مثل استانداری و فرمانداری وجود نداشته است جز در عهد آقای خاتمی یکنفر در کردستان فقط!!! در صورتی که اهل سنت در ایران که عبارت از کردها و بلوچها و ترکمنها و طوالشیها و حاشیه خراسان و حاشیه خلیج فارس می‌باشند بین ربع تا ثلث جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند، اگرچه باید اذعان داشت که بعد از آمدن آقای خاتمی و جبهه دوم خرداد اندکی از فشارها کاسته شده است و تحولاتی بسیار اندک در مناطق سنی نشین ولو جزئی صورت گرفته است.

۲- تهران تنها پایتخت دنیاست که اهل سنت هم در آن و هم در همه شهرهای بزرگ که شیعیان در اکثریت می‌باشند از بنای یک مسجد ممنوع می‌باشند در صورتیکه دهها

کلیسا و معابد برای مسیحیان و یهود و هندوها و سیک ها و زرتشتیان وجود دارد، و این علاوه بر این مشکل دیگر میباشد که حتی در مناطق خود ما نیز بنای مسجد در بعضی موارد از جرمهایی است که ریش تراشیدن و زندان و غیره را در پی خود داشته است که این قصه سر دراز که ریشه در اندیشه تنگ نظران و خشونت طلبان دارد، و بدون شک که این موضوع برای همه مسلمانان جهان سؤال بر انگیز است که چرا در پایتخت جمهوری اسلامی بنای مسجد برای اهل سنت ممنوع میباشد، اگرچه بعد از انقلاب ده هزار متر مربع زمین به همین هدف از طرف رهبر انقلاب در نزد صدا و سیما اختصاص داده شد که بعداً ممنوع گردید.

۳- چندین مسجد و مدرسه دینی اهل سنت تا کنون با خاک یکسان گشته است و بعنوان مثال فقط اینها را ذکر نموده تا تو خود مفصل خوانی از این مجمل، مسجد اهل سنت در مشهد که مشهور به مسجد شیخ فیض بود و در کوچه ای واقع بود که پدر آقای خامنه ای در آنجاست در سال ۹۳م=۷۱ ش با خاک یکسان گشت. و همچنین مسجد چهارم آبان مشهد از بنای آن ممانعت گردید. و نیز مسجد اهل سنت در اهواز و مسجد و مدرسه دینی امام شافعی در کردستان به همین سرنوشت دچار شدند.

و مسجد قبا در تربت جام که سالها تحت تصرف سپاه بود. و مسجد حسنین شیراز که مصادره و به محل فروش فیلمهای ویدیوئی مبدل و امام جمعه اهل سنت آن دکتر مظفریان نیز بسبب تغییر مذهب در زمان شاه بدست اطلاعات زندانی و شکنجه و اعدام گشت.

و نیز مسجد و مدرسه دینی نگور در بلوچستان در سال ۱۹۸۷ ویران شد، و مدرسه دینی و مسجد اهل سنت طالش که در سال ۱۹۹۲ مصادره و شیخ قریشی امام جمعه آنجا زندانی گشت، و اینها علاوه از دهها مساجد کوچک دیگری که در شهرها و دهات بلوچستان و غیره خراب گشته است، و هنوز که هنوز است بعد از ترور ملا محمد ربیعی مسجد جامع او در کرمانشاه تعطیل میباشد، که این قصه سر دراز دارد.

۴- سیاست مستمر دولت در تغییر معادلهء جمعیت در مناطق سنی نشین مخصوصا در بلوچستان که از زمان وزارت محتشمی تاکنون ادامه دارد، و فقط بعنوان مثال ذکر میکنم که در اطراف سد پیشین (بلوچستان) که همهء ساکنان آنجا بلوچ میباشند تمام زمینهای اطراف سد که بسیار وسیع نیز میباشد همگی به غیر بومیان داده شده اند تا معادلهء جمعیت به هم خورده و به زعم خود مانعی از موانع صدور انقلاب را بردارند. و اگر منصفی به مناطق سنی نشین سرزده این واقعیت های تلخ را درک میکند، و به یاد این جملهء اطلاعات که به مولوی عبدالملک (که بعدها بدست واواک ترور گردید) در زندان گفته بودند: میافتد که مثال شما اهل سنت به یک سالن بزرگ میماند که در آن پرژکتورها و لامپها و شمع های متعددی وجود دارد، که ما اول پرژکتورها و بعدا لامپها و سپس پنکه ها را روشن نموده تا شمع ها را خاموش نماید (کنایه از تشیع اجباری مردم مثل زمان شاه اسماعیل صفوی که به زور ایران را شیعه نمود) که ما البته معتقدیم که با این تنگ نظری ها مشکلات کشور حل که نشده هیچ بلکه بیشتر نیز میگردد، و در راستای این سیاست های خشن و غیر اسلامی بوده است که دهها عالم و دانشمند اهل سنت ایران تاکنون اعدام و یا ترور گشته اند که بخاطر اختصار فقط خلاصه ای از آنرا ذکر کردیم.

و اما در افغانستان نصیب مجاهدان افغانی در مقابل روس اشغالگر از شیعیان ایران و افغانستان جز خیانت و خنجر از پشت چیزی دیگر نبود، و در ایام جهاد مخفیانه با روس ها بر علیه مجاهدین همکاری میکردند و چه فرماندهان میدانی که بوسیلهء شیعه ترور نشد، و همین از خیانت آنها بس که خمینی هالک به احزاب مزدور خود در افغانستان امثال حزب وحدت توصیه نمود که بر علیه روس ها اسلحه برندارند، و به آنها گفت که: جهاد شما بعد از خروج روس شروع خواهد شد (یعنی با مجاهدان مسلمان و عملا هم همین کار را کردند)، این وثیقه را بعدها طالبان و جرائد پاکستانی منتشر نمودند، و واقعا بعد از فتح کابل شیعیان افغان با پشتیبانی ایران وارد میدان شده و تا توانستند بین احزاب مجاهدین فتنه انداختند و مانع ایجاد یک دولت اسلامی شدند، همانطور که ولایتی وزیر خارجهء وقت ایران در کنفرانس افغانستان در تهران باتمام بیشرمی اظهار داشته بود که: ما نخواهیم گذاشت یک دولت وهابی

(یعنی سنی در منطق شیعه) در همسایگی ایران در افغانستان ایجاد شود، و بی‌شرم‌تر از این اظهارهای رفسنجانی رئیس‌جمهور سابق و ابطحی معاون خاتمی رئیس‌جمهوری لاحق بود که اعلان نمودند اگر همکاری ایران نمی‌بود امریکا در مرداب افغانستان غرق شده بود، و نمیتوانست وارد عراق شود، اینست شمه‌ای از سابقه تاریخی و معاصر رهبران مذهبی و سیاسی شیعیان.

آثار سوء تشیع در جهان اسلام موضوع مهم و بزرگی است که نیاز به بررسی مؤسسه‌های بزرگ و تزه‌های متعدد دکترا در زمینه‌های متعدد دارد ولی هدف ما اینجا همانطور که مشاهده نمودید فقط رؤوس اقلام می‌باشد، و بنا براین کوشش میکنم که بعضی از آثار سوء تشیع را در میادین عقیده و سیاست و اجتماعی مشخص کنم، چرا که مامیدانیم که آثار شوم اهل بدعت در تاریخ امت ما همیشه ویران کننده بوده است تا حدی که امام عظیمی از ائمه مسلمین تاریخ را بر این مبنا بررسی میکند نه بر اساس سنن مادی فقط، و میگوید که: یکی از اسباب مهم سقوط دولت اموی به بدعت جعد بن درهم^(۱) بود که صفات خدا را تعطیل نموده بود و آخرین خلیفه اموی مروان بن محمد جعدی به همان جعد مبتدع منسوب است و شؤم بدعت جعد به دولت اموی تأثیر نموده و یکی از اسباب مهم سقوط آن شد، چرا که وقتی که بدعت‌هایی که مخالف دین پیامبر ﷺ است ظهور کند، خداوند از کسانی که با پیامبرانش مخالفت نموده انتقام میگیرد^(۲).

آثار سوء تشیع در میدان فکر و اندیشه^(۳)

۱- ایجاد شرک در میان امت اسلام

۱- جعد بن درهم کسی بود مقوله تعطیل اسماء و صفات الهی را بدعت نمود.

۲- مجموع فتاوی ابن تیمیه ۱۸۲/۱۳ و ۱۷۷.

۳- منبع اساسی این بحث کتاب مهم، أصول مذهب الشيعة الإمامية الإثنا عشرية از دکتر ناصر القفاری می‌باشد که تز دکترای اوست ص ۱۱۸۹-۱۲۴۵.

عقیده افراطی شیعیان در باره امام و امامت دارای تاثیر واضحی در ایجاد شرک و شرکيات در جهان اسلام بوده است، تا حدی که بعضی از اهل علم بر این نظریه هستند که، شیعیان اولین کسانی هستند که شرک و قبر پرستی را در میان امت محمد ﷺ ایجاد کرده اند، و غلو شیعه راجع به امامت و ائمه به غلو در قبرهای منسوب به ائمه و مشاهد و بارگاهها انجامیده و چه روایت مجعولی که در این راستای وثیت نساخته اند.

شیخ الاسلام ابن تیمیه میگوید: اولین کسانی که این روایات سفر راجع به زیارت مشاهد و بارگاهها را جعل نموده اند رافضیان اهل بدعت بوده اند که مساجد خدا را تعطیل نموده و بارگاهها و قبوری را تعظیم میکنند که در آنجا اعمال شرک و بدعت صورت میگیرد و هیچ دلیلی برایشان از قرآن و سنت ندارند^(۱).

اما امروزه که این بارگاهها رنگ سیاسی بخود گرفته و هر شخصیتی که به ایران میرود باید از قبر خمینی بازدید نماید قبری که میلیونها تومان برایش از سرمایه ملت فقیر و بدبخت خرج شده است، و این قبرهای سیاسی به شکل قبرهای صنعتی درآمده که درآمدش برای پرده داران این قبور از درآمد نفت هم بیشتر است، و از طرف دیگر این قبرها مرکز شرک و عبادت غیر خدا و طلب حاجت از مردگان شده است، و این میصبتی که شیعیان برای اولین بار به تقلید از مسیحیان مخصوصا از جانب دولت عبیدیه (فاطمیه) در دنیای اسلام وارد کردند به جهان اهل سنت مخصوصا صوفیه سرایت کرد، و شیعیان رافضی اصل این بدعت شرک آلود هستند و واقعیت حال آنها و نیز کتب آنها گواه بر این مطلب است،

و از آنجا که این بارگاههای صنعتی! شیعه در تمام دنیا مشهور است و برایش کاروانهای زیارت صورت میگیرد نیازی به ذکر اسماء آنها نیست و هر عاقلی مفتضحات آنجا را براحتی درک میکند،

که علماء بزرگ و مصلحی از شیعیان که این خرافات را رد نموده اند یا ترور و یا کشته و یا منزوی شده اند، و علامه برقی نمونه بارز آنست که کتابی نوشت بنام «خرافات وفور

در زیارات قبور» و بعد از آن کتاب مهمتری با مشارکت با استاد حیدرعلی قلمداران رحمته الله بنام «زیارت و زیارت نامه» که در سایت انترنتی ما موجود می باشد.

اما تمام آیاتی که در قرآن راجع به الوهیت خداوند است را به ائمهء ساختگی خود تأویل نموده اند، و ولایت مجعول ابن سبا را اصل قبول اعمال در پیشگاه الهی قرار داده اند، و اینکه ائمه آنها واسطهء بین خدا و مردم هستند یعنی درست مدعیان مسیحیت و مسیح بزعم آنها، و اینکه خدا جز با اسم ائمه حتی دعاها را هم قبول نمیکند، و جز با ائمه هم هدایت نمیشوند، و از ائمه استغاثه میکنند که اینها همه در منطق اسلام و توحید شرک محض است، و اینکه حج به بارگاههای ائمه آنها از حج بیت الله الحرام مهمتر است، و اینکه زیارت کربلاء از هرکاری مهمتر می باشد، و اینکه قبر آنها قبله قرار بگیرد چنانکه مجلسی بانی تشیع در عهد صفوی مدعی است، و صدها شرک و کفر امثال این، و اینکه تحلیل و تحریم دست امام است، و دنیا و آخرت در دست امام است، و شخصی مثل خمینی مدعی میشود که ائمه بر ذرات کون قدرت داشته و بر آنها تحکم دارند، و صدها کفر و شرک مثل اینها، که نقل آن نیاز به تألیف مستقلی دارد.

۲- بدنام کردن دین خدا و مانع شدن مردم از قبول دین

تفکر شیعی با تمام ضلالتها و مخالفتی که با توحید و قرآن دارد همیشه با تبلیغات گمراه کننده از آخوندهای آن همراه بوده تا بتوانند تعداد خود را افزایش دهند، برای اینکه هر چقدر مقلد بیشتر داشته باشند در آمد بیشتری خواهند داشت، برای اینکه مقلد را چنان بخود وابسته میکنند که قدرت تفکر خود را در مورد دین بکلی از دست میدهد و مطیع محض میگردد.

و این تبلیغات فریبنده شیعه همیشه براین (دروغ بزرگ) استوار بوده که شیعیان بخوبی از عهدهء بازی آن برآمده اند و آن اینکه مجعولاتی را که نقل میکنند در نزد اهل سنت هم وجود دارد، تا پیروان عوام و مقلدان جاهل خود را بفریبند.

و کسانی که ایمان درستی نداشته و قلبهایشان مریض بوده با این دروغ بزرگ آخوندهای شیعه فریب خورده و آنرا تصدیق نموده اند، و از طرف دیگر دیده اند که این

بدعت‌ها با هیچ تفکر و عقل و اندیشه درستی موافق نیست لهذا در نهایت بکلی از اسلام خارج شده و در درهء الحاد و زندقه سقوط کرده اند که بسیاری از مبلغان فکری و الحادی تلویزیونهای فارسی زبان امریکا که مملو است از شیعیانی که یا مسیحی شده و یا ملحد و بیدین و با اسلام علنا مبارزه میکنند بهترین شاهد مدعاء ما میباشد، و پیروان بابک خرمی و قرامطه که سابقا به آنها اشاره کردیم از این نمونه‌های تاریخی میباشند.

بدون شک جایگزینی بدعت‌های تشیع به جای اسلام از بزرگترین علل منع مردم از دین خدا و بدنام کردن اسلام است، والا کدام عاقل میتواند خرافاتی چون غیبت مهدی و رجعت و امامت و فحاشی به یاران رسول خدا و تأویل‌های باطنیه و حجیت حجت موهومی را بپذیرد که برای خودش هیچ حجتی نیست.

و بدون شک بقول آقای دکتر ناصر القفاری^(۱) قیام دولت آخوندی ایران نیز در این راستا و برای منحرف کردن خواست و امید مسلمانان برای بازگشت خلافت راشده و وحدت امت و جلوگیری از بیداری اسلامی است که ایجاد شده است میباشد.

و وقتی که ملل اسلامی بعد از تجربه شکست مکاتب متعدد خواستار بازگشت اسلام شدند، برایشان نمونه اسلامی را بر سرکار آوردند که خود از قبل بوسیله ابن سبأ ساخته بودند، و نتیجه آن هم کشتن دهها هزار نفر از ایرانیان و فقر و تبعید فرار ملیونها ایرانی به خارج از وطن و دست کشیدن ۸۰ تا ۹۰ درصد مردم از دین و دهها معضله بزرگ اجتماعی میباشد، و وقتی که مردم در داخل و خارج کشور میبینند که اسلام اینست بدون شک تاب تحمل اسم آنرا هم نخواهند داشت.

ایجاد نظامی که اسلام را بدنام نموده و معیوب جلوه داده و تصویری مخالف با امیدهای مردم ایجاد نماید بدون تردید سبب یأس مردم شده و دیگر جد و جهدی برای ایجاد دولتی اسلامی از طرف جوانان مسلمان جذاب نخواهد بود، و بدون تردید دولت‌های بزرگ استعماری به این طفیلی‌های بدعت آمیز که در جسم امت اسلامی سرزده اند اهمیت داده و از تقاریر خاورشناسانی که غالبا در وزارت‌های خارجه و یا وزارت‌های مستعمره و یا در

۱- أصول الشیعة ص ۱۱۹۱.

سفارت‌های خود کار میکنند در این زمینه‌ها بهترین استفاده را نموده و میدانند که چه مذهب و جنبشی را کی و چگونه اجازه ظهور بدهند؟ و قیام نظام ملایان شیعه در ایران در این راستا چه عمدا از طرف قدرت‌های بزرگ برای این هدف ایجاد شده باشد یا نه ولی بهترین خدمت ممکن را انجام داده است، والا چرا بعد از اسقاط خلافت عثمانی تا کنون با یک نظام اسلامی سنی که مهارش در آخور آنها نباشد این همه دشمنی نموده و شدیداً از ایجاد آن ممانعت میکنند.

۳- سبب ظهور مذاهب الحادی و زندقه

شیخ الإسلام ابن تیمیه رحمته الله میگوید که: مبدأ و علت ضلالت اسماعیلیه و نصیریّه (که به آنها علویه = علی الهی نیز گفته میشود) (والان بهائیه و قادیانیه) و امثال آنها اینست که اکاذیب شیعه را در مورد اسلام و در تفسیر و تأویل قرآن و سنت تصدیق نموده اند و برداشت گمراهانه آنها را درست پنداشته‌اند، ائمه ملحد عبیدیه (فاطمیه) اساس دعوت و ادعاهای آنها بر مبنای اکاذیبی بود که شیعیان ساخته بودند، تا اولاً شیعیان را بدست آورده و بعد از آن مرحله به مرحله بدگویی از یاران رسول خدا و بعداً از خود علی و بعداً حتی از خود خداوند عزوجل بدگویی میکنند، هم چنانکه صاحب کتاب «البلاغ الأکبر والناموس الأعظم» برایشان ترتیب داده است، و از اینجا است که تشیع و رفض بزرگترین پایگاه کفر و الحاد بوده است^(۱).

شیعیان رافضی باب و پایگاه این ملحدان بوده و بقیه کسانی که در اسماء و آیات الهی الحاد ورزیده و آنها را انکار و یا تحریف نموده اند میباشند، و قرامطه و اسماعیلیه و بقیه منافقان از آبخور آنها سیراب شده و از مرداب آنها سرزده اند^(۲).

روایت‌های شیعی که به زعم آنها از اهل بیت نقل نموده اند شرایط مناسب و زمینه لازم را برای ظهور آراء غلات -افراطیون- و ظهور فرقه‌های ملحد مثل اسماعیلیه و شیخیه و

۱- منهاج السنة: ابن تیمیه ۳/۴.

۲- منهاج السنة ۳/۱.

بابیه و بهائیه و قرامطه و علی‌اللهیه (نصیریّه) و... می‌باشد چرا که این مذهب با فرق متعدّدش بدترین آراء و اقوال مخالف و مرجوح را در میان خود داشته و امت اسلامی را متفرّق نموده و آنرا به فساد فکری و عملی کشانده است^(۱). و از آنجایی که تشیع مأوی و پایگاه بدترین فرقه‌ها می‌باشد امام غزالی^(۲) می‌گوید: مذاهب باطنیه ظاهرش تشیع و رفض است اما باطن آنها کفر محض است، آنها ملحدان کفاری هستند که تظاهر به تشیع میکنند. و ابن تیمیه می‌گوید: بسیاری از ائمه و رهبران شیعه و عوام آنها زندیق‌های ملحدی هستند و هیچ هدف علمی و دینی ندارند^(۳). و از آنجایی که تشیع محیط مناسبی برای رشد مذاهب ویرانگر بوده و هست و لهذا شیخ محب‌الدین خطیب می‌گوید: تشیع سبب انتشار کمونیستی و بهائیت در ایران است^(۴).

۴- سعی در تحریف سنت پیامبر و فریب مردم در این مورد

از فریب‌های شیعه در مورد سنت رسول اکرم ﷺ این بوده است که گروهی از آنها به شکل علماء حدیث در آمده و کوشش کرده اند که روایت‌هایی جعل کنند که باورهای خرافی آنها را ثابت کند، و این فریب و نیرنگ تاحدی کارساز بوده است که در کتب حدیث بخش خاصی در اینمورد وجود دارد، و لهذا اهل حدیث آنرا کشف کرده و حقیقت را برای مسلمین روشن نموده اند، و شیخ سویدی در اینمورد می‌گوید: بعضی از آخوندهای شیعه در علم حدیث داخل شده و روایت‌هایی را از محدثین ثقات شنیده و اسانید صحیح روایات اهل سنت را حفظ نموده و تظاهر به پارسایی و تقوا هم نموده اند، لیکن بعد از آن روایت‌های مجعولی از خود را به آن اسانید اضافه کرده و بسیاری از مردم را بدینوسیله فریب داده اند، لیکن باز هم ائمه حدیث دست به کار شده و اینها را رسوا نموده اند، و بعضی از این

۱- برای اطلاع مفصل در این باره مراجعه شود به اصول الشیعة از دکتر ناصر القفاری ص ۹۷۹-۹۸۰ و ۱۱۹۳.

۲- فضائح الباطنیة: غزالی ص ۷۷.

۳- منهاج السنة: ابن تیمیه ۷۰/۴.

۴- الخطوط العریضة ص ۴۴-۴۵.

نمونه افراد بعد از اینکه می‌چشان باز شده اعتراف بدین کار نموده اند، و سویی می‌گوید: این روایت‌های مجعول هنوز هم در کتبی که اهل سنت در اینمورد نوشته اند موجود می‌باشد^(۱). آلوسی می‌گوید: از کسانی که بر روش مکاری و فریب رفته اند جابر الجعفی (رافضی) بوده است که ابن قیم از ابو یعلی در کتاب الإرشاد نقل می‌کند که: رافضیان حدود سیصد هزار روایت در باره فضائل علی علیه السلام و اهل بیت جعل کرده اند^(۲).

۵- تظاهر به سنی شدن برای فریب و گمراه کردن مردم

از آثار فکری که مکر و فریب شیعه بجای گذاشته و مؤثر هم بوده است تظاهر عده‌ای از علماء شیعه در طول تاریخ (نه الان) به تسنن بوده و خود را حنفی و یا شافعی و.... جازده‌اند لیکن کتبی نوشته اند که مؤید مذهب شیعه بوده است تا بگویند که: اهل سنت هم مذهب شیعه را تأیید کرده اند، البته بدون تردید افراد منصف و صادقی هم بوده اند که از سر تحقیق خرافات تشیع را کنار گذاشته و تابع سنت پیامبر اکرم شده اند، که این‌ها فوراً از طرف شیعیان مورد حمله و هجوم و ترور و بدنامی قرار گرفته اند، باید حساب این صادقان را از آن مکاران جدا کرد.

شیخ محمد ابو زهره عالم شهیر و معاصر مصری براین نظر است که، نجم الدین طوفی (متوفای سال ۷۱۶هـ) از این مکارانی است که برای ترویج تشیع به چنین حیل‌ه‌ای دست زده است.

و از طرف دیگر شیعیان از تشابه اسمی بعضی از مشاهیر سوء استفاده نموده و ضلالت‌ها و بدعت‌های خود را از این راه رواج داده اند که به اسم مشاهیر اهل سنت تمام کرده اند، مثلاً وقتی که دو اسم یکی شیعه و دیگری از اهل سنت متشابه می‌باشد، روایت او را به این یکی نسبت می‌دهند تا مورد قبول واقع شود، مثلاً امام محمد بن جریر طبری امام شهیر اهل سنت

۱- نقض عقائد الشيعة السويدي مخطوط ص ۲۵-۲۶ والتسعينية: ابن تيميه ص ۴۰ وأصول الشيعة القفاري ص ۱۱۹۴.

۲- السيوف المشرقة ص ۵۰ و المنار المنيف: ابن القيم ص ۱۱۶.

صاحب تفسیر و کتاب تاریخ همنام با یک محمد بن بن جریر بن رستم طبری شیعی می‌باشد، و هردو در بغداد و معاصر بوده و در یک سال هم فوت کرده اند، یعنی در سال ۳۱۰ هـ شیعیان از این همنامی آندو سوء استفاده نموده و کتابی بنام «المسترشد فی الإمامة» که از این شیعی است را به آن سنی نسبت داده اند تا رواج پیدا کرده و سند سنی داشته باشند، و همچنین کتابی راجع به غدیر خم را هم به او نسبت داده اند، که از او نیست و حتی او در حیات خودش هم در اینمورد رنج برده و آسیب‌هایی هم دیده است^(۱). و مثل ابن جریر اسم ابن قتیه می‌باشد، یکی از آنها عبدالله بن قتیه از غلات -افراطیون- شیعه می‌باشد و دیگری عبدالله بن مسلم بن ثقات اهل سنت می‌باشد، ایشان کتابی نوشته بنام «المعارف» و آن شیعی هم برای فریب مردم کتابی به همین اسم نوشته است، و از این نمونه است کتاب «الإمامة والسیاسة» که به ابن قتیه سنی نسبت داده اند در صورتی که آراء شیعی در آن است، و این کتاب در واقع از ابن قتیه شیعی است^(۲). و از این نمونه مکر و فریب‌ها که در نزد مدعیان تشیع فراوان است و کتاب «مراجعات» نمونه دیگری است که به اسم شیخ الأزهري نوشته شده است در صورتی که یک دروغ روشن برای فریب خود شیعیان می‌باشد، یا کتاب «خاطرات همفر» که در واقع نوشته خود شیعیان در ایران می‌باشد و از اول انقلاب تا کنون سفارت‌های ایران به زبان‌های متعدد آنرا مجانی توزیع میکنند در صورتی که شخصی بنام همفر مذکور در مدت سه قرن در دائرة المعارف بریتانیا اصلا وجود ندارد و دهها کتاب امثال این، تا بتوانند هم نسل جوان شیعه و هم غیر شیعه را فریب بدهند.

۶- تحریف و بدنام کردن تاریخ اسلام

۱- البدایة والنهاية: ابن کثیر ۱۴۶/۱۱ ابن ندیم الفهرست ص ۳۳۵ ابن حنبل: محمد ابو زهره ص ۳۲۶.

۲- أصول الشيعة د. ناصر القفاري ص ۱۱۹۸.

شیعیان کتبی در تاریخ نوشته اند که عمداً به تاریخ اسلامی بیحرمتی نموده و آنرا پر از تحریف و تغییر کرده اند که روایت‌های و اخبار کلبی^(۱) و ابی مخنف^(۲) و نصر بن مزاحم منقری^(۳) و حتی نوشته‌های مسعودی و یعقوبی در تاریخشان نمونه‌هایی از آن می‌باشد، و شیخ محب الدین خطیب در حاشیه «العواصم من القواصم» اشاره بر این موضوع میکند که تاریخ نویسی بعد از دولت اموی شروع شد، و دست‌های تلاعب و تحریف باطنیه و شعوبیه که طبق روال معمول در زیر عبای تشیع مخفی شده بودند در مخفی نمودن خویبها و نشانی‌های خیر و عزت در آن فعال بوده است^(۴)، و کسی که در کتاب «العواصم» تدبیر کند متوجه میشود چگونه آخوندهای شیعه هزاران صفحه فقط برای سب و لعن و بدگویی از بهترین نسلی نوشته اند که پیامبر اکرم آنها را تربیت نموده و در حالی از دنیا رفت که از آنها خشنود و راضی بود، و این مواد مسمومی که شیعیان بدروغ وارد تاریخ نموده اند که کتاب «الغدير» و یا «إحقاق الحق» و یا روایت‌های کافی و بحار مجلسی نمونه‌هایی از آن می‌باشد این مواد سیاه و هزاران روایت جعلی آن که تاریخ اسلام را ملوث نموده است، مرجعی برای دشمنان اسلام از بعضی از خاورشناسان و غیره شده است، و بعد از آن این نسل مسخ شده و هویت باخته که از نظر روحی شکست خورده و کاملاً تسلیم غرب شده و غریبان را استاد و الگوی خود قرار داده اند نوشته‌های شرق شناسان مکار و کینه‌توز و دشمن قسم خورده اسلام را منبع و مدرک خود قرار داده اند، و آنچه را که در تلویزیونهای فارسی زبان در امریکا می‌شنویم و می‌بینیم نمونه کوچکی از آن می‌باشد، این نسل غرب زده این مسمومات را از

۱- محمد بن سائب بن بشر کلبی بقول ابن حبان از سبأیه بوده که بر این نظر بودند که: علی نمرده است و به دنیا مراجعه میکند، میزان الاعتدال ۵۵۸/۳ و ابوحات الجرح والتعديل: ۲۷۰/۷-۲۷۱.

۲- لوط بن یحیی بن سعید بن مخنف ازدی (ابومخنف) از اهل کوفه بوده و ابن عدی مینویسد که: شیعی غالی بوده و نوشته‌هایی در مورد اخبار ارتداد و جنک جمل و صفین دارد، میزان الاعتدال ۴۲۰-۴۱۹-۴۱۱-۴۱۰/۶.

۳- نصر بن مزاحم بن سیار منقری کوفی است که امام ذهبی مینویسد او رافضی فعالی است و نوشته‌هایی در مورد صفین و جمل و مقتل حسین دارد، میزان الاعتدال ۲۵۳/۴ لسان المیزان ۱۵۷/۶ الأعلام ۳۵۰/۸.

۴- حاشیه العواصم من القواصم ص ۱۷۷.

غرب به سرزمین مسلمان منتقل نمود، و بدون شک این افکار ویرانگر و مخرب نقش خود را در گمراهی بسیاری بازی کرده، و همچنان که اشاره کردیم اساس این شر و تخریب، شیعیان بودند، بررسی آراء مستشرقان و ارتباط آن با تشیع خود موضوعی است که باید جداگانه بررسی شود، البته دشمنان اسلام خیلی زود از افتراهای شیعیان بر علیه اسلام استفاده نموده اند، در عهد امام ابن حزم (وفات سال ۴۵۶هـ) نصرانیان از افتراء علماء شیعه راجع به تحریف قرآن در مناظره بر علیه مسلمین استفاده میکردند، و ابن حزم در جواب آنها قاطعانه میگفت که: رافضیان اصلاً مسلمان نیستند تا شما از اقوال آنها بر علیه ما استناد کنید^(۱).

۷- تأثیر تشیع در ادبیات عرب

ادبیات و مملکت شعر و نثر هم از تحریفات و لوث‌های تشیع جان بسالم بدر نبرده است، و آثار سیاه و شوم انگشتان آنها در ادبیات عرب هویدا است، و نوحه خوانان و شعراء و روضه خوانان و خطباء شیعه از آنچه که بنام مصائب اهل بیت نامیده شده سوء استفاده نموده تا عواطف مردم را به جوش آورده و بر ضد امت اسلامی آنرا بکار گیرند، در بعضی از کتب ادبیات تصویرهای بسیار مبالغه آمیزی از طرف شیعیان راجع به اهل بیت و مشکلاتشان شده است، و مبلغان و پرده داران تشیع در زمینه نشر خرافات و افسانه‌ها در لباس داستان و قصه و روایت یا بزبان خطبه و شعر راجع به ائمه چنان به افراط رفته و مبالغه نموده اند که باورهای آنها به توحید راستین خدشه وارد شده و ائمه را اربابی غیر از رب العالمین گرفته اند، که مراجعه به فهرست اصول کافی فقط بعنوان مثال برای اثبات مدعاء ما بسنده مینماید.

آقای محمد سید کیلانی میگوید:

شیعیان نوعی از ادبیات ساخته اند که سبب عقب افتادگی و انحطاط مسلمانان شده است و وهابی‌ها فقط توانستند که بر بسیاری از این خرافات در داخل کشور خود فائق آیند، اما در بقیه شهرهای اسلامی حتی در میان تحصیل کردگان وضعیت به همان منوال میباشد^(۲).

۱- أصول الشیعة: د. القفاری ص ۱۲۵۶ و ۱۲۱۰.

۲- أثر التشیع فی الأدب العربی محمد سید کیلانی ص ۴۳.

و صدها قصیده به عربی و فارسی که علی علیه السلام را بمتابهء خدا قرار داده اند شاهد و دلیل ما بر این مدعا می باشد.

و از سلاح ادبیات وسیله ای برای انتقاد از امت اسلامی و بدنام کردن خلفاء آن و تحریف تصویر جامعه مسلمانان استفاده نموده اند، مثلاً در جانب انحراف جامعه چنان مبالغه نموده که خلیفه ای چون هارون الرشید را که یک سال حج میرفت و یک سال به جهاد، به شکلی منحرف و بسیار زشت ترسیم نموده اند، و در دنیای ادبیات و عاطفه و خیال پردهء تقیه برداشته شده و تمام کینه های خود را بر امت و خلفاء در قالب شعر و داستان و خطبه پیاده نموده اند، و کتاب «الأغانی» از ابوالفرج اصفهانی شیعی رافضی در اینمورد بهترین مثال است.

۸- آثار سوء تشیع در میدان سیاسی

شیعیان بر وفق اصول (جعلی) خود به شرعیت هیچ دولت و نظامی جز خودشان در تاریخ اسلام باور ندارند، و خلیفه را در دنیای اسلام طاغوت دانسته و نظامش را هم غیر شرعی میدانستند و هر کسی که با آنها بیعت کند مدعی بودند که آنها غیر خدا را می پرستیده اند، و مدعی بوده و هستند که: هر پرچمی قبل از قیام قائم برافراشته شود صاحب آن طاغوت است ^(۱) و همه شهرهای مسلمانان (مخصوصاً مکه و مدینه) را دار الکفر میدانند ^(۲)، و قضات مسلمین و ائمه و علماء آنها را هم طاغوت میدانند ^(۳).

از اینجا بود که دشمنان اسلام و امت اسلامی که در کمین آن هستند گم شده خود را در تشیع یافتند ^(۴)، و بسیاری از اهداف خود را بوسیله آن برآورد نمودند، و از اینجا بود که

۱- الکافی با شرح مازندرانی (عربی) ۳۷۱/۱۲ و بحار الأنوار ۱۱۳/۲۵.

۲- أصول الکافی ۴۰۹/۲.

۳- أصول الکافی ۶۷/۱ و ۳۹۲/۱ و ۳۹۳ و بحار الأنوار ۲۱۶/۲.

۴- البته تشیع بعد از تحریف که تمام بحث ما در این کتاب راجع به همین تشیع تحریف شده است نه تشیع اولی که محبت اهل بیت بود و هیچ تفاوت عقیدتی با بقیه مسلمین نداشتند.

بسیاری از رموز شیعه مزدوران سهل و باربران مطیعی در دست دشمنان اسلام جهت رسیدن به اغراض خود بوده‌اند.

و عقیده مخرب و پست تقیه هم برای شیعیان شرایط را برای توطئه و مزدوری اجنبی مهیا می‌ساخت، چرا که آنها مثل هسته‌های فرامانسوری در داخل مسلمین بوده که در زیر عبای اسلام بر علیه مسلمین توطئه چینی نمایند، ظاهراً با مسلمانان بوده و مطیع دولت می‌باشند و در باطن بر علیه آن و بر علیه امت با دشمنانش همکاری می‌کنند چرا که امامشان به آنها آموخته است که: ظاهراً با آنها باشید و در باطن از آنها دوری کنید^(۱).

و از اینجا بود که در طول تاریخ تشیع و شیعیان از طرف ملحدان و زنادقه مورد سوء استفاده قرار گرفته و از آنها برای رسیدن به اغراض و مقاصد شوم خود بر علیه امت اسلامی استفاده نموده‌اند، ائمه نفاق و زندقه به شیعیان پیوسته تا از آن مقلدان باربر و مطیع سواری بگیرند، و از اینجا است که شیخ الإسلام ابن تیمیه می‌گوید: اکثر کسانی (از علماء آنها) تظاهر به تشیع می‌کنند اصلاً به اسلام عقیده‌ی ندارند، لیکن بخاطر کم عقلی و جهل شیعیان تظاهر به تشیع مینمایند تا به اغراض خود برسند^(۲).

حوادث تاریخ و معاصر نشان داده است که تشیع پناهگاه همه کسانی بوده است که بر علیه اسلام و مسلمین نقشه ریخته و کار کرده‌اند.

گروهی از ایرانیان که مسلمانان امپراتوری آنها را در مدت هفت سال از صحنه روزگار برچیدند و ایمان داخل دل‌هایشان نشده بود گمشده خود را در تشیع برای تفرقه امت یافتند، و از اینجا بود که یزدگرد در کنفرانس دماوند گفت: باید سربازان عمر بن خطاب (رضی الله عنه) را در داخل خانه خود مشغول نمود. همچنانکه یهودیان گمشده خود را از راه ابن سبأ در تشیع یافتند.

و امروزه نیز می‌بینیم که شارون علناً در خاطرات خود می‌گوید: ما با تشیع مشکلی نداریم و همه میدانند که در لبنان شیعیان چگونه با شارون بر علیه فلسطینیان همکاری نمودند، و از

۱- اصول الکافی ۲/۲۲۰.

۲- منهاج السنة ۲/۴۸.

طرف دیگر الان بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر همه میبینیم که چه فشاری از طرف غرب و امریکا بر همهء مؤسسات و نهادها و شخصیت‌های اسلامی می‌آید که زندان‌های آنها در همه جا پر از علماء مسلمان اهل سنت می‌باشد آیا یکنفر عالم شیعه مورد مؤاخذه امریکا قرار گرفته است؟ و یا برعکس میبینیم که بسیاری از علماء شیعه در عراق و غیرعراق علناً از امریکا بر علیه مسلمین دفاع مینمایند.



این هم نمونه ای از ارتباط و دوستی مراجع شیعه مثل سیستانی با پل بریمر حاکم سابق امریکا (بعد از اشغال عراق)

این در صورتی است که حتی جمعیت‌های خیریه اهل سنت در جهان از شر امریکا راحت نیستند بگذریم از صدها عالم و مبلغ و دعوتگر اهل سنت در زندان‌های امریکا و مزدورانش هستند، اینها همه دلیل چیست؟

و هر کس که حوادث و جنگ‌های تاریخ اسلام را بررسی کند بخوبی متوجه میشود که ویرانگری مدعیان تشیع از همه روش‌های دیگر کارسازتر و ویرانگرتر بوده است، چرا که آنها بنا بر روایت‌هایی که جعل نموده اند ظاهراً با مسلمانان و در باطن بر علیه آنها و از بدترین دشمنان آنها می‌باشند، و لهذا شیخ الإسلام ابن تیمیه میگوید: أصل و ریشهء تمام بلایا و مصیبت‌ها در اسلام شیعه‌ها و کسانی که در زیر لوای آنها مخفی شده اند می‌باشد، و بسیاری

از شمشیرهایی که در اسلام کشیده شده است از طرف شیعیان بوده و بسیاری از زنداقه در پشت پرده ایشان مخفی شده اند^(۱). برای اینکه شیعیان غیر خودشان را از یهود و نصاری کافرتر میدانند^(۲)، و بنا براین شیعیان همیشه دوست دشمنان اسلام از یهود و نصاری و مشرکان بوده و هستند و دشمن اولیاء خدا از صحابه پیامبر و بقیه امت میباشند^(۳).

میگوید: مردم شاهدند که وقتی که، هولاکو شاه کفار مغول در سال ۶۵۸ هـ وارد شام شد شیعیان رافضی از بزرگترین اعوان و انصار او در شکست مسلمین و برقراری سلطه مغول‌ها بودند، و نیز همه خواص و عوام میدانند که وقتی که هولاکو به عراق حمله کرد و خون بیشماری از بیگناهان را ریخت وزیر شیعه خلیفه یعنی ابن العلقمی و بقیه رافضیان از نزدیکترین همکاران مغول بودند، و قبل از آن نیز با جد هولاکو چنگیزخان بر علیه مسلمانان همکاری نزدیک کرده بودند، و مسلمانان در سواحل شام و غیره دیده اند که در وقت جنگ و قتال مسلمانان و نصاری شیعیان در دل با نصاری بوده و تا حد امکان به آنها کمک نموده اند، و از اینکه شهرهای نصاری بدست مسلمین فتح شود ناراحت میشوند چنانکه در مورد فتح عکا و غیره ناراحت میشدند، و هنگامیکه مسلمانان شکست بخورند چنانکه در سال ۵۹۹ رخ داد، و شام از لشکر مسلمانان خالی شد این شیعیان در شهر فساد پیا کرده و اموال مردم را دزدیده و خون‌ها ریخته و پرچم صلیب را برافراشته و نصاری را بر مسلمین ترجیح میدادند، و اسیرها و اموال مسلمین را گرفته و در قبرص و غیره تحویل نصاری میدادند، و این چنین است که شیعیان از بزرگترین اسباب استیلاء نصاری در گذشته بر بیت المقدس بوده اند^(۴).

و سخن در اینمورد طولانی و بس دردناک است که کتب تاریخ مالمال از آن است اگر چه بزبان فارسی کاملاً مخفی و دست نخورده بوده و کسی جرئت باز کردن این موضوع را ندارد.

۱- منهاج السنة ۲۴۳/۳.

۲- أصول الشيعة ص ۷۱۴-۷۱۵.

۳- منهاج السنة ۱۱۰/۴.

۴- منهاج السنة ۲۴۴/۳ و ۱۱۰/۴.

اگر این تأثیر و خیانت شیعیان بر جوامع اسلامی که در آن زیسته اند و در داخل دولت های اسلامی می باشد، دولت های شیعی که همیشه به کمک دشمنان اسلام بر پاشده اند بیشتر از این و خیانت هایشان هم بزرگتر بوده است.

و لهذا ابن تیمیه در باره دولت آل بویه میگوید: این دولت شامل اقوامی از زنداقه و بدمذهبان و قرامطه و فلسفه بافان و معتزله و رافضیان بود، و پیروان اسلام و سنت در ایام آنها چنان سرکوب میشدند که تا زمان استیلاء نصاری بر حدود شام بی سابقه بود، و قرامطه در مغرب و مصر منتشر شده و حوادث متعددی بدست آنها رخ داد^(۱).

و راجع به دولت خدا بنده میگوید، بنگرید که برای مسلمانان در ایام او چه رخ داد که کتاب «منهاج الکرامه» در عهد او نوشته شد (و ابن تیمیه یکی از شاهکارهای خود یعنی منهاج السنة را در آن نوشت)، و چه شر و فتنه هایی در آن دولت پیا شد که اگر آن دولت ادامه پیدا میکرد همهء شرائع و قوانین اسلام تعطیل میشد، چرا که ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُنِيرُ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ «آنان می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش سازند؛ ولی خدا نور خود را کامل می کند هر چند کافران خوش نداشته باشند»

(الصف: ۸)^(۲). و بدون تردید وضعیت در ایام دولت صفوی بسیار بدتر بود.

و آثار ویرانگری تشیع تا عصر حاضر ادامه یافته و آثار فساد و افساد نظامی که خود را جمهوری اسلامی نامیده است بوسیلهء احزاب دست نشاندهء خود در لبنان و افغانستان و غیره ادامه دارد، و شیخ احسان الهی ظهیر میگوید که: یک توطئه شیعی سبب انفصال پاکستان شرقی شد که یکی از نوادگان قزلباش یعنی یحیی خان آنرا انجام داد^(۳)، هم چنانکه علماء

۱- مجموع فتاوی شیخ الإسلام ابن تیمیه ۲۲/۴.

۲- منهاج السنة ۲۴۴/۳.

۳- الشيعة والسنة احسان الهی ظهیر ص ۱۱.

شیعه در پاکستان همیشه مخالف تطبیق شریعت بوده اند تا راه برای شهوت‌هایشان بنام متعه باز باشد.

و از سخنان جاودانه شیخ الاسلام ابن تیمیه در این موضوع که اگر بر اوضاع کنونی تطبیق داده شود و از خلال آن موضوعات تاریخ بررسی شود حقیقت آن مثل روز روشن نمایان می‌گردد و آن اینست که می‌گوید:

هر عاقلی در آنچه که از فتنه‌ها و فساد و شرارت‌ها در عصر او و یا نزدیک به آن در میان مسلمین رخ می‌دهد دقت کند در می‌یابد که اکثر آن فتنه‌ها و مصیبت‌های بزرگ از طرف شیعیان رافضی بوده و می‌باشد، چرا که آنها از فتنه‌بازترین و شرورترین افراد هستند و تا می‌توانند از شرارت و ایجاد تفرقه و دو دستی در میان امت دست برنمی‌دارند، و ما هم با تواتر از دیگران و هم با چشم خود دیده ایم که آنها منبع شرارت‌ها و فتنه‌های عظیم می‌باشند.^(۱)

۹- آثار سوء تشیع در جامعه و اجتماع

نفاق اجتماعی بر اساس تقیه

شیعیان در میان مسلمین و بعنوان اعضاء جامعه بزرگ اسلامی بسر می‌برند، لیکن ارتباط شیعیان با دیگر مسلمانان بر حسب نفاق و اذیت و آزار بر حسب وقت و شرائط بوده است. دشمنی و کراهت را در دل مخفی نمودن از صفات دائم مذهب‌یون آنها می‌باشد، بیوفائی و عدم مراعات حقوق دیگران و حق کشی از سرشت آنها می‌باشد، اما غدر و خیانت و مکر و خدعه و تقیه و دروغ از کارهای معروف و مشهور مذهب‌یون آنها می‌باشد. شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: اما رافضی با هر کس که معاشرت کند با او تقیه می‌کند، چرا که دین و ایمانی که در قلبش می‌باشد فاسد بوده و به او اجازه دروغ و خیانت و غش و بدنیتی و سوء اراده به دیگران می‌دهد.^(۲)

۱- منهاج السنة ۲۴۳/۳ و ۲۴۵.

۲- منهاج السنة ۲۶۰/۳.

اما امام محمد بن علی الشوکانی که خود از شیعیان زیدی بوده و بعد از آن از اهل سنت شده و حتی از مجتهدین اهل سنت گشته است، مشاهدات شخصی خود را از خلال معاشرتش با شیعیان رافضی یمن نقل میکند، و امور عجیبی را نقل کرده و میگوید: رافضی با مخالف خودش هرگز امانت را رعایت نمیکند، بلکه مال و جان او را در اولین فرصت حلال میداند، و هر چه از دوستی و مودت که به آن تظاهر میکند همه از باب تقیه میباشد در اولین فرصت از بین میرود^(۱).

و شهادت‌های متنوعی در این مورد ذکر نموده است، که این شهادت‌ها از فردی است که خود شیعه بوده و در جامعه آنها میزیسته است.

۱۰- ترور و ایجاد عدم امنیت در جامعه

همه میدانیم که نوشته‌های بسیاری از مراجع شیعه اصل ترور مخالفان را به هرشکلی از قدیم مجاز میدانند و نظام ملاتاریا هم در داخل و هم در صحنه بین المللی در ظرف ۲۵ سال به شکلی روشن آنرا پیاده کرده است، و از قدیم هم کتب شیعه از داود بن فرقد نقل میکند که میگوید که: به ابو عبدالله گفتم: نظر شما راجع به نواصب (در عرف شیعیان یعنی اهل سنت) چیست؟ پاسخ داد: خورش حلال است، لیکن برایم بیم دارم، اگر توانستی او را زیر دیوار انداخته یا در آب غرقش کن تا کسی بر علیه تو شهادت ندهد^(۲). و در کتاب «رجال کشی» یکی از شیعیان برای امامش تعریف میکند که، چگونه بسیاری از مخالفانش (یعنی اهل سنت) را خائنه ترور کرده است، میگوید: بعضی از آنها را به این وسیله میکشتم که میرفتم بالای سقف منزلش و از آنجا او را ترور میکردم و بعضی از آنها را، میرفتم در منزلش تا بیرون میآمد ترورش میکردم، و بعضی را در راهی همراهی میکردم تا اینکه تنها شده و کسی نمیبود او را ترور میکردم، و میگوید: بدینوسیله سیزده نفر مسلمان را ترور کرده است، چون به زعم او به ولایت علی ایمان نداشتند!!

۱- طلب العلم شوکانی ص ۷۰-۷۱.

۲- ابن بابویه / علل الشرائع ص ۲۰۰ الحر العاملی: وسائل الشیعة: ۴۶۳/۱۸ بحار الأنوار ۲۳۱/۲۷.

نعمت الله جزائری خاتمه‌ء محدثان شیعه میگوید که: در روایت‌های آنها آمده که: علی بن یقطین (که بقول او از خواص شیعه بوده و بقول طبری زندیق بوده) که وزیر هارون الرشید بود در زندان او که گروهی از مخالفن (اهل سنت) بودند، به مأمورانش دستور داد تا سقف زندان را بر سر زندانیان خراب کردند تا همه کشته شدند که حدود ۵۰۰ نفر بودند، و خواست از خون آنها خلاص شود و به مولانا امام کاظم نوشت که در جواب او نوشت: تو اگر قبل از اقدام به این کار از من سؤال کرده بودی هیچ چیزی به عهده تو نمی‌بود لکن از آنجا که با من مشورت نکرده بودی نسبت به هر خون یک بز دیه بده و بز از خود آنها بهتر است! (به به دست امام هم درد نکند که چه عدالت علوی اجرا میکند درست مثل عدالت خمینی و شاه اسماعیل!!)

بنگرید که، چگونه در میان مسلمین زیسته و چگونه از کمترین فرصت بدست آمده سوء استفاده کرده و کسانی را که به افراط‌گری‌ها و شرکیات و بدعت‌های آنها آلوده نیستند ترور میکنند، و این هم منابع آنها می‌باشد که به این خیانت‌ها هم اقرار میکنند، و امام جعلی او هم بخاطر اینکه ۵۰۰ مسلمان را کشته او را تأیید میکند، ولی چون از او کسب اجازه نکرده باید یک بز دیه بدهد، اما اگر از او و یا مرجع بعد از او اجازه بگیرد که در واقع جهاد فی سبیل الله انجام داده و اجر هم دارد، و لهذا شیخ رافضیان نعمت الله جزائری در تعلیق این موضوع مینویسد که: این دیه ناچیز را بنگر، که برابر با دیه برادر کوچک آنها یعنی سگ شکاری که بیست درهم باشد نیست و نه با دیه برادر بزرگتر آنها یعنی یهودی و یا مجوسی (زرتشتی) که ۸۰۰ درهم است (کذا) باشد نیست و در آخرت هم نجس تر و بدبخت تر (یعنی غیر شیعیان!).

این قول چنان قبیح و زشت است که نیازی به رد کردن ندارد.

۱۱- نشر اباحت و زنا

از ویرانگری‌های تشیع (بعد از تحریف آن بدست ابن سبأ) در جامعه نشر اباحتی‌گری است که وسائل و اسباب آنرا بنام‌های شرعی مهیا میکنند مثل متعه و یا نکاح موقت که زن و مرد بتوانند بدون هیچ ضوابطی جز رضایت طرفین با همدیگر هم بستر باشند، و هم چنین

اعارهء فرج^(۱) و اما متعه با روسپیان^(۲) با زنان شوهر دار^(۳) را نیز جایز میدانند، و رسواتر از همهء اینها متعهء دوری و نوبتی میباشد که گروهی با یک زن متعه نمایند هر کدام به نوبت خودش^(۴)!!

چنین اعمال زشتی را که واقعا عار و ننگ است برایش روایاتی جعل نموده اند که اجر و ثواب هم دارد، تا حدی که روایت های متعددشان میگوید که: شخصی که یک متعه را انجام دهد به درجهء امام حسن و دو متعه انجام دهد بدرجهء امام حسین و سه متعه انجام دهد به درجهء علی و متعهء چهارم بدرجهء پیامبر میرسد^(۵).

و هیچ راهی از راههای شهوت بازی را بسته نگذاشته اند تا حدی که حتی لواط با همسران را نیز جائز شمرده اند و خمینی مینویسد که: ارجح این است که میشود با زن از راه

۱- از حسن عطار نقل میکنند که: از ابو عبدالله (یعنی امام جعفر) راجع به عاریه دادن فرج پرسیدم جواب داد که اشکالی ندارد، وسائل الشیعة ۵۳۶/۷-۵۳۷ تهذیب الأحکام الطوسی ۱۸۵/۲ والاستبصار ۱۴۱/۳ و از مراجعی که اعارهء زن را جایز میدانند سیستانی و صدر و طباطبائی و بروجردی میباشد، الله ثم للتاریخ موسوی ص ۴۹.

۲- طوسی میگوید: اشکال ندارد که مرد با زن روسپی و فاجرهء متعه نماید، النهایة ص ۴۹۰ و خمینی مینویسد که: متعه با زن زناکار جایز است، تحریر الوسيلة ۲/۲۹۲.

۳- تهذیب الأحکام، ۱۸۷/۲ والنهایة، ص ۴۹۰.

۴- مختصر التحفة الاثنی عشریة ص ۲۲۷ شیخ عانی مینویسد که این متعهء نوبتی در مدارس نجف رائج است، الذریعة لإزالة کتب الشیعة ص ۴۵-۴۶ و مجلة الفتح شماره ۸۴۵ رجب سال ۱۳۶۶ و أصول الشیعة: القفاری ص ۱۲۳۵.

۵- تفسیر منهج الصادقین ص ۳۵۶ و موسوی مینویسد که: شیخ احمد وائلی (که بنده با او در تلوزیون ها با مناقشات داشته ام و هلاک شده) بعد از اینکه از این روایت ها مطلع شده آنرا انجام داده و کمتر از راه طبیعی با همسرش نزدیک میشده است. ص ۵۱ الله ثم للتاریخ.

دبر (عقب) نزدیکی کرد^(۱). و این سخن پست و حقیر را مقایسه کن با سخن ابن نجیم که مینویسد: حلال شمردن لواط با همسر در نزد جمهور فقهاء کفر است^(۲).

چه فرقی است بین این اباحی‌گری مدعیان تشیع و تجار ولایت و بین اباحت خرمیه پیروان مزدک و بابک، و این وسیله را جهت نشر مذهب خود در دنیا استفاده نموده شهوت پرستان را بسوی خود کشانده اند.

آیا اینها زانیانی نیستند که در زیر عباي آل بیت پنهان شده و اسم آنها را برای فریب عوام یدک میکشند؟ لیکن مکر و فریب مراجع شیعی را تماشا کن که چگونه جیب شیعیان را بنام خمس خالی میکنند و سپس زنهایشان را به چه عناوینی هتک حرمت میکنند، تا حدی که از دختر بچه های کوچک هم دست برنمیدارند، و لهذا سید حسین موسوی که خود از این فضائح نجات یافته مینویسد که: خمینی به مهمانی دوستی در عراق بود که با دختر ۴ ساله او متعه نمود^(۳)، به همه اینها اکتفا ننموده تا لواط با مردان را هم راهی برایش پیدا کرده اند، تا حدی که سید عبدالحسین شرف الدین موسوی اجازه همجنس بازی و نکاح با مردان را هم برای کسی که در سفر باشد جایز میدانست، و میگفت: (إذا طال بك السفر فعليك بنكاح الذکر)^(۴).

آیا هنوز هم شیعیان به سر عقل نیامده و فریب این دجالان را میخورند؟ آیا وقت آن نرسیده که خود را از دام تعصبی که همین شهوت پرستان برایشان گسترده اند نجات دهند و به قرآن و توحید و سنت بازگردند؟ تا هم اخلاقشان انسانی و اسلامی گردد و هم عقایدشان قرآنی شود.

۱- تحریر الوسيلة خمینی ۲/۲۴۱.

۲- الأشباه والنظائر ص ۱۹۱.

۳- الله ثم للتاریخ: سید حسین موسوی ۳۷ و ۳۸ و این بسیار مهم بزبان فارسی چاپ و منتشر شده است بنام اهل بیت از خود دفاع میکنند.

۴- الله ثم للتاریخ ص ۵۳.

۱۲- ویرانگری تشیع در مجال اقتصادی و دزدیدن مال شیعیان به اسم اهل بیت و خمس

تشیع از قدیم در میدان اقتصادی در زندگی مسلمین مؤثر بوده و طبقه‌ای مفت خور بوجود آورده که از مال مردم و از جیب مردم ارتزاق کنند، مراجع شیعه بعد از اهل بیت به این دروغ مال مردم را دزدیده و به جیب خود میزنند که آن مال حق اهل بیت میباشد، و این اموال مقلدان را گرفته و برای تحقق خواست‌ها و نقشه‌های خود مصرف میکنند. به این اقرار خطرناک توجه کنید:

کتاب شیعه مینویسد: وقتی که پدر حسن (ع) فوت کرد و هیچکس از گماشتگان او نبود مگر اینکه در پیش خودش اموال فراوانی داشت، و این خودش سبب توقف و انکار مرگ او از طرف آنها شده بود، در نزد زیاد قندی هفتاد هزار دینار و در نزد علی بن حمزه سی هزار دینار و در نزد عثمان بن عیسی اموال و جواروی فراوان بود، که رضا علیه السلام برایش قاصد فرستاده و مال و کنیزها را میخواست، او در جوابش نوشت که پدرت فوت نکرده، رضا گفت که: فوت کرده و میراثش را ما تقسیم نمودیم، و اخبار راجع بوفاتش دقیق است، او پاسخ داد که اگر پدرت نمرده که تو حقی در مال نداری و اگر مرده بمن دستور نداده که به تو چیزی بدهم، و کنیزها را من آزاد کرده و با آنها ازدواج کردم^(۱)!!

این سند تاریخی از منابع اثنا عشری حکایت از مال خوری و جنگ بر سر پول و دنیا را از قدیم الایام حکایت میکند، و علتی را که این روایت برایش جعل شده و آن بطلان توقف به آن چه که امام رضا گفته است، به جانی رها میکنیم تا به آنچه که در پشت پرده از مال اندوزی و جنگ بر سر مال و دینار و درهم پی ببریم، چرا که اینهایی که هر کدام به شهری رفته و برای امامی پرچمی علم کرده اند، هدفشان فقط و فقط جمع زر و سیم بوده است تا بدینوسیله جیب مردم را خالی و کیسه‌های گشاد خود را تا حد ممکن پرکنند، و از پشت

۱- الامامه / علی بن حسین بن بابویه ص و رجال الکشی ص ۴۹۳ و ص ۵۹۸ بحار الانوار ۲۵۳/۴۸ الغیبه -

پرده امامت و ائمه این هسته‌های سری به اغراض خود رسیده و اموال زیادی انباشته و جامعه را با این اموال حرام آلوده و ملوث نموده اند.

کسی که در جنبش‌های شیعی که در تاریخ اسلام ظهور کرده اند تأمل نماید در می‌یابد که اولاً این جنبش‌ها همانطور که یزدگرد در کنفرانس نهاوند توصیه کرده بود، مسلمانان را متفرق نموده و بخود مشغول نموده و از مهمترین عواملی بوده است که امت اسلامی را بجای رودرویی با دشمنانش بخود مشغول داشته است، و کوشش امت اسلامی را بجای ایجاد یک دولت متحد و متفق و بزرگ بهدر داده است، و کسی که در این جنبش‌ها تأمل نماید میداند که کثرت و قدرت این جنبش‌ها مرهون همین اموالی است که از مقلدان چشم بسته به اسم آل بیت و بنام خمس دریافت نموده اند.

و امروزه نیز جنبش‌های تروریستی شیعی و احزاب متعدد آن در دنیا از همین منبع باد آورده استفاده میکنند، و حتی منابع زیرزمینی دولتی مثل ایران نیز از این دزدی مذهبی شیعی جان سالم بدر نبرده، و لهذا خمس اموال نفت کشور به جیب خامنئی میرود که بدروغ خود را ولی فقیه مسلمین نامیده است، بدون اینکه دولت و مجلس خبر داشته باشند که این اموال بزرگ چگونه و کجا به مصرف میرسد.

و همین سرمایه باد آورده و دزدی مرجعی شیعه است که سبب شده صدها کتاب خرافات و مخرب و مفسد در دنیا مفت و مجانی پخش شود، و از اینجاست که مراجع شیعه بخاطر همین اموال است که برحسب رغبت مقلدانشان فتوی صادر میکنند، تا رزق و روزیشان قطع نشود، و حقائق روشن دین را کتمان میکنند.

این مال و منبع در آمد مفت و مجانی از طرف آن مقلدان فریب خورده و شیرده خطر این مذهب ویرانگر و احزاب مخرب آنرا روز بروز زیاده‌تر نموده است، از اینجاست که مراجع شیعه به مسئله خمس اهمیت بسیار داده و اگر یک فرد شیعه یک درهم را ندهد او را از شمار کافران و ظالمان به اهل بیت! می‌شمرند^(۱).

و ما میدانیم که در نزد همهء مسلمین خمس فقط از غنائم جنگی است چنانکه نص صریح قرآن است، و شیعیان را غنائم جنگی حساب کردن واقعا شاهکار مراجع دغل و نیرنگ میباشد.

این اموال بزرگ و چشمهء زاینده به چه کسی باید پرداخت شود؟ به مرجع! زاهد و عابد! و از اینجاست که شخصی مثل سیستانی فقط هشت خانه بزرگ در لندن دارد که بنده در یک تحقیق بزبان عربی آنرا منتشر نمودم، و از اینجاست که مؤسسه خویی به یکی از مؤسسات بزرگ فساد در اختاپوس جهانی شده است که بنده در یک گفتگوی تلویزیونی رئیس آن یعنی عبدالمجید خوئی را رسوا کردم که بعدها که با تانکهای امریکایی و با جیبهای پر از دلار به عراق رفته بود به هلاکت رسید.

میدانیم که در نزد شیعیان کسی نمیتواند به حج برود مگر اینکه خمس خود را ادا نماید و این به نوبت خودش شاید سبب شده که نظام فاسد ایران هر ساله ازدیاد تعداد حجاج خود را بنماید چون برایش در آمد بیشتری خواهد داشت.

و این خمس و یا دزدی مرجعیت اثری از آثار امامتی میباشد که ابن سبأ یهودی توطئه آنرا ریخت، و اینکه مال و زمین همه مال امام است و در غیاب او مال نائب او میباشد.

و شیخ الاسلام ابن تیمیه میگوید: اما آنچه را که رافضیان مدعی هستند که خمس مکاسب از مسلمین گرفته میشود، و به نائب کسی داده میشود که بزعم آنها نائب امام میباشد، این زعم را نه علی و نه هیچیک از خلفاء راشدین و نه از صحابهء پیامبر و یا تابعین و نه فردی از اهل بیت چنین قولی گفته اند، (بلکه موضوع خمس را زنادقهء سابق جعل نموده اند، تا حافظ بدعت های خود باشند)،

هر کس که چنین گفته ای را از علماء اهل بیت مثل حسن و حسین و علی بن حسین و ابو جعفر و جعفر بن محمد نقل کند بر آنها دروغ بسته است، این مخالف تواتری است که از سیرت علی علیه السلام شناخته شده است، او چهار سال و خورده ای متولی خلافت شد و هرگز از مسلمین خمس (مکاسب) نگرفت، و حتی بالاتر از این در مدت حکومت او هیچ خمسی تقسیم نشد، (چون فتحی رخ نداد) و اما راجع به مسلمانان نه علی و نه غیر علی از اموال آنها

خمس نگرفتند، اما هر وقت که از اموال کفار (در جنگ) خمس گرفته میشد براساس کتاب و سنت بین مردم (نه مراجع) تقسیم میشد، لیکن در عهد علی علیه السلام از آنجا که فتنه و اختلاف داخلی رخ داد با کفار جنگی رخ نداد (تا خمسی باشد)، و همچنین پر واضح است که پیامبر صلی الله علیه و آله از اموال مسلمانان خمس دریافت نکرده است، و از هیچ مسلمانی نخواست است که از اموال خود خمس پرداخت نماید ^(۱).

و این اموال حرامی را که مراجع شیعه به دعوای اجتهاد! و حق اهل بیت! و فریضه اسلامی! بر مقلدان جاهل خود وضع کرده اند، از هر مالیاتی در تاریخ بشر بیشتر بوده که از همه اطراف زمین مثل سیل بطرفشان سرازیر است که هر مرجعی را بعنوان یک ملیونر بالفعل در آورده است، که بزرگترین علت حفظ خرافات شیعه و سبب حماسه و تعصب آخوندهای شیعه راجع به مذهبشان میباشد چون نان شان درین میباشد، چون کسی که از خرافات و بدعت‌های آنها انتقاد کند در واقع سعی در خالی شدن جیبشان میکند.

و از اینجاست که شخص خبره و متخصصی در باره شیعه مثل دکتر علی السالوس میگوید: به نظر من اگر این اموال (مفت) نمبود این اختلاف بین شیعه جعفریه و بین بقیه امت اسلامی ادامه پیدا نمیکرد، بسیاری از فقهاء آنها آتش این اختلاف را زنده نگه میدارند تا سر چشمه این اموال را زنده نگه دارند ^(۲).

و بوسیله این اموال مفت است که بارگاههای متعدد را حفظ نموده و قبری مثل قبر امام رضا بزرگترین واحد اقتصادی مشهد و شاید ایران باشد، یعنی این خمس‌ها منبع در آمد دیگری برای آنها ساخته است که آن قبرهای صنعتی و پول زا است که در تمام دنیای اسلام بنام اهل بیت درست کرده اند، و بوسیله این اموال خمس و قبرها در هر کشوری که هستند

۱- منهاج السنة ۱۵۴/۳.

۲- أثر الإمامة ص ۴۰۸.

سعی در خرید اقلام نموده و بر اعمال بازرگانی و شرکت‌ها تأثیر گذاشته تا بر ارزاق مردم هم تأثیر بگذارند.^(۱)

بعد از اینکه اموال شیعیان را بنام امام و اهل بیت می‌زدند راجع به اهل سنت روایاتی جعل کرده اند که به آنها دستور می‌دهد اموال اهل سنت را بطرق متعدد بدزدند، (مال ناصبی را هر جا که یافتید بردار و خمس آنرا به ما بده) و (مال ناصبی و تمام مایملک او - برای ما - حلال است)^(۲). و آخوندهای شیعه در تعریف ناصبی چنان پیش رفته اند که شامل همه غیر شیعیان می‌شود و بزعم آنها هر کس غیر علی علیه السلام را بر او مقدم دارد ناصبی است.^(۳) اینها بعضی از آثار منفی شیعیان و تشیع در جوامع اسلامی بوده و هست ولی نکات مثبت آنها چیست؟

علماء مسلمین بعد از بررسی و استقراء احوال آنها به این پرسش پاسخ دقتی داده و گفته اند که: در میان ائمه دین و فقه یک رافضی شیعه وجود نداشته و در میان پادشاهان و ملوک اسلام که برای اسلام خدمات شایانی انجام داده و در راه اسلام جهاد نموده اند یک شیعی رافضی وجود نداشته است، اکثر شیعیان یا از زنادقه منافق و ملحد بوده اند و یا از جاهلانی که نه در منقولات و نه در معقولات قدم راسخی داشته اند، لیکن آنها نوشته‌هایی در تفسیر و حدیث و فقه دارند آیا این خود مشارکت در غناء فرهنگ اسلامی نیست؟

دکتر ناصر القفاری^(۴) متخصص در تشیع و کتب آنها می‌گوید که: کسی که در نوشته‌های آنها تدبر کند در می‌یابد که نوشته‌های مثبت در این تألیفات را از اهل سنت اقتباس و یا نقل

۱- در اینمورد میشود به کتاب مهم «وجاء دور المجوس» از عبدالله غریب مراجعه نمود ص ۳۱۲ و مابعد آن.

۲- تهذیب الأحکام طوسی ۱/ ۳۸۴ و ۲/ ۴۸۸ ابن ادریس / السرائر ص ۴۸۴ الحر العاملی / وسائل الشیعة ۶/ ۳۴۰ و ۶۰/ ۱۱.

۳- السرائر ص ۴۷۱ و وسائل الشیعة ۶/ ۳۴۱-۳۴۲ المحاسن النفسانية ص ۱۳۸ العروة الوثقی: یزدی ۲/ ۳۶۷-۳۶۸ شریعت مداری: هدایة العباد ص ۱۶۸.

۴- أصول الشیعة دکتر ناصر القفاری ص ۱۲۴۵.

نموده اند، و هرکس از آنها که در تفسیر نوشته است از تفاسیر اهل سنت نقل نموده اند، اما اگر از همکیشان خود چیزی نقل کنند همه خرافات و عجائب می‌باشد، چنانکه در تفسیر قمی و برهان می‌بینیم، و خود اینجانب هم وقتی که در تلویزیون شارجه که برنامه فارسی آنرا به توفیق الهی در سال ۱۹۹۳ بنیان گذاشتم در درس‌های تفسیر قرآن که موفق به مقارنه بسیاری از مطالب تفسیر المیزان طباطبائی با تفاسیر اهل سنت شدم دیدم که غالباً از تفسیر شوکانی و غیره اخذ نموده بدون اینکه ذکر کند و سخن را به صاحبش نسبت بدهد.

اما در حدیث شناسی که شیعیان از جاهل‌ترین افراد به اسانید و متون شناسی روایات می‌باشند، اما هر کتابی که مطابق میل و منافعشان باشد نقل می‌کنند.

اما در فقه آنها از دورترین افراد به فقه و فهم دین می‌باشند، و آنچه را که در کتبشان از فواید می‌بینیم از شیوخ آنها نیست بلکه سرقت از کتب اهل سنت می‌باشد، و لهذا شیخ الاسلام ابن تیمیه در باره سرقت علمی آنها می‌گوید:

اگر یکی از آنها کتابی در مورد اختلافات فقهی و یا اصول فقه بنویسد مثل موسوی و غیره اگر در مسئله اختلافی باشد حجت کسی را که با او موافق باشند گرفته و با ادله او احتجاج می‌کنند و جواب‌های او را عاریت می‌گیرند، فرد جاهل گمان می‌کند که این مؤلف (سارق) کتاب مهمی در فقه و اصول و... نوشته است، و این جاهل نمیداند که او سخنان اهل سنت را به عاریه گرفته است، که آنها را تکفیر می‌کنند^(۱)، و اگر کسی اندک تخصصی داشته و الان در عصر ما هم نوشته‌های مراجع و آخوندهای شیعه را با دیگران مقایسه کند صدق سخن ابن تیمیه برایش روشن میشود.

و در مقابل همه این توطئه‌های شیعیان بر علیه مسلمین باز هم بعضی از تحصیل کردگان کشور که بدروغ خود را روشنفکر مینامند، آنها را نماینده اسلام دانسته تا از آب گل آلودی که روحانیت حاکم شیعه ایجاد کرده ماهی بگیرند و کفر و الحاد خود را پنهان نموده و حملات و فحاشی‌ها و اهانت‌ها و اکاذیب و تحریف‌ها و حملات خود را متوجه اسلام و قرآن و پیامبر نموده اند و کاش که این شعور و سواد و انصاف را می‌داشتند تا بین زمین و

آسمان و بین شرک و توحید و بین سنت و بدعت و بین هدایت و ضلالت و بین تشیع و تسنن فرق قائل میشدند، لیکن حقیقت نور گرانبھائی است که نصیب دلھای مریض و کینه توز نمیشود، و اینجاست که باید دانست که این سیاست بازاری که بخاطر قدرت تظاهر به علم و روشنفکری مینمایند ولی درست مثل آخوندهایشان روضه یکطرفه میخوانند مثل آنها و در بعضی موارد شاید بسیار هم بدتر باشند، و همانطور که آخوندهای شیعه از مناظره فرار میکنند اینها نیز حاضر نیستند کسی افکار آنها را با خودشان مطرح نموده و با آنها علنا مناظره نماید، و اینجانب این موضوع را با اکثر این مدعیان اسلام ستیز و درغگو که در تلویزیونهای ایرانی امریکا برنامه دارند بارها و بارها مطرح کرده‌ام ولی در جواب برعکس حتی از ارتباط تلفنی بسیاری از آنها علنا منع شده‌ام و اعلان نموده‌اند که شما دیگر حق ندارید به برنامه ما زنگ بزنید و اتفاقا همین کار را یک آخوند خرافی شیعه هم در برنامه خود نمود، و همین کار را یک کشیش مسیحی نیز انجام داد، چرا اینها اینقدر زیون هستند که حاضر به مناظره نمیشوند؟ اولاً چون میدانند که علم و دانش را ندارند، ثانیاً اینکه میدانند دارند مردم را بازی میدهند، ثالثاً اینکه، میدانند اگر جهالت و بیسوادی و عوام فریبی آنها ثابت شود غالباً نشان هم قطع میشود، برای اینکه همه اینها درست مثل آخوندها بخاطر رضای مقلدانشان حرف میزنند نه بخاطر رضای خدا، البته اینها عوامل اجتماعی و روانی متعددی دارد که جای شرح در اینجا نیست، و شاید کتاب تلخیص ابلیس امام ابن الجوزی که بفارسی هم ترجمه شده است یکی از بهترین کتب در اینمورد باشد که شیطان چگونه هر گروه و فرقه و طائفه ای را (مخصوصاً از راه خودش) فریب میدهد، و لهذا هر کس که بخواهد افکاری را که در این کتاب مطرح شده مورد مناظره قرار دهد سلفاً و با کمال خوشوقتی از او تشکر میکنیم، چرا که هدف ما رسیدن به قدرت و حکومت نیست بلکه ما خواهان بیداری ملت و نجات آنها از خرافات مذهبی که مخاف قرآن میباشد هستیم.

چون به نظر ما تنها راه اصلاح ملت از راه خود قرآن میباشد، و تا زمانی که افکار دینی مردم جامعه اصلاح نشود همین بازی موش و گربه و دور باطلی را که از ایام شاه و خمینی در آن هستیم ادامه خواهیم داد، و همین سخنی بود که یکبار در جلسه جناب دکتر سروش

در اجتماع ایشان در لندن مطرح کردم، که جواب درستی نشنیدم، البته این راه را همانطور که در مقدمه کتاب عرض کردم دانشمندان و مصلحانی مخلص و با جرئت از خود شیعه بعد از رهایی از چنگ خرافات و رسیدن به توحید راستین و سنت صحیح در ایران دهه‌ها قبل شروع کرده اند، و مسئولیت علماء راستین هم همینست که باورهای دینی مردم را اصلاح کنند نه اینکه دین را وسیله سیاست بازی قرار داده و بوسیله آن بدنیا رسیده و دمار از روزگار مردم در بیاورند، برای اینکه سیاست در اسلام عبادتی است برای خدمت بمردم نه برای خمس گرفتن از مردم و صیغه کردن و فساد عظیم برپا نمودن که پای مفسدان به پای فساد روحانیت حاکم نرسد.

فصل ششم:

شیعیان و اهانت و خیانت آنها به اهل بیت علیهم السلام

تعریف اهل بیت و تحریف شیعیان در معنای آن:

اهل بیت از دو کلمه اهل و بیت یعنی ساکنان منزل یعنی خانواده میباشند، و اگر به فرهنگ‌های لغت عربی مراجعه کنیم میبینیم که مثلاً فیروز آبادی صاحب القاموس المحيط مینویسد: اهل بیت یعنی ساکنان آن، و اهل کاری صاحب آن، و اهل مذهب کسانی هستند که به آن ایمان دارند، و اهل یک مرد همسر و اهل بیت پیامبر همسران و دختران او میباشند، که دامادش علی و همسران متعدد او میباشند^(۱).

زبیدی^(۲) مینویسد: اهل مذهب کسانی هستند که به آن باور دارند، و اهل یک مرد همسر او میباشد که فرزندان او هم داخل آن میشوند، و این آیه را ﴿وَسَارَ بِأَهْلِهِ﴾ (القصص: ۲۹) «با همسرش رفت» بر زوجه و همسر تعریف کرده است، و اهل پیامبر همسران و خانواده او میباشد که دختران و دامادش علی در آن داخل میشود، از این جمله است: ﴿وَأَمْرٌ أَهْلَكَ

بِالصَّلَاةِ وَأَصْطَبِرَ عَلَيْهَا﴾ (طه: ۱۳۲) «خانواده ات را به نماز بخوان و بر آن شکیا باش».

و ابن منظور^(۳) افریقی نیز در تأیید همین مطلب میگوید: اهل مرد یعنی نزدیکترین فرد به او و اهل بیت پیامبر یعنی همسران و دختران و دامادش علی میباشد، فلانی متأهل شد یعنی همسر اختیار کرد، و آل همان اهل است که هاء به همزه بدل شده است، و شده أُل و چون دو همزه متوالی شده دومی به الف مبدل شده است، (یعنی بقول راغب اصفهانی آل مقلوب

۱- القاموس المحيط: فیروز آبادی ص ۴۳۲ ج ۳ فصل همزه.

۲- تاج العروس: از زبیدی.

۳- لسان العرب: از ابن منظور ج ۱۱ ص ۲۸ و ۲۹ و ۳۰.

اهل است) و جوهری و زمخشری و خلیل نیز همین معنی را برای اهل تأیید نموده و شواهدی ذکر نموده اند^(۱).

محمد جواد مغنیه شیعی معاصر میگوید: اهل بیت یعنی ساکنان منزل و آل یک مرد اهل و خانواده او میباشند، و لفظ (آل) جز برای کسانی که مقام و منزلتی داشته باشند بکار نمی‌رود، و ذکر کلمه (اهل بیت) در دو آیه از قرآن آمده است، که اولی آیه ۷۳ سوره هود می باشد که میفرماید: ﴿رَحِمْتُ اللَّهَ وَبَرَكَتُهُ عَلَيْهِمْ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾ «رحمت خدا و برکاتش بر شما اهل بیت باد»، و دومی آیه ۳۳ سوره احزاب که میفرماید: ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ (الاحزاب: ۳۳) «و در خانه‌های خود بمانید، و همچون دوران جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید، و نماز را برپا دارید، و زکات را پردازید، و خدا و رسولش را اطاعت کنید؛ خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد».

و مفسران اتفاق نموده اند که مراد از آیه اول اهل بیت ابراهیم خلیل و از آیه دوم اهل بیت محمد بن عبدالله ﷺ می باشد، و مسلمانان به پیروی از قرآن کلمه اهل بیت و آل بیت را در اهل بیت محمد مخصوصاً ذکر نموده اند^(۲).

و از همه این شواهد ثابت میشود که اهل بیت در اصل ویژه همسران بوده و سپس برای فرزندان و نزدیکان مجازاً بکار می‌رود، و این از قرآن کریم ثابت است چنانکه این لفظ در معرض ذکر قصه ابراهیم خلیل ﷺ آمده است، ﴿وَأَمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَقَ يَعْقُوبَ﴾ ﴿۱۱﴾ قَالَتْ يَوَیْلَتَىٰ أَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا

۱- الصحاح از جوهری ۱۶۲۹/۴ اساس البلاغة از زمخشری ص ۱۱ مقایس اللغة احمد بن فارس زکریا

۱۵۰/۱ المفردات فی غرائب القرآن از راغب اصفهانی ص ۲۸-۳۰.

۲- الشيعة فی المیزان: محمد جواد مغنیه ص ۴۴۷.

إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ ﴿٧٢﴾ قَالُوا أُنْعَجِبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمْتُ اللَّهَ وَبَرَكَتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ ﴿٧٣﴾ (هود: ۷۱-۷۳). «و همسرش ایستاده بود، (از خوشحالی) خندید، پس او را بشارت به اسحاق، و بعد از او یعقوب دادیم. گفت: ای وای بر من! آیا من فرزند می‌آورم در حالی که پیرزنم، و این شوهرم پیرمردی است؟! این راستی چیز عجیبی است! گفتند: آیا از فرمان خدا تعجب میکنی؟! این رحمت خدا و برکاتش بر شما خانواده است، چرا که او ستوده و والا است!».

خداوند متعال این لفظ را بزبان فرشتگانش در باره همسر ابراهیم صلوات الله علیه بکار برده است و بس.

و علماء شیعه مانند طبرسی و کاشانی به این اعتراف کرده اند اگر چه بعد از آن دست به تأویل های بنی اسرائیلی زده اند^(۱).

و خداوند متعال در داستان موسی نیز این لفظ اهل بیت را برای همسر او بکار برده است: ﴿فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ ﴿٢٩﴾﴾ (القصص: ۲۹). «هنگامی که موسی مدت خود را به پایان رسانید و همراه خانواده‌اش (از مدین به سوی مصر) حرکت کرد، از جانب طور آتشی دید! به خانواده‌اش گفت: درنگ کنید که من آتشی دیدم! (می‌روم) شاید خبری از آن برای شما بیاورم، یا شعله‌ای از آتش تا با آن گرم شوید!»

مراد از اهل، یعنی همسر موسی علیهم السلام می‌باشد، همچنانکه همه مفسران شیعه در اینجا اتفاق دارند که مراد از این آیه همسر موسی می‌باشد چون کسی دیگر با او نبود، و لهذا طبرسی می‌گوید: مراد از اهل موسی همسر او که دختر شعیب است می‌باشد^(۲)، و هکذا قمی در تفسیر خودش، و عروسی الحویزی در نور الثقلین و کاشانی در منهج الصادقین.

۱- مجمع البیان از طبرسی ۱۸۰/۳ و منهج الصادقین از کاشانی ۴۹۳/۴.

۲- تفسیر مجمع البیان ۲۵۰/۴ تفسیر قمی ۱۳۹/۲ تفسیر حویزی ۱۲۶/۴ تفسیر نور الثقلین ۱۲۶/۴.

و این چنین است کلمه اهل بیت در قرآن مجید که در سوره احزاب در آیه ۳۳، که در سیاق همسران پیامبر (مخصوصا) میباشد، ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾ «خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت (ساکنان خانه) دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.

برای اینکه قبل از آن به همسران پیامبر دستور می‌دهد (و در خانه‌های خود بمانید، و همچون دوران جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید، و نماز را برپا دارید، و زکات را پردازید، و خدا و رسولش را اطاعت کنید)،

از همان نگرش اولی به آیه خیلی واضح و روشن است که این کلمه اهل بیت جز برای همسران پیامبر مخصوصا وارد نشده است، برای اینکه اول و آخر آیه فقط آنها را مورد خطاب قرار می‌دهد، و آیه بعدی نیز فقط همسران پیامبر را مورد خطاب قرار داده است.

و ابن ابی حاتم و ابن عساکر از ابن عباس رضی الله عنهما نقل نموده اند که: این آیه جز برای همسران پیامبر نازل نشده است ^(۱).

و امام شوکانی در تفسیر خود می‌گوید که: ابن عباس رضی الله عنهما و عکرمه و عطاء و الکلبی و مقاتل و سعید بن جبیر گفته اند: اهل بیت که در آیه ذکر شده است فقط همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم میباشد، و گفته اند: مراد از منزل (بیت) منزل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و محل سکونت همسران او میباشد، چون آنها مخاطب قرار گرفته اند، و نیز سیاق آیه راجع به آنها میباشد ^(۲).

و در حدیث بخاری نیز آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داخل حجره عایشه رضی الله عنها رفته و گفت: السلام علیکم أهل البیت ورحمة الله (سلام بر شما اهل بیت) و عائشه در جواب گفت: وعلیک السلام ورحمة الله وبرکاته ^(۳).

۱- الشیعة وأهل البیت ص ۱۹ نقل از دائرة المعارف الإسلامية بزبان اردو ۵۷۶/۳.

۲- تفسیر فتح القدیر از امام شوکانی ۲۷۰/۴.

۳- صحیح بخاری کتاب تفسیر.

پس مراد از بیت منزل پیامبر و محل سکونت او می باشد که باهمسرانش در آنجا میزیسته است.

خلاصه اینکه مراد از اهل بیت پیامبر در اصل و حقیقت برای همسران او می باشد، اما فرزندان و عموها و پسر عموها مجازا داخل این کلمه میباشند، همچنانکه روایت است که رسول اکرم ﷺ فاطمه و حسنین و علی را زیر کساء (چادر) آورده و فرمود که: بار خدایا این ها اهل بیت من هستند، تا شامل آیه شوند، همچنانکه عمویش عباس و فرزندان را داخل عباى خود نموده تا شامل آیه شوند، و بعضی از روایات همهء بنی هاشم را داخل اهل بیت نموده اند^(۱).

اما مراجع سیاست باز و مکار شیعه این موضوع را وارونه نموده و اهل بیت نبوت را در چهار نفر یعنی علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام محصور نموده و دیگران را بطور کلی از اهل بیت خارج نموده اند، و روش دیگری اختراع نموده تا بتوانند حتی فرزندان علی را نیز غیر حسن و حسین از اهل بیت اخراج کنند، و بقیهء فرزندان او را مثل محمد بن حنفیه و ابوبکر بن علی و عمر بن علی و عثمان بن علی و عباس و عبدالله و عیدالله و یحیی و... و حتی دوازده فرزند آنها و نیز هجده یا نوزده دختر او را (جز فاطمه) از اهل بیت اخراج نموده اند، و حتی دختران فاطمه بنت رسول الله را مثل زینب و ام کلثوم و فرزندان آنها را از اهل بیت اخراج نموده اند، این واقعا شگفت آور است، و هکذا فرزندان حسن بن علی را نیز از اهل بیت نشمرده و حتی همهء کسانی از اهل بیت را که با او موافق نباشد، از اهل بیت اخراج نموده اند، و هکذا بافرزندان حسین رفتار نموده اند و هر کس که با او موافق نبوده از اهل بیت اخراج کرده اند.

و لهذا بسیاری از فرزندان حسین را متهم به فسق و فجور و دروغ و حتی کفر ارتداد نموده اند، همچنانکه پسر عموها و عمه های پیامبر و فرزندان آنها را سب و شتم نموده و حتی اولاد ابوطالب غیر علی نیز شامل این ناسزاهای شیعیان شده است، و عجیب اینجا است که سه دختر پیامبر و همسران آنها را (یعنی غیر فاطمه علیها السلام) را از همان آغاز از اهل بیت اخراج

۱- الشیعة و أهل البيت: إحسان الہی ظہیر ص ۱۹.

نموده اند، این چه تقسیم بندی است که هم برخلاف زبان عرب و هم برخلاف عرف عرب می‌باشد.

پس با تعبیر صریح و صحیح شیعیان در مورد اهل بیت جز نصف شخصیت فاطمه و نصف شخصیت علی و نصف شخصیت حسن و بقیه ائمه تسعه خود البته باضافه قائم موهوم را نمی‌بینند^(۱)!! و این توهم اندازی آنها که آنها قصدشان از اهل بیت اهل بیت پیامبر می‌باشد نیز اشتباه می‌باشد.

اینست حقیقت مفهوم اهل بیت در نزد شیعیان، و اگرچه در باره موالات علی و بعضی از فرزندان راه افراط رفته و مبالغه‌های بسیار نموده اند، تاحدی که مذهبی مستقل و دینی جدا از دین مسلمین درست کرده اند که بادی‌نی که محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله آورده فرسنگها فاصله دارد، و صد البته شیعیان نه اینکه پیرو و موالی همه اهل بیت نیستند بلکه حتی مخالف تعالیم حقیقی همین افرادی هستند که زعم امامت آنها را هم دارند.

مخالفت شیعه با اهل بیت

شیعیان همیشه مردم را به این ادعاء فریفته اند که آنها پیرو اهل بیت پیامبر اکرم می‌باشند، و بدین خاطر مذهبشان هم صحیح‌ترین مذهب می‌باشد، سابقا اشاره کردیم که مراد آنها از اهل بیت خانواده علی علیه السلام می‌باشد نه خانواده پیامبر که آنها را نه اینکه پیروی نمی‌کنند بلکه اصلا دوستشان هم ندارند، پس قصد آنها از اهل بیت تعداد معینی از اهل بیت علی می‌باشد نه اهل بیت پیامبر، و در اینجا بوضوح می‌بینیم که این مدعیان تشیع نه در پیروی از اهل بیت رسول اکرم صادق هستند و نه در پیروی آل بیت علی علیه السلام، و نه بر رأی آنها هستند و نه بر مذهب آنها می‌روند، و برعکس تمام ادعاهای طویل عریضشان نه از آراء و اقوال آنها و نه از اعمال و کردار آنها پیروی می‌کنند، بلکه علنا با آنها مخالفت می‌کنند.

مدعیان تشیع مخالف آراء و اقوال اهل بیت علی در باره خلفاء راشدین و در باره همسران رسول اکرم و در باره یاران و اصحاب کرام پیامبر اکرم می‌باشند.

خداوند متعال در دهها آیه قرآن کریم از اصحاب پیامبر بطور واضح تعریف و تمجید نموده است، بعنوان مثال در وصف اصحاب رسول اکرم در آیه ۲۹ سوره فتح میفرماید:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ۚ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ ۖ تَرَاهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ ۚ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ ۚ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَفَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ ۖ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ ۗ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾ «محمد (ﷺ) فرستاده خداست، و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند؛ پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می‌بینی در حالی که همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند؛ نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است؛ این توصیف آنان در تورات و توصیف آنان در انجیل است، همانند زراعتی که جوانه‌های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و بقدری نمو و رشد کرده که زارعان را به شگفتی وامی‌دارد؛ این برای آن است که کافران را به خشم آورد (ولی) کسانی از آنها را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، خداوند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است».

یا درباره کسانی که در غزوه تبوک مشارکت داشته‌اند در آیه ۱۱۷ سوره توبه میفرماید: ﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِن بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ ۚ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ «مسلم خداوند رحمت خود را شامل حال پیامبر و مهاجران و انصار، که در زمان عسرت و شدت (در جنگ تبوک) از او پیروی کردند، نمود؛ بعد از آنکه نزدیک بود دل‌های گروهی از آنها، منحرف شود (و از میدان جنگ بازگردند)؛ سپس خدا توبه آنها را پذیرفت، که او نسبت به آنان مهربان و رحیم است!»

و یا در باره کسانی که در غزوه حدیبیه شرکت کردند در سوره فتح آیات ۱۸ و ۱۹ می‌فرماید: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا ﴿١٨﴾ وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا ۗ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٩﴾﴾ «خداوند از مؤمنان، هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند راضی و خشنود شد؛ خدا آنچه را در درون دلهایشان (از ایمان و صداقت) نهفته بود می‌داند؛ از این رو آرامش را بر دلهایشان نازل کرد و پیروزی نزدیکی بعنوان پاداش نصیب آنها فرمود؛ و (همچنین) غنائم بسیاری که آن را به دست می‌آورد؛ و خداوند شکست‌ناپذیر و حکیم است!».

و یا در سوره آل عمران آیه ۱۹۵ می‌فرماید: ﴿فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتِلُوا وَقُتِلُوا لَا يَكْفُرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَا أَذْخَلْنَهُمْ جَنَّتِ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ ۗ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ ﴿١٩٥﴾﴾ «آنها که در راه خدا هجرت کردند، و از خانه‌های خود بیرون رانده شدند و در راه من آزار دیدند، و جنگ کردند و کشته شدند، یقین گناهانشان را می‌بخشم؛ و آنها را در باغهای بهشتی، که از زیر درختانش نهرها جاری است، وارد می‌کنم. این پاداشی است از طرف خداوند؛ و بهترین پاداشها نزد پروردگار است».

و خداوند در آیه ۷۴ سوره انفال به ایمان حقیقی آنها شهادت داده است: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوَأُوا وَنَصَرُوا أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا ۚ هُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٧٤﴾﴾ «و آنها که ایمان آوردند و هجرت نمودند و در راه خدا جهاد کردند، و آنها که پناه دادند و یاری نمودند، آنان مؤمنان حقیقی‌اند؛ برای آنها، آمرزش (و رحمت خدا) و روزی شایسته‌ای است».

و مهاجران و انصار اولیه را به نیکی یاد کرده و در آیه ۱۰۰ سوره توبه راجع به آنها میفرماید: ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ «پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها خشنود گشت، و آنها (نیز) از او خشنود شدند؛ و باغهایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته، که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این است پیروزی بزرگ»

و در سوره حشر در آیات ۸ و ۹ همه مهاجران و انصار را به نیکی یاد نموده و وعده نجات و فلاح داده است: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهِاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ «این اموال برای فقیران مهاجرانی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند در حالی که فضل الهی و رضای او را می طلبند و خدا و رسولش را یاری می کنند؛ و آنها راستگویند. و برای کسانی است که در این سرا (سرزمین مدینه) و در سرای ایمان پیش از مهاجران مسکن گزیدند و کسانی را که به سویشان هجرت کنند دوست می دارند، و در دل خود نیازی به آنچه به مهاجران داده شده احساس نمی کنند و آنها را بر خود مقدم می دارند هر چند خودشان بسیار نیازمند باشند؛ کسانی که از بخل و حرص نفس خویش باز داشته شده اند رستگارانند»

و دهها آیه امثال اینها ولی در مقابل بینیم که شیعیان راجع به اصحاب رسول خدا چه باورهایی دارند و چه ناسزاهایی که به آنها نمی گویند.

پس اجازه بدهید ببینیم آیا مدعیان تشیع و مدعیان موالات اهل بیت و مدعی دوستی و محبت و پیروی از آنها راجع به یاران رسول اکرم چه می‌گویند و ائمه معصوم (برحسب زعم) آنها راجع به یاران رسول خدا چه گفته‌اند؟

آیا اهل بیت پیامبر دشمن یاران رسول خدا بودند چنانکه این کذابان جعل نموده‌اند و در میان مردم منتشر نموده‌اند؟ آیا اهل بیت بر یاران رسول خدا بغض داشته و به آنها ناسزا گفته یا اینکه با آنها دوست بوده و به پیروی از قرآن از آنها تعریف نموده و در مشکلاتشان با آنها یاری نموده و در حکومت هم با آنها شریک بوده و زیر لواء آنها جهاد نموده و از غنائمی که نصیبشان شده استفاده نموده و با آنها و فرزندان‌شان ازدواج نموده و دخترانشان را به آنها داده و فرزندان خود را بعد از وفات به آنها به اسمهای آنها نامیده و در مجالس خصوصی خود از آنها به نیکی یاد نموده‌اند؟ همه این مطالب در سطور آینده از کتب خود شیعه اثبات خواهد شد.

مدح و تمجید علی بن ابی طالب از اصحاب پیامبر

در مقدمه همه اهل بیت خود حضرت علی خلیفه‌ء راشد (و امام معصوم برحسب زعم قوم) در ذکر یاران رسول خدا ﷺ و تعریف از آنها میفرماید: «من یاران محمد ﷺ را دیدم که هیچکدام از شما شبیه آنها نیستید، با سجده و نماز شب را به صبح میرسانند، و با ذکر آخرت از خود بیخود میشدند، و آثار سجده در پیشانی‌شان میبود، و وقتی که یاد خدا شود گریبان‌شان پر از اشک میگردد»^(۱). و در خطبه ۶۹ میفرماید:

«من اصحاب محمد ﷺ را دیده‌ام. در میان شما نمی‌بینم کسی را که همانند ایشان باشد. آنان روزها ژولیده موی و غبار آلود بودند و شبها یا در سجده بودند یا در قیام. گاه چهره بر زمین می‌سودند و گاه پیشانی. چون سخن معادشان به گوش می‌رسید، گویی پای بر سر آتش دارند.

۱- نهج البلاغه جزئی از خطبه ۱۴۳.

میان دو چشمانشان در اثر سجده‌های طولانی چون زانوان بز پینه بسته بود. چون خدا را یاد می‌کردند، سرشک دیدگان‌شان گریانهایشان را تر می‌کرد و از بیم عذاب و امید ثواب بر خود می‌لرزیدند، آنسان که درخت به هنگام وزیدن باد می‌لرزد»

اینست سرور اهل بیت که از یاران حضرت پیامر تمجید نموده و آنها را بر یاران خود که در کارزار و جنگ با او کوتاهی نموده ترجیح داده و میگوید: «ما همراه بارسول خدا صلی الله علیه و آله با پدران و فرزندان و برادران و عموهای خود جهاد نموده و این برایمان ما میافزود، بخدا ما اگر آنچه را که شما انجام می‌دهید انجام میدادیم ستون دین بلند نمیشد سبزه ایمان سبز نمیشد بخدا قسم که خون خواهید دوشید و پشیمان خواهید شد»^(۱).

و خطبه‌های متعددی که از یاران رسول اکرم تمجید نموده و از یاران خود انتقاد و سرزنش مینماید، حتی خلافت خود را مرهون بیعت آنها میداند یعنی خلافت و امامت خود را زمینی و مردمی میداند نه آسمانی و تعیین با نص، و بعد از مدح بالغ مهاجرین و انصار آنها را اهل حل و عقد دانسته و انتخاب خلیفه را به دست آنها می‌شناسد، که کسی حق رد بر آنها را ندارد، و کسی را امام و خلیفه میداند که اصحاب محمد صلی الله علیه و آله او را امام دانسته و انتخاب کرده باشند، و لهذا در مقابل معاویه استدلال نموده و خلافت خود را به انتخاب اصحاب محمد صلی الله علیه و آله میداند، میفرماید:

«با من کسانی بیعت کردند که با ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم بیعت کردند، همانا شوری از آن مهاجرین و انصار می‌باشد، و اگر در مورد کسی اتفاق نمایند و او را امام بنمایند رضای الهی در آن خواهد بود، اگر متمردي بر آنها با طعن و بدگویی و یا بدعتی خروج کند او را به جاده صواب خواهند خواند و اگر نپذیرد بخاطر مخالفت با راه مؤمنان با او کارزار میکنند»^(۲).

الان موضع مدعیان تشیع راجع به این خطبه حضرت علی چیست جز تأویل و تحریف چرا که در این خطبه خود: اولاً: شوری و انتخاب و حل و عقد مسئله خلافت را از آن

۱- نهج البلاغه از صبحی صالح ص ۹۱-۹۲.

۲- نهج البلاغه ج ۳ ص ۷ تحقیق محمد عبده و ص ۳۶۷ تحقیق صبحی صالح.

مهاجرین و انصار میدانند و اصلاً اشاره ای به نص کذائی که شیعیان سنگش را به سینه میزنند نمیکند.

ثانیا: اتفاق آنها را بر شخصی سبب رضای الهی و موافقت او میدانند.

ثالثا: لواء امامت و خلافت در عهد آنها بدون اختیار و انتخاب و موافقت آنها صورت نمیگیرد.

چهارم: رأی و گفته آنها را جز باغی و یا مبتدع و مخالف مؤمنان رد نمیکند.

خامسا: مخالف صحابه با سخن صریح و روشن علی حکمش شمشیر است.

سادسا: و بالاتر از این در نزد خداوند بخاطر مخالفت با یاران رسول اکرم مؤاخذه خواهند شد.

الان اگر مدعیان تشیع راست میگویند موضع خود را با این سخنان علی و با این موضعگیری صریح او روشن نمایند.

و هکذا علی بن حسین زین العابدین نیز از اصحاب محمد تعریف و تمجید نموده و برایشان دعای خیر میکند و بعد از آن از تابعین به نیکی یاد میکند^(۱). و هکذا بسیاری از ائمه اهل بیت که گفته‌های بسیاری در مدح و ثنای صحابه پیامبر دارند از آنجمله حسن عسکری در تفسیر منسوب به حسن عسکری ص ۱۹۶ و امام رضا و عبدالله بن عباس (به نقل مسعودی ص ۵۲ ج ۳ و امام باقر به نقل البرهان فی تفسیر القرآن شیعی است)، و خود امام جعفر صادق به نقل تفسیر عیاشی ۱۰۹/۱ که مؤلفان همه این کتب از شیعه میباشند.

اما نیازی به استدلال راجع به موضوع شیعیان در اینمورد نیست چون علنا آنها را کافر میدانند، و اولین کتاب شیعه که «اسرار آل بیت» نامیده میشود یعنی کتاب سلیم بن قیس العامری که روایت میکند (ص ۹۲): همه مردم بعد از رسول خدا مرتد شدند، جز چهار نفر. اما کلینی ۲۴۵/۸ و هکذا مجلسی در «حیات القوب» ص ۶۴۰ آنها را فقط سه نفر دانسته و بقیه صحابه را مرتد می‌شمارند.

۱- صحیفه کامله زین العابدین ص ۱۳.

آیا اینها واقعا شیعیان علی و اهل بیت هستند؟ پس چرا یاوه های اینها با آراء آنها بنا به اعتراف کتب و منابع خودشان متفاوت است؟

موضع اهل بیت راجع به ابوبکر صدیق رضی الله عنه

علی مرتضی بعد از ذکر خلافت ابوبکر صدیق و قتیکه مردم برای بیعت بسوی او سرازیر شدند همانطور که منبع شیعی نقل میکند میگوید: آنوقت من بسوی ابوبکر رفتم و با او بیعت نمودم، و در آن حوادث بزرگ بپا خاسته تا اینکه باطل از بین رفته و کلمه الهی برتر گشت، اگر چه کافران ناراحت شوند، ابوبکر متولی آن امور شد، با آسان گیری و رحمت و اعتدال جلو می رفت و من در آن چه که از دین می کرد با تمام کوشش پیرو او بودم ^(۱).

و در نامه ای به قیس بن سعد بن عباده انصاری که والی او بر مصر است مینویسد: «... سپس مسلمانان بعد از او (پیامبر اکرم) دو مرد صالح و نیک سیرت جانشین او نمودند که به کتاب و سنت عمل نمودند و از سنت تجاوز نکردند که رحمت خداوند بر آندو باد» ^(۲).

و اما اینکه چرا مسلمانان ابوبکر را خلیفه و امام خود بعد از رسول اکرم انتخاب کرده اند، علی مرتضی و پسر عمه رسول خدا زبیر بن عوام بدان پاسخ داده و میگویند: «ما ابوبکر را شایسته ترین فرد شناختیم او یار غار پیامبر بوده و ما به سن او احترام گذاشته و رسول خدا وقتی که خودش زنده بود او را بعنوان پیشنماز معرفی کرد» ^(۳).

اجازه بدهید برخلاف معمول خود در این بحث از یک منبع سنی نیز مطلبی نقل نموده تا مطلب کاملتر شود، سیوطی و حاکم هر دو روایت کرده اند که علی و زبیر رضی الله عنهما از بیعت ابوبکر رضی الله عنه تأخیر نمودند و بعد از آن پیش ابوبکر آمده و عذر خواهی نمودند و گفتند که: ناراحتی ما فقط از این بود که باما دیر مشورت شد، و ما ابوبکر را شایسته ترین فرد دانسته و او

۱- الغارات ۳۰۷/۱ بعنوان: نامه علی به اصحابش بعد از مقتل محمد بن ابی بکر.

۲- الغارات ۲۱۰/۱ و با اندک اختلافی در شرح نهج البلاغه از ابن ابی الحدید و نا سخ التواریخ ۲۴۱/۳ و در

شرح نهج البلاغه میثم البحرانی نیز از ابوبکر صدیق تمجید میکند ص ۴۰۰.

۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید شیعی ۳۳۲/۱.

یار غار رسول خدا بوده و ما قدر و بزرگواری او را میشناسیم و رسول خدا در حیات خود او را پیش نماز مردم کرد^(۱).

و علی علیه السلام در جواب ابو سفیان فرمود که: ما اگر ابوبکر را شایسته خلافت نمیدانستیم او را رها میکردیم^(۲). و این سخن را بارها تکرار کرده است و کتب شیعه هم آنرا روایت کرده است، و لهذا وقتی که ابن الملجم ملعون بر او ضربه زد از او (همانطور که ابوائل و حکیم از علی روایت میکنند) سؤال کردند که خلیفه و امام بعد از تو کیست؟ آیا به کسی بعد از خودت وصیت نمیکنی؟ فرمود که: رسول خدا برای کسی وصیت نکرد که من وصیت کنم لیکن (رسول خدا) فرمود: اگر خداوند برایشان خیر بخواهد آنها را بر حول بهترینشان جمع خواهد نمود^(۳). و عین همین روایت را علم الهدی شیعه در کتاب الشافی ۲۹۵/۴ هم روایت کرده است.

اینست علی مرتضی که آرزو میکند که خداوند برای پیروانش و مسلمانان شخصی مثل ابوبکر بعد از او پیدا کند.

همچنین سید مرتضی علم الهدی (شیعی) در کتاب خودش از جعفر بن محمد از پدرش روایت میکند که فردی از قریش پیش امیرالمؤمنین علیه السلام آمده و از او پرسید که: شنیدم که شما اندکی قبل در خطبه گفتید: بار خدایا بهمان راه اصلاحی که خلفاء راشدین را رهنمون گشتی ما را نیز رهنمون گردی، آندو کی هستند؟ گفت: آندو دوست و عموی تو ابوبکر و عمر، دو شیخ اسلام و دو امام هدایت، و دو بزرگ قریش، که بعد از رسول خدا اسوه و مقتدی هستند، هرکس آن دو را مقتدای خود قرار بدهد محفوظ گشته و هرکس که از آثار آندو پیروی کند براه مستقیم هدایت میشود^(۴).

۱- تاریخ الخلفاء از سیوطی و حاکم در المستدرک و سند او را صحیح شمرده است و صحیح ابن حبان از حدیث ابوسعید خدری روایت نموده است.

۲- شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه - عربی - ۱۳۰/۱.

۳- تلخیص الشافی از طوسی ۳۷۲/۲.

۴- الشافی ص ۱۷۱.

و در همین کتاب متذکر میشود که علی علیه السلام در خطبه اش گفته است: بهترین فرد این امت بعد از پیامبرش، ابوبکر و عمر هستند^(۱).

اینست نظر علی علیه السلام راجع به ابوبکر و عمر رضی الله عنهما، آیا کسانی که مدعی ولایت و تشیع علی هستند، نباید از نظرات او راجع به یاران محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیروی کنند؟

و امام حسن بن علی راجع به ابوبکر صدیق از پیامبر روایت میکند که فرموده است: ابوبکر بمنزلت شنوایی من میباشد^(۲). تا حدی امام حسن احترام ابوبکر میکرد که یکی از شرطهایش با معاویه در مورد صلح این بود که ... از سنت خلفاء راشدین پیروی کند^(۳).

و علی بن حسن بن علی (امام چهارم بزعم آنها) گروهی از عراقیان را که راجع به ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم حرفهایی زدند از جلسه خود اخراج نمود و بر علیه آنها دعا نمود^(۴).

اما فرزند زین العابدین محمد بن علی بن حسین ملقب به باقر (امام پنجم بزعم شیعیان) از اعمال ابوبکر اشتشهاد و استناد نمیکرده است^(۵).

طبرسی از باقر روایت میکند که میگوید: من منکر فضل ابوبکر نیستم و منکر فضل عمر نیستم ولی ابوبکر از عمر افضل است^(۶).

سپس فرزندش ابو عبدالله جعفر راجع به ابوبکر و عمر چنانکه قاضی نورالله شوشتری شیعی افراطی نقل میکند که فردی از امام صادق علیه السلام راجع به ابوبکر و عمر رضی الله عنهما پرسید پاسخ داد که آندو امام عادل و قاسط بوده و بر حق بودند و برحق مردند، رحمت خداوند تا قیامت بر آندو باد^(۷).

۱- تلخیص الشافی ۴۲۸/۲.

۲- عیون الأخبار ۳۱۳/۱ و کتاب معانی الأخبار ص ۱۱۰.

۳- منتهی الآمال ص ۲۱۲ ج ۲.

۴- کشف الغمة از اربلی ۷۸/۲.

۵- کشف الغمة ۱۴۷/۲.

۶- الاحتجاج از طبرسی ص ۲۳۰.

۷- إحقاق الحق شوشتری ۱۶/۱.

و اربلی از امام صادق نقل میکند که گفته است: من از دو پشت به ابوبکر میرسم^(۱)، برای اینکه مادر جعفر ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر و مادر (ام فروه) اسماء دختر عبدالرحمن بن ابی بکر میباشد^(۲).

سید مرتضی در کتاب الشافی از جعفر بن محمد می‌آورد که او ابوبکر و عمر را دوست داشته و وقتی که بر سر قبر پیامبر برای سلام دادن میرفته بر آندو نیز عرض سلام میکرده است^(۳).

و حسن بن علی ملقب به حسن عسکری (امام یازده بر حسب زعم شیعیان) نقل میکند که رسول خدا در جواب ابوبکر فرموده است: لابد خداوند بر قلبت آگاه است و آنرا موافق زبانت یافته که تو را مثل چشم و گوش و سر بر یک جسد و روح بر بدن قرار داده است^(۴).
و موضع علی علیه السلام و اهل بیتش راجع به عمر بن خطاب رضی الله عنه هم به همین منوال بوده است.
این روایت‌ها همه از کتب خود شیعیان از پیامبر و علی میباشد، آیا مدعیان تشیع حرف آنها را قبول دارند، پس چرا کلام آنها غیر از رفتار و باور شیعیان است؟

اکاذیب شیعه بر اهل بیت

اینهایی که دین خدا را متفرق نموده و در میان مسلمین اختلاف انداخته با ادعاهای گزافی که در محبت اهل بیت دارند، لیکن آنها نه اینکه دوستدار اهل بیت نیستند بلکه دشمنان آنها هم میباشند که این موضوع در صفحات آینده به اثبات خواهد رسید، ولی از آنجا که این مدعیان تشیع با اوامر اهل بیت مخالفت نموده و منهیات آنها را انجام میدهند، معروف را منکر و منکر را معروف نموده و دوستان آنها را دشمن دانسته و با دشمنان آنها دوستی میکنند^(۵)، و

۱- کشف الغمة ۱۶۱/۲.

۲- فرق الشیعة از نوبختی ص ۷۸.

۳- الشافی ص ۲۳۸ وایضا شرح نهج البلاغه ج ۴ ص ۱۴۰.

۴- تفسیر حسن عسکری ص ۱۶۴-۱۶۵.

۵- وجود قبر عظیم! و زیارتگاه ابولؤلؤ زرتشتی قاتل حضرت عمر در کاشان یکی از همین دلیل‌ها میباشد که با دشمنان آنها دوستی میکنند و اخیرا اسکناسی دیدم که بر آن نوشته سلام بر ابولؤلؤ کاشان!

از نفس اماره پیروی نموده و افسانه‌ها و اکاذیب بر اهل بیت ساخته تا به اغراض دنیوی خود رسیده و شهوتهایشان را برآورده تا باورهای فاسد خود را بنام اهل بیت رواج داده، تا اراذل و اوباش را بطرف خود خوانده و بنام اهل بیت از آنها سواری بگیرند، والا صالحان اهل بیت هرگز آن چه را که مخالف قرآن و سنت باشد نگفته اند، بلکه خود پیرو آن بوده اند. از میان هزاران روایات دروغین که بر پیامبر اسلام و اهل بیت بسته اند تعداد معینی را که بارزتر می باشد اختیار کرده و در معرض خواننده محترم قرار می دهیم تا خود انصاف داده و قضاوت کند.

متعّه یا زناى ثواب دار شیعی و اعارهء و اجارهء زن و لواطت با همسر

از بهتان‌ها و دروغهای بسیار زشت و خبیث شیعیان بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بسته اند اینست که بزعم آنها او گفته است: هر کس از دنیا برود و متعه ننموده باشد در روز قیامت دماغ بریده حشر میشود^(۱). و زشت تر از این اینکه از زبان پیامبر جعل نموده اند که: کسی که یک متعه (نکاح موقت) انجام دهد یک سوم او از آتش نجات پیدا میکند، و اگر دو متعه انجام دهد دو سوم او و اگر سه متعه انجام دهد بطور کلی از آتش نجات میابد^(۲).

حماقت و اراذل و اوباش را تماشا کن که برای ازدواج اصلاً چنین روایت هایی نیست ولی برای کام گرفتن و شهوترانی کردن چه روایت ها که جعل نموده اند، آیا هدف این شهوت پرستان غیر از اینست که دینی را که برای عفت و کمال اخلاق آمده ملعبهء شهوت های فاسقان و فاجری چون خود نمایند، والا اصلاً معقول است که یک دین الهی یا حتی زمینی پیروانش را از همهء قید و بندها رها نموده و مدار نجات آنها را بر شهوت پرستی بگذارد؟

۱- تفسیر منهج الصادقین ملا فتح الله کاشانی ۴۸۹/۲.

۲- منهج الصادقین ۴۹۲/۲.

از اینجاست که شیخ احسان الهی ظهیر^(۱) (بحق) به خشم آمده و میگوید: شیعیان دشمن اهل بیت و دشمن سرور اهل بیت یعنی پیامبر میباشند و به این دروغ هم اکتفا ننموده و بر او این روایت را بسته اند که: کسی که یک متعه کند از عذاب الهی در امان میشود، و اگر دو متعه کند با نیکان و ابرار حشر میشود و اگر سه متعه انجام دهد در جنت با من خواهد بود^(۲).

و حتی اسماء اهل بیت را که وسیله شهوترانی خود نموده اند نیز ذکر نموده و از زبان پیامبر نقل نموده اند که: هر کس یک متعه انجام دهد به درجه حسین علیه السلام و اگر دو متعه انجام دهد به درجه حسن علیه السلام و اگر سه متعه انجام دهد به درجه علی علیه السلام و اگر چهار متعه انجام دهد به درجه خود من میرسد^(۳).

آیا وسیله‌ای بهتر برای ویرانی اسلام بنام اسلام و اهل بیت از این پیدا میشود که فردی با زنا کردن و شهوت پرستی به درجه پیامبران برسد؟ آری اینست مکر و فریب آتش پرستی و سبای در لباس تشیع برای ویران نمودن دینی که در مقابلش شکست خوردند.

بنگرید که اینها چه دروغهای زشتی بر پیامبر بزرگوار اسلام بسته اند تا دین او را ویران کنند، و چگونه به اهل بیت اهانت نموده اند، و چگونه آنها را مساوی فاسقان و فاجران قرار داده اند، آیا بعد از تمام این زشتی‌ها و حقارت‌ها باز هم اینها مدعی هستند که محب اهل بیت هستند؟

آری هنوز هم بهتان‌های زشت‌تری دارند که به محمد باقر (امام پنجم معصوم برحسب زعم آنها) نسبت داده اند که گفته است: وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله در شب اسراء به آسمان رفت گفت: جبرئیل علیه السلام بمن رسیده و گفت: ای محمد خداوند تبارک و تعالی میگوید: من زنهایی از امت تو را که متعه کنند مغفرت نموده و بخشیده ام^(۴)!!

۱- الشیعة وأهل البيت ص ۲۱۸.

۲- تفسیر منهج الصادقین ۴۹۳/۲.

۳- تفسیر منهج الصادقین ۴۹۳/۲.

۴- من لا یحضره الفقیه ابن بابویه قمی ملقب به صدوق - و او کذب میبشد - ۴۶۳/۳.

طوسی بر امام دهم شیعه یعنی ابوالحسن افترا بسته که در جواب شخصی که گفته است: من در خانه کعبه عهد کرده ام که متعه نکنم و من میتوانم ازدواج بکنم؟ امام گفته است که با خدا عهد کردی که از او اطاعت نکنی^(۱)؟ و چنان به این عمل قبیح تشویق نموده اند که به امام جعفر نسبت داده اند که گفته است: هر کس به رجعت ما و به متعه ایمان نداشته باشد از ما نیست^(۲). و دایره این زنای مذهبی را چنان گسترش داده اند که بنا بروایت طوسی حتی با زن همسر دار هم آنرا جائز دانسته اند^(۳)، و حتی با دختر بچه کوچک، و بدون سر پرست و به تعداد نامحدود^(۴).

و به این هم اکتفا ننموده و اعاره فرج (زن) را هم بنا بروایت طوسی که از این نمونه روایت ها زیاد دارد جایز دانسته اند، که از قول ابوعبدالله (یعنی امام جعفر) جعل نموده اند که: ابوالحسن الطارئ از او پرسید راجع به عاریه فرج (زن) پاسخ داد که اشکالی ندارد، و در روایت دیگری آمده که: شخصی جاریه خود را به برادرش میدهد گفت: اشکال ندارد^(۵)! و حتی اینکه زن خود را اجاره بدهد را نیز جائز دانسته اند^(۶)، و اما راجع به لواطت با همسر را که روایات متعددی آورده اند^(۷).

آیا این مطالب واقعا اهانت به اهل بیت نیست؟ اهانت به اسلام و قرآن نیست؟ بعد از این فضائح اخلاقی به سراغ تحریف و تبدیل دین برویم که در این زمینه مدعیان تشیع چه شاهکاری کرده اند؟

۱- تهذیب الاحکام طوسی ۲۵۱/۷ و فروع الکافی ۴۵۰/۵

۲- کتاب الصافی از کاشانی ۳۴۷/۱ و من لایحضره الفقیه ۴۵۸/۳

۳- الاستبصار ۱۴۴/۳ و تهذیب الأحکام ۲۵۳/۷

۴- الاستبصار ۴۵/۳ و ۱۴۷ تهذیب الأحکام ۲۵۵/۷-۲۵۴ الفروع من الکافی ۴۶۳/۵ و شرائع الإسلام حلی ۱۸۶/۲

۵- الاستبصار از طوسی ۱۴۱/۳ و ۱۳۹/۳

۶- الفروع من الکافی ۴۶۸/۵

۷- الفروع من الکافی ۴۰/۵ الاستبصار ۲۴۳/۳

ویرانگری‌ها و نیرنگهای شیعه برای نابودی شرع

از اکاذیب شیعه بر رسول خدا و اهل بیت آن روایت‌هایی است که برای نابودی شرع جعل نموده اند، و دین را عبادت و دوستی یک فرد قرار داده که بوسیله آن بتوانند از راههای متعدد از تکالیف شرع شانه خالی کنند، و لهذا برخدا دروغ بسته که فرموده است:

علی بن ابیطالب حجت من بر خلق است و نور من بر زمین است، و امین علم من می باشد، اگر کسی او را بشناسد حتی اگر نافرمانی من کند او را به آتش نمی برم، و کسی که او را نشناسد حتی اگر مطیع من باشد او را داخل بهشت نمی برم^(۱).

آیا روشی بهتر از این برای نابودی دین خدا از این میشود، مگر پولس یهودی مسیحیت را از همین راه یعنی غلو و افراط در مسیح، دین توحیدی حضرت مسیح را ویران نموده و به مسیح پرستی بدل ننمود؟ آیای معنای این روایت جعلی این نیست که داخل شدن بهشت و جهنم به پیروی از دستورات الهی در قرآن نیست بلکه دوستی علی می باشد؟ و اگر محب علی بود هر چه دلش خواست انجام بدهد،

و به این بسنده ننموده و حتی روایت میکنند که، اگر خدا بر او حکم نموده که اهل جهنم است و بطرف جهنم کشانده شود به خاطر انجام کبائر و شرکات از حوض کوثر و جنت رانده شود باز هم به جنت آورده میشود چون شیعه علی بوده است!! و بعد از یک افسانه طولانی در روایت خدا به محمد ﷺ راجع به شیعیانی که بعد از حساب و کتاب بسوی آتش رانده میشوند بعد از گریه او میگوید: ای محمد من شیعیان علی را بتو بخشیده ام و از گناهانشان بخاطر محبتشان بتو و به عترت تو در گذشتم، و آنها را بتو و دسته تو ملحق نمودم... ابوجعفر اضافه میکند که در آنروز هر کس که متولی ما بوده و ما را دوست داشته و از دشمنان ما (یعنی غیر شیعه) تبری جسته و بغض داشته در حزب ما بوده و داخل حوض میشود!! و در روایت ابوسعید مدائنی میآورد که خداوند دوهزار سال قبل از اینکه مخلوقات را بیافریند زیر عرشش نوشته است که، ای شیعیان آل محمد شما قبل از اینکه گناهی انجام بدهید من شما را مغفرت نموده ام، و هر کس که با ولایت محمد و آل محمد بیاید با رحمت

۱- مقدمه البرهان فی تفسیر القرآن: البحرانی ص ۲۳ و نظیر آن در کتاب (الخصال) از قمی ۵۸۳/۲.

خودم او را داخل بهشت مینمایم^(۱)!! و صدها روایت امثال اینها که هرعاقلی را به حیرت میاندازد.

اما شعائر عملی دین مثل نماز و روزه و حج و... از جعفر صادق جعل نموده اند که: خداوند نماز غیر شیعه را به شیعه می دهد روزه و حج غیر شیعه را به شیعه می دهد و آنها را بوسیله عبادات غیر شیعه و یا بعضی دیگر از شیعیان نجات می دهد!! چه مکاری بالاتر از این دیگران می کارند و شیعیان می خورند یعنی مفت خوری و خمس خوری دنیا کافی نیست در آخرت هم می خواهند مفت خور باشند، برای اینکه شیعیان برایشان بجای همه این عبادات و تکالیف حب علی و زیارت قبور آنها و گریه بر آنها کافی است^(۲)!!

آیا این دین مبتدع و تقلبی نیست که جای اسلام را گرفته و لباس تشیع پوشیده است؟ آیا این دین به اسلام که دین عمل و مسئولیت شخصی است ارتباط دارد؟ دینی که حضرت پیامبر به عشیره و قبیله و اهل بیتش می فرماید: ای بنی عبدالمطلب و ای بنی عبدمناف، ای فاطمه بنت رسول الله، ای عباس ابن عبدالمطلب، ای صفیه عمه رسول الله خود را از آتش نجات بدهید من شما را از خدا بی نیاز نمی کنم، که این روایت صحیح را خود نیز روایت کرده اند^(۳). اینها اهل بیت پیامبر هستند و به آنها می آموزد که جز با عمل خود چیزی بدریشان نمی خورد و رسول الله آنها را بی نیاز نمی کند، آیا علی از محمد (صلی الله علیه و آله) پیش خدا مقرب تر است یا شیعیان از آل محمد بهتر هستند؟ و این همان چیزی که قرآن در آیه ۱۶۴ سوره الأنعام می فرماید: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ «کسی مسئولیت دیگری را بدوش نمی کشد»، و هم چنین دهها آیات متعدد دیگر.

اما مدعیان تشیع بر خلاف این آیات و احادیث صحیح می گویند که: محبت علی (علیه السلام) حسنه و نیکی است که هیچ بدی و سیئه با آن ضرر ندارد^(۴).

۱- یعنی هم خودشان معصوم وهم ائمه شان و چه بهتر از این!! تفسیر البرهان ۲۵۵/۳ و ۲۲۸ و الصافی ۷۸/۲.

۲- کتاب الخصال ۵۷۸/۲ و ۱۸۰ و تفسیر قمی ۸۳/۱ و ۸۴ و تفسیر عیاشی ۱۳۵/۱.

۳- تفسیر منهج الصادقین ۴۸۸/۶.

۴- منهج الصادقین ۱۱۰/۸.

اما اعمال نیک، اقرار کرده اند که بدان نیازی نیست. و از جعفر صادق جعل نموده اند که بخدا قسم که یکنفر از شما (شیعیان) داخل جهنم نمیشود، و صحیفه اعمال شما بدون عمل پر میشود، و در روز قیامت شما با انبیاء و در درجه آنها میباشید، و از امام هشتم جعل نموده اند که: قلم از شیعیان برداشته شده است... اگر چه گناهان او به اندازه باران و شن‌ها و درختان و دریا باشد^(۱).

خوب کسی که چنین است چرا خود را به زحمت بیاندازد، هر چه دلش خواست بکند برای اینکه قلم از او برداشته شده است، و گناهانش هم سابقاً بخشیده شده و فقط علی را دوست داشته باشد، و از بقیه یاران محمد ﷺ دشمنی در دل، آخر این هم شد دین؟ و هزاران روایت جعلی که شیعیان را بدانها فریفته اند و از توحید دور نموده اند و به شرک آلوده شان کرده اند. آری ابن سبأ برایشان دینی جعل نمود که همه قبر و قبرپرستی و انسان‌پرستی و زیارت و گریه و نوحه و زنجیر و علم و کتل میباشند نه دین جد و جهد و عمل و جهاد، واجبات و حدود و دوری از منکرات و تکالیف شرعی لیکن بدتر از همه که این دین پشمتکی و آبکی را بنام آل بیت تمام کرد.

ائمه خدایانی در لباس بشر!

از اکاذیب بزرگ شیعه بر ائمه اینست که تمام اوصاف الهی را بر آنها داده اند، و اینکه شریک خدا در تقدیر و سرنوشت امور میباشند، کلینی که بزعم آنها کتابش بر امام مهدی موهوم عرضه شده و گفته است که: این کتاب برای شیعیان کفایت میکند (کاف لشیعتنا) در صورتیکه علنا میگویند: قرآن کافی نیست، همین کافی بر علی بن ابیطالب دروغ بسته و نقل میکنند که گفته است: بمن خصلت‌هایی داده شده است که به هیچ کسی قبل از من داده

۱- بترتیب حدیقة الشیعة از مقدس اردبیلی ص ۲ و کشف الغمة الأربلی ۱۱۲/۱ - الروضة الکافی ۷۸/۸ و ۳۱۵

- مقدمه البرهان ص ۲۱ - عیون اخبار الرضا از ابن بابویه قمی ۲۳۶/۲.

نشده است، من آرزوها و مقدرات و انساب و مصائب .. را میدانم و از آنچه که رخ داده است خبر دارم و آنچه را که غائب است میدانم^(۱).

در صورتیکه خداوند در آیه ۳۴ سوره لقمان میفرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ «آگاهی از زمان قیام قیامت مخصوص خداست، و اوست که باران را نازل می‌کند، و آنچه را که در رحم‌ها (ی مادران) است می‌داند، و هیچ کس نمی‌داند فردا چه به دست می‌آورد، و هیچ کس نمی‌داند در چه سرزمینی می‌میرد؟ خداوند عالم و آگاه است»

و این از صفات خداوند است که همانطور که در سوره سبأ آیه ۳ میفرماید: ﴿عَلِمَ الْغَيْبُ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾ «خداوندی که از غیب آگاه است و به اندازه سنگینی ذره‌ای در آسمانها و زمین از علم او دور نخواهد ماند، و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر، مگر اینکه در کتابی آشکار ثبت است»

و به این هم اکتفا ننموده بلکه صفات خدایی را به همه ائمه خود داده اند، و بنابر این کلینی بابی در کتاب خود دارد بعنوان: «ائمه به گذشته و آینده آگاهی دارند، و هیچ چیز از آنها پوشیده نیست»^(۲)!

و دهها بلکه صدها روایت امثال این روایت‌ها که ائمه را خدایانی در لباس بشر دانسته، اگرچه در همین کتب روایاتی یافت میشود که مناقض این روایات است، لیکن مدعیان تشیع

۱- الأصول من الکافی ۱۹/۱۹۷.

۲- الأصول من الکافی ۱/۲۶۲.

به آنها توجهی نکرده و به غلو و افراط خود ادامه میدهند، و بنا بر این خمینی مدعی است که ائمه بر ذرات کون فرماندهی میکنند^(۱).

و این اکاذیب چنان در کتب شیعیان فراوان است که چند کتاب هم کفایت نمیکند و لهذا بر این کلمات مختصر کفایت میکنیم که عاقلان را اشاره کافی است. و باید دانست که خود ائمه اهل بیت از این مدعیان شیعه نما با خبر بوده و شکوه‌ها و فریادهایشان از دست آنها در اعماق تاریخ هم نفوذ کرده است، و در حول هر کدام از ائمه تعدادی از این کذابان بزرگ وجود داشته که افتراهایی بر آنها و به زبان آنها جعل نموده اند که در خاطرشان هم خطور نمیکرده است، و افسانه‌ها و داستانهایی جعل نموده و اوصافی برایشان قائل شده اند که خود آن بزرگواران از شنیدن آن می‌لرزیدند، و کتب خود شیعه هم پر است از شکوهای ائمه از دست شیعه نمایان پرمدها، بعنوان نمونه کشی از ابن سنان نقل میکند که:

ابوعبدالله (ع) میگوید: ما اهل بیت صادق و راستگو هستیم لیکن دروغ‌گویی در اطراف ما بوده و با دروغ خود میخواهند صدق و راستی ما را با دروغ خود در میان مردم از بین ببرند، (سپس تعدادی از کذابان را یکی یکی شمرده) و گفت: رسول خدا از راستگوترین انسان‌ها بود، و مسیلمه کذاب بر او دروغ میبست، و امیرالمؤمنین (ع) بعد از رسول خدا از راستگوترین افراد بود، و کسی که بر او دروغ میبست عبدالله لعنه الله بود، و ابوعبدالله حسین بن علی (ع) به مختار (ثقفی) مبتلا شده بود، سپس ابوعبدالله حارث شامی و بنان را نام برده و گفت که: آندو بر علی بن حسین (ع) دروغ میبستند، سپس مغیره بن سعید و بزیع و سری و ابوالخطاب و معمر و بشار اشعری و حمزه یزیدی و صائب نهدی (یعنی یارانش) را نام برده و گفت: خدا اینها را لعنت کند، ما همیشه به کذابان مبتلا بودیم و خداوند ما را از شر این کذابان راحت نموده و آنها را به جهنم مبتلا گرداند^(۲).

۱- برای تفصیل این افراط‌ها مراجعه شود به الشیعة وأهل البیت ص ۲۴۱ تا ۲۵۵.

۲- رجال الکشی ص ۲۵۷ و ۲۵۸ در شرح حال ابوالخطاب.

و نوه او ابوالحسن رضا نیز شبیه همین شکایت را ابراز نموده و گفته است: بنان که خداوند او را آتش نصیب کند بر علی بن حسین دروغ می بست، و محمد بن بشر که خداوند او را در آتش نماید بر فرزند حسن علی بن موسی الرضا دروغ می بست، و ابوالخطاب که خدا او را در آتش نماید بر ابوعبدالله دروغ می بست و کسی که بر من دروغ می بندد محمد بن فرات می باشد^(۱).

و لهذا از جعفر بن باقر روایت میکنند که گفته است: وقتی که قائم ما! قیام کند از دروغگویان شیعه آغاز نموده و آنها را میکشد^(۲)، و بهترین چیزی که جعفر در مورد آنها گفته ایست که: به وضعیتی رسیدیم که هیچ کس دشمن تر برای ما مثل کسانی که ادعای تشیع و دوستی ما میکنند نیست^(۳).

آن سخن شیعیان است و این سخن ائمه آنها در مورد شیعیان و شما خود اندیشیده و قضاوت کنید.

اهانت‌های شیعه به اهل بیت علیهم السلام

شیعیان جز با زبان هرگز در عمل دوست دار و محب و فرمانبردار اهل بیت نبوده اند، بلکه بنا به روایات کتب خود شیعیان چنانکه در صفحات گذشته ثابت شد، از همان ابتدا و از روز اول جز برای تفرقه اندازی و فتنه داخلی و ویران نمودن عقیده اسلامی و مخالفت با آن در قالب خود اسلام، و اهانت به بزرگان صدر اول اسلام و در رأس آنها امام و رهبر و پیامبر و ناجی این امت و خلفاء راشدین او و اهل بیت طاهر او می باشد.

مدعیان تشیع همیشه لاف زده اند که خود ثمره درخت ائمه اهل بیت بوده، و آنها بوده اند که قواعد و بنیان مذهب و عقاید آنها را گذاشته اند، ما سابقا بر این پندارها اشاره کردیم اما سعی میکنیم در اینجا به مطالبی اشاره کنیم که شاید برای بعضی (بی خبران) تازگی داشته

۱- رجال الکشی ص ۲۵۶.

۲- رجال الکشی ص ۲۵۲.

۳- رجال الکشی ص ۲۵۹.

باشد، و آن اینکه در اینجا خیلی واضح و صریح روشن کنیم که این غلات -افراطیون- مدعی تشیع نه اینکه به مخالفت با اهل بیت و افتراء و دروغ بر آنها اکتفا ننموده بلکه به درجه اهانت و اسائه ادب علنی و صریح به آنها رسیده اند، سابقا اگر برای اصحاب محمد ﷺ با اشاره و کنایه بی‌احترامی میکردند و چون مرحله سوء استفاده از ائمه پایان رسیده در این مرحله تقیه را کنار گذاشته و علنا به آنها اهانت نموده اند، چرا که آنها در زیر عبای ائمه پنهان شده بودند تا خلفاء رسول خدا و دوستان و یاران او را ناسزا گفته و سب و شتم نمایند، لیکن وقتی که از آنها فارغ شدند کمانهای خود را متوجه کسانی نمودند که در زیر عبایشان مخفی شده بودند، چرا هدف اینها دشمنی با آنها و دوستی به اینها نبوده بلکه تنها هدف اصلی آنها ایجاد شک و شبهه در میان مسلمانان و برانگیختن کینه‌ها و دشمنی‌های جاهلی در میان آنها و ویرانی کیان امت اسلامی و از بین بردن قدرت خلافت اسلامی بوده است، در اینراه در طول تاریخ هرگز با همکاری با هیچ دشمنی هم کوتاهی نکرده اند، و گرنه چطور ممکن است فردی ادعاء مسلمانی نماید و به خانواده پیامبر و خانواده علی و حتی به خود حضرت پیامبر ﷺ و بخود علی اهانت نماید؟

زبان درازی شیعیان به خاتم النبیین محمد ﷺ

آری خود حضرت خاتم النبیین که خداوند او را بر همه خلق برتری داده و رسالت او بر جن و انس واجب شده و قیادت و زعامت او در دنیا و آخرت مسلم شده که در آخرت نیز لواء حمد در دست او میباشد، و آدم و همه پیامبران و صالحان در زیر پرچم او قرار میگیرند.

آری شیعیان براین نبی عظیم که خداوند او را بر همه انبیاء و رسولان برتری داده است اهانت نموده اند، ببینیم که در مقایسه علی ﷺ با او چه میگویند و چه از زبان علی جعل نموده اند:

علی بین خود و بین او مقارنه کرده و میگوید:

«من تقسیم کننده بهشت و دوزخ از طرف خدا میباشم و من فاروق اکبر هستم و من صاحب عصا و میسم هستم و همه ملائکه و پیامبران برایم به همان چیزی اقرار نموده اند که

برای محمد (صلی الله علیه و آله) اقرار کرده اند، و همان مسئولیت پرودگار بر من گذاشته شده است!! و من و رسول خدا هر دو در قیامت خوانده می‌شویم و بر ما لباس پوشانده می‌شود (تا اینجا ما برابریم اما) به من خصلت‌های خاصی داده شده است که هیچ کس قبل از آن بر من سبقت نگرفته است، من مصیبت‌ها و أجل‌ها و انساب را میدانم و سخن قاطع به من داده شده است، و آنچه سابقا رخ داده از من پوشیده نیست، و هیچ غیبی بر من مخفی نیست»^(۱)!! مگر خدایی بالاتر از اینست؟ آیا این یاوه‌ها اهانت بر رسول اکرم نیست؟ و حتی اهانت بر خود علی هم نیست؟ در اینجا دقت نمائید در بعضی از صفات با علی مساوی است اما چون بشر است در بعضی صفات دیگر به علی نرسیده است، چون بشر به هر درجه برسد نمیتواند به آن برسد، برای اینکه قرآن در آیه ۱۶ سوره کهف به او آموخته است که بگوید: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾ «من بشری مثل شما هستم ولی بمن وحی میشود»، و یا در سوره لقمان آیه، ۳۴ میفرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ «آگاهی از زمان قیام قیامت مخصوص خداست، و اوست که باران را نازل می‌کند، و آنچه را که در رحم‌ها (ی مادران) است می‌داند، و هیچ کس نمی‌داند فردا چه به دست می‌آورد، و هیچ کس نمی‌داند در چه سرزمینی می‌میرد؟ خداوند عالم و آگاه است!». و در سوره النمل آیه، ۶۵ میفرماید: ﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ﴾ «بگو: کسانی که در آسمانها و زمین هستند غیب نمی‌دانند جز خدا، و نمی‌دانند کی برانگیخته می‌شوند!». و اما علی (علیه السلام) در نزد این غلات -افراطیون- برتر از پیامبر است چون برتر از بشر می‌باشد، (معاذالله) حتی این کفر صریح را نیز از زبان او جعل نموده اند: میگوید:

«من صورت خدا هستم، من پهلوی خدا هستم، من اولم و من آخرم و من ظاهرهم و من

باطنم، و من وارث زمین هستم و من سیل الله هستم»^(۱).

خوب این افراط‌های کفر آمیز از ملایان شیعه چه در تاریخ و چه در حال حاضر بعید نیست، مگر خمینی که قدرت او را مست کرده بود پیامبر اکرم را متهم به شکست نکرد؟ برای اینکه اینها عادت کرده اند که در مقابل علی (که برذرات کون حاکم است و ولایت دارد) پیامبر را کوچک شمارند، و سابقا تعدادی روایت مجعول آنها را نشان دادیم، و برای مزید اسشتهاد این روایت را که عیاشی و حویزی در دو تفسیر خود آورده اند نقل میکنیم که دلیل برتری علی بر نبی اکرم میاشد!!، که در زیر آیه: ﴿حَفِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ﴾ «بر نمازها و نماز میانه مواظبت کنید و خاضعانه برای خدا به پا خیزید» (۲۳۸: بقره) نوشته اند: رسول خدا و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و نماز میانه یعنی امیرالمؤمنین!! آیا اهانتی بالاتر از این بر پیامبر وجود دارد؟

آری در کتب این قوم زشت‌تر از این هم وجود دارد، حویزی از صدوق (که در واقع کذب است) نقل میکند که پیامبر جز برای تبلیغ ولایت علی فرستاده نشده است و اگر ولایت علی را تبلیغ نمیکرد و به مردم نمیرساند همه اعمالش باطل میشد^(۲). (العیاذ بالله) و این هم روایت جعلی که ساخته اند، صدوق در «الأمالی» خود نقل میکند که رسول خدا به علی گفت:

«اگر ولایت تو را که بدان مأمور شده بودم بمردم نمیرساندم عملم باطل میشد»^(۳).

چرا چنین نباشد، مگر بخاطر علی نبود (برحسب زعم شیعیان) که ذکر و آوازه او بلند شد، و مگر بخاطر علی بارگران از او برداشته نشد؟ چنانکه بحرانی از ابن شهر آشوب در شرح آیه: ﴿وَوَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ﴾ «و بار گران را از [دوش] تو برداشتیم» (الشرح: ۲)، یعنی بار گران جنگ با کفار و اهل تاویل با علی بن ابیطالب از تو برداشتیم و از بررسی

۱- رجال الکشی ص ۱۸۴.

۲- تفسیر نور الثقلین ۶۵۴/۱.

۳- البرهان فی تفسیر القرآن ۴۷۵/۴.

روایت میکنند که: نام و آوازه تو را با دامادت علی بلند نمودیم!....»^(۱). و بحرانی از سید رضی در کتاب «المناقب الفاخرة فی العترة الطاهرة» از ابن مسعود جعل کرده که گفته است:

«من بسوی رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم و او را در حالت رکوع و سجده دیدم که میگفت: بار خدایا به حرمت علی! گناهکاران امت مرا ببخش، و به این هم اکتفا ننموده بل در غلو و افراط خود افزوده و میگویند، آسمانها و زمین از نور پیامبر خلق شده اند و او از همه آنها بهتر است، لیکن عرش و کرسی خدا از نور علی خلق شده اند، و علی از عرش و کرسی خدا بهتر است^(۲)! یعنی در اینجا هم علی جلوتر است!

اینست پیامبر در نظر آنها و آنست علی، که در هر مورد بهتر و برتر از پیامبر میباشد! و در هر موردی قصدا و عمدا سعی کرده اند که مرتبت پیامبر را تقلیل داده، و از هر مرزی تجاوز نموده اند، تا اینکه راجع به پیامبر این روایت را جعل کرده اند که گفته است: وقتی که برای معراج به آسمان برده شده است علی و فرزندان را دیده است که قبل از او به آنجا رسیده اند! که به آنها سلام کرد در صورتیکه در زمین از آنها جدا شده بود^(۳)! و از صدوق در «الأمالی» نیز روایت است که (بزعم آنها) رسول خدا گفته است: وقتی که به آسمان عروج کردم نزدیک پروردگارم شدم تا حدی که بین من و او باندازه دو کمان و یا نزدیک تر بود، گفت: یا محمد از مخلوقات کی را دوست دارید؟ گفتم: پروردگارا، علی را، گفت: ای محمد نگاه کن، بطرف چپ نگاه کردم علی علیه السلام را دیدم^(۴)! و به این هم اکتفا ننموده اند، روایت جعلی آنها می گوید: وقتی که از پیامبر سؤال شد که: خداوند در شب معراج با چه

۱- مصدر سابق.

۲- البرهان ۲۲۶/۴.

۳- تفسیر البرهان ۴۰۴/۲ به نقل از البرسی.

۴- البرهان همان صفحه.

زبانی با شما صحبت کرد؟ گفت: با زبان علی بن ابی طالب، تا اینکه گفتم: تو مرا مخاطب قرار دادی یا علی^(۱)؟

پس در مقامی و مرتبتی علی قبل از پیامبر می‌باشد، در آسمان قبل از او وجود دارد، و در نزد خدا قبل از او وجود دارد، و خدا هم با زبان علی با او صحبت می‌کند، و با آواز علی با او صحبت می‌کند، و خلقت او هم از پیامبر برتر است، و نام او را بواسطه علی بلند آوازه نموده و سنگینی را بواسطه علی از دوش او برداشته است، و به حرمت او دعوتش را قبول کرده است، و با قوت علی خود او را و روح او را کرده و بازویش را قوی نموده و دینش را برپا داشته است.

شیعی معاصر کاشف الغطاء که در واقع مکشوف الغطاء می‌باشد اینطور می‌گوید: بناء دین اگر ضربت‌های علی نمی‌بود هرگز پیا نمی‌شد^(۲).

و دیگری مدعی است که اگر شیعه نمی‌بود اصلاً اسلامی نمی‌بود، و با شمشیر امام آنها اساس و بنیان اسلام بر پا شده است^(۳)، در صورتی که یک وجب خاک را شیعه اثنا عشری فتح نکرده است، و قبل از این کفریات اهانت آمیز قمی به رسول خدا ﷺ توهین نموده و می‌گوید:

وقتی که (پیامبر) در مکه بود بخاطر جایگاه ابوطالب کسی بر او جسارت نمی‌توانست بکند، و لهذا وقتی که از منزل خارج میشد بچه‌ها را بر علیه او می‌شورانند، تا خاک و سنگ بر او بیاندازند، پس او به علی علیه السلام شکایت نمود (در اینجا به این تعبیر زشت و این اهانت روشن توجه نمائید که چگونه به آن پیامبر شجاع و سلحشور و قهرمان روا میدارند)، پس علی به او گفت: پدر و مادرم فدایت وقتی که بیرون می‌روی مرا با خود ببر! وقتی که پیامبر بیرون رفت علی را با خود برد، بچه‌ها طبق عادت خود به او متعرض شدند، پس علی به آنها حمله‌ور شده و گوش و چشم و صورت آنها را تکه پاره میکرد!!

۱- کشف الغمة ۱/۱۰۶.

۲- أصل الشيعة وأصولها محمد حسين آل كاشف الغطاء ص ۶۸.

۳- أعيان الشيعة محسن الأمين ۱/۱۲۳.

آیا این روایت به فیلم‌های هندی بیشتر شبیه نیست؟ و مدعی هستند که حتی در روز غار حراء این علی بود که از محمد (صلی الله علیه و آله) حمایت میکرد.

پس علی همه چیز است و در همه جا میباشد، و محمد خاتم پیامبران و سرور انبیاء برای این فرستاده شده است که مردم را به سوی علی بخواند، و علی را پیش مردم محبوب نماید، اما خود او در مقابل علی (العیاذ بالله) چیزی نیست چنانکه ابن بابویه و غیره از قول جعفر جعل نموده اند که گفته است:

پیامبر صدو بیست بار به آسمان به معراج برده شد، و در هر بار خداوند به او ولایت علی را بیشتر از همهء واجبات بر او وحی میکرد^(۱)!!

و باز هم روایت جعل نموده اند که: جبرئیل پیش پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمده و گفت: ای محمد: خدایت بتو سلام میرساند و میگوید: من نماز را فرض نمودم لیکن از مریض آنرا برداشتم! و روزه را فرض کردم و از مریض و مسافر آنرا برداشتم، و حج را فرض کردم و از ناتوان آنرا برداشتم، و زکات را فرض کردم و از کسی که نصاب مال را نداشته باشد آنرا برداشتم، لیکن در محبت علی که آنرا فرض نمودم هیچ تساهلی را نپذیرفته ام^(۲). و برخدا دروغ بسته و از قول خدا میگویند:

علی بن ابی طالب حجت من بر خلق من و نور من بر زمین من و امین من بر علم من میباشد، هر کس او را بشناسد حتی اگر نافرمانی و گناه من نماید در آتش داخل نمیکند و کسی که او را انکار کند حتی اگر مطیع من باشد داخل بهشت نمیکند^(۳)!

آیا این کفریات صریح اهانت به پیامبر عظیم الشان اسلام و اهانت به خود علی نیست، علی آنقدر فضائل صحیح و درست دارد که نیازی به این فیلم‌های هندی نیست، لیکن توطئه ابن سبأ میباشد که از راه غلو به دین لطمه زده و آنرا مثل مسیحیت منحرف کند.

۱- مقدمهء تفسیر البرهان ص ۲۲.

۲- مقدمهء البرهان نقل از البرقی در کتاب المحاسن ص ۲۲.

۳- البرهان ص ۲۳.

زبان درازی بر انبیاء علیهم‌السلام

اهانت‌های مذکور از طرف مدعیان تشیع فقط بر علیه پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم محدود نبوده بلکه نمونه همین زبان درازی‌های موهن و حتی بدتر از آنرا نسبت به انبیاء گذشته نیز روا داشته اند، بر علیه موسی علیه‌السلام و خضر جسارت نموده و مدعی شده اند که جعفر از آندو عالم تر بوده است. کافی روایت جعل میکند که سیف التمار گفته است: ما با ابوعبدالله در خانهء کعبه بودیم ... گفت: سوگند بخدای کعبه اگر من بین موسی و خضر میبدم به آندو میگفتم که: من از آندو عالم تر هستم، و از آن چه که در دستشان نبود خبر میدادم!!.

و به پیامبران اولی العزم نیز اهانت نموده و چنین روایت‌هایی جعل نموده اند: وقتی که علی متولد شد، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بسوی او رفت، لیکن او را دید که دست راستش در گوش راستش بوده و اذان میدهد، و بوحدانیت خدا و رسالت او شهادت میدهد در صورتی که در آنروز متولد شده بود، سپس او بر رسول خدا گفت: بخوان، به او گفت: تو بخوان! و بقیهء روایت چنین است:

علی شروع کرد به خواندن از صحفی که خداوند عزوجل بر آدم نازل نموده است، حتی اگر شیت بلند میشد او را تأیید میکرد، سپس تورات موسی را خواند که اگر موسی حاضر میشد اقرار میکرد که علی از او بهتر میخواند! سپس زبور داود را خواند حتی اگر داود حاضر میشد اعتراف میکرد که علی از او بهتر میخواند، سپس انجیل عیسی را خواند که اگر عیسی حاضر میشد اقرار میکرد که علی از او انجیل را بهتر حفظ دارد، سپس قرآن را خواند که دیدم مثل الان که من آنرا در حفظ دارم میخواند بدون اینکه آیه‌ای از آن شنیده باشم^(۱).

این دروغ‌های موهن و زشت را چه باید نامید؟ آیا ابن تیمیه حق ندارد بگوید که، نه دهم دروغ در جهان نزد شیعیان است؟

و روایت جعلی شیعیان میگوید که: در روز قیامت منادی ندا میدهد که:

خلیفه خدا در زمین او کجاست؟ داود برمی خیزد، از طرف خدا به او ندا داده میشود که قصد ما تو نیستی، اگر چه تو خلیفه خدا هستی، سپس منادی ندا میدهد که خلیفه خدا در زمین کجاست؟ امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب برمی خیزد، پس از طرف خداوند عزوجل ندا میآید که: ای مخلوقات! این علی بن ابی طالب خلیفه خدا و حجت او در زمین است^(۱).

و بر انبیاء الهی اهانت نموده و گفته اند که: نعمت الهی بر ایوب پیامبر قطع نشد مگر اینکه ولایت علی را منکر شد، (ولی سؤال اینجاست که ایوب چه دشمنی با علی داشته، مگر او هم ناصبی بوده!) و هکذا حضرت یونس در شکم ماهی گرفتار شد چون منکر ولایت علی بود، و هکذا یوسف و قبل از او آدم (علیه السلام)!!

حویزی در تفسیر خودش روایت کرده که: عبدالله بن عمر پیش زین العابدین رفته و پرسید که: ای فرزند حسین: تو گفته ای که یونس بن متی بدین خاطر گرفتار ماهی شد که ولایت جد تو بر او عرضه شد، و او در اینمورد توقف نمود؟! گفت: بله، مادرت بمیرد! گفت: بمن هم نشان بده تا باور کنم تو راست میگویی! دستور داد که چشم های او و مرا با پارچه ای ببندند! و بعد از یک ساعت دستور داد تا چشم ما را باز کنند، دیدیم که ما در ساحل یک دریا هستیم که موج میزند! (تو را بخدا قصه های هزار یکشب را ببین) ابن عمر گفت:

سرور من خونم به گردنت! تو را بخدا رهایم کن! گفت: کمی صبر کن تا بتو نشان بدهم که من راستگو هستم! (بنازم به دلیل محکم و دندان شکن) سپس ماهی را صدا زد! ماهی سرش را از دریا بیرون آورده و گفت: لیک لیک - (بفرمانم) ای ولی خدا! گفت: تو کی هستی؟ جواب داد من ماهی یونس هستم سرور من! گفت: بما خبر بده، ماهی گفت: ای سرور من، خداوند هر پیامبری از آدم تا جدت که مبعوث نموده بر آنها ولایت شما اهل بیت را عرضه نموده است، هر پیامبری که قبول نموده نجات یافته و به سلامتی رسیده است و هر کس که نپذیرفته یا در حمل آن توقف نموده و یا دو دل شده به مصیبت گرفتار شده است، و مصیبت آدم و غرق شدن نوح!! (هکذا والا نوح که غرق نشد، لیکن دروغگو که

حافظه ندارد) و به آتش افتادن ابراهیم و در چاه افتادن یوسف و مصیبت‌های ایوب و اشتباه داود (همه بخاطر رد ولایت مجعول بوده است) تا اینکه خداوند یونس را مبعوث نمود و به او دستور داد که ولایت امیرالمؤمنین را بپذیرد! شاهد گریه که دمش باشد شاهد ولی الله هم ماهی خواهد بود چه مدرکی بالاتر از این چشم بندی و شهادت ماهی^(۱)! آری اینست علوم اهل بیت و اسرار اهل بیت مدعیان تشیع که ماهی شهادت بدهد! آن هم با این همه اهانت و زبان درازی بر پیامبران معصوم الهی.

و بحرانی در مقدمه تفسیر البرهان از سلمان جعل نموده که به علی علیه السلام گفته است: پدر و مادرم فدایت باد ای کشته کوفان! (هكذا) تو حجتی هستی که خداوند بوسیله آن توبه آدم را پذیرفت، و یوسف را بوسیله آن نجات داد، و تو داستان ایوب و سبب تغییر نعمت الهی بر او هستی!!^(۲) و از «معانی الأخبار» نقل نموده که ابو عبدالله در باره گفته علی (ع) پرسیده شده: «امر ما سخت و سنگین می باشد (صعب مستصعب) و جز فرشته‌های مقرب یا پیامبر یا بنده‌ای که خداوند قلب او را به ایمان امتحان کرده باشد، آنرا نمی پذیرد! جواب داد که:

در میان فرشتگان مقرب و غیر مقرب وجود دارد، و در میان انبیاء مرسل و غیر مرسل! و در میان مؤمنان امتحان شده و غیر امتحان شده وجود دارد، و موضوع شما را به فرشتگان عرضه نمودند که جز مقربان آنرا نپذیرفتند، (آخر کسی نیست از این نمایشنامه نویسان کذاب و مضحک سؤال کند که دشمنی ملائکه و انبیاء با اهل بیت در چیست!!؟) و بر انبیاء عرضه شد که جز مرسلان آنرا قبول نکردند، و بر مؤمنان عرضه شد و جز امتحان شدگان آنرا قبول نکردند!^(۳)

و راجع به پدر پیامبران آدم صلوات الله علیه با کمال وقاحت نوشته اند که: کلماتی که آدم از طرف پروردگارش دریافت نمود که بوسیله آن توبه اش را قبول نمود، سؤال او بحق

۱- تفسیر نورالثقلین ۴۳۵/۳.

۲- البرهان مقدمه ص ۲۷.

۳- مقدمه البرهان ص ۲۶.

محمد (ﷺ) و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) بود^(۱). در صورتی که صریح قرآن میفرماید که: آن کلمات این بود: ﴿قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ (الأعراف: ۲۳) «گفتند: پروردگارا! ما به خویشتن ستم کردیم! و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی، از زیانکاران خواهیم بود!»

آیا مدعیان مسیحیت که دین حضرت مسیح را تبدیل و تحریف کردند مگر کاری غیر از تحریفات و غلوهای مدعیان تشیع انجام داده اند.

اینست عقیده کفر آمیز مدعیان تشیع که در کتب خود آنرا مخفی نموده و به آن ایمان دارند، ولی در میان مسلمین تقیه نموده و آنرا (بعضاً) انکار میکنند، و این جسارت‌ها و اهانت‌های قبیح آنها به برگزیدگان الهی از آنجمله به سرور پیامبران و امام انبیاء حضرت محمد (ﷺ) می‌باشد.

اهانت شیعیان به خود اهل بیت

حتی خود اهل بیت چه اهل بیت پیامبر و یا اهل بیت علی از زبان درازی و اهانت‌های مدعیان تشیع و زشتی قلم‌های آنها و خیانت باطنی آنها و پستی ضمائر آنها جان سالم بدر نبرده اند، همچنانکه به انبیاء الهی توهین کردند به اهل بیت نیز همین تهمت‌ها را روا داشتند، در باره عباس بن عبدالمطلب که عموی رسول خدا و بمثابه پدر اوست میگویند: آیه «يَدْعُوا لِمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ» لَبِئْسَ الْمَوْلَى وَلِبِئْسَ الْعَشِيرُ ﴿١٣﴾ (الحج: ۱۳) «او کسی را می‌خواند که زیانش از نفعش نزدیکتر است؛ چه بد مولا و یاوری، و چه بد مونس و معاشری!» در باره او نازل شده است!

و همچنین دو آیه «وَمَنْ كَانَتْ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا» ﴿٧٦﴾ «اما کسی که در این جهان (از دیدن چهره حق) نابینا بوده است، در آخرت نیز نابینا و

گمراه‌تر است» (اسراء: ۷۲). و آیه ۳۴ هود: ﴿وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ﴾ «..اما چه سود که) هرگاه خدا بخواهد شما را (بخاطر گناهانتان) گمراه سازد، و من بخواهم شما را اندرز دهم، اندرز من سودی به حالتان نخواهد داشت!» را در باره او میدانند^(۱).

اما پسر عموهای پیامبر و سروران بنی هاشم و والی علی و دوست او یعنی عبدالله بن عباس و برادرش عبیدالله در باره آندو میگویند: امیرالمؤمنین گفته است که: بار خدایا فلان و فلان (یعنی عبدالله و عبیدالله چنانکه در حاشیه نوشته اند) را لعنت کرده و چشمهایشان را مثل دلهایشان کور بگردان! و کوری چشمایشان را دلیل کوری دلهایشان بنما^(۲)!

اما درباره عقیل بن ابی طالب برادر علی از قول علی طبق معمول جعل کرده اند که گفته است: از اهل بیت من کسی باقی نمانده که مرا تقویت نماید و پشتیبان من باشد (عجب دروغ های شاخدار سابق در مورد قدرت او در اینجا یادتان رفته) حمزه که در روز احد کشته شد، و جعفر در روز موه کشته شد، و در میان دو نفر ذلیل و حقیر یعنی عباس و عقیل بازمانده ام! و شبیه همین را کلینی نیز از قول محمد باقر روایت کرده: در میان دو مرد ضعیف و ذلیل مانده بود که آندو نیز جدید الإسلام بودند یعنی عباس و عقیل^(۳).

و معروف و مشهور است که عباس و عقیل و آل آندو از اهل بیت نبوت هستند، چنانکه اربلی شیعی بدان اعتراف کرده است، که از رسول خدا سؤال شد که اهل بیت تو کیانند؟ گفت: آل علی و آل جعفر و آل عقیل و آل عباس^(۴).

اهانت شیعیان به فرزند پیامبر ﷺ

۱- رجال الکشی ص ۵۴ و ۵۳ و ۵۲.

۲- رجال الکشی ص ۵۲.

۳- الأنوار النعمانية الجزائری و مجالس المؤمنین ص ۷۸، و الفروع من الکافی کتاب الروضة.

۴- کشف الغمة ۱/۴۳.

روایت باطلی جعل نموده اند که هدف از آن کوچک شمردن شأن پسر پیامبر و تحقیر او در مقابل نوه اش از فاطمه (علیها السلام) اجماعین میباشد، و خلاصه روایت مجعول اینست که، رسول خدا نشسته و پسرش ابراهیم بر زانوی چپ و نوه اش حسین بر زانوی راست او قرار داشتند، که گاهی این و گاهی آنرا می بوسید، جبرئیل به او نگریسته و گفت: خدایت مرا فرستاده و بتو سلام رسانده و می گوید: این دو در یک وقت جمع نمی شوند! یکی از آندو را اختیار کن! و دومی فدای دیگری بنما! پیامبر به ابراهیم نگریسته و گریه نمود، و به سید الشهداء (به تعبیر رکیک و جسارت مقارنه بین فرزند علی و فرزند رسول الله را دقت بنما) نگریسته و گریه نمود و بعدا اظهار داشت که: مادر ابراهیم ماریه است، و اگر ابراهیم بمیرد جز من در آندوه نمیشوم، اما مادر حسین فاطمه است و پدرش علی و او پسر عموی من است، و به منزله روح و خون و گوشت من می باشد، اگر فرزندش بمیرد او و فاطمه آندوهگین میشوند، (الان این چه معرکه ای است که زنده بودن دو نفر برای خدا هم سخت شده است!!) جبرئیل را مخاطب قرار داده و گفت: ای جبرئیل! ابراهیم را فدای حسین نمودم و به مرگ او راضی شدم تا حسین زنده بماند^(۱).

اهانت شیعیان به دختران پیامبر (علیهم السلام)

به دختران پیامبر (علیهم السلام) اهانت نموده و پدری او را بر سه نفر از آنها منکر شده اند، و مدعی شده اند که آنها از پیامبر نیستند، بلکه دختر خوانده او بودند! حسن الامین شیعی مدعی است که: مؤرخان میگویند که: پیامبر چهار دختر داشته است ولی با تحقیق در متون تاریخی (بنازم به تحقیق) دلیلی برای دختر بودن غیر فاطمه الزهراء نیافتیم، و بلکه روشن اینست که بقیه دختران خدیجه از شوهر او قبل از محمد (علیهم السلام) بوده اند^(۲). الان فهمیدی معنای تحقیق در تشیع را!

اهانت شیعیان به خود علی (علیه السلام)

۱- حیات القلوب مجلسی ص ۵۹۳ وایضا مناقب شهر آشوب.

۲- دائرة المعارف الإسلامية الشيعية ۲۷/۱.

علی (علیه السلام) (امام معصوم برحسب پندار مدعیان تشیع) هم باتمام ادعاهایی که در مورد او دارند، مثل بقیه مورد اهانت و تحقیر شیعیان قرار گرفته و به او نسبت ترس و ذلت داده و به بیچارگی و مسکینی متهمش نموده اند، و مدعی شده اند وقتی که ابوبکر (رضی الله عنه) به خلافت رسید و بیعت مردم به اتمام رسید، و علی منکر خلافتش شده و از بیعت با او سرزد، ابوبکر به قنفذ گفت: بسوی او برو، اگر بیرون نیامد خانه‌اش را باز نمائید و اگر باز هم امتناع کند خانه اش را آتش بزنید، قنفذ ملعون بسوی او رفت، و بدون اجازه او و یارانش به خانه هجوم آوردند، و علی (ع) به طرف شمشیرش رفت لکن آنها از او سبقت گرفته و شمشیر را شکسته بودند، و بعضی‌ها با شمشیر به او حمله کرده و ریسمانی بر گردن او انداختند (ببینید که نمایشنامه شیعی علی را چقدر ذلیل ترسیم میکنند) و بین او و بین فاطمه (ع) که در نزد درب بود مانع شدند! و قنفذ ملعون با شلاق به فاطمه زد، و وقتی که فوت کرد هنوز آثار (دانه) ضربت قنفذ ملعون بر بازویش بود، سپس علی را کشان کشان بسوی ابوبکر بردند، (تا اینکه این نمایشنامهء مضحک ادامه داده و میگوید:) علی قبل از بیعت که ریسمان هنوز در گردنش بود فریاد میکشید، ای فرزند مادرم، این آیه را میخواند: ﴿أَبْنُ أُمِّ إِنْ الْقَوْمَ اسْتَضَعْفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي﴾ «فرزند مادرم! این گروه، مرا در فشار گذاردند و ناتوان کردند؛ و نزدیک بود مرا بکشند...» (اعراف: ۱۵۰)^(۱).

اینست علی در جعلیات شیعه که بدان تجارت نموده و مردم ساده و مقلدان جاهل را میفریبند، علی را ترسو و ذلیل و خائف و پریشان و خوار جلوه داده و در اینباره افسانه‌ها جعل نموده اند، و از طرف دیگر سخن از قوت و شجاعت و دلیری او میزنند!!

به این هم اکتفا ننموده بلکه او را متهم به ترسوئی و جبن نموده و از زبان همسرش دختر رسول اکرم فاطمه (علیها السلام) جعل نموده اند، که او را سرزنش نموده و بر او عصبانی شده، و به او طعنه زده، چرا که او در طلب فدک با فاطمه یاری ننموده است! و بر حسب بافته‌های جعلی شیعیان، فاطمه گفته است: چون جنین خود را مخفی نمودی و چون متهم خود را در

۱- کتاب سلیم بن قیس که آنرا اسرار آل محمد میدانند! ص ۸۴ و ۸۹

خفا قرار دادی^(۱) و اینکه بزعم شیعیان فاطمه از او دلیرتر بوده و او را بخاطر سکوت و نشستنش ملامت کرده است^(۲). و بیشتر از این باکمال وقاحت و بیشرمی مدعی شده اند که عمر بن خطاب (رضی الله عنه) دختر او را غضب نموده (برای اینکه منکر ازدواج و دوستی بین علی و عمر باشند) و علی نتوانسته از دختر خودش دفاع کند! (چه اتهام و افتراء و اهانتی بالاتر از این) و کلینی از قول ابو عبدالله روایت جعل نموده که میگوید: «آن فرجی بود که غضب شد»^(۳) و لهذا علی نمیخواست دخترش ام کلثوم را به ازدواج عمر در بیاورد، لیکن از او میترسید، و لهذا عموی خود عباس را برای ازدواج وکیل خود نمود!^(۴). (پس چرا غضب؟) و این علی (رضی الله عنه) که خلافت و امارت را وقتی که به او پیشنهاد شد رد کرده و گفت: مرا رها کنید و دیگری را بجوئید، و قبل و بعد از وفات عمر خلافت را فقط بخاطر اینکه اجتهاد خود را ترک نکند، چنین شخصیت عظیمی را از یک طرف برایش به خاطر عوام فریبی سینه میزنند و نوحه میخوانند و از طرف دیگر اینگونه به او اهانت میکنند، و او را با دروغهای خود اینگونه ترسیم میکنند، که مثل یک عامی قدرت طلب به هر شکلی بدنبال قدرت می باشد، و در راه آن از هر وسیله ای استفاده میکند، که حتی در این راه از خانواده و حسب و نسب و همسر و فرزندانش نیز نمیگذرد!!، به اهانت بیشمارانه آنها دقت بنما که در کتاب مورد اعتماد خود چگونه به این سرور اهل بیت اهانت کرده و جعل نموده اند که: وقتی که با ابوبکر بیعت شد، خبر به گوش علی رسیده و گفت: این اسمی است که جز برای من شایسته نیست، و در آنروز ساکت شد وقتی که شب رسید، فاطمه علیها السلام و حسن و حسین (علیهم السلام) را برداشته و در بدر هر کدام از اصحاب رسول خدا رفته و حق خود را به خاطر خدا طلب میکرد، و از آنها کمک می طلبید که هیچکس کمکی نکرد^(۵)!

۱- الأُمّالی از طوسی ص ۲۵۹ و حق الیقین از مجلسی ص ۲۰۳ و ۲۰۴ والاحنجاج از طبرسی.

۲- أعيان الشيعة ص ۲۶ قسم اول.

۳- الفروع من الکافی ۱۴۱/۲.

۴- حدیقة الشيعة از مقدس اردبیلی ص ۲۷۷.

۵- کتاب سلیم بن قیس ص ۸۲ و ۸۳.

آیا اهانتی بزرگتر از این ممکن است که به او افترا بزنند که زن و بچه‌هایش را بر خری نشانده و منزل بمنزل گدایی کرده و در میزند تا بر او رحم نموده و او را به خلافت برسانند! چه دروغ حقیر و زشتی! و دو باره اضافه نموده که:

علی وقتی دید مردم به او کمک نکردند و به نفع ابوبکر و تعظیم او متفق شدند خانه نشین شد^(۱)، به این تصویر پست و حقیری که از علی ترسیم میکنند دقت بفرمائید که چگونه از طرف مردم تحقیر شده و همه از او دوری میکنند.

ابن بابویه محدث شیعی این روایت پر از افتراء را در کتاب خودش در ضمن افسانه‌ای طولانی نقل کرده است که عوان و انصار علی اندک بوده و چگونه اینها بر علیه ابوبکر موضع گرفته و خلافتش را رد نموده اند، و علنا و در مقابل مردم بر علیه او حرف میزدند، و وقتی که یاران ابوبکر این خبر را شنیدند با شمشیرهای کشیده آمده! و گفتند: بخدا قسم اگر دوباره اینطوری حرف بزنی این شمشیرها را بر سرتان فرود خواهیم آورد، بعد از آن یاران علی در منزل‌های خود نشسته و ساکت شدند! و حرف نزدند^(۲)!

و از طرف دیگر با تمام وقاحت حتی از مزاج و طبیعت علی هم خرده گیری کرده و به او اهانت نموده و او را بخاطر افلاس و فقر عیجیونی نموده اند! «از خانواده فقیر و ناچیزی بود که همه فرزندان را دیگران پرورش دادند تا بار خرج او را سبک نمایند»^(۳)!

و بدین خاطر وقتی که پدر فاطمه، علی را برای ازدواج با او پیشنهاد کرد فاطمه قبول نکرد! «وقتی که (رسول الله ﷺ) خواست او را به ازدواج علی در آورد، مخفیانه با او در میان گذاشت، (فاطمه) گفت: ای رسول خدا رأی رأی شما است، لیکن زنان قریش راجع به او میگویند که: او دارای شکمی بزرگ و بازوهای طولانی و کتف‌های ضخیم و وکله طاس

۱- کتاب سلیم بن قیس ص ۸۳

۲- کتاب الخصال از قمی ۴۶۵/۲

۳- مقاتل الطالبیین از ابوالفرج اصفهانی ص ۲۶

و چشم بزرگ، کتف هایش مثل کتف شتر ماده! و دندان هایش بیرون آمده است که مالی هم ندارد»^(۱).

و روایتی در کافی جعل کرده اند که فاطمه علیها السلام حتی بعد از ازدواج از علی راضی نبوده و از ته دل او را نپذیرفته است! این هم روایت جعلی کافی، «بعد از اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه را به ازدواج علی در آورد پیش او رفت، او را در حالت گریه دید! سبب گریه را جویا شد، و گفت: بخدا اگر در میان اهل من بهتر از او میبود تو را به ازدواج او در نمیآوردم من تو را به ازدواج او در نیاورده ام بلکه خدا تو را به ازدواج او در آورده!»^(۲).

و اربلی از بریده نقل میکند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله به بریده گفت: بیا برویم زیارت فاطمه! وقتی که پیش او رفتیم پدرش را دیده و چشمهایش پر از اشک شد، از او پرسید دخترم چرا گریه میکنی؟ گفت: کمبود خوراک! و غم فراوان و اندوه زیاد، (و در روایت جعلی دیگری) میگوید: بخدا قسم که غم من طولانی و فقرم زیاد و مرضم طولانی شده است!^(۳).

اینها هستند مدعیان تشیع که سنگ ولایت علی را به سینه میزنند، و اینست روش آنها، آری از کسانی که از صحابه رسول خدا و از خود رسول خدا و بقیه پیامبران الهی آنهمه جسارت کرده اند انتظار دیگری نمیتوان داشت، لیکن فقط اندکی شعور کافی است که انسان فریب روضه خوانی و نمایش های بیجه گانه آنها را نخورد، آیا چنین کسانی که به پیامبران الهی اهانت میکنند احترام علی و اهل بیتش را بجا خواهند آورد؟

در یک روایت خرافی و پست و حقیر که لایق خودشان است هم علی و هم پیامبر و هم همسرش عایشه علیها السلام را مورد اهانت قرار داده و میگویند: «رسول خدا یک لحاف بیشتر نداشت و عائشه با او بود، و رسول خدا صلی الله علیه و آله بین علی و عایشه میخوابید و لحاف دیگری

۱- تفسیر قمی ۳۳۶/۲.

۲- الفروع من الکافی.

۳- کشف الغمة ۱۴۹/۱-۱۵۰.

نداشتند، وقتی که رسول خدا ﷺ در شب بیدار میشد، با دست خودش لحاف را بین خود و عایشه می‌گذاشت»^(۱).

آیا اهانتی بزرگتر و پست‌تر از این وجود دارد؟ آیا اینها از یک پیامبر عظیم الشان حرف می‌زنند یا از یک انسان پستی مثل خودشان که در این حوزه‌های جنس و لواط تربیت شده است، لعنهم الله

آری در کتب مدعیان تشیع اهانت‌های بزرگتر و حقیرتر از این هم وجود دارد، و آن اینکه روایت کرده اند که: علی در نزد پیامبر آمده و ابوبکر و عمر پیش او بودند، گفت: من بین پیامبر و عائشه نشستم! عائشه به او گفت: جایی جز روی زانوی من و زانوی رسول خدا ﷺ پیدا نکردی؟ پیامبر گفت: آرام باش عائشه!

و بار دیگر علی آمد و جایی نیافت، رسول خدا ﷺ به او اشاره کرد که اینجا (یعنی به پشت سرش) و عائشه پشت سر او ایستاده و عبایی پوشیده بود، علی (ع) آمد و بین عائشه و پیامبر نشست، عائشه عصبانی شده و گفت: برای مقعدت جایی جز در دامن من پیدا نکردی؟ رسول خدا عصبانی شده و گفت: ای حمیراء در بارهء برادرم مرا اذیت نکن^(۲)! آیا اینست اسرار آل محمد که شیعیان دارند؟ کدام نامرد بی‌غیرت این دیوثی را برای خود می‌پسندد که برای پیامبر غیور و پاکدامن اسلام چنین بگوید؟ کدام دشمن علنی اسلام چنین جسارت‌ها نموده است؟

و از طرف دیگر وقتی که علی به خلافت رسید و امیرالمؤمنین شد، باز هم از اهانت او دست بر نداشته و وقتی که به جنگی میرفت به بهانه‌های مختلف کوتاهی نموده و عذرهای می‌تراشیدند، و کتب تاریخ پر از این خیانت‌ها می‌باشد، و بارها در جنگ‌ها و فتنه‌هایی که خود همین‌ها آتش بیار معرکه‌ها بودند او را تنها می‌گذاشتند، و بدین سبب بود که فریاد کشیده و به شیعیانش (البته آنها هنوز منحرف نشده و در دام سبأیه و غلات-افراطیون- نیفتاده بودند) می‌گفت:

۱- کتاب سلیم بن قیس ص ۲۲۱.

۲- کتاب سلیم بن قیس العامری ص ۱۷۹.

«خدا شما را بکشد، دلم را پر از چرک نمودید، و سینه ام را پر از غیظ نمودید، و نفس مرا کندید، و فکر مرا با نافرمانی نامردی خراب کردید، تا اینکه قریش میگوید: فرزند ابو طالب مرد شجاعی است لیکن در جنگ بی تجربه است،... آری کسی که فرمانش برده نشود رأیی ندارد»^(۱).

خطبه‌های متعدد نهج البلاغه شاهد خون دلی علی علیه السلام از شیعیانش می‌باشد، البته آن شیعیان بزرگوار هیچ پیوندی با این مدعیان تشیع که همگی افراطی و غلات-افراطیون- می‌باشند ندارند.

اهانت شیعیان به فاطمه علیها السلام

به دختر رسول خدا و مادر حسنین و همسر علی و سرور زنان بهشت نیز اهانت نموده و به او چیزهایی نسبت داده اند که از یک زن عامی و عادی مسلمان سر زدنش زشت است، و او را متهم نموده اند که همیشه بر علی عصبانی بوده، و در هر موردی از او به پدرش شکایت می‌کرد، حتی در کارهای خیر، و محدث آنها ابن قتال نیشابوری روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای علی باغی درست کرد! علی آنرا فروخته و همه پول آنرا بین فقراء و بیچارگان مدینه تقسیم نمود، و یک درهم برای خودش باقی نگذاشت. وقتی که به منزل آمد فاطمه (ع) به او گفت: پسر عمو باغی که پدرم آنرا آباد کرده بود فروختی؟

علی گفت: بله با قیمتی بهتر از آن در حال و آینده، فاطمه گفت: پول آن کجاست؟ علی گفت: پول آنرا به چشمهایی دادم که شرم کردم با سؤال کردن خود را ذلیل نماید. فاطمه گفت: من گرسنه ام، و دو بچه من گرسنه هستند، و بدون تردید تو هم مثل ما گرسنه هستی، برای ما یک درهم هم نگذاشتی؟ و گوشه‌ای از لباس علی را گرفته و کشید. علی گفت: فاطمه مرا رهاکن، فاطمه گفت: نه بخدا قسم، بین من و تو پدرم حکم باشد! جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده و گفت: خدا به تو سلام می‌رساند! و میگوید: از طرف

من به علی سلام برسان! و به فاطمه بگو: تو حق نداری دست به علی بزنی^(۱)! (خوب این هم نمایشنامه مدعیان علوی که هم مسخره خدا و رسول و دین است)

و باز هم به فاطمه علیها السلام اتهام زده اند که پیش ابوبکر و عمر رضی الله عنهما رفته «و با آنها مشاجره نموده و در میان مردم فریاد میکشیده و فدک را میخواست که مردم در دور او جمع شده اند»^(۲)! یکبار «با عمر گلاویز شده و یقه اش را کشیده»^(۳). و یکبار ابوبکر را تهدید کرده و گفته است: «اگر دست از علی برداری من موهایم را باز کرده و یقه ام را پاره میکنم»^(۴)! و با خلفاء هم درگیر شده تا اینکه خانه او را آتش زده، و خود او را هم زده و پهلویش را شکسته اند و او در نهایت هم سقط جنین نموده است! و بخاطر این ضربه‌ها هم از دنیا رفت^(۵) که الان نظام شیعی ایران ایام فاطمیه برای همین یاوه‌ها بنام فاطمیه گذاشته است!

آیا این ساحران سفیه و تجار دین برای همسر خمینی و یا همسران خودشان چنین حقارت‌ها و سفاهت‌هایی را قبول دارند؟ البته امثال این خرافات عقل ستیز مبنای کتب و فکر شیعی است که جای تفصیل آن در اینجا نیست.

اهانت شیعیان به حسن بن علی علیه السلام

هیچکس در میان شیعه مثل امام حسن بن علی سالار اهل بهشت مورد اهانت قرار نگرفته است، بعد از اینکه به علی و محمد و فاطمه و... در لباس دوستی آن همه اهانتها را روا داشتند نوبت حسن مجتبی رسید، بعد از اینکه شیعیان اولیه (که صد البته مثل شیعیان بعدی از غلات -افراطیون- نبوده و هنوز به بدعت‌هایی مثل امامت و ولایت و... که ابن سبأ برایشان ساخته بود معتقد نبودند)، او را بخلافت رساندند، درست همانطور که پدرش را جگر خون کردند

۱- روضة الواعظین ۱/۱۲۵.

۲- کتاب سلیم بن قیس ص ۲۵۳.

۳- أصول الکافی.

۴- تفسیر العیاشی ۶۷/۲ و الروضة من الکافی ۲۳۸/۸.

۵- کتاب سلیم بن قیس ص ۸۴-۸۵.

او را نیز مثل پدرش سر شکسته نموده و دست از کمک او نیز برداشتند، و مثل پدرش و حتی بیشتر از او نیز به او خیانت و اهانت کردند.

یعقوبی مؤرخ شیعی میگوید:

«حسن بعد از پدرش دو ماه و در روایتی چهار ماه صبر نمود و بعد از آن عیدالله بن عباس را همراه با دوازده هزار نفر برای جنگ با معاویه روانه نمود، معاویه یک میلیون درهم برای عیدالله بن عباس فرستاد و او هم همراه با هشت هزار نفر از لشکریانش به او (معاویه) پیوست، و معاویه مغیره بن شعبه و عبدالله بن شعبه و عبدالله بن عامر و عبدالرحمن بن ام حکم را بسوی حسن فرستاد، و آنها در مدائن که حسن خیمه زده بود پیش او رسیدند، سپس از پیش او خارج شده و در میان مردم اعلان نمودند که خداوند بوسیله فرزندان پیامبر خون (مسلمانان) را حفظ نمود! و فتنه آرام شده و از بین رفته، و او صلح را پذیرفت، لشکر (حسن) مضطرب شده و در صداقت آنها تردید نکردند، و لهذا به حسن حمله کرده و خیمه‌هایش را تاراج کردند، حسن سوار اسبش شده و بسوی «مظلم ساباط» رفت، اما جراح بن سنان اسدی که به کمین نشسته بود به او حمله کرد و زانویش را زخمی نمود، لیکن او ریش جراح گرفته و گردنش را کج نموده و شکست،

و حسن به مدائن حمل شده که شدیداً خونریزی میکرد، و زخمش شدت گرفت و مردم از دور او پراکنده شدند، و معاویه به عراق رسید و بر کارها غلبه نمود، و حسن بشدت زخمی بود، وقتی که حسن دید که در مقابل معاویه قدرتی ندارد و یارانش هم از گرد او پراکنده شده اند با معاویه صلح نمود»^(۱).

۱- تاریخ یعقوبی ۲/۲۱۵ البته مؤرخان و مبلغان شیعی خجالت میکشند بگویند که: حسن با معاویه صلح و بیعت نمود، و به تأویل های رکیکی پناه میبرند که هم عقل و هم اندیشه از آن شرم دارد، و لهذا همیشه میگویند: صلح کرده نه بیعت، و تسلیم امارت و خلافت معاویه نشده است! لیکن این روایت از خود شیعیان را که اعترافی روشن است و برای اهل انصاف کافی است، توجه بفرمائید: کشی که از علماء بزرگ شیعه در رجال است روایت میکند که: معاویه به حسن بن علی علیه السلام نوشت که تو و حسین و یاران علی بیائید، و قیس بن سعد بن عبادہ انصاری همراه با آنها خارج شده و به شام آمدند، و معاویه

مسعودی شیعی در کتاب خود آورده که، حسن علیه السلام بعد از اتفاق خود با معاویه سخنرانی نموده و گفته: ای اهل کوفه! من اگر از شما فقط سه خصلت را نمی‌دیدم برای نگرانی و تعجبم کافی بود، اینکه پدر مرا کشتید، و خیمه مرا غارت کردید، و شکمم را با کارد زخمی کردید، من با معاویه بیعت کردم بشنوید و مطیع باشید.

و اهل کوفه که از شیعیان او بودند به خیمه او هجوم آورده بودند که اساسیه او را غارت کرده و با خنجر به شکم او ضربت وارد کرده بودند، وقتی که از خیانت آنها مطمئن شد به صلح با معاویه تن داد.

و به او اهانت نموده تا حدی که: «به خیمه او هجوم آورده و اساسیه‌هایش را تاراج کرده و حتی جانمازیش را از زیر برداشتند، و سپس عبدالرحمن بن عبدالله جعال از دی به او حمله کرده و رداء او را از گردنش برداشت، تا اینکه حسین با شمشیرش بدون رداء بر زمین نشست»^(۱).

«شخصی از بنی اسد جراح بن سنان ضربتی بر زانوی او وارد نمود که گوشتش پاره شده و به استخوان رسید، .. و حسن با تختی به مدائن حمل شد... در آنجا مشغول معالجه زخمش شد، و در این میان عده‌ای از سران قبائل مخفیانه با معاویه مکاتبه کرده و اطاعت خود را از او اعلان نموده و از او خواستند که سرعت بسوی آنها حرکت کند، و وعده دادند که با نزدیک شدن لشکریانش حسن را یا ترور و یا به او تحویل بدهند، و حسین علیه السلام این حرف

که سخنرانان هم برایشان مهیا کرده بود به آنها اجازه ورود داد، و گفت: ای حسن بلند شو و بیعت کن بلند شد و بیعت کرد، سپس به حسین گفت: بلند شو و بیعت کن، بلند شد و بیعت کرد، سپس به قیس گفت: بلند شو و بیعت کن، به طرف حسین علیه السلام (بجای حسن که شدت انکار او را راجع به صلح میدانست) نگاه کرد، و منتظر دستور او بود، گفت: ای قیس او (حسین) امام من است، و در روایتی حسن بسوی او بلند شد و گفت: ای قیس بیعت کن و بیعت کرد. رجال الکشی ص ۱۰۲.

به گوشش رسید، پس حسن بیش از پیش از سوء نیت و بیوفائی آنها مطمئن شد، مخصوصاً اینکه به او ناسزا گفته و تکفیرش نموده و مال و خونس را حلال نمودند^(۱). همچنانکه با دست او را اذیت میکردند با زبان نیز او را آزار میدادند، کشی از ابوجعفر نقل میکند که میگوید:

فردی از اصحاب حسن علیه السلام که اسمش سفیان بن ابی لیلی که بر سواریش نشسته بود پیش حسن آمد که در حیاط منزلش پنهان بود، به او گفت: سلام بر تو ای ذلیل کننده مؤمنان، حسن پرسید که اینرا از کجا میگویی؟ گفت: مسئولیت امت را از دوش خود برداشتی و آنرا به این طاغوت دادی که بدون دستور خدا و قرآن حکومت میکند^(۲). و خود حسن خیلی روشن و صریح توضیح داده که شیعیان او و شیعیان پدرش چه اهانت هایی به او کردند و می فرماید:

آری بخدا قسم معاویه از اینها که بزعم خود شیعیان ما هستند برایم بهتر است، میخواستند مرا بکشند، و مال مرا تاراج کردند، والله! اگر از معاویه عهد و پیمان بگیرم تا خون خود را حفظ نموده و خانواده خود را در امن و امان قرار بدهم بهتر است از اینکه اینها مرا بکشند و خانواده ام و اهل بیتم ضایع شوند، بخدا قسم اگر با معاویه میجنگیدم اینها گردن مرا گرفته و تحویل او میدادند، والله من با عزت با او صلح کنم بهتر از این است که من اسیر او بوده و مرا بکشد، و یا اینکه بر من منت بگذارد که تا دنیا هست معاویه (و فرزندانش) بر ما بنی هاشم طعنه بزنند^(۳)!

و باز هم شیعیانش به او اهانت نموده و امامت را از نسل او برداشتند! و حتی فتوای کفر هرکسی از فرزندانش را که چنین ادعایی بکند سلفاً صادر کردند.

اهانت شیعیان به حسین بن علی علیه السلام

۱- کشف الغمة ص ۵۴۰ و ۵۴۱ و الإرشاد ص ۱۹۰ والفصول المهمة فی تعریف الأئمة ص ۱۶۲.

۲- رجال الکشی ص ۱۰۳.

۳- رجال الکشی ص ۱۰۳.

حتی شانس حضرت حسین نیز در نزد شیعیان بهتر از برادر و مادر و پدرش نبود، باتمام غلو و افراط ظاهری که بر او نموده و سینه زده و برایش نوحه میخوانند لیکن هم در عمل و هم در گفتار به او اهانت‌ها نموده اند، و روایت جعل نموده اند که:

فاطمه علیها السلام از حامله شدن او کراهت داشت، و چند بار مژده ولادت او را رد نمود، و حتی رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز مژده ولادت او را نمیخواست بپذیرد، و فاطمه با کراهت وضع حمل کرد، و به خاطر این کراهت مادر او بود که حسین از مادرش شیر نخورد، مهمترین کتاب حدیث شیعه یعنی کلینی از جعفر نقل میکند که:

جبرائیل پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و گفت: فاطمه علیها السلام بچه ای بدنیا خواهد آورد که که امت تو بعد از تو او را خواهد کشت، و وقتی که فاطمه به او حامله شد از حمل او کراهت داشت، و وقتی که او را زائید کراهت داشت، سپس ابو عبدالله علیه السلام گفت:

در دنیا مادری ندیده اید که نوزادی بدنیا بیاورد و از او بدش بیاید، لیکن از او بدین خاطر بدش آمد که میدانست که او کشته خواهد شد، و گفت که: آیه ۱۵ سوره احقاف: ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا﴾ «ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند، مادرش او را با ناراحتی حمل می کند و با ناراحتی بر زمین می گذارد» در باره او نازل شده است ^(۱)!

چه دروغ و اهانتی بزرگتر از این؟

«حسین نه شیر فاطمه و نه از هیچ زن دیگری را نپذیرفت، پیامبر انگشت ابهام خود را در دهان او گذاشته و او به اندازده دو تا سه روز شیر میخورد» ^(۲)!!

و رفتار شیعیان با او نیز درست مثل رفتارشان با پدر و برادر او بود، همهء مؤرخان شیعه متذکر شده اند که اهل کوفه که مرکز شیعه بود که در بارهء کوفه روایت جعل نموده اند که

۱-الأصول من الکافی کتاب الحجة ۴۶۴/۱ باب مولد الحسین.

۲- ایضا ص ۴۶۵.

جعفر گفته است: «ولایت ما به آسمانها و زمین و کوهها و شهرها عرضه شد جز اهل کوفه کسی آنرا نپذیرفت»^(۱)، همان کوفه‌ای که در باره آن جعل نموده اند که: «خداوند از میان شهرها چهار شهر را انتخاب کرده است، والتین والزیتون و طور سینین و هذا البلد الامین، تین مدینه است زیتون بیت المقدس و طور سیناء کوفه است و بلداً الامین مکه است»^(۲)!

از همین کوفه حدود ۱۵۰ نامه به حسین نوشتند که:

«بسم الله الرحمن الرحيم، از طرف شیعیان حسین و شیعیان پدرش امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب به امیرالمؤمنین حسین بن علی، سلام خداوند بر تو باد، اما بعد، همانا مردم منتظر شما هستند، و بدون شما هیچ نظری ندارند، شتاب کن، شتاب کن، ای فرزند رسول خدا، والسلام علیکم ورحمة الله»^(۳).

و در نامه ای دیگر: «اما بعد: باغ‌ها سبز شده، و ثمره‌ها رسیده، اگر خواستی بیا که سربازان آماده‌ای در خدمتت می‌باشد. والسلام»^(۴).

وقتی که نامه‌ها و قاصدها، پشت سرهم به او میرسید، پسر عمویش مسلم بن عقیل را بسوی آنها روانه نمود، کوفی‌ها بسوی او سرازیر و در دور او جمع شده، و با گریه با او بیعت نمودند، و تعدادشان از هجده هزار نفر تجاوز میکرد^(۵).

و بعد از چندی مسلم بن عقیل به او نوشت: «تو در اینجا صد هزار شمشیرزن داری و تأخیر روا مدار»^(۶). پس حسن علیهم السلام در جوابشان نوشت: من در هشتم ذی حجه روز تروییه بطرف

۱- بصائر الدرجات از صفار جزء دوم باب دهم.

۲- مقدمه البرهان ص ۲۲۳

۳- کشف الغمة ۳۲/۲ الإرشاد ص ۲۰۳ الفصول المهمة فی معرفة أحوال الأئمة ص ۱۸۲.

۴- الإرشاد: مفید ص ۲۰۳ و أعلام الوری از طبرسی ص ۲۲۳.

۵- الإرشاد: از مفید ص ۲۰۵ و ۲۲۰.

۶- الإرشاد ص ۲۲۰.

شما از مکه حرکت میکنم و اگر قاصدم رسید در کار خود آماده باشید که من بزودی می‌آیم»^(۱).

لیکن طبق عادت دیرینه شیعه کارها دگرگون شد، و مسلم بن عقیل بدون هیچ یاور و کمکی کشته شد، وقتی که خبر وفاتش به حسین رسید و لشکر ابن زیاد در کوفه با او روبرو شد، با یک نعلین و لنگ و رداء خارج شد و بعد از حمد و ثنای خداوند گفت: ای مردم: من پیش شما نیامدم تا اینکه نامه‌های شما رسید که بطرف ما بیا، که ما امام نداریم، تا شاید خدا بوسیله تو ما را بر حق و هدایت جمع نماید، اگر شما برسر حرفتان هستید من آمده‌ام، از عهد و میثاق خود که مرا مطمئن نماید بمن بدهید، و اگر این کار را نکنید و از آمدن من ناخشنود هستید بجایی برمیگردم که از آنجا آمده‌ام»^(۲).

سپس او را تنها گذاشته و از او روی گردانده و او را بدست دشمنش تسلیم کردند، تا اینکه تنها و با تنی چند از خانواده و دوستانش شربت شهادت نوشید، و این حرفی است که شیعیان قبل از دیگران بدان اعتراف میکنند، محسن‌الأمین شیعی متعصب مینویسد:

«بیست هزار نفر از اهل عراق با حسین بیعت کردند، ولی به او خیانت نموده و بر او خروج کردند»^(۳).

و یعقوبی مینویسد: «خیمه اش را تاراج کرده و به همسر و بچه‌هایش اهانت کرده و آنها را به کوفه بردند، و وقتی که آنها داخل کوفه شدند، زنان کوفه شیون و زاری میکردند، علی بن حسین گفت: اینها برای ما شیون میکنند پس چه کسی مارا کشت»^(۴)!

اینها هستند شیعیان و رفتارشان و آنها هستند اهل بیت کرام، و اینست رفتار و کردار مدعیان تشیع با اهل بیتی که سنگ محبت و ولایت آنها را به سینه میزنند، و قضاوت در اینمورد با خوانندهء منصف و عاقل مییاشد.

۱- الإرشاد ص ۲۲۰.

۲- الإرشاد ص ۲۲۴.

۳- أعيان الشيعة قسمت اول ص ۳۴.

۴- تاریخ یعقوبی ج ۱ ص ۲۳۵.

اهانت شیعیان به بقیه اهل بیت

حتی بقیه اهل بیت علی و اهل بیت نبی نیز از اهانت و ایذاء و جسارت و گستاخی مدعیان تشیع نجات نیافته‌اند، و همه آنهایی که برای انتقام خون حسین قیام کرده و یا دنبال حکم و حکومت بوده و یا ادعای رهبری و زعامت نموده‌اند، (البته غیر از هشت نفر از آل حسین) همگی مورد تکفیر و تفسیق شیعیان واقع شده‌اند، چه اینها (غیر از هشت نفر) از فرزندان حسین باشند یا فرزندان علی، مثل محمد بن حنیفه که پسر علی است و یا فرزندش هاشم و زید بن زین العابدین و فرزندش یحیی و عبدالله بن محض بن حسن مثنی و فرزندش محمد ملقب به نفس الزکیة و برادرش ابراهیم و دو فرزند جعفر یعنی افطح و محمد، و دو نوه حسن مثنی یعنی حسین بن علی و یحیی بن عبدالله، و دو فرزند موسی کاظم یعنی زید و ابراهیم، و فرزند علی النقی یعنی جعفر بن علی و دیگران، که بسیار بسیار هستند از علوی‌ها و طالبی‌ها که اصفهانی در کتاب «مقاتل الطالیین» آنها را ذکر کرده است، و همچنین فرزندان جعفر بن ابی طالب و عقیل بن ابی طالب، و هکذا همه کسانی که از عباسیان که به اعتراف خودشان از اهل بیت و پسرعموهای پیامبر هستند، و هم چنین فاطمیان^(۱) مصر را، همه اینها را تکفیر نموده‌اند، روایاتی در اینمورد از زبان امام باقر جعل نموده‌اند که: از در باره آیه: ﴿وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ﴾ (الزمر: ۶۰) «در روز قیامت کسانی را که بر خدا دروغ بستند صورت هایشان سیاه خواهد شد» پرسیده شد، گفت: در باره کسی است که امام نیست میگوید: امام است، گوید: پرسیدم، حتی اگر او علوی باشد؟ گفت: حتی اگر علوی باشد، میگوید: پرسیدم: حتی اگر از فرزندان علی علیه السلام باشد؟ گفت: حتی اگر هم باشد، (و در روایتی از جعفر بن باقر) حتی اگر فاطمی علوی باشد^(۲).

۱- با وجودیکه فاطمیان خود از غلات -افراطیون- شیعه میباشند باز هم از طرف شیعیان مخصوصا نویسنده نهج البلاغه شریف رضی و برادرش مرتضی مورد تکفیر قرار گرفتند. النجوم الزاهرة فی ملوک مصر والقاهرة از جمال الدین اتابکی ۲۲۹/۴ و ۲۳۰.

۲- أصول الکافی ۳۷۲/۱.

و نیز روایت جعل کرده اند که: کسی که ادعاء امامت کند و شایسته به آن نباشد کافر است^(۱).

اما هشت ذریه حسین که لقب امام به آنها دادند، و نهم موهوم، اینها هم از نظر تحقیر و تصغیر از طرف شیعیان کمتر از پیشینیان خود نبوده اند، در باره آنها هم سخت جسارت کرده و آنها را هم سرشکسته نموده و بر آنها خندیده، و تهمت‌هایی زده اند که آنها بدون شک مبری هستند.

اهانت شیعیان به علی بن حسین علیه السلام

علی بن حسین ملقب به زین العابدین که او را امام مقتدی و مطاع بعد از پدرش میدانند، و بر او افترا زده اند که او از مردم عامی و عادی هم ترسوتر بود، و به عبودیت یزید اعتراف کرده است!

کافی از زین العابدین محمد باقر روایت جعل میکند که:

یزید بن معاویه که قصد حج داشت داخل مدینه شد، قاصدی به یکی از افراد قریش فرستاد و از او سؤال نمود که آیا اعتراف میکنی که تو بنده من هستی و اگر بخواهم تو را میفروشم و یا تو را برده میکنم، آن مرد به او گفت: بخدا ای یزید نه نسب تو در قریش از من بهتر است و نه پدرت در دوران جاهلیت و یا اسلام از پدر من بهتر بوده است، و نه تو در دین بهتر از من هستی، چطور من میتوانم با حرف تو موافقت کنم، یزید گفت: اگر موافقت نکنی بخدا که تو را خواهم کشت، آن مرد جواب داد که دستور تو برای کشتن من از کشتن حسین فرزند پیامبر بزرگتر نخواهد بود، پس دستور داد که او را بکشند، بعد از آن این افسانه جعلی ادامه میدهد که:

سپس علی بن حسین علیه السلام را آورده و به همان سخنی را گفت که، به آن مرد قریشی گفته بود، علی بن حسین علیه السلام به او گفت: آیا من اگر موافقت نکنم مثل آن مرد دیروزی مرا

نمیکشی؟ یزید لعنه الله گفت: چرا، پس علی بن حسین (علیه السلام) به او گفت، من با آنچه گفتی موافقم، و من بنده‌ای مجبور هستم، اگر خواستی مرا ننگه دار و اگر خواستی بفروش^(۱)!!

و حتی در مورد فرزندش و مادرش نیز او را مورد اذیت و اهانت قرار دادند، روایتی از یکی از ائمه معصومین جعل کرده اند که شیعه‌ای از او می‌پرسد: من دو همسایه دارم که ناچارم با آنها معاشرت داشته باشم، یکی ناصبی (یعنی سنی) و دیگری زیدی است، با کدامیک معاشرت کنم؟ (امام) گفت: هر دو آنها مساوی هستند،... آن یکی بر علیه شما است و این یکی (یعنی زیدی) بر علیه ما میباشد^(۲).

و در باره مادرش او را اذیت نموده و جعل کرده اند که:

بعد از کشتن حسین همه مردم مرتد شدند جز پنج نفر: ابو خالد کابلی و یحیی بن ام الطویل و جبیر ابن مطیع و جابر بن عبدالله و شبکه همسر حسین بن علی^(۳).

اهانت شیعیان به محمد باقر و فرزندش جعفر

اما محمد باقر و فرزندش جعفر صادق مظلومان حقیقی هستند که هر چه تهمت و افترا و زشتی و رسوایی از نفاق و ترس و غدر و خیانت و دروغ بوده به آندو نسبت داده و به اسم آندو جعل کرده اند، و مذهب باطنی و ویرانگر خود را بنام آندو تمام کرده اند تا در میان مردم رواج یابد، و مسلک و مذهبی اختراع کرده و بنام آنها تمام کرده اند که خود آنها از آن خبر نداشتند، و گفته اند: که باقر بخاطر ترس و زبونی حرام خدا را حلال میکرده است! مثلاً فتوی میداده است که «آنچه را که باز و مرغ شکاری بکشد حلال است، (با اینکه حرام است)»^(۴). و چندین روایت در حرمت آن چه را که مرغ شکاری بکشد آورده اند.

۱- الروضة من الکافی ۲۳۴/۸ و ۲۳۵.

۲- الروضة من الکافی ۲۳۵/۸.

۳- مجالس المؤمنین از شوشتری مجلس پنجم ص ۱۴۴.

۴- فروع الکافی ۲۰۸/۶.

و زرارہ بن اعین کہ از بزرگترین راویان شیعه بوده و مدار و محور مذهب بر او می‌باشد در باره محمدباقر می‌گوید: او شیخی است کہ در بحث و جدال علمی ندارد^(۱)، و از همین زرارہ بن اعین نقل می‌کنند کہ او گفته است: من از محمد باقر مسئلہ‌ای پرسیدم و بمن جواب داد، و سپس شخصی آمد و از همان موضوع پرسید، بہ او جواب دیگری داد کہ برخلاف جواب من بود، و بعد از آن شخص دیگری آمد و بہ او جواب دیگری غیر از دو جواب اولی داد، و وقتی کہ آندو خارج شدند، گفتم: ای فرزند رسول خدا! دو نفر از شیعیان شما در عراق بودند، و بہ ہر کدام یک جواب دادی!

گفت: ای زرارہ این برای حفظ ما و شما بہتر است! و اگر بر یک موضوع متفق شوید مردم شما را می‌شناسند! و بہ ضرر ما و شما می‌باشد! (آخر مگر دروغ و نفاق و ترس غیر از اینست؟).

گفت: بعد از آن بہ ابو عبد اللہ علیہ السلام گفتم: شیعیان شما را اگر در آتش و یا بر سر نیزہ حمل کنند می‌روند، ولی از پیش شما کہ بیرون می‌روند اختلاف دارند می‌گوید: درست مثل پدرش بمن جواب داد^(۲).

و راجع بہ جعفر می‌گویند کہ: در جلوی ابوحنیفہ از او ستایش کردہ و از تعبیر خواب او خوشحال شدہ و گفته است کہ: بحق اصابت کردہ است، ولی وقتی کہ بیرون رفتہ او را مذمت نمودہ و گفته: این ناصبی است، و وقتی از ستایش او سؤال می‌شود می‌گوید: تقیہ نمودہ و قصدش این بودہ کہ بہ باطل اصابت کردہ است!! و اینکه او بہ ہفتاد شکل صحبت می‌کند^(۳)، (پس صد رحمت بہ نفاق منافقین) البتہ بدون شک کہ امام جعفر و بقیہ ائمہ اہل بیت کرام از این افتراہا مبری می‌باشند، از آنجملہ روایت کشی از زرارہ کہ می‌گوید: بخدا اگر تمام آنچه را کہ من از ابو عبد اللہ می‌شنیدم روایت می‌کردم آلت مردان حتی بر سر چوبہا ہم بلند می‌شد^(۴)!.

۱- أصول الکافی.

۲- أصول الکافی ص ۶۵.

۳- روضة الکافی ۲۹۲/۸ تعبیر خواب‌ها و بصائر الدرجات جزء ششم.

۴- رجال الکشی ص ۱۲۳ شرح حال زرارہ.

اهانت شیعیان به موسی بن جعفر

و اما موسی بن جعفر و مادرش را نیز بدین شکل زشت و حقیر اهانت نموده اند، و آن اینکه ابو جعفر کلفتی خریده و از او پرسید که: باکره هست یا نه؟ و آن کلفت جواب داد که این برده فروشان هر آن چه را که بدستشان برسد خراب و فاسد می کنند، و اینکه چند بار از مقعد با او نزدیکی کرده، و با این حال به جعفر گفت: این کلفت را بگیر، و از همین کلفت (با این وضع) بهترین فرد روی زمین یعنی موسی بن جعفر علیه السلام را بدنیا آورد^(۱)!!

و بر علم و عقل او خرده گرفته و ابو بصیر راجع به او گفته است که: رفیق ما (یعنی موسی بن جعفر) هنوز علمش کامل نیست، چون فتوا داده است که زن شوهر دار اگر ازدواج کند حکمش رجم می باشد، و همین ابوبصیر مرادی او را متهم نموده است که اهل دنیا می باشد^(۲).

اهانت شیعیان به علی بن موسی

به او افترا زده اند که نزدیکی مرد با همسرش را از راه مقعد (لواطت) جائز می دانسته است^(۳)!!

و همان داستانی که راجع به پدرش موسی بن جعفر درست کرده بودند بر او نیز جعل کرده اند، و افسانه های سخیف دیگر که ما اهل بیت کرام را بسی برتر از سخنان بیهوده شیعه میدانیم و همین اهانت ها را بر امام نهم و دهم و یازدهم خود نیز روا داشته اند.

بیزاری اهل بیت از شیعیان

قبل از اینکه قلم را متوقف نموده و این موضوع را پایان برسانیم بد نیست مختصری از موضع ائمه اهل بیت را از این مدعیان تشیع بدانیم، برای اینکه خود آنها از رفتار و کردار اینها

۱- أصول الكافي كتاب الحجة باب مولد موسی بن جعفر ۴۷۷/۱ البته روایت خیلی زشت تر آنست که معنایش را نقل کردیم.

۲- رجال الکشی ص ۱۵۳ و ۱۵۴.

۳- الاستبصار از طوسی باب إتيان النساء ما دون الفرج ۳۴۳/۳ و این طوسی خائن که با مغول همکاری کرد از این روایات لواطت زیاد دارد، و عیون أخبار الرضا از ابن بابویه ۱۷/۱ و ۱۸ و أصول الكافي ۴۸۶/۱.

مطلع بوده اند، و بدین سبب برای روشن کردن مردم از این مدعیان دروغین هم کوتاهی نکرده اند، و همه آنها را از اول تا آخر نفرین نموده اند.

اولین کسی که مبتلا به اینها شد خود علی بن ابی طالب علیه السلام بود که آنها را مثل مجرمین و معاندین حساب می کرد.

«علی علیه السلام در حالی که از درنگ اصحاب خود در امر جهاد، و مخالفت ورزیدنشان با رأی و نظر خود ملول شده بود، بر منبر شد و چنین فرمود: برای من جز کوفه قلمروی باقی نمانده است. تنها بست و گشاد کارهای کوفه است که با من است. ای کوفه اگر جز تو جای دیگری برای من نمانده، و تو نیز دستخوش گردبادهای توفنده‌ای، خدا چهره‌ات را زشت گرداناد. خبر یافتم که بسر بر یمن غلبه یافته، به خدا سوگند، پندارم که این قوم بزودی بر شما چیره شوند. زیرا آنها با آنکه بر باطل اند، دست در دست هم دارند و شما با آنکه بر حق هستید، پراکنده‌اید. شما امامتان را، که حق با اوست، نافرمانی می کنید و آنان پیشوای خود را با آنکه بر باطل است فرمانبردارند. آنان با بیعتی که با پیشوای خود کرده‌اند، امانت نگه می دارند و شما خیانت می ورزید. آنان در شهرهای خود اهل صلاح و درستی هستند و شما اهل فساد و نادرستی. به گونه‌ای که اگر قدحی چوبین را به یکی از شما سپارم، ترسم که حلقه‌ها و تسمه آن را بدزدد. بار خدایا، من از اینان ملول گشته‌ام و اینان از من ملول گشته‌اند. من از ایشان دلتنگ و خسته شده‌ام و ایشان از من دلتنگ و خسته شده‌اند. بهتر از ایشان را به من ارزانی دار و بدتر از مرا بر ایشان برگمار. بار خدایا، دل‌هایشان آب کن، انسان که نمک در آب. به خدا سوگند، دوست دارم به جای انبوه شما، تنها هزار سوار از بنی فراس بن غنم در فرمان داشتم «هنالک لو دعوت أتاك منهم فوارس مثل أرمية الحميم» اگر آنان را فراخوانی، به یکباره، سوارانی چون ابرهای تابستانی می تازند و به سوی تو می آیند»^(۱). در خطبه ۲۷ از آن حضرت علیه السلام:

«اما بعد .. شب و روز، در نهان و آشکارا، شما را به نبرد با این قوم فرا خواندم و گفتم که: پیش از آنکه سپاه بر سرتان کشند، بر آنها بتازید. به خدا سوگند، به هیچ قومی در

خانه‌هایشان تاخت نیاوردند. مگر آنکه زبون خصم گشتند. شما نیز آن قدر از کارزار سر بر تافتید و کار را به گردن یکدیگر انداختید و یکدیگر را نصرت ندادید، تا هر چه داشتید به باد یغما رفت و سرزمینتان جولانگاه دشمنانتان گردید.

وقتی می‌نگرم که شما را آماج تاخت و تاز خود قرار می‌دهند و از جای نمی‌جنبید، بر شما می‌تازند و شما برای پیکار دست فرا نمی‌کنید، می‌گویم: که قباح و ذلت نصیبتان باد خدا را معصیت می‌کنند و شما بدان خشنودید. چون در گرمای تابستان به کارزارتان فراخوانم، می‌گویید که: در این گرمای سخت چه جای نبرد است، مهلتان ده تا گرما فروکش کند، و چون در سرمای زمستان به کارزارتان فراخوانم، می‌گویید که: در این سورت سرما، چه جای نبرد است؟ مهلتان ده تا سورت سرما بشکند. این همه که از سرما و گرما می‌گریزید به خدا قسم از شمشیر گریزانتريد.

ای به صورت مردان عاری از مردانگی، با عقل کودکان و خرد زنان به حجله آرمیده، کاش نه شما را دیده بودم و نه می‌شناختمتان. این آشنایی برای من، به خدا سوگند، جز پشیمانی و اندوه هیچ ثمره‌ای نداشت. مرگ بر شما باد، که دلم را مالا مال خون گردانیدید و سینه‌ام را از خشم آکنده ساختید و جام زندگیم را از شرنگ غم لبریز کردید و با نافرمانیهای خود اندیشه‌ام را تباه ساختید. تا آنجا که قریش گفتند: پسر ابو طالب مردی دلیر است ولی از آیین لشکرکشی و فنون نبرد آگاه نیست خدا پدرشان را بیامرزد آیا در میان رزم‌آوران، رزم‌دیده‌تر از من می‌شناسند، یا کسی را که پیش از من قدم به میدان جنگ نهاده باشد؟ ..آری، کسی را که از او فرمان نمی‌برند چه رأی و اندیشه‌ای تواند بود». و در خطبه ۶۸ در نکوهش شیعیانش میفرماید:

چند با شما مدارا کنم، چونان که با اشتران جوانی که کوهانشان از درون ریش است و از برون سالم، مدارا کنند. یا با کهنه جامه‌ای که اگر از یک جای پارگی آن را بدوزند، از جای دیگر پاره شود. هر بار که طلایه لشکر شام از دور پدیدار گردد، هر یک از شما به خانه خود می‌گریزید و در را به روی خود می‌بندید. همانند سوسماری، که از بیم، در سوراخ خود پنهان می‌شود، شما نیز به سوراخ خود می‌خزید. یا مانند کفتار به لانه پنهان می‌شوید. به خدا

سوگند، خوار و ذلیل کسی است که شما یاریش کرده باشید. هر که شما را چون تیر به سوی خصم افکند، تیر سوفار شکسته و بی‌پیکان، به سوی او افکنده است. به خدا سوگند، که به هنگام آرمیدن در عرصه آرامش خانه، شمارتان بسیار است و در زیر پرچم نبرد، اندک.

می‌دانم داروی درد شما چیست و این کثری را چگونه راست توان کرد؟. ولی نمی‌خواهم شما را اصلاح کنم، در حالی که خود را تباه کرده باشم. خداوند خوارتان سازد و بدبخت و بی‌بهره گرداند. آنسان که باطل را می‌شناسید، حق را نمی‌شناسید و آنسان با باطل مبارزه نمی‌کنید که به نابود کردن حق کمر بسته‌اید». و در خطبه ۹۶ می‌فرماید:

«... مردم از ستم فرمانروایان خود بیمناک‌اند و من از ستم رعیت خویش در هراسم. شما را به جهاد برانگیختم، از جای نجنیدید، خواستم سخن خود به گوش شما برسانم، نشنیدید، در نهان و آشکارا دعوتتان کردم، پاسخ ندادید، اندرزان دادم نپذیرفتید. حاضرانی هستید به مثابه غایبان و بندگان هستید چون خداوندان. سخنان حکمت‌آمیز بر شما خواندم از آن رمیدید. به اندرزه‌های نیکو پندتان دادم هر یک از سویی پراکنده شدید. شما را به جهاد با تبه‌کاران فرا می‌خوانم، هنوز سختم به پایان نرسیده، می‌بینم هر کس که به سویی رفته است، آنسان که قوم «سبا» پراکنده شدند. به جایگاههای خود باز می‌گردید و یکدیگر را به اندرزه‌های خود می‌فریبید. هر بامداد شما را همانند چوب کجی راست می‌کنم و شب هنگام خمیده چون پشت کمان نزد من باز می‌گردید. راست کننده به ستوه آمده و، کار بر آنچه راست می‌کند دشوار گردیده.

ای کسانی که به تن حاضرید و به خرد غایب، هر یک از شما را عقیدتی دیگر است. فرمانروایانان گرفتار شمایند. فرمانروای شما، خدا را اطاعت می‌کند و شما نافرمانیش می‌نمایید و فرمانروای آنان خدا را نافرمانی می‌کند و ایشان سر بر خط فرمانش دارند. دلم می‌خواهد معاویه با من معاملتی کند چون صراف‌ی که به دینار و درهم. دو تن از شما را از من بستاند و یک تن از مردان خود را به من دهد.

ای مردم کوفه، به سه چیز که در شما هست و دو چیز که در شما نیست، گرفتار شما

شده‌ام.

اما آن سه چیز: با آنکه گوش دارید، کرید و با آنکه زبان دارید، گنگید و با آنکه چشم دارید، کورید. و اما آن دو: نه در رویارویی با دشمن، آزادگانی صدیق هستید و نه به هنگام بلا یارانی درخور اعتماد. دستهایتان پر خاک باد، همانند اشترانی هستید بی ساربان، که هرگاه از یک سو گرد آورده شوند، از دیگر سو پراکنده گردند. سوگند به خدا، گمان آن دارم که چون جنگ سخت شود و آتش پیکار افروخته گردد، از گرد پسر ابو طالب پراکنده شوید، انسان که زن به هنگام زادن رانها از هم گشاید. . « و در چندین خطبه دیگر که حتی بر آنها تف کرده و آرزو میکند که هرگز آنها را نمیدید و با آنها آشنا نمیشد.

و اما امام حسین قبل از ذکر شد که میفرمود: والله معاویه از اینهایی که بزعم خود شیعهء ماهستند بهتر است چرا که میخواستند مرا بکشند و مال مرا به غارت بردند^(۱).

و میگوید: من اهل کوفه را (که از شیعان بودند) امتحان کردم فاسدان آنها به درد من نمیخورند، آنها بیوفا و بی قول و قرار هستند، آنها در میان خود اختلاف دارند و میگویند که: دلهایشان با ما میباشد ولی شمشیرهایشان بر علیه ما کشیده شده است^(۲)!

حسین بن علی که در کوفه ایستاده بود با آه و ناله اظهار داشت که:

ای اهل کوفه مگر شما نبودید که برایم نامه نوشتید که ثمره ها رسیده است، و یک لشکر آماده در اینجا درانتظار است؟^(۳).

همین ها بودند که فرزدق شاعر مشهور راجع به آنها گفت: ای فرزند رسول خدا چطور به اهل کوفه (یعنی شیعان) اعتماد میکنی و همین ها بودند که پسر عمویت عقیل را کشتند^(۴).

وحسین پس از خون دل خوردن از آنها دست بلند نموده و آنها را نفرین نموده و میفرماید: بارخدا یا اگر به آنها مجال (زندگی) دادی آنها را متفرق بنما و هرگز حکام را از آنها خشنود نما، آنها ما را دعوت نمودند که نصرت نمایند لیکن بر ما هجوم آورده و ما را

۱- الاحتجاج از طبرسی ص ۱۴۸.

۲- ایضا ص ۱۴۸.

۳- الإرشاد از مفید ص ۲۳۴ و أعلام الوری بأعلام الهدی از طبرسی ص ۲۴۲.

۴- كشف الغمة ۲/۳۸.

کشتند^(۱).

و اما علی بن حسین زین العابدین خیلی صریح مدعیان تشیع را رسوا نموده و میفرماید: یهودیان عزیر (پیامبر) را دوست داشتند که در باره او چیزهایی گفتند (یعنی غلو و افراط کردند) نه آنها از عزیر هستند و نه عزیر از آنها، و نصرانیان عیسی را دوست داشتند و در باره او چیزهایی گفتند (یعنی غلو کردند) نه عیسی از آنها است و نه آنها از عیسی، و ما نیز در چنین سرنوشتی قرار داریم، گروهی از شیعیان ما را تا حدی دوست خواهند داشت که در باره ما چیزهایی خواهند گفت که یهودیان راجع به عزیر و نصاری راجع به عیسی گفته اند، نه آنها از ما هستند و نه ما از آنها هستیم^(۲). والان ادعاهای آقای خمینی و امثال او که میگویند: ائمه بر ذرات این هستی حکومت میکنند و صد امثال این غلوهای کفر آمیز مصداق سخنام امام زین العابدین میباشد.

و شیعیان زین العابدین نیز او را تنها رها کرده و دست از نصرت او برداشتند، و بنا بر روایتی که سابقا ذکر کردیم جز پنج نفر با او باقی نماند^(۳).

و اما امام محمد باقر از شیعیان بطور کلی مأیوس بوده و میفرماید: اگر همه مردم شیعیان ما میبودند سه چهارم آنها شکاک و یک چهارم آنها احمق میبودند^(۴).

اما موسی کاظم حقیقت مدعیان تشیع و تجار ولایت را به بهترین شکل بیان کرده و میفرماید: من اگر شیعیان را امتحان کنم آنها را جز مثنی و اصفه و مرتد نمینیم که از هزار نفر آنها یک نفر مخلص نمیتوان پیدا کرد،... آنها همیشه به تخت های خود تکیه زده و مدعی هستند که ماشیعه علی هستیم^(۵)! آیا از این بهتر میشود این دکانداران تشیع و ولایت را رسوا کرد؟

۱- الإرشاد ص ۲۴۱ و أعلام الوری از طبرسی ص ۹۴۹.

۲- رجال الکشی ص ۱۱۱.

۳- رجال الکشی ص ۱۰۷.

۴- رجال الکشی ص ۷۹.

۵- الروضه من الکافی ۲۲۸/۸.

اما حسن مثنی بن حسن سبط به یکی از شیعیانش میفرمود: والله اگر خدا ما را بر شما قدرتی بدهد دست‌ها و پاهای شما را میبریم و هیچ توبه‌ای از شما قبول نمیکنیم، یکی پرسید چرا توبه آنها را قبول نمیکنی؟ گفت: ما آنها را از شما بهتر میشناسیم، آنها وقتی که دلشان بخواهد شما را تصدیق یا تکذیب میکنند و فکر میکنند که در تقیه میشود این کار را کرد^(۱). اینست سخنان اهل بیت کرام که از دست شیعیان خود خون دل بودند، اینست آراء و اقوال آنها در مورد کسانی که مدعی تشیع میباشند، آیا هنوز وقت آن نرسیده که نسل جوان، کمی تعقل نموده و فریب این عمامه بصران سیاه دل را نخورد و خود را چون مرده‌ای که در دست غسل است بدست آنها نسپارند، و از آنها چون میمون تقلید نکنند که دین برای فهم است نه تقلید.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین، و با آرزوی آن روزی که هموطنان ما روشن شده از این خرافاتی که به مکر و فریب وارد تشیع شده دست برداشته و به توحید خالص و اندیشه‌های قرآنی برای باورهای دینی خود روی بیاورند.

عبدالرحیم ملازاده

لندن، بریتانیا

رمضان ۱۴۲۵ برابر با نوامبر ۲۰۰۴

برای ارتباط با صاحب این قلم می‌توانید از سایت و ایمیل ذیل استفاده

بفرمائید:

www.isl.org.uk

info@isl.org.uk



دکتر مولانا عبدالرحیم ملازاده

مشخصات مؤلف

تحصیلات:

بعد از اخذ دیپلم ریاضی از ایران (قبل از انقلاب)، دوره زبان عربی را در دانشگاه بین المللی مدینه منوره در عربستان سعودی گذرانده است.

لیسانس در حقوق و شریعت اسلامی از دانشگاه دمشق در سال ۱۹۸۴ و فوق لیسانس در علوم اسلامی در سال ۱۹۸۹ از لبنان و دکترا در اندیشه اسلامی نیز از دانشگاه امام اوزاعی لبنان در سال ۱۹۹۵ دریافت کرده است.

تسز دکتری وی، «سیر تحول اندیشه اسلامی در ایران از تسنن تا تشیع در عهد صفوی» می باشد.

فعالیت های فرهنگی و علمی

تألیفات و مقاله ها:

- ۱- اجتهاد و تقلید (به زبان فارسی)
- ۲- حدود اختیارات ولی امر در اسلام (به فارسی)
- ۳- مشکلات اهل سنت با انقلاب ایران (به عربی)
- ۴- توطئه های رژیم ایران برای محو اهل سنت ایران (به عربی)
- ۵- تأملاتی در سیره رسول اکرم (به فارسی)
- ۶- أوضاع اهل سنت در ایران به عربی (زیر چاپ)

- ۷- سرپرستی و نشر نشریه ایقاظ که تاکنون ۵۸ عدد از آن به عربی صادر شده و ویژه اخبار ایران و مخصوصا مشکلات اهل سنت را دنبال نموده و در دنیای عرب نشر می نماید.
- ۸- تأسیس جامعه اهل سنت ایران در لندن و پیگیری مشکلات آنان در مجامع بین المللی.
- ۹- نشر مقاله های متعدد به زبان عربی و فارسی در روزنامه ها و مجلات عربی و اسلامی و فارسی در مورد مشکلات اهل سنت و اقلیت های قومی و مذهبی در ایران.
- ۱۰- ایجاد و سرپرستی سایت جامعه اهل سنت ایران به زبانهای عربی و فارسی در انترنت از سال ۱۹۹۷.
- ۱۱- حضور مستمر در تلویزیونهای عربی مخصوصا تلویزیون مشهور الجزیره و تلویزیون المستقله و... جهت افتضاح نظام و مخالفت با ریشه فکری آن در دنیای عرب و انجام مناظرات زنده به مدت بیست جلسه با آخوندهای خرافی طرفدار رژیم و شکست مفتضحانه آنها و هدایت و روشن شدن تعداد فراوانی از جوانان و اعلان هدایت آنها.
- ۱۲- حضور در کنفرانس های متعدد علمی و دینی به زبان فارسی و عربی
- ۱۳- تدریس در حوزه و دانشگاه و تدریس در مساجد بلوچستان قبل از هجرت اجباری از ایران.
- ۱۴- تدریس در دانشکده علوم اسلامی و ادبیات عرب در دبی قبل از آمدن به غرب به مدت سه سال و تدریس در مساجد دبی و شارقه.
- ۱۵- تأسیس برنامه فارسی برای اولین بار در یک تلویزیون عربی (شارقه) و تدریس تفسیر قرآن در تلویزیون شارقه در امارات متحده عربی.
- ۱۶- ویرانگریهای تشیع در اسلام و نقش یهود در تحریف آن (همین کتاب)
- ۱۷- کینه ها و بازی های شیطانی دکتر شفا با آیه های ربانی کتاب خدا در مورد عدم جهانی بودن آخرین رسالت خدا.

ترجمهء کتب ذیل را از فارسی به عربی انجام داده است:

- ۱- متفکرین اسلامی در برابر منطق یونان از سید مصطفی حسینی طباطبائی چاپ و نشر لبنان سال ۱۹۸۵.
- ۲- حقارت سلمان رشدی از سید مصطفی حسینی.
- ۳- تضاد مفاتیح الجنان با اسلام و قرآن از علامهء برقی.
- ۴- بررسی علمی احادیث مهدی یا شکست اسطوره مهدی از علامهء برقی چاپ مصر.
- ۵- نقد بر مراجعات از علامهء برقی.
- ۶- شاهراه وحدت یا بررسی نصوص امامت از حیدر علی قلمداران.
- ۷- وحدت اسلامی از مصطفی طباطبائی.
- ۸- بت شکن در رد اصول کافی از آیت الله ابوالفضل ابن الرضا مشهور به علامه برقی چاپ اردن.

ترجمهء کتب ذیل را از عربی به فارسی انجام داده است:

- ۱- واقعنا المعاصر از استاد و متفکر شهیر دنیای اسلام محمد قطب به عنوان «اوضاع کنونی ما».
- ۲- مفاهیمی که باید اصلاح گردد، ترجمهء مفاهیم ینبغی آن تصحیح
- ۳- جمال الدین افغانی مصلح مفتی علیه از نویسندهء شهیر عراقی دکتر محسن عبدالحمید.
- ۴- رساله‌ای در محبت صحابهء رسول خدا از نویسندهء شهیر مصری امام محب الدین خطیب.
- ۵- ترجمهء کتاب «الانتصار للصحب والآل من افتراءات السماوی الضال» «دفاع از یاران و اهل بیت پیامبر از افتراهای تیجانی سماوی ویرانگر».
- ۶- دو تصویر متضاد از کوششهای رسول اکرم و یاران او، بین اهل سنت و شیعه ترجمهء «صورتان متضادتان» از نویسندهء شهیر هند مولانا ابوالحسن ندوی.

۷- نوارهای متعدد بزبان فارسی و عربی در موضوعات متعدد اسلامی و سیاسی و اجتماعی که در بعضی از کشورهای عربی مخصوصا خلیج پخش شده است که نوارهای ویدیوئی مناظرات و سی دی های آن بسیار منتشر شده است.